



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

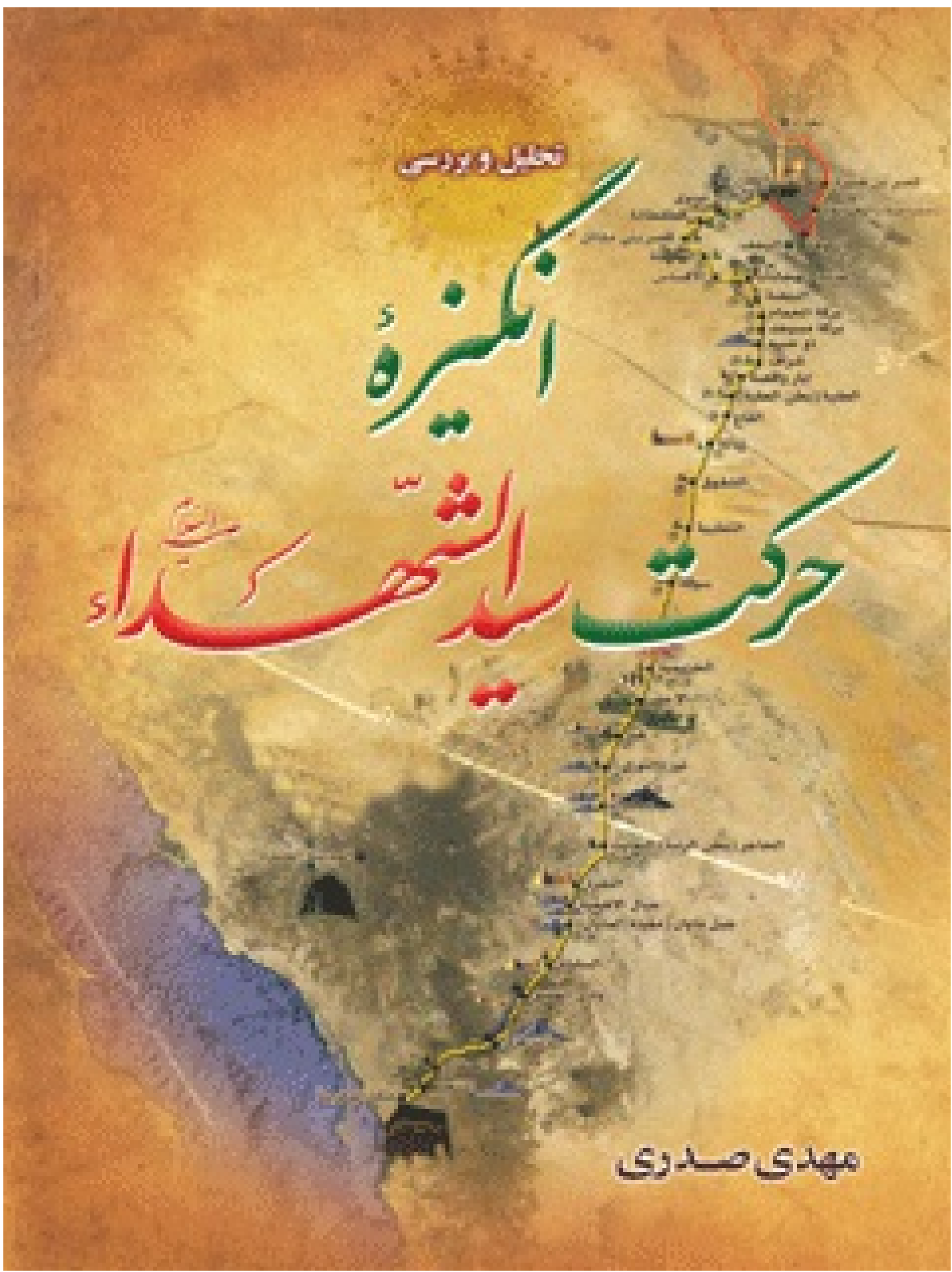
تفصیل و بررسی

انگلیز

سید الشہداء

حرکت

مہدی صدیقی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تحليل و بررسی انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام

نویسنده:

مهدی صدری

ناشر چاپی:

طوبای محبت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	تحلیل و بررسی انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۸	راهنمای کتاب
۲۳	کتاب حاضر
۲۶	چشم انداز کتاب
۲۹	تذکر چند نکته
۳۱	۱- دلایل دستور خاص
۳۱	اشاره
۳۶	دستور خاص در روایات تفسیر سوره قدر
۳۶	اشاره
۳۹	اشاره به مدلول روایات
۴۱	امامان علیهم السلام دست به کاری نمی زنند مگر به دستور خدا
۴۱	اشاره
۵۱	اشاره به مدلول روایات
۵۳	دستور خاص برای امام حسین علیه السلام
۵۳	اشاره
۶۲	اشاره به مدلول روایات
۶۸	شرح و بیان دستور خاص و اسناد آن
۶۸	۱ . اتفاق شیعه و سنی بر نقل دستور خاص
۷۲	۲ . دستور خاص در عالم رؤیا
۷۲	صادقه بودن رؤیای سیدالشهدا علیه السلام
۷۲	مفاد روایات رؤیا

- ۷۲ ..... برخورد متفاوت حضرت در نقل رؤیا و عدم نقل آن
- ۷۳ ..... تعدد و اتحاد رؤیاها
- ۷۳ ..... کثرت روایات رؤیا و ذکر مصادر آن
- ۷۷ ..... ۳. جمع بین انگیزه ظاهری و باطنی سفر کربلا
- ۷۷ ..... اشاره
- ۷۷ ..... بیان برخی از اقسام انگیزه و حکمت و علت
- ۷۸ ..... توضیح مطلب با ذکر دو مثال
- ۷۹ ..... انگیزه ظاهری و باطنی سفر کربلا
- ۸۱ ..... پنداری نادرست در تشخیص انگیزه اصلی
- ۸۳ ..... ۴. دستور خاص پاسخی به بداندیشان
- ۸۶ ..... ۵. پاسخ اشکال تنافی دستور خاص با «تأسی»
- ۸۶ ..... اشاره
- ۸۷ ..... توضیح تأسی
- ۸۹ ..... عدم تمامیت استناد به تأسی از ناحیه مقتضی
- ۹۶ ..... عدم تمامیت استناد به تأسی از ناحیه مانع
- ۹۶ ..... بیان مانع بنابر نظریه اول (امر به معروف و نهی از منکر):
- ۹۷ ..... بیان مانع بنابر نظریه دوم (جهاد با حاکمان ستمگر):
- ۹۸ ..... آیا مفاد حدیث: «فلکم بی أسوه» تأسی در قیام نیست؟
- ۱۰۰ ..... ۶. روایات تفسیر سوره قدر و تأسی
- ۱۰۱ ..... ۷. عدم منافات دستور خاص با عقلانیت
- ۱۰۲ ..... ۸. چرا حضرت در پاسخ همه دستور خاص را مطرح نکرد؟
- ۱۰۳ ..... ۹. تبیین بیشتر دستور خاص با طرح چند پرسش
- ۱۰۵ ..... ۱۰. دستور خاص و همراهی بانوان
- ۱۰۶ ..... ۱۱. عدم استبعاد دستور خاص در همراه بردن بانوان
- ۱۰۷ ..... ۱۲. رابطه تنگاتنگ دستور خاص و امتحان
- ۱۱۵ ..... ۲-آگاهی از شهادت

- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۷ ..... دانش وسیع امامان علیهم السلام
- ۱۱۷ ..... اشاره
- ۱۱۹ ..... اشاره به مدلول روایات
- ۱۲۲ ..... آگاهی از شهادت بر مبنای تفسیر سوره قدر
- ۱۲۴ ..... اطلاع امام حسین علیه السلام از شهادت
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۳۷ ..... اشاره به مدلول روایات
- ۱۴۵ ..... آگاهی دیگران و مخالفت با سفر کوفه
- ۱۴۵ ..... اشاره
- ۱۴۶ ..... نقل مخالفت های گروهی
- ۱۴۸ ..... مخالفت محمد بن حنفیه
- ۱۴۹ ..... مخالفت عبدالله بن جعفر
- ۱۵۰ ..... مخالفت عبدالله بن عباس
- ۱۵۵ ..... مخالفت عبدالله بن زبیر
- ۱۵۶ ..... مخالفت عبدالله بن عمر
- ۱۵۹ ..... مخالفت عبدالله بن مطیع
- ۱۶۰ ..... مخالفت بشر بن غالب
- ۱۶۰ ..... مخالفت ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام
- ۱۶۱ ..... مخالفت عمر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام
- ۱۶۲ ..... مخالفت مسور بن مخرمه
- ۱۶۲ ..... مخالفت ابوواقد لیثی
- ۱۶۲ ..... مخالفت مردی از بنی عکرمه = عمر بن لودان
- ۱۶۳ ..... مخالفت أحنف بن قیس
- ۱۶۳ ..... مخالفت یزید بن اصم
- ۱۶۳ ..... مخالفت ابوسعید خدری

- ۱۶۴ ----- مخالفت عمره بنت عبدالرحمن
- ۱۶۵ ----- مخالفت فرزندق
- ۱۶۵ ----- مخالفت برادر بحیر بن شداد
- ۱۶۶ ----- مخالفت جناب حز
- ۱۶۷ ----- مخالفت ابوسلمه بن عبدالرحمان
- ۱۶۸ ----- مخالفت یزید لعنه الله
- ۱۷۰ ----- مخالفت سربازان حکومت
- ۱۷۱ ----- اشاره به مدلول روایات
- ۱۸۶ ----- گزیده کلام مخالفین سفر عراق
- ۱۸۸ ----- پاسخ های گوناگون حضرت به اقتضای شرایط
- ۱۹۰ ----- بازنگری اندیشه مخالفان حرکت امام علیه السلام
- ۱۹۵ ----- نکاتی درباره آگاهی از شهادت
- ۱۹۵ ----- ۱ . غفلت از فراست و زیرکی سیدالشهدا علیه السلام
- ۱۹۷ ----- ۲ . پاسخ از القاء نفس در تهلکه
- ۲۰۰ ----- ۳ . احتمال بداء
- ۲۰۰ ----- الف) احتمال بداء در تاریخ غلبه حق بر باطل
- ۲۰۵ ----- ب) مشی بر ظاهر در موارد احتمال بداء
- ۲۰۹ ----- ج) احتمال بداء در کلمات سیدالشهدا علیه السلام
- ۲۱۱ ----- اشاره به مدلول روایات
- ۲۱۵ ----- ۳-امتناع از بیعت
- ۲۱۵ ----- اشاره
- ۲۱۸ ----- اشاره به مدلول روایات
- ۲۱۸ ----- اشاره
- ۲۲۰ ----- تذکر دو نکته
- ۲۲۰ ----- ۱ . فرق بین علت امتناع از بیعت و علت مبارزه
- ۲۲۲ ----- ۲ . سکوت ده ساله امام حسین علیه السلام و سکوت بقیه معصومین علیهم السلام



- ۴- علت خروج از مدینه و مکه ..... ۲۲۶
- اشاره ..... ۲۲۶
- خروج از مدینه ..... ۲۲۸
- اشاره ..... ۲۲۸
- اشاره به مدلول روایات ..... ۲۳۰
- خروج از مکه ..... ۲۳۱
- اشاره ..... ۲۳۱
- اشاره به مدلول روایات ..... ۲۳۵
- ۵- حتمی بودن شهادت ..... ۲۳۸
- اشاره ..... ۲۳۸
- اشاره به مدلول روایات ..... ۲۴۰
- پاسخ یک پرسش ..... ۲۴۰
- ۶- سر انتخاب کوفه ..... ۲۴۲
- علل ظاهری و باطنی انتخاب کوفه ..... ۲۴۲
- اشاره ..... ۲۴۲
- اشاره به مدلول روایات ..... ۲۵۴
- آثاری در کید ، خدعه و فریب کوفیان ..... ۲۶۰
- اشاره ..... ۲۶۰
- اشاره به مدلول روایات ..... ۲۶۲
- میزان اهمیت نامه های کوفیان و اعتماد امام علیه السلام بر آن ..... ۲۶۴
- ادامه سفر پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام ..... ۲۶۵
- اشاره ..... ۲۶۵
- اشاره به مدلول روایات ..... ۲۶۹
- بررسی و توضیح آثار گذشته ..... ۲۷۳
- ۱ . یکسان نبودن روایات ..... ۲۷۳
- ۲ . پاسخ اقناعی در برخی از روایات ..... ۲۷۳

۳. تنافی برخی از روایات با یکدیگر ..... ۲۷۴
۴. توضیح وفای به عهد در بعضی از روایات ..... ۲۷۵
- تصمیم بازگشت ..... ۲۷۷
- اشاره ..... ۲۷۷
۱. اراده بازگشت پس از ملاقات با حر ..... ۲۷۷
۲. پیشنهاد بازگشت پس از ملاقات با عمر بن سعد لعنه الله ..... ۲۸۱
- اشاره به مدلول روایات ..... ۲۸۳
- ۷-عدم سازش با ابن زیاد ..... ۲۸۶
- اشاره ..... ۲۸۶
- اشاره به مدلول روایات ..... ۲۸۹
- ۸-انقلاب ، مبارزه یا دفاع ؟ ! ..... ۲۹۲
- اشاره ..... ۲۹۲
- حرمت جنگ در ماههای حرام ..... ۲۹۴
- موضع دفاعی ..... ۲۹۵
- اشاره ..... ۲۹۵
- اشاره به مدلول روایات ..... ۳۰۳
- اتمام حجت روز عاشورا ..... ۳۰۹
- اشاره ..... ۳۰۹
- اشاره به مدلول روایات ..... ۳۱۰
- تذکر دو نکته ..... ۳۱۲
۱. جهاد بر فرض یاری کوفیان ..... ۳۱۲
۲. استعمال لفظ جهاد به معنای دفاع ..... ۳۱۶
- ۹-اهداف مشروط ..... ۳۱۸
- اشاره ..... ۳۱۸
- اشاره به مدلول روایات ..... ۳۲۳
- تمایز انگیزه اصلی ..... ۳۲۷

۳۳۰	بیان اهداف مشروط
۳۳۲	تعلیقی بودن «امر به معروف»
۳۳۴	رسیدن به مقصود
۳۳۵	تذکر دو نکته
۳۳۵	۱. احتمال تعلیق و تنجیز در برخی از روایات
۳۳۸	۲. بیان تعبیر «جهالت و ضلالت» در زیارت امام حسین علیه السلام
۳۴۰	۱۰- رابطه شهادت با شفاعت
۳۴۰	اشاره
۳۴۱	۱. روایات شیعه
۳۴۴	۲. روایات اهل تسنن
۳۴۴	اشاره
۳۴۵	اشاره به مدلول روایات
۳۵۲	استدراک های چاپ دوم
۳۵۲	اشاره
۳۵۲	استدراک صفحه ۴۳ و صفحه ۵۲، بعد از روایت شماره ۲۷
۳۵۴	استدراک صفحه ۴۹، بعد از حدیث شماره ۳۷
۳۵۶	استدراک صفحه ۹۲ سطر ۲
۳۵۷	استدراک صفحه ۱۱۸، پاورقی ۱، قبل از (ثانیا)
۳۵۷	استدراک صفحه ۱۱۸، پاورقی ۱، بعد از (ثانیا)
۳۵۹	استدراک صفحه ۲۱۴، آخر صفحه
۳۶۱	استدراک صفحه ۲۲۴، آخر صفحه
۳۶۱	اشاره
۳۶۲	اشاره به مدلول روای
۳۶۳	استدراک صفحه ۲۴۸، بعد از حدیث شماره ۱۹۰
۳۶۴	استدراک صفحه ۲۶۳، آخر صفحه
۳۶۵	استدراک صفحه ۲۹۰، بعد از سطر ۴ (دنباله روایت شماره ۲۱۶)

۳۶۶	استدراک صفحه ۳۰۱ ، بعد از سطر ۹
۳۶۷	استدراک صفحه ۳۲۰ ، آخر صفحه
۳۶۹	استدراک دوم صفحه ۳۲۰ ، آخر صفحه
۳۷۱	استدراک صفحه ۳۳۰ - ۳۳۱ ، بعد از حدیث شماره ۲۶۲
۳۷۳	استدراک دوم صفحه ۳۳۰ - ۳۳۱ ، بعد از حدیث شماره ۲۶۲
۳۷۴	فهرست
۳۸۷	درباره مرکز

سرشناسه: صدری، مهدی، 1347 -

عنوان و نام پدیدآور: تحلیل و بررسی انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام [کتاب] / مهدی صدری.

مشخصات نشر: قم: طوبای محبت، 1394.

مشخصات ظاهری: 367 ص.

شابک: 140000 ریال 978-600-6085-76-0:

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: (Analysis and study of the motivation of moving of sayed al-shohada).

یادداشت: چاپ قبلی: طوبای محبت، 1392 (344 ص.).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61 ق.

موضوع: Hosayn ibn 'Ali, Imam III, 625-680:

موضوع: واقعه کربلا، 61 ق -- فلسفه

موضوع: Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680 -- Philosophy:

رده بندی کنگره: 464/3 1394 BP41/5

رده بندی دیویی: 297/9534

شماره کتابشناسی ملی: 4943622

ویراستار دیجیتال: محمد منصوری

ص: 1

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

تحليل و بررسی

انگیزه حرکت

سیدالشهدا علیه السلام

مهدی صدری

ص: 3





عكس

□

ص: 5

بخش اول: دلایل دستور خاص \*\*\* 19

بخش دوم: آگاهی از شهادت \*\*\* 103

بخش سوم: امتناع از بیعت \*\*\* 203

بخش چهارم: علت خروج از مدینه و مکه \*\*\* 213

بخش پنجم: حتمی بودن شهادت \*\*\* 225

بخش ششم: سرانتخاب کوفه \*\*\* 229

بخش هفتم: عدم سازش با ابن زیاد \*\*\* 273

بخش هشتم: انقلاب، مبارزه یا دفاع؟! \*\*\* 279

بخش نهم: اهداف مشروط \*\*\* 305

بخش دهم: رابطه شهادت با شفاعت \*\*\* 327

الحمد لله رب العالمين ، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على أعدائهم أجمعين اءلى يوم الدين .

شناخت زوایای گوناگون و جوانب مختلف زندگی پیشوایان معصوم علیهم السلام و فهم و درك صحیح آن ، در اعتقاد و عمل ما نقش مهمی را ایفا می کند ؛ زیرا درجات ایمان و معرفت بدان بستگی دارد . همان گونه که دریافت صحیح این مطلب از اهمیت و ارزش والایی برخوردار است ، خطا و اشتباه در آن نیز انسان را به بیراهه کشانده و آثار زیانباری بر آن مترتب می گردد .

ناگفته پیداست که - با توجه به دینی بودن مطلب از يك سو ، و دقیق بودن و احیانا پیچیدگی آن از سوی دیگر - پی بردن به واقع این قضایا بدون راهنمایی و ارشاد خود معصومین علیهم السلام ممکن نیست ، چنان که فرموده اند :

کار ما خاندان [ و پی بردن به آن بسیار ] دشوار است ، و جز فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و مؤمنانی که خدا دل هایشان را آزموده [ و از امتحان سرفراز بیرون آمده اند ] کسی تاب تحمل آن را ندارد [ و به آن پی نمی برد ] . (1)

اگر حضرت موسی علیه السلام - با آن که پیامبر خداوند است - از درك اسرار

ص: 7

---

1- . رجوع شود به : بصائر الدرجات 26 باب 12 ، بحار الانوار 2 / 71 ، 183 ، 185 ، 191 ، 195 ، 196 ، 197 ، 210 ، 212 (باب 26) .

کارهای حضرت خضر علیه السلام ناتوان باشد و نتواند حکمت و علت رفتارش را بداند و مکرر بر او اعتراض نماید تا آن که خود حضرت خضر علیه السلام پرده از اسرار

برداشته و حکمت کارهایش را بیان نماید، (1) چگونه ممکن است که ما بدون استفاده از بیانات معصومین علیهم السلام اسرار اعمال و رفتارهای آنها را بدانیم و درباره علل، اسباب، دواعی و انگیزه های سیره عملی آنان اظهار نظر کنیم؟! وقتی سفیر و نماینده امام زمان علیه السلام جناب حسین بن روح قدس سره می فرماید: «در این گونه مطالب برای من روا نیست که از پیش خود چیزی بگویم و اظهار نظر نمایم»، (2) دیگر تکلیف دیگران روشن است!

پس رجوع به کلمات معصومین علیهم السلام و دقت و تأمل در آن، مهم ترین رکن اساسی برای نتیجه گیری صحیح به شمار می رود به خصوص در این موضوعات که ویژگی خاصی دارند.

از جمله موضوعاتی که همواره مورد توجه دانشمندان قرار گرفته و آراء و نظرات گوناگونی درباره آن ارائه شده «انگیزه حرکت حضرت سیدالشهدا علیه السلام» از مدینه تا کربلا است.

نویسندگان و گویندگان دینی و مذهبی و حتی غیر مسلمانان، هر يك از دیدگاهی به این موضوع نگریسته و به تحلیل و بررسی آن پرداخته اند.

برخی از شخصیت ها بدون این که فرصتی برای تتبع آثار و روایات مربوطه داشته باشند تنها با معلومات محدود خویش در این قضایا مطالبی را طرح

ص: 8

---

1- . برای اطلاع از تفصیل قضیه رجوع شود به تفسیر سوره مبارکه کهف، آیات 60 - 82، بحارالانوار 13 / 278، حیاة القلوب 1 / 736.

2- . احتجاج 2 / 288، علل الشرائع 1 / 241 - 243، غیبت شیخ طوسی 322 - 324، کمال الدین 2 / 507 - 509، بحارالانوار 44 / 273 - 274.

نموده اند ، و عده ای هم به جهت احترامی که برای این شخصیت ها قائل هستند از دقت و تأمل بازمانده ، و آن مطالب را بی چون و چرا پذیرفته اند .

به ویژه که شرایط زمان و مکان بستر مناسبی برای تأثیرگذاری و تأثیرپذیری و برداشت از آیات ، روایات ، اخبار و آثار شده است . گرچه وجود این شرایط گاهی کمک به فهم صحیح و رسیدن به واقعیت ها می کند ولی گاهی موجب برداشت نادرست و دور شدن از حقایق نیز می شود . همچنان که حبّ و بغض انسان و علاقه و تنفر او همین تأثیر را دارد .

مثلاً جمله : «أنا قتيل العبرة» در کلام سالار شهیدان علیه السلام این گونه معنا شده : چون من اشک مظلوم و ستمدیده را دیدم ، برای احقاق حقوق آنان قیام کرده و شهید می شوم . (1) حال این که در روایات بلکه دنباله همین روایت مطلبی آمده که با این برداشت تنافی واضح دارد ؛ زیرا حضرت در ادامه می فرماید : «لا یذکرني مؤمن إلاّ استعبر» (2) یعنی : هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند جز آن که گریان می شود .

ص: 9

---

1- . یکی از معاصرین می نویسد : آنها که سرپرستان خود را در جنگ ها ، زندان ها ، دستگیری ها ، اعدام ها . . . از دست داده بودند ، نزد حسین می آمدند و می نالیدند ، اشک ها و آهها در پس این مظلومیت ها بسیار بود ، دل های سوخته و چشمان اشک ریز متعدد ، آری این است رمز این جمله حسین که : «أنا قتيل العبرة» ، من کشته اشک هایم ، من مذبح به خاطر حمایت از ستمدیدگانم ، من برخاسته و قیام کرده برای دفاع از حق مظلوم . . . . بخشی از انگیزه های نهضت امام حسین علیه السلام ، دکتر علی قائمی 44 .

2- . کامل الزیارات 108 چاپ دیگر : 215 ، امالی شیخ صدوق رحمه الله 137 ، روضة الواعظین 1 / 169 - 170 ، مناقب 4 / 87 (چاپ دیگر : 3 / 239) ، بحار الانوار 44 / 284 ، عوالم 17 / 536 . روایت دیگر : کامل الزیارات 109 ، بحار 44 / 279 ، عوالم 17 / 536 ، مستدرک 10 / 311 .

معنای همین عبارت را از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «شَهِيد اَشْكُ» یعنی چه؟ حضرت فرمود: «لا يذْكَرُه مُؤْمِنٌ اِلَّا بِكِي» (1).  
یعنی: هیچ مؤمنی آن حضرت را یاد نکند مگر آن که گریان شود، و خود پیداست که تفاوت معنا از کجاست تا به کجا.

در هر صورت بسیاری از کسانی که بدون توجه به اخبار و آثار، در این زمینه به بحث و بررسی و اظهار نظر پرداخته اند.

نادیده گرفتن کلمات معصومین علیهم السلام، برداشت های غیرموجه و نادرست از روایات، اجتهاد در برابر نصّ، توجه به برخی از نصوص و نادیده گرفتن بقیه احادیث و یا عدم تتبع و استقصاء مجموع روایات و عدم تأمل دقیق در آن برای عده ای مشکل ایجاد کرده و از رسیدن به فهم مطلب باز مانده اند.

علوم نقلی در رشته های مختلف مانند حدیث، سیره، تاریخ و... با علوم عقلی تفاوت روشن دارد و بدون احاطه به منابع و مصادر، اخبار و آثار، و منقولات و مستندات نمی توان درباره آنها اظهار نظر کرد.

عقل بدون راهنمایی معصوم نمی تواند در کسب معارف دینی و آشنایی با اسرار برنامه های حجج پروردگار - که درود خدا بر آنان باد - به جایی برسد، و رجوع به روایات در این گونه موارد، و اطلاع کافی از آنها لازم و ضروری است.

برای اظهار نظر در هر مطلب دینی اعم از معارف، احکام و... باید مجموع ادله ای که در آن زمینه وجود دارد سنجیده شود، و پس از فحص از معارض یا منحصّص و مقید و... با تأمل و دقت در لسان ادلّه و تحفّظ بر آن و اجتناب از

ص: 10

---

1- . مستدرک 10 / 386 به نقل از مجموعه شهید رحمه الله ، جامع احادیث الشيعة 12 / 556 .

برداشت های خارج از محدوده الفاظ اخبار و آثار، نظریه صحیح اختیار شود. دقت و تأمل کافی - بدون تأثیرپذیری از آراء شخصیت های مورد علاقه - برای رسیدن به نتیجه صحیح امری اجتناب ناپذیر است.

## کتاب حاضر

دیر زمانی بود که خاطر این ناچیز بدان تعلق داشت که مجموع اخبار و آثار وارده در «انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام» را جمع آوری و تنظیم نموده و حاصل آن را به رشته تحریر در آورم. با همین انگیزه به بررسی مطالب پرداختم و با مراجعه مکرر به اخبار و آثار و تألیفات متعددی که در این زمینه نگاشته شده، این نتیجه به دست آمد که نزدیک ترین نظر به واقعیت در حرکت امام حسین علیه السلام، بیان علامه مجلسی رحمه الله در کتاب شریف «بحار الانوار» است، این نظر مورد قبول برخی از علمای دیگر نیز واقع شده است. ایشان می فرماید:

در کتاب امامت و کتاب فتن (1) روایات بسیاری نقل کردیم که هر یک از معصومین علیهم السلام به امور ویژه و خاصی مأمور بودند که در نوشته هایی آسمانی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده و آنها بدان عمل می کرده اند. [پس با توجه به تکلیف خاص انمی شود احکامی که به آنها تعلق گرفته با احکام مربوط به ما قیاس شود.

پس از اطلاع بر حال پیامبران علیهم السلام معلوم می شود که بسیاری از آنها [از جانب خدا] مأمور می شدند که به تنهایی در برابر هزاران تن از کافران قرار گیرند، به خدایان [دروغین و ساختگی] آنها ناسزا گفته،

ص: 11

و آنها را به دین دعوت می کردند، و باکی نداشتند که از سوی آنها با ناراحتی و سختی، کتک، حبس، قتل، سوختن و دیگر مشکلات مواجه شوند. پس سزاوار نیست که بر امامان علیهم السلام در این گونه امور اعتراض شود.

گذشته از آن که پس از اثبات عصمت امامان معصوم علیهم السلام - با دلیل و برهان و روایات متواتر - دیگر مجالی برای چون و چرا کردن باقی نمی ماند و باید در تمام آنچه از آنان صادر شود تسلیم بود.

علاوه بر آن اگر به دقت تأمل نمایی، خواهی دانست که سیدالشهدا علیه السلام نفس مقدس خویش را فدای دین جَدِّش نمود. ارکان دولت بنی امیه فقط با شهادت حضرت [بود که] متزلزل گردید و کفر و ضلالت آنها بر ملا شد. اگر آن حضرت رفتار مسالمت آمیز اختیار کرده بود و با آنها کنار می آمد، بر قدرت و شوکت آنها افزوده شده و امر بر مردم مشتبه می گردید و اثری از دین و هدایت باقی نمی ماند.

با این همه، از روایات گذشته روشن شد که حضرت از ترس کشته شدن از مدینه به مکه گریخت. و همچنین بیرون رفتن از مکه بدان جهت بود که گمان ترور و کشتن ناجوانمردانه حضرت در کار بود. تا جایی که حضرت - که جان و پدر و مادر و فرزندانم فدایش باد - نتوانست حج را تمام نماید [و اعمال آن را بجا آورد] لذا از احرام بیرون آمده و با حالت خوف مکه را ترک نمود، و دشمنان - که خدایشان لعنت کند - عرصه را بر او تنگ کرده بودند و راهی دیگر برای او باقی نگذاشته بودند.



در کتب معتبر دیده ام که یزید، عمرو بن سعید را با لشکری عظیم فرستاده، او را امیرالحاج گردانید و به او دستور داد که مخفیانه حضرت را دستگیر کرده و اگر نشد او را ترور کند. و باز سی نفر از شیاطین بنی امیه را بین حاجیان به صورت ناشناس فرستاده بود که به هر کیفیت شده کار حضرت را یکسره کرده و او را به قتل برسانند، لذا حضرت از احرام درآمده و مناسک را به صورت عمره مفرده به پایان رسانید.

با چندین سند نقل شده که حضرت در پاسخ محمد بن حنفیه - که حضرت را از رفتن به کوفه منع می کرد - فرمود: به خدا سوگند ای برادر اگر در لانه یکی از این خزندگان زمینی هم باشم اینها مرا بیرون آورده و به قتل می رسانند.

ظاهر قضیه این گونه به نظر می رسد که اگر سیدالشهدا علیه السلام بیعت آنها را می پذیرفت باز هم به بهانه ای حضرت را می کشتند، و عرض بیعت بدان جهت بود که می دانستند حضرت آن را نمی پذیرد.

آیا مروان ملعون قبل از عرض بیعت بر حضرت به والی مدینه نگفت که او را به قتل برسان؟!

عبداللّه بن زیاد - که لعنت خدا تا قیامت بر او باد - می گفت: او تسلیم ما شود تا ما هر نظری درباره اش داشتیم اجرا کنیم!

آیا نمی بینی که چگونه به مسلم بن عقیل علیه السلام امان دادند سپس او را به شهادت رساندند؟! (1)

ص: 13

ما با الهام از فرمایش ایشان که برداشتی از کلمات نورانی اهل بیت علیهم السلام است، در حدّ توان خویش به تبیین و شفاف نمودن مطلب، اقامه شواهد و تکمیل و متمیم بحث با ذکر مصادر و منابع خواهیم پرداخت.

البته ممکن است بحث «احتمال بداء» برای بعضی تازگی داشته باشد، و در کلام علامه مجلسی رحمه الله در این مقام نامی از آن برده نشده، [\(1\)](#) ولی آن هم تلویحا

یا تصریحا در کلمات دیگران آمده است.

همچنین مطالبی در بخش نهم «اهداف مشروط» خواهد آمد که شرح و توضیح برخی از کلمات سیدالشهدا علیه السلام و ردّیه ای است بر برداشت نادرستی که از آن کلمات شده است.

### چشم انداز کتاب

خلاصه مطلب آن است که سفر حضرت دو علت دارد: باطنی و ظاهری.

1. علت باطنی آن است که حرکت سیدالشهدا علیه السلام بنا بر دستور خاصّ خداوند تبارک و تعالی بوده، و ایشان برای انجام وظیفه و وفا به پیمان الهی به این سفر اقدام فرمود. و حضرت دقیقا از جزئیات شهادت خود در کربلا آگاه بوده است.

همراه بردن بانوان و کودکان در این سفر قرینه مناسبی است برای فهم و درک این که «دستور خاصّ» برای حضرت صادر شده است.

2. علت ظاهری: خروج از مدینه و سفر به مکه برای حفظ نفس بوده؛ زیرا

ص: 14

---

1- . البته ایشان در مرآة العقول 4 / 170 اشاره ای به مطلب دارد.

عاملان یزید تصمیم کشتن امام حسین علیه السلام را داشتند لذا حضرت به مکه سفر نمود، آنجا هم می خواستند حضرت را به شهادت برسانند پس آن حضرت از مکه هم بیرون رفت تا علاوه بر حفظ نفس، حرمت خانه خدا نیز محفوظ بماند.

اگر حضرت در مدینه یا مکه می ماند، کشته شده و خون او لوٹ می شد. اما پس از خروج از مکه کجا برود؟ هر جا برود کشته خواهد شد. پس حضرت عراق را انتخاب می کند؛ زیرا - به حسب ظاهر - کوفیان حضرت را دعوت

کرده اند و ایشان نیز به آنها قول مساعد داده، پس وفای به عهد و اتمام حجت اقتضای این سفر را دارد.

امام علیه السلام وظیفه ندارد که به پیمان شکنی کوفیان - که به دانش الهی می داند - ترتیب اثر دهد. پس در ظاهر دعوت کوفیان اما در واقع «دستور خاص الهی» داعی و انگیزه سفر به عراق است؛ زیرا همه معاصرین حضرت به وضوح می دانستند که کوفیان به پیمان خویش وفادار نیستند.

جایی که افراد عادی بتوانند آینده کوفه را حدس بزنند و بی وفایی کوفیان برای آنها روشن باشد، قطعاً این مطلب بر حضرت - که از دانش الهی بهره مند است - پوشیده نبوده است؛ با همه این مقدمات، احتمال بداء - به شرحی که

خواهد آمد - قابل انکار نیست.

سفر از مدینه و مکه، و برخوردهای حضرت با دشمن جنبه دفاعی دارد، و عنوان «مبارزه» - به معنای شروع جنگ - یا «انقلاب» بر آن منطبق نیست. البته اگر کوفیان به عهدشان وفادار بودند، مقدمات تشکیل حکومت، جهاد و مبارزه با یزید و... نیز مهیا می شد.

جملاتی که حضرت درباره امتناع از بیعت با یزید فرموده نباید با انگیزه و علت حرکت خلط شود، مانند: الخلافة محرمة علی آل اَیسیفیان و . . . .

تعبیر: «هیئات منّا الذّلة» نیز در برابر پیشنهاد سازش با ابن زیاد گفته شده، نه این که علت حرکت حضرت باشد.

عبارت: «أُریدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ» و امثال آن در مقام «ارائه برنامه» و بیان علل طولی است، بدان معنا که: اگر ما زمام خلافت را به دستگیریم، چنین برنامه ای در حکومت ما اجرا خواهد شد.

برخی از اموری که به عنوان انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام شناخته شده

- گذشته از اختصاص آن به خود حضرت - از حکمت های دستور خاص پروردگار به آن حضرت است و نمی توان آنها را انگیزه حرکت حضرت شمرد، به این شرح که سفر امام حسین علیه السلام در باطن برای امثال دستور خاص خداوند و در ظاهر به جهت اجابت دعوت کوفیان برای اقامه عدل و داد و . . . بود. آن حضرت می خواست مردم را از حیرت، سرگردانی، جهالت و ضلالت نجات دهد و در صورت فرمان برداری از حضرت و حصول شرایط لازم، آنها را به راه مستقیم هدایت کرده، فسادهای موجود در جامعه را برطرف نموده، و امر به معروف و نهی از منکر نماید، و مطابق سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر مؤمنان علیه السلام عمل کند.

امام حسین علیه السلام به مقصد خویش رسید و به بهترین وجه فرمان خدای تعالی را امثال نمود و به بالاترین مرتبه کمال نائل گردید. با شهادت آن حضرت مُشت بنی امیه باز و بقای اسلام تضمین گردید.

یکی از آثار و نتایج شهادت آن بزرگوار مقام شفاعت کبری است.

بر این اساس ، مطالب کتاب حاضر به کیفیت ذیل تنظیم شده است :

بخش اول : بیان دلایلی که حرکت سیدالشهدا علیه السلام دستور خاص داشته است .

بخش دوم : آگاهی حضرت از شهادت در این سفر ، و بررسی موضوع القاء نفس در تهلکه ، احتمال بداء و . . .

بخش سوم : امتناع از بیعت با یزید

بخش چهارم : خروج از مدینه و مکه

بخش پنجم : حتمی بودن شهادت بخش ششم : سرّ انتخاب کوفه و علل عدم بازگشت آن حضرت پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام ، تصمیم بازگشت حضرت پس از ملاقات با حرّ و . . .

بخش هفتم : عدم سازش با ابن زیاد

بخش هشتم : انقلاب ، مبارزه یا دفاع ؟!

بخش نهم : اهداف مشروط

بخش دهم : رابطه شهادت با شفاعت

### **تذکر چند نکته**

نکته اول : ما ادعا نداریم که در جمع آوری مطالب تتبع تامّ کرده ایم و آثار در آنچه نقل شده منحصر نیست ، چنان که بر اهل اطلاع روشن است ؛ بلکه افزودن هر مطلب جدیدی باعث تبدیل شماره روایات می شد ، چنان که مکرر با این مشکل مواجه شدیم لذا فعلاً به همین اندازه بسنده می کنیم .

ص: 17

نکته دوم: بزرگان ما از طبقات مختلف - متکلمین، فقها، محدثین - تأکید بر آن دارند که اعتماد بر روایات عامّه صحیح نیست، مگر آنچه بین ما و آنها مورد اتفاق باشد؛ لذا متذکر می شویم که ذکر برخی از روایات عامّه در این نوشتار یا به جهت وجود آن در جوامع روایی شیعه است، یا برای این که مطلب بر تقدیر وجود آن روایت هم معلوم شود.

نکته سوم: روایاتی که در هر بخش نقل شده فقط به جهت اثبات مطالب آن بخش بدان استناد شده است نه این که به تمام اخبار و آثاری که آورده ایم معتقد باشیم، بلکه در جای خود بحث شده که تفکیک در حجیت امری است که در علوم مختلف پذیرفته شده است. اگر در ترجمه، شرح و توضیح روایات، به معصومین علیهم السلام یا دیگران مطلبی را اسناد داده ایم بنابر فرض اعتبار و صدور آن روایات بوده است.

نکته چهارم: در ذکر تحیات پس از اسامی مقدسه معصومین علیهم السلام تابع منابع و مصادر نبوده ایم.

پنجم جمادی الاولی 1434، اسفند 1391

قم، مهدی صدری

ص: 18

آیا برای اهل بیت علیهم السلام - غیر از تکالیف مشترك بین آنها و مردم - تکلیف خاصی از جانب خدا تعیین شده است؟! آیا امکان دارد که در همان تکالیف مشترك، برای آنان دستور خاصی از جانب خدا صادر شود؟! آیا ممکن است فرشتگان بر آنها نازل شوند؟! آیا اصلاً آنها نیازی به راهنمایی فرشتگان دارند؟! اینها پرسش‌هایی است که هنگام مطالعه تاریخ و سیره معصومین علیهم السلام با آن مواجه می‌شویم. بعضی از گویندگان و نویسندگان به سؤالات گذشته پاسخ منفی داده و بعضی دیگر در خصوص مواردی که مربوط به سیدالشهدا علیه السلام است اشکال و خرده‌گیری نموده و اثبات آن را مغایر با موازین و معارف دین پنداشته‌اند. (1) ولی با تتبع در روایات و تأمل در آن معلوم می‌شود که مطالب

ص: 19

---

1- . به عنوان مثال استاد مطهری در این زمینه می‌گوید: حرکت امام حسین از دستورهای کلی اسلام استنباط و استنتاج شد و امام حسین تطبیق کرد با رأی روشن و صائب خودش، که هم حکم و دستور اسلام را خوب می‌دانست و هم به وضع زمان و طبقه حاکم زمان خود آگاهی کامل داشت؛ تطبیق کرد آن احکام را بر زمان خودش، و وظیفه خودش را قیام و حرکت دانست. . . . اگر امام حسین با راهنمایی مستقیم فرشته حرکت کرده باشد، معنایش این است که با عقل و تشخیص شخصی خودش قادر نبود که وظیفه خود را تشخیص دهد. اما اگر با عقل خود تشخیص داده باشد، معنی اش این است که عقل و ادراک شخص خودش از همه بالاتر بود و کار الهام را کرد. الهام در جایی است که هدایت عقل و شرع وافی نباشد. (حماسه حسینی 3/ 84 - 86، مجموعه آثار 17/ 472 - 473).

گذشته کاملاً صحیح است و انکار آن وجهی ندارد .

بیان مطلب آن که برخی از قوانین و احکام الهی جنبه عمومی داشته و شامل حال همه مردم می شود ولی گاهی خدا برای برخی از انبیا و اوصیا علیهم السلام حکمی را قرار می دهد که اختصاص به شخص آنها دارد و شامل حال دیگران نمی شود .

مثلاً «خصائص النبی صلی الله علیه و آله وسلم» از قسم دوم است که وجوب نماز شب ، جواز ازدواج دائم با بیش از چهار همسر و . . . اختصاص به شخص حضرت دارد .

در قضیه حضرت موسی و خضر علیهما السلام نیز برخی از موارد - به حسب ظاهر - با احکام و قوانین موجود تطبیق نمی کند ، ولی چون دستور خاصّ خدا برای حضرت خضر علیه السلام صادر شده ، آن را امتثال می نماید . پس چنان که در مورد احکام عمومی و قوانین کلی الهی باید تسلیم بود ، در موارد خاص هم وظیفه همه مردم تسلیم در برابر دستور پروردگار است .

در مورد برخی از احکام - با این که از دایره عمومات و اطلاقات خارج نیست - علت ویژه ای موجب شده است که از جانب خداوند برای معصومین علیهم السلام «دستور خاص» صادر شود ، (1) مانند آن که مردم در چگونگی

ص: 20

---

1- . بلکه گاهی در مورد حکمی ، خصوصیتی در متعلق یا موضوع وجود دارد که موجب تخصیص عمومات یا تقیید اطلاقات می شود ، ما از آن خصوصیت و حکمت هایی که در آن حکم نهفته است بی اطلاع هستیم ولی حجج الهی علیهم السلام - که آن اطلاقات و عمومات را برای ما بیان فرموده اند - از آن خصوصیات مطلع هستند و مطابق آن عمل می نمایند . اگر در این گونه موارد دستور خاصی برای امام علیه السلام صادر شود از قبیل ورود خاص بعد از عام است .



برخورد با شخص یا گروه ویژه ای دچار حیرت و سردرگمی شوند و در تطبیق اطلاعات و عمومات بر چگونگی برخورد با آنان تردید داشته باشند که: آیا وظیفه مبارزه است یا رفتار مسالمت آمیز؟ آیا باید از فلان حاکم جائز تقیه کرد یا باید با او مخالفت نمود؟ در این گونه موارد برای رفع شك و تردید از توده مردم «دستور خاص» راهگشا و مفید است، گرچه برای کسانی که به عصمت اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارند معلوم است که همه حرکات و سکنات آن بزرگواران مطابق فرمان خداوند است.

بدون شك اصل صدور «دستور خاص» از جانب خداوند برای معصومین علیهم السلام امری غیر قابل انکار است، چه در اموری که از خصائص يك امام باشد مانند برنامه سیدالشهدا علیه السلام در سفر کربلا و چه در برنامه ای که از جانب خدا برای هر يك از آنان تعیین و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آنان ابلاغ شده و یا فرشتگان در شب قدر بر آنان نازل می کنند. پس در همه این موارد مخاطب خود امام معصوم علیه السلام است و فرمان خدا حتی در جزئیات بر ایشان القا می شود. این نقصی بر امام علیه السلام نیست که فرشتگان به او بگویند چه باید کرد و چه نباید کرد، چنان که روایات ذیل آیه شریفه: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» شاهد این مدعاست. در روایت آمده که: اگر در شب قدر به ما فرمان سکوت و تقیه داده شود می پذیریم. (1) آیا رواست که گفته شود: مگر حضرت

ص: 21

نمی تواند بفهمد که وظیفه اش سکوت است؟! مگر از ناحیه تشخیص حکم یا موضوع نیازی به کمک فرشتگان دارد؟! آری؛ مشیت الهی بر جریان این امور از مجرای اسباب است و گرنه خداوند می تواند بدون وساطت فرشتگان بر پیامبران علیهم السلام وحی کند، مؤمنان را یاری کند و . . . .

مطلبی که نباید از آن غافل بود آن است که وقتی مردم بدانند در پیروی از انبیا و اوصیا علیهم السلام از تضمین الهی برخوردار هستند، و آنان را مرتبط با عالم بالا و فرشتگان بدانند با آرامش کامل از آنان تبعیت می کنند حتی اگر به حسب ظاهر با شکست مواجه شوند که: «چون تو را نوح است کشتی بان ز طوفان غم مخور». بر خلاف آن که آنان را افرادی مانند خود بدانند که با چیدن صغری و کبری به نتیجه می رسند و نیاز به تأمل برای تشخیص موضوع و تطبیق حکم بر آن دارند یا احتمال بدهند که پس از اقدام به کاری از انجام آن پشیمان می شوند.

پس آنچه مهم است شناخت حجت و امام معصوم در هر زمان و پیروی از اوست، وجه کار او بر ما معلوم باشد یا نه، و چه دستور الهی مخصوص او باشد و یا مندرج تحت اطلاقات و عمومات. (1)

حدیث مشهور - که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند - : «الحسن والحسین امامان قاما أو قعدا» اشاره به این حقیقت است که: امام حسن و امام حسین علیهما السلام امام و پیشوای امت هستند قیام کنند یا نه. (2)

ص: 22

---

1- . البته چنان که در نکته هفتم خواهد آمد این تسلیم بودن منافات با عقلانیت دین ندارد. و در نکته پنجم اشکال عدم امکان تأسی در موارد دستور خاص و پاسخ آن خواهد آمد.

2- . رجوع شود به: کفایة الاثر 38، 117، علل الشرائع 1/211، دعائم الاسلام 1/37، 417، ارشاد 2/30، الفصول المختارة 303، اعلام الوری 1/407، 421، مناقب 3/367، 394، بحار 21/279 و 35/266 و 36/289 و 325 و 37/7 و 43/278 و 291 و 44/2، علامه مازندرانی قدس سره فرموده: این حدیث به اتفاق اهل قبله از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ثابت است. (مناقب 3/394، بحار 43/291). نویسنده سنی معاصر توفیق ابوعلم گفته: این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به تواتر نقل شده است. (ملحقات احقاق الحق 19/216 به نقل از کتاب اهل البيت علیهم السلام 195 چاپ قاهره).

امام مجتبی علیه السلام با یادآوری حدیث گذشته به قضیه حضرت موسی و خضر علیهما السلام اشاره کرده و فرمود:

مگر نمی دانید که من امام مفترض الطاعه هستم [که باید بی چون و چرا از من پیروی کنید]؟ آیا نمی دانید که سوراخ کردن کشتی، ساختن دیوار و کشتن غلام توسط حضرت خضر علیه السلام برای حضرت موسی علیه السلام قابل قبول نبود و او را عصبانی نمود؛ چون حکمت آن را نمی دانست ولی تمام برنامه او نزد خدای تعالی صحیح و مطابق حکمت بود. (1)

\*\*\*

روایاتی که در این بخش بدان استدلال می شود دو دسته هستند: برخی شامل همه معصومین علیهم السلام و بعضی مخصوص سیدالشهدا علیه السلام است.

دسته اول نیز بر دو قسم است:

الف) روایاتی که در تفسیر سوره مبارکه قدر آمده است.

ب) روایاتی که حاکی از آن است: «امامان علیهم السلام دست به هیچ کاری نمی زنند مگر به دستور خدا».

ص: 23

در تفسیر سوره مبارکه قدر روایاتی وارد شده مبنی بر این که تفسیر و تفصیل برنامه های کلی که به معصومین علیهم السلام ابلاغ شده ، در شب قدر نازل گردیده و تکلیف سالیانه حضرات نسبت به خودشان و مردم مشخص می شود و امام علیه السلام موظف به اجرای دقیق آن است . پس وظیفه هر امام - از سکوت و تقیه ، جهاد و مبارزه و غیر آن - و شرح و توضیح کیفیت اجرای برنامه هایی که قبلاً به اجمال می دانسته ، از جانب خداوند تعالی در شب قدر تعیین می شود .

بلکه در بعضی از روایات صریحاً آمده است که پیامبران و فرستادگان خداوند و محدثین(1) به امری قیام نمی کنند مگر آن که حجتی داشته باشند که آن دستور در شب قدر بر آنها نازل شده است .

به روایاتی در این زمینه توجه فرمایید :

1 . عن الحسن بن العباس(2) [ عن راوي حديثه ] : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : رأيت ما

ص: 24

- 1- . کسانی که فرشتگان با آنها صحبت می کنند ، یعنی جانشینان پیامبران علیهم السلام .
- 2- . گرچه بعضی حسن بن عباس را ضعیف دانسته اند ولی عده ای از بزرگان او را مورد اعتماد بلکه جلیل القدر می دانند . علت تضعیف او نقل روایات و احادیث فوق العاده ای است که بسیاری مردم از فهم و درک آن عاجزند . برخی از قدما چیزهایی را که غلو نیست ، غلو و زیاده روی شمرده اند . کتاب تفسیر سوره قدر او نزد قدمای محدثین از کتب مشهور بوده است . بزرگان از قدمای قم که با سهل انگاری در نقل روایت شدیداً مخالف بوده اند بر او اعتماد و از او روایت نقل کرده اند . احمد بن محمد بن عیسی رحمه الله کتاب او را روایت کرده است . او در زمان خودش رئیس و بزرگ شیعیان قم ، و معروف به سخت گیری بسیار در نقل حدیث بوده است و کسانی را که از او بیان ضعیف حدیث نقل می کرده اند از قم بیرون کرده است . شیخ کلینی قدس سره که اعتبار روایات کافی نزد او از مقدمه کتابش ظاهر است ، در تفسیر سوره قدر فقط روایات کتاب حسن بن عباس را نقل کرده است . شیخ محمدتقی مجلسی رحمه الله مطالب آن را دقیق و فوق العاده می داند . علامه مجلسی قدس سره نیز فرموده که شواهد بسیاری بر صحت کتاب حسن بن عباس وجود دارد . رجوع شود به : مرآة العقول 3 / 61 - 63 ، تعلیقة علی منهج المقال للوحید البهبهانی 123 - 124 ، أعيان الشیعة 5 / 128 ، مستدرکات علم الرجال 2 / 413 - 417 ، تهذیب المقال للسید الأبطحي 2 / 181 .

تعلّمونه في ليلة القدر ، هل تمضي تلك السنة وبقي منه شيء لم تتكلّموا به؟ قال : لا ، والذي نفسي بيده لو أنه فيما علمنا في تلك الليلة أن أنصتوا لأعدائكم لنصتنا ، فالنصت أشدّ من الكلام .(1)

2 . روي عن أبي جعفر الثاني عليه السلام ، قال : كان علي عليه السلام [ كثيرا ما ] يقول : ما اجتمع التيمي والعدوي عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو يقرأ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» بتخشع وبكاء إلا ويقولان : ما أشدّ رقّتك لهذه السورة !

فيقول لهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لما رأيت عيني ، ووعاه قلبي ، ولما يلقى قلب هذا من بعدي .

فيقولان : وما الذي رأيت ، وما الذي يلقى ؟ !

ص: 25

---

1- . رجوع شود به : بصائر الدرجات 223 ، بحار 20 / 94 ، ينابيع المعاجز 289 ، نور الثقلين 5 / 641 .

فيكتب لهما في التراب : «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» ، قال : ثم يقول لهما : هل بقي شيء بعد قوله (مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) ؟ فيقولان : لا .

فيقول : فهل تعلمان من المنزل إليه ذلك الأمر ؟ فيقولان : أنت يا رسول الله . فيقول : نعم .

فيقول : هل تكون ليلة القدر من بعدي ؟ وهل ينزل ذلك الأمر فيها ؟ فيقولان : نعم .

فيقول : فإلى من ؟ فيقولان : لا ندري ، فيأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم برأسي ، ويقول : إن لم تدريا فادريا ، هو هذا من بعدي .

قال : وإنهما كانا ليعرفان تلك الليلة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من شدة ما يداخلهما من الرعب .(1)

3 . عن أبي جعفر عليه السلام : إنه لينزل إلى ولي الأمر تفسير الأمور سنة سنة ، يور فيها في أمر نفسه بكذا وكذا ، وفي أمر الناس بكذا وكذا ، وإنه ليحدث لولي الأمر سوى ذلك كل يوم علم الله عز وجل الخاص والمكنون العجيب المخزون مثل ما ينزل في تلك الليلة من الأمر ، ثم قرأ : «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ . . .» إلى آخر الآية .(2)

4 . قال أبو جعفر عليه السلام - في ضمن حديث - : إنما يأتي بالأمر من الله تبارك وتعالى في ليالي القدر إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وإلى الأوصياء : «افعل كذا وكذا» لأمر قد كانوا علموه ، أمروا كيف يعملون فيه . . . وإنما تنزل الملائكة والروح في ليلة القدر

ص: 26

1- . كافي 1 / 249 ، تأويل الآيات 795 ، بحار الأنوار 71 / 25 ورجوع شود به : بصائر الدرجات 224 ، بحار الأنوار 21 / 94 .

2- . كافي 1 / 248 ، تأويل الآيات 794 ، بحار 183 / 24 و 79 / 25 ، نور الثقلين 5 / 635 .

بالحكم الذي يحكم به بين العباد . . . لا يستطيعون إمضاء شيء منه حتى يؤمروا في ليالي القدر كيف يصنعون إلى السنة المقبلة. (1)

5. عن أبي جعفر الثاني عليه السلام: . . . ولقد قضى أن يكون في كل سنة ليلة يهبط فيها بتفسير الأمور إلى مثلها من السنة المقبلة، فمن جحد ذلك فقد ردّ على الله تعالى علمه؛ لأنه لا يقوم الأنبياء والرسل والمحدثون إلا أن يكون عليهم حجة بما يأتيهم في تلك الليلة، مع الحجة التي يأتيهم مع جبرئيل عليه السلام. (2)

6. عن أبي عبد الله وأبي جعفر الثاني عليهما السلام: ان أمير المؤمنين عليه السلام قال لابن عباس: إن ليلة القدر في كل سنة، وإنه ينزل في تلك الليلة أمر السنة، ولذلك الأمر ولاة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال ابن عباس: من هم؟ قال: أنا وأحد عشر من صليبي أئمة محدثون. (3)

### اشاره به مدلول روايات

چنان که ملاحظه فرمودید :

در حدیث شماره 1 فرمود: اگر در شب قدر به ما دستور داده شود که در برابر دشمن ساکت باشیم، سکوت می کنیم .

ص: 27

1- . کافی 1 / 251 - 252 ، بحار الأنوار 25 / 81 - 82 ، تفسير نور الثقلين 5 / 636 - 637 .

2- . کافی 1 / 250 ، تأويل الآيات 797 ، بحار الأنوار 25 / 73 .

3- . کافی 1 / 247 ، 532 ، ارشاد 2 / 346 ، اعلام الوری 2 / 172 ، خصال 2 / 479 ، كتاب غيبت شيخ طوسي 142 ، كتاب غيبت شيخ نعماني 68 ، كشف الغمة 2 / 448 ، كمال الدين 1 / 305 ، بحار الأنوار 25 / 79 و 36 / 373 و 42 / 159 و 94 / 15 .

حدیث 2: با استناد به «كُلُّ أَمْرٍ» بیان نمود که: تمام امور در شب قدر به حجت خدا القاء می شود.

حدیث 3: شرح و تفسیر امور سالیانه در مورد برنامه عملی معصومین علیهم السلام و مردم، شب قدر معلوم می شود.

حدیث 4: مطالبی را که امامان علیهم السلام قبلاً اجمالاً می دانسته اند، در شب قدر برایشان توضیح داده می شود، و به آنان دستور می دهند که در جزئیات چگونه عمل نمایند. قبل از دستور صادر شده در شب قدر، نمی توانند آنچه را می دانسته اند اجرا کنند.

حدیث 5: شرح و بیان امور هر سال در شب قدر نازل می شود. امامان معصوم علیهم السلام قیام [به امری] نمی کنند مگر با حجتی که در شب قدر بر ایشان نازل شده است.

حدیث 6: برنامه سالیانه، هر سال شب قدر بر امامان علیهم السلام نازل می شود.

\*\*\*

در این زمینه توضیح بیشتری تحت عنوان «روایات تفسیر سوره قدر» در بخش دوم «آگاهی از شهادت» خواهد آمد.



از احادیث فراوان استفاده می شود که پیشوایان معصوم علیهم السلام در تمام حرکات و سکنات خویش تابع فرمان پروردگار بوده و هستند . در برخی از کتب روایی بابی منعقد شده با عنوان : «إن الأئمة علیهم السلام لم يفعلوا شیئاً ولا يفعلون إلا بعهد من الله عزّ وجلّ وأمر منه لا يتجاوزونه» (1).

در این باب روایاتی نقل شده که دلالت دارد بر این که جبرئیل از جانب خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله دستورالعمل هایی آورده که به جانشینان خود تحویل دهد ، و برای هر کدام از امامان علیهم السلام برنامه خاصی تعیین کرده است .

برخی از این روایات را شیخ کلینی ، شیخ صفار قمی ، شیخ نعمانی ، شیخ صدوق ، شیخ طوسی ، شیخ مفید ، استادش ابن قولویه ، ابوالصلاح حلبی ، شیخ طبرسی و دیگر دانشمندان شیعه قدس سرهم روایت نموده بلکه بنابر نقل علامه ابن شهر آشوب مازندرانی رحمه الله راویان اهل تسنن نیز آن را نقل کرده اند .

شایان ذکر است که عده ای از اهل فن این روایات را قطعی دانسته و فرموده اند به نقل متواتر ثابت است .

قال الشيخ الحرّ العاملي قدس سره : والأحاديث في ذلك متواترة (2).

وقال العلامة المجلسي رحمه الله : قد مضى في كتاب الإمامة (3) وكتاب الفتن (4) أخبار

ص: 29

- 
- 1- . کافی 1 / 279 . یعنی : امامان علیهم السلام دست به کاری نزده و نمی زنند مگر به عهد و دستوری از جانب خدا که [ سر سوزنی ] از محدوده آن دستور بیرون نمی روند .
  - 2- . الفصول المهمة في أصول الأئمة علیهم السلام 1 / 396 - 398 باب 96 .
  - 3- . بحار الانوار 36 / 192 باب 40 .
  - 4- . بحار الانوار 29 / 417 باب 13 .

كثيرة دالة على أن كلاً منهم عليهم السلام كان مأموراً بأمر خاصّة مكتوبة في الصحف السماوية النازلة على الرسول صلى الله عليه وآله وسلم ، فهم كانوا يعملون بها (1).

يعنى : در كتاب امامت و كتاب فتن روايات بسيارى نقل شد كه هر يك از معصومين عليهم السلام به امور ويژه و خاصّ مأمور بوده اند كه در نوشته هاى آسمانى بر پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم نازل شده و آنها بدان عمل مى کرده اند .

به رواياتى در اين زمينه توجه فرماييد :

7 . روى الشيخ الكليني ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : إن الوصية نزلت من السماء على محمد صلى الله عليه وآله كتابا ، لم ينزل على محمد صلى الله عليه وآله كتاب مختوم إلا الوصية ، فقال جبرئيل عليه السلام : يا محمد ! هذه وصيتك في أمّتك عند أهل بيتك ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : أيّ أهل بيتي يا جبرئيل ؟ قال : نجيب الله منهم وذريته ، ليرثك علم النبوة كما ورثه إبراهيم عليه السلام ، وميراثه لعلي عليه السلام وذريته من صلبه .

قال : وكان عليها خواتيم ، قال : ففتح علي عليه السلام الخاتم الأول ومضى لما فيها ، ثم فتح الحسن عليه السلام الخاتم الثاني ومضى لما أمر به فيها ، فلما توفي الحسن ومضى فتح الحسين عليه السلام الخاتم الثالث فوجد فيها : أن قاتل ، فاقتل ، وتقتل ، واخرج بأقوام للشهادة ، لا شهادة لهم إلا معك ، قال : ففعل عليه السلام ، فلما مضى - دفعها إلى علي بن الحسين عليهما السلام قبل ذلك - ففتح الخاتم الرابع فوجد فيها : أن اصمت وأطرق لما حجب العلم ، فلما توفي ومضى دفعها إلى

ص: 30

---

1- . بحار الأنوار 45 / 98 ، در همين زمينه رجوع شود به : كمال الدين 51 ، اسرار الشهادات 1 / 121 ، تهذی المقال في تنقيح كتاب رجال النجاشي 4 / 381 .

محمد بن علي عليهما السلام ففتح الخاتم الخامس فوجد فيها: أن فسّر كتاب الله تعالى، وصدق أبك، وورث ابنك، واصطنع الأمة، وقم بحق الله عزّ وجلّ، وقل الحق في الخوف والأمن، ولا تخش إلا الله، ففعل، ثم دفعها إلى الذي يليه (1).

وقريب به همين مضمون روايات ديگری نیز نقل شده است، مانند:

\* ما رواه الشيخ الكليني، عن أبي عبد الله عليه السلام: . . . ثم دفعه إلى الحسين عليه السلام، ففكّ خاتما فوجد فيه: أن اخرج بقوم إلى الشهادة، فلا شهادة لهم إلا معك، واشتر نفسك لله عزّ وجلّ. . . ثم دفعه إلى ابنه جعفر، ففكّ خاتما فوجد فيه: حدّث الناس، وأفتهم، وانشر علوم أهل بيتك. . . ففعل، ثم دفعه إلى ابنه موسى عليه السلام، وكذلك يدفعه موسى إلى الذي بعده، ثم كذلك إلى قيام المهدي صلّى الله عليه (2).

\* وما رواه الشيخ النعماني، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: . . . ثم فتح

ص: 31

- 1- . كافي 1 / 279 - 280، بحار الأنوار 48 / 27 - 28، إثبات الهداة 1 / 439 / 17 .
- 2- . رجوع شود به: كافي 1 / 280 - 281، الإمامة والتبصرة 39 - 38، كمال الدين 232، 669، امالي شيخ صدوق قدس سره 401 - 402، علل الشرائع 1 / 171 - 172 (باب العلة التي من أجلها خرج بعض الأئمة عليهم السلام بالسيف، وبعضهم لزم منزله وسكت، وبعضهم أظهر أمره وبعضهم أخفى أمره، وبعضهم نشر العلوم وبعضهم لم ينشرها)، تقريب المعارف 421 - 422 (چاپ ديگر 179)، امالي شيخ طوسي 441، الدر النظيم 381، الصراط المستقيم 2 / 148 - 149، إثبات الهداة 1 / 440 ح 18، إثبات الوصية 121، بحار الأنوار 36 / 192 - 193، 204، 209 - 210 و 48 / 27 - 28. قال ابن شهر آشوب - بعد نقله الحديث - : وقد روى نحو هذا الخبر أبو بكر بن أبي شيبة، عن محمد بن فضيل، عن الأعمش، عن أبي صالح، عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه وآله . (مناقب 1 / 257، چاپ ديگر: 1 / 298 - 299).

الحسين عليه السلام الخاتم الثالث فوجد فيه : أن قاتل واقتل وتقتل واخرج يقوم للشهادة ، لا شهادة لهم إلا معك ، ففعل . . . حتى عدّ عليّ اثنا عشر اسماً . . . (1)8 . روى الشيخ الطوسي قدس سره ، عن ابن عباس ، قال : نزل جبرئيل عليه السلام بصحيفة من عند الله على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فيها اثنا عشر خاتماً من ذهب . فقال له : إن الله تعالى يقرأ عليك السلام ويأمرك أن تدفع هذه الصحيفة إلى النجيب من أهلك بعدك ، يفكّ منها أول خاتم ، ويعمل بما فيها ، فإذا مضى دفعها إلى وصيّيه بعده ، وكذلك الأول يدفعها إلى الآخر واحداً بعد واحد . ففعل النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما أمر به ، ففكّ علي بن أبي طالب عليه السلام أولها وعمل بما فيها ، ثم دفعها إلى الحسن عليه السلام ففكّ خاتمه وعمل بما فيها ، ودفعها بعده إلى الحسين عليه السلام ، ثم دفعها الحسين إلى علي بن الحسين عليه السلام ، ثم واحداً بعد واحد ، حتى ينتهي إلى آخرهم عليهم السلام . (2)

9 . عن حريز ، قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : جعلت فداك ما أقلّ بقاءكم أهل البيت ، وأقرب آجالكم بعضها من بعض ، مع حاجة الناس إليكم ؟! فقال :

إن لكل واحد منا صحيفة فيها ما يحتاج إليه أن يعمل به في مدّته ، فإذا انقضت ما فيها - مما أمر به - عرف أن أجله قد حضر فأتاه النبي صلى الله عليه وآله ينعي إليه نفسه ، وأخبره بما له عند الله ، وإن الحسين عليه السلام قرأ صحيفته التي أعطيها ، وفسّر له ما يأتي بنعي ، وبقي فيها أشياء لم تقض ، فخرج للقتال ، وكانت تلك الأمور التي بقيت أن الملائكة سألت الله في نصرته فأذن لها ،

ص: 32

1- . كتاب غيبت شيخ نعماني 60 - 61 (ما جاء في الإمامة والوصية وأنهما من الله) ، بحار 36 / 209 .

2- . كتاب غيبت شيخ طوسي 134 - 135 ، بحار الانوار 36 / 209 .

ومكثت تستعدّ للقتال ، وتتأهبّ لذلك حتى قُتل ، فنزلت وقد انقطعت مدّته ، وقُتل عليه السلام ، فقالت الملائكة : يا ربّ أذنت لنا في الانحدار ، وأذنت لنا في نصرته ، فانحدرنا وقد قبضته ، فأوحى الله إليهم : أن الزموا قبره حتى تروه وقد خرج فانصروه ، وابكوا عليه وعلى ما فاتكم من نصرته ؛ فإنكم قد خصصتم بنصرته وبالبعاء عليه ، فبكت الملائكة تعزّيًا وحرزنا على ما فاتهم من نصرته ، فإذا خرج يكونون أنصاره .(1)

10 . وقال الشيخ المفيد وغيره : روت أيضا - يعني الشيعة - : أن الله تبارك وتعالى أنزل إلى نبيه عليه وآله السلام كتابا مختوما باثني عشر خاتما ، وأمره أن يدفعه إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ، ويأمره أن يفصّ أول خاتم فيه ، ويعمل بما تحته ، ثم يدفعه عند وفاته إلى ابنه الحسن عليه السلام ويأمره أن يفصّ الخاتم الثاني ويعمل بما تحته ، ثم يدفعه عند حضور وفاته إلى أخيه الحسين ، ويأمره أن يفصّ الخاتم الثالث ، ويعمل بما تحته ، ثم يدفعه الحسين عند وفاته إلى ابنه علي بن الحسين عليهما السلام ويأمره بمثل ذلك ، ويدفعه علي بن الحسين عند وفاته إلى ابنه محمد بن علي الأكبر عليه السلام ، ويأمره بمثل ذلك ، ثم يدفعه محمد بن علي إلى ولده حتى ينتهي إلى آخر الأئمة عليهم السلام أجمعين .(2)

11 . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : دفع رسول الله صلى الله عليه وآله إلى علي عليه السلام صحيفةً مختومةً باثني عشر خاتما ، وقال له : فصّ الأول واعمل به ، وادفع إلى الحسن عليه السلام يفصّ الثاني ويعمل به ، ويدفعها إلى الحسين عليه السلام يفصّ الثالث

ص: 33

---

1- . كافي 1 / 283 ، كامل الزيارات 87 - 88 چاپ ديگر : 178 - 179 ، مختصر بصائر الدرجات 178 ، بحار الأنوار 45 / 225 و 53 / 106 ، عوالم 17 / 478 .

2- . ارشاد 2 / 159 - 160 ، اعلام الوری 1 / 501 - 502 ، كشف الغمة 2 / 124 .

ويعمل بما فيه ، ثم إلى واحد واحد من ولد الحسين عليهم السلام .(1)

12 . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : إن الله جلّ اسمه أنزل من السماء إلى كلّ إمام عهده ، وما يعمل به ، وعليه خاتم فيفضّه ويعمل بما فيه .(2) 13 . عن عبد الله بن سنان ، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول :

إن جبرئيل أتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بصحيفة مختومة بسبع خواتيم من ذهب ، وأمر إذا حضره أجله أن يدفعها إلى علي بن أيطالب فيعمل بما فيه ، ولا يجوزه إلى غيره ، وأن يأمر كل وصي من بعده أن يفكّ خاتمه ويعمل بما فيه ، ولا يجوزه إلى غيره .(3)

14 . عن ضريس ، قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول - وأناس من أصحابه حوله - :

وأعجب [ عجبٌ ] من قوم يتولّوننا ويجعلوننا أئمة ، ويصفون بأن طاعتنا عليهم مفترضة كطاعة الله [ كطاعة رسول الله ] ، ثم يكسرون حجّتهم ، ويخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم فينقصون [ فينقصونا ] حقّنا ، ويعيبون بذلك علينا [ ويعيبون ذلك على ] من أعطاه الله برهان حق معرفتنا

والتسليم لأمرنا .

أترون أن الله تبارك وتعالى افترض طاعة أوليائه على عباده ثم يخفي عنهم أخبار السماوات والأرض ، ويقطع عنهم موادّ العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم ؟ !

ص: 34

1- . كتاب غيبت شيخ نعماني 61 ، بحار الانوار 210 / 36 .

2- . كتاب غيبت شيخ نعماني 62 ، بحار الانوار 210 / 36 .

3- . بصائر الدرجات 146 ورجوع شود به 150 ، بحار الانوار 26 / 33 . قال العلامة المجلسي : لعل السبع من تصحيف النساخ أو تحريف الواقفية أو من الاخبار البدائية مع أنه يحتمل اشتراك بعضهم عليهم السلام مع بعض في بعض الخواتيم .

فقال له حمران : جعلت فداك - يا أبا جعفر - أ رأيت ما كان من أمر قيام علي بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السلام ، وخروجهم وقيامهم بدين الله ، وما أصيبوا به من قتل الطواغيت إياهم ، والظفر بهم حتى قتلوا أو غلبوا ؟ !

فقال أبو جعفر عليه السلام : يا حمران إن الله تبارك وتعالى قد كان قدّر ذلك عليهم ، وقضاه ، وأمضاه ، وحتمه على سبيل الاختيار ، ثم أجراه ، فبتقدّم علم من رسول الله إليهم في ذلك قام علي والحسن والحسين صلوات الله عليهم ، وبعلم صمت من صمت منا ، ولو أنهم - يا حمران - حيث نزل بهم ما نزل من أمر الله وإظهار الطواغيت عليهم سألوا الله دفع ذلك عنهم ، وألحوا عليه في طلب إزالة ملك الطواغيت [ وذهاب ملكهم ] إذا لأجابه ، ودفع ذلك عنهم ، ثم كان انقضاء مدة الطواغيت وذهاب ملكهم أسرع من سلك منظوم انقطع فتبدّد . وما كان الذي أصابهم من ذلك - يا حمران - لذنّب اقترفوه ، ولا لعقوبة معصية خالفوا الله فيها ، ولكن لمنازل وكرامة من الله ، أراد أن يبلغوها ، فلا تذهبن [ بك ] فيهم المذاهب .(1)

15 . وروي في خصوص مولانا أمير المؤمنين عليه السلام عن عيسى بن المستفاد أبي موسى الضرير ، قال : حدّثني موسى بن جعفر عليهما السلام ، قال : قلت لأبي عبد الله : أليس كان أمير المؤمنين عليه السلام كاتب الوصية ، ورسول الله صلى الله عليه وآله المملي عليه ، وجبرئيل والملائكة المقربون عليهم السلام شهود ؟ قال : فأطرق طويلاً ، ثم قال :

يا أبا الحسن قد كان ما قلت ، ولكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله الأمر ، نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً ، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى

ص: 35

-1 . كافي 1 / 261 - 262 ورجوع شود به صفحه 281 ، بصائر الدرجات 124 - 125 ، الدعوات 297 ، بحار الانوار 26 / 149 - 150 و 34 / 344 - 345 و 44 / 276 - 277 ، الفصول المهمة 1 / 396 - 398 ، وشرح آن را بنگريد در مرآة العقول 3 / 131 - 133 .

من الملائكة ، فقال جبرئيل : يا محمد ! مر بإخراج من عندك إلا وصيكت ليقبضها منّا ، وتشهدنا بدفعك إياها إليه ، ضامنا لها - يعني عليا عليه السلام - فأمر النبي صلى الله عليه وآله بإخراج من كان في البيت ما خلا عليا عليه السلام ، وفاطمة فيما بين الستر والباب ، فقال جبرئيل : يا محمد ! ربك يقرؤك السلام ويقول : هذا كتاب ما كنتُ عهدتُ إليك ، وشرطتُ عليك ، وشهدتُ به عليك ، وأشهدتُ به عليك ملائكتي ، وكفى بي - يا محمد ! - شهيدا .

قال : فارتعدت مفاصل النبي صلى الله عليه وآله فقال : يا جبرئيل ربّي هو السلام ، ومنه السلام ، وإليه يعود السلام ، صدق عزّ وجلّ وبرّ ، هات الكتاب ، فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له : اقرأه ، فقرأه حرفا حرفا ، فقال : يا علي ! هذا عهد ربي تبارك وتعالى إليّ [ و ] شرطه عليّ وأمانته ، وقد بلغتُ ونصحتُ وأديتُ ، فقال علي عليه السلام : وأنا أشهد لك [ بأبي وأمي أنت ] بالبلاغ والنصيحة والتصديق على ما قلت ، ويشهد لك به سمعي وبصري ولحمي ودمي ، فقال جبرئيل عليه السلام : وأنا لكما على ذلك من الشاهدين ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : يا علي أخذت وصيتي ، وعرفتها ، وضمنت لله ولي الوفاء بما فيها ؟ فقال علي عليه السلام : نعم - بأبي أنت وأمي - عليّ ضمانها ، وعلى الله عوني وتوفيقي على أدائها ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : يا علي إني أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة ، فقال علي عليه السلام : نعم اشهد ، فقال النبي صلى الله عليه وآله : إن جبرئيل وميكائيل فيما بيني وبينك الآن ، وهما حاضران معهما الملائكة المقرّبون لأشهدهم عليك ، فقال : نعم ليشهدوا وأنا - بأبي أنت وأمي - أشهدهم ، فأشهدهم رسول الله صلى الله عليه وآله ، وكان فيما اشترط عليه النبي بأمر جبرئيل عليه السلام - فيما أمر الله عزّ وجلّ - أن قال له : يا علي ! تقي بما فيها من موالاته من والى الله ورسوله ، والبراءة والعداوة لمن عادى الله ورسوله ،



والبراءة منهم ، على الصبر منك ، [و]على كظم الغيظ ، وعلى ذهاب حَقِّكَ وغضب خمسك وانتهاك حرمتك ؟ فقال : نعم يا رسول الله .

فقال أمير المؤمنين عليه السلام : والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لقد سمعت جبرئيل عليه السلام يقول للنبي : يا محمد ! عرفه أنه ينتهاك الحرمه ، وهي حرمه الله وحرمه رسول الله صلى الله عليه وآله ، وعلى أن تخضب لحيته من رأسه بدم عبيط . قال أمير المؤمنين عليه السلام : فصعقت - حين فهمت الكلمة من الأمين جبرئيل - حتى سقطت على وجهي ، وقلت : نعم قبلتُ ورضيتُ ، وإن انتهكت الحرمه ، وعطّلت السنن ، ومزّق الكتاب ، وهدمت الكعبة ، وخضبت لحيتي من رأسي بدم عبيط صابرا محتسبا أبدا حتى أقدم عليك .

ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة والحسن والحسين ، وأعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين ، فقالوا مثل قوله ، فختمت الوصية بخواتيم من ذهب ، لم تمسه النار ودفعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام .

فقلت لأبي الحسن عليه السلام : بأبي أنت وأمي ألا تذكر ما كان في الوصية ؟ فقال : سنن الله وسنن رسوله ، فقلت : أكان في الوصية توثبهم وخلافهم على أمير المؤمنين عليه السلام ؟ فقال : نعم - والله - شيئا شيئا ، وحرفا حرفا ، أما سمعت قول الله عزّ وجلّ : «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»؟ (1) والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأمير المؤمنين وفاطمة عليهما السلام : أليس قد فهمتما ما تقدّمت به إليكما وقبلتماه ؟ فقالا : بلى ، وصبرنا على ما ساءنا وغازنا . (2)

ص: 37

1- . يس 36 : 12 .

2- . كافي 1 / 281 - 283 ، بحار الانوار 22 / 479 - 481 .

در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که نقل آن از حوصله این کتاب خارج است. (1)

درباره عهدی که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد امام زمان علیه السلام موجود است نیز روایات متعدد نقل شده است، مانند روایات ذیل: 16. عن أبي الحسن الرضا، عن آبائه عليهم السلام، قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: والذي بعثني بالحق بشيرا ليغيبن القائم من ولدي بعهدٍ معهودٍ إليه مني. (2)

17. عن أبي جعفر عليه السلام: فيبايعونه بين الركن والمقام، ومعه عهد من رسول الله صلى الله عليه وآله قد توارثته الأبناء عن الآباء... (3)

18. وفي رواية عنه عليه السلام: ومعه عهد رسول الله صلى الله عليه وآله قد تواترت عليه الآباء. (4)

19. وفي رواية أخرى عنه عليه السلام: فيقول القائم: إي -

والله - إن معي عهدا من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. (5)

20. وفي رواية رابعة عنه عليه السلام: معه عهد نبي الله صلى الله عليه وآله ورايته، وسلاحه. (6)

21. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ... يستخرج عليه السلام من قبائه كتابا مختوما بخاتم من ذهب، عهدٌ معهودٌ من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم... (7)

ص: 38

- 
- 1- بحار الانوار 36 / 192 باب 40 احاديث 1، 7، 9، 10، 11، 12، و 29 / 417 باب 13 احاديث 2، 3، 4، 5، 10، 16، 28، و صفحات 444، 454، 467 روایاتی است که بر دستور خاص در مورد امیر مؤمنان علیه السلام دلالت دارد.
  - 2- کمال الدین 51، بحار الأنوار 51 / 68، اثبات الهداة 3 / 459.
  - 3- کتاب غیبت شیخ نعمانی 291، بحار الانوار 52 / 239.
  - 4- بحار الانوار 52 / 306 به نقل از کتاب الغيبة سيد علي بن عبد الحميد.
  - 5- تفسير عياشي 2 / 58 - 59، بحار الانوار 52 / 343.
  - 6- تفسير عياشي 1 / 65، بحار الأنوار 52 / 223.
  - 7- کمال الدین 673، بحار الانوار 52 / 326.

22. وفي رواية أخرى عنه عليه السلام: فيقول له رجل . . . : إنك تجفل الناس إجمال النعم، فبعهد من رسول الله صلى الله عليه وآله أو بماذا؟ فعند ذلك يخرج القائم عليه السلام عهدا من رسول الله صلى الله عليه وآله . . . (1).

### اشاره به مدلول روایات

در روایت شماره 7 فرموده: جبرئیل نوشته ای مُهر شده نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورد، حضرت آن را به امیرمؤمنان سپرد تا هر يك از معصومین علیهم السلام مُهر مربوطه خویش را باز و به برنامه ای که در آن تعیین شده عمل نماید. و بدین ترتیب سومین مُهر توسط امام حسین علیه السلام شکسته شد، وظیفه حضرت چنین مرقوم شده بود که: مبارزه کن، بگش و کشته شو، گروهی را برای شهادت همراه خویش ساز که برای آنها شهادت جز به همراهی تو نخواهد بود.

روایات دیگری به این مضمون در مصادر متعدد نقل شده بلکه علامه ابن شهر آشوب مازندرانی همین روایت را از عامّه نیز نقل کرده است (2).

روایات 8 تا 13 بر مطلب گذشته دلالت دارد ولی بعضی مختصر است و بعضی مفصل.

در روایت 9 تصریح شده است که: در نوشته مربوط به امام حسین علیه السلام برنامه حضرت - همراه با خبر شهادت - تفسیر شده بود.

روایت 14 حضرت می فرماید: چگونه ممکن است خدا اطاعت کسی را بر مردم واجب کند و خبرهای آسمان و زمین را از او پوشیده بدارد؟!!

ص: 39

---

1- بحارالانوار 387/ 52 به نقل از کتاب الغیبة سید علی بن عبدالحمید.

2- رجوع شود به صفحه: 31 پاورقی 2.

راوی پرسید: پس برنامه های امیرمؤمنان، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و مشکلاتی که برای آنها پیش آمد، و مغلوب گردیدن و شهید شدن آنها چگونه قابل توجیه است؟ امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمود:

قضا و قدر الهی بود که امضا و حتم شده بود. گرچه آنها در پذیرفتن آن مختار بودند. پس امامان اگر قیام کردند یا سکوت، قبلاً از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از وظیفه خویش و آنچه برای آنان رخ می دهد، آگاه شده بودند و اگر هنگام غلبه دشمن، از خدا درخواست می کردند، بلا به سرعت از آنها دفع شده و دشمنان نابود می گشتند. در روایت 15 جزئیات برنامه امیرمؤمنان علیه السلام به تفصیل بیان شده است. این روایت هم آگاهی حضرت از آنچه پیش می آید را بیان می دارد و هم عهد و پیمان خاص الهی در مورد چگونگی واکنش حضرت نسبت به ماجراهای پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در بر دارد. در پاورقی این روایت به آدرس برخی روایات دیگر نیز اشاره نموده ایم.

روایات 16 تا 22 اشاره به عهد و برنامه ای است که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه الشریف تعیین شده است.

در برخی از روایات گذشته، از دستور خاص برای سیدالشهدا علیه السلام نیز یاد شده بود<sup>(1)</sup> ولی روایات مستقل دیگری در این زمینه وارد شده که به صراحت بیان می‌دارد که حرکت امام حسین علیه السلام به امر و مشیت پروردگار بوده است. و بنابر بعضی از احادیث در عالم رؤیا آن حضرت از جدش دستور گرفت. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در حال حیات نیز به این رؤیا اشاره فرموده بود.

به روایاتی در این زمینه توجه فرمایید:

23. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: . . . وإني لما رأيته تذكرت ما يصنع به بعدي، كأنني به وقد استجار بحرمي وقربي فلا يجار، فأضمه في منامي إلى صدري، وأمره بالرحلة عن دار هجرتي، وأبشّره بالشهادة، فيرتحل عنها إلى أرض مقتله، وموضع مصرعه، أرض كرب وبلاء وقتل وفناء. . . . (2)

24. وقال العلامة ابن شهر آشوب المازندراني رحمه الله: . . . فكان الحسين عليه السلام يصلي يوماً إذ وسن فرأى النبي صلى الله عليه وآله في منامه يُخبره بما يجري عليه، فقال الحسين عليه السلام:

لا حاجة لي في الرجوع إلى الدنيا فخذني إليك، فيقول: لا بدّ من الرجوع حتى تذوق الشهادة. (3)

ص: 41

1- مانند روایت شماره 7، روایات پس از آن و روایات شماره 9 و 14.

2- امالی شیخ صدوق رحمه الله 115، بشارة المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم 199، فضائل شاذان قمی قدس سره 10 - 11، ارشاد القلوب 2 / 296، المحتضر 109 - 110 چاپ دیگر 198، بحار الانوار 28 / 39 - 40، فرائد السمطين جوينی شافعی 2 / 35 (تحقیق محمودی).

3- مناقب 4 / 88 چاپ دیگر: 3 / 240.

25. روي عن مولانا الصادق ، عن أبيه ، عن جدّه عليهم السلام - في ضمن رواية - أنه قال :

فقام يصليّ - يعني مولانا الحسين عليه السلام - فأطال ، فنعس - وهو ساجد - فجاءه النبي صلى الله عليه وآله وسلم - وهو في منامه - فأخذ الحسين ، وضمّه إلى صدره ، وجعل يقبّل بين عينيه ، ويقول : بأبي أنت كأني أراك مرّماً بدمك بين عصابة من هذه الأمة يرجون شفاعتي ، ما لهم عند الله من خلاق . يا بنيّ إنك قادم على أبيك وأُمّك وأخيك ، وهم مشتاقون إليك ، وإن لك في الجنة درجات لا تنالها إلاّ بالشهادة . فانتبه الحسين عليه السلام من نومه باكياً . (1)

26. وفي مقتل محمد بن أبي طالب الموسوي قال : ثم جعل الحسين عليه السلام يبكي عند القبر حتى إذا كان قريباً من الصبح وضع رأسه على القبر فأغفي ، فإذا هو برسول الله صلى الله عليه وآله قد أقبل في كتيبة من الملائكة عن يمينه وعن شماله وبين يديه حتى ضمّ الحسين عليه السلام إلى صدره وقبّل [ ما ] بين عينيه ، وقال :

حبيبي يا حسين كأني أراك عن قريب مرّماً بدمائك ، مذبوحة بأرض كرب وبلاء ، بين عصابة من أمتي ، وأنت مع ذلك عطشان لا تسقى ، وظمآن لا تروى . . . حبيبي يا حسين إن أباك وأُمّك وأخاك قدموا عليّ وهم مشتاقون إليك ، وإن لك في الجنان لدرجات لن تنالها إلاّ بالشهادة .

قال : فجعل الحسين عليه السلام في منامه ينظر إلى جدّه ويقول :

يا جدّاه لا حاجة لي في الرجوع إلى الدنيا فخذني إليك ، وأدخلني معك في قبرك ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : لا بدّ لك من الرجوع إلى الدنيا حتى ترزق الشهادة وما قد كتب الله لك فيها من الثواب العظيم . (2)

ص : 42

1- . امالى شيخ صدوق 152 مجلس 30 ، بحار الأنوار 44 / 313 ، عوالم 17 / 161 .

2- . تسليه المجالس 2 / 155 - 156 ، بحار الأنوار 44 / 328 ، عوالم 17 / 177 ، ورجوع شؤد به : فتوح ابن أعثم 5 / 19 ، مقتل الحسين عليه السلام خوارزمي 1 / 186 - 187 ، مدينه المعاجز 3 / 483 - 485 .

27 . روى السيد ابن طاووس من أصل أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد الثقة (1) - في ضمن رواية - : فلمّا كان السحر ارتحل الحسين عليه السلام [ أي أراد الخروج عن مكة ] فبلغ ذلك ابن الحنفية ، فأتاه فأخذ بزمام ناقته - وقد ركبها - فقال : يا أخي ألم تعدني النظر فيما سألتك ؟ ! قال : « بلى » . قال : فما حدّك على الخروج عاجلاً ؟ ! قال :

أتاني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعد ما فارقتك ، فقال : « يا حسين اخرج [ إلى العراق ] فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً » .

فقال محمد بن الحنفية : « إنا لله وإنا إليه راجعون » ، فما معنى حملك هؤلاء النساء معك وأنت تخرج على مثل هذا الحال ؟ ! قال : فقال لي صلى الله عليه وآله وسلم :

« إن الله قد شاء أن يراهنّ سبايا » ، فسلم عليه ومضى . (2)

28 . قالوا : وخرج محمد بن الحنفية يشيّه [ عند توجّهه إلى العراق ] ، وقال له - عند الوداع - : الله الله - يا أبا عبد الله - في حرم رسول الله !! فقال عليه السلام له :

أبي الله إلا أن يكنّ سبايا . (3)

29 . وفي رواية : وجاء ابن عباس وابن الزبير فأشارا عليه بالامسك ، فقال لهما :

إن رسول الله صلى الله عليه وآله قد أمرني بأمر وأنا ماضٍ فيه .

ص : 43

---

1- . قال العلامة الطهراني : أصل أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد الصيقل ، كنيته أبو جعفر كوفي ، ثقة ، روى عن أبي عبد الله وأبي الحسن عليهما السلام . الذريعة 2/139 .

2- . لهوف 39 - 40 چاپ ديگر : 63 - 65 ، بحار الانوار 44 / 364 ، عوالم 17 / 213 - 214 ، ورجوع شود به : ينابيع المودة 3 / 60 ، مختصر بصائر الدرجات 132 ، المحتضر 82 .

3- . عيون المعجزات 61 ، اثبات الوصية 141 چاپ شريف رضى 166 (چاپ انصاريان) .

30 . وفي رواية أخرى : فقال له ابن عباس : جعلتُ فداك يا حسين ، إن كنت لابدّسائرا إلى الكوفة ، فلا تسير بأهلك ونسائك . فقال له :

يا بن العم إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في منامي ، وقد أمر بأمر لا أقدر على خلافه ، وإنه أمرني بأخذهم معي .

وفي نقل آخر [ انه ] قال :

يا بن العم إنهنّ ودائع رسول الله صلى الله عليه وآله ولا آمن عليهنّ أحدا ، وهنّ أيضا لا يفارقتني .

فسمع ابن عباس بكاءً من ورائه ، وقائلة تقول : يا ابن عباس تشير على شيخنا وسيدنا أن يخلفنا هاهنا ويمضي وحده ، لا والله بل نجيء معه ، ونموت معه ، وهل أبقى الزمان لنا غيره .

فبكى ابن العباس بكاءً شديدا وجعل يقول : يعزّ عليّ - والله - فراقك يا ابن عمّاه .

ثم أقبل على الحسين عليه السلام ، وأشار عليه بالرجوع إلى مكة ، والدخول في صلح بني أمية . فقال الحسين عليه السلام :

هيهات [ هيهات ] يا بن عباس ! إن القوم لا يتركوني ، وإنهم يطلبوني أين كنت حتى أبايعهم كرهاً ويقتلونني .

والله لو كنت في حجر هامة من هوامّ الأرض لاستخرجوني منه وقتلونني .

والله إنهم ليعتدون عليّ كما اعتدى اليهود في يوم السبت ، وإني في أمر

ص: 44



جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله حيث أمرني ، و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» .(1)

31 . عن جابر بن عبد الله ، قال : لما عزم الحسين بن علي عليهما السلام ، على الخروج إلى العراق أتته فقلت له : أنت ولد رسول الله صلى الله عليه وآله ، وأحد سبطيه ، لا أرى إلا أنكتصالح كما صالح أخوك الحسن ، فإنه كان موقفا راشدا . فقال لي :

يا جابر ، قد فعل أخي ذلك بأمر الله وأمر رسوله ، وإنني أيضا أفعل بأمر الله وأمر رسوله . . . . (2)

32 . عن مولانا أبيجعفر الباقر صلوات الله عليه ، قال : لما أراد الحسين صلوات الله عليه الخروج إلى العراق بعثت إليه أم سلمة رضي الله عنها - وهي التي كانت ربته ، وكان أحب الناس إليها ، وكانت أرق الناس عليه ، وكانت تربة الحسين عندها في قارورة دفعها إليها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - فقالت : يا بني أتريد أن تخرج ؟ فقال لها : يا أمه ، أريد أن أخرج إلى العراق . فقالت : إنني أذكرك الله تعالى أن تخرج إلى العراق . قال : ولم ذلك يا أمه ؟ ! قالت : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : «يقتل ابني الحسين بالعراق» ، وعندني - يا بني - تربتك في قارورة مختومة دفعها إلي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم . فقال : يا أمه - والله - إنني لمقتول ، وإنني لا أفر من القدر والمقدور ، والقضاء المحتوم ، والأمر الواجب من الله تعالى .

فقالت : وا عجباه ، فأين تذهب وأنت مقتول ؟ فقال : يا أمه ، إن لم أذهب اليوم ذهبت غدا ، وإن لم أذهب غدا لآذهبُ بعد غدٍ ، وما من الموت - والله يا أمه - بدّ ، وإنني لأعرف اليوم والموضع الذي أقتل فيه ،

ص: 45

1- . مدينة المعاجز 3 / 485 .

2- . الثاقب في المناقب 322 ، مدينة المعاجز 3 / 74 ، 488 .

والساعة التي أُقتل فيها، والحفرة التي أُدفن فيها، كما أعرفك، وأنظر إليها كما أنظر إليك. قالت: قد رأيتها؟! قال: «إن أحببت أن أريك مضجعي ومكاني ومكان أصحابي فعلتُ». فقالت: قد شئتُها. فما زاد أن تكلم: «بسم الله»، فنخفضت له الأرض حتى أراها مضجعه ومكانه ومكان أصحابه، وأعطاها من تلك التربة، فخلطتها مع التربة التي كانت عندها، ثم خرج الحسين صلوات الله عليه، وقد قال لها: «إني مقتول يوم عاشوراء». (1).

\* ورواه مع بعض الزيادات الحسين بن حمدان الخصبيني (المتوفى 334). (2).

\* وروي مختصرا في غير واحد من المصادر. (3).

\* واختصره المسعودي (المتوفى 346)، والشيخ حسين بن عبد الوهاب (من علماء القرن الخامس) مصرّحا بأنه عليه السلام قال:

إني خارج والله، وإني لمقتول لا محالة، فأين المفترّ من القدر المقدور؟! وإني لأعرف اليوم والساعة التي أُقتل فيها، والبقعة التي أُدفن فيها  
.....

وقال: إني أُقتل يوم عاشورا. (4).

33. قال العلامة المجلسي قدس سره: ووجدت في بعض الكتب أنه عليه السلام لمّا عزم على الخروج من المدينة أتته أم سلمة رضي الله عنها فقالت: يا بني لا تحزني

ص: 46

1- . الثاقب في المناقب 330 - 332، مدينة المعاجز 3 / 489 - 491، حلية الأبرار 1 / 600.

2- . الهداية الكبرى 202 - 204.

3- . رجوع شؤد به: خرائج 1 / 253 - 254، الصراط المستقيم 2 / 179، بحار الأنوار 45 / 89، عوالم 17 / 157، ينابيع المودة 3 / 60، ملحقات احقاق الحق 11 / 433.

4- . عيون المعجزات 60 - 61، ورجوع شؤد به: اثبات الوصية 141 چاپ شريف رضی 166 (چاپ انصاريان).

بخروجك إلى العراق ؛ فإني سمعت جدك يقول :

«يقتل ولدي الحسين بأرض العراق في أرض يقال لها : كربلاء» ، فقال لها : يا أمّاه ! وأنا - والله - أعلم ذلك ، وإني مقتول لا محالة ، وليس لي من هذا بدّ ، وإني والله لأعرف اليوم الذي أُقتل فيه ، وأعرف من يقتلني ، وأعرف البقعة التي أُدفن فيها ، وإني أعرف من يُقتل من أهل بيتي وقرابتي وشيعتي ، وإن أردت - يا أمّاه - أريك حفرتي ومضجعي .

ثم أشار عليه السلام إلى جهة كربلاء ، فانخفضت الأرض حتى أراها مضجعه ومدفنه وموضع عسكره ، وموقفه ومشهده ، فعند ذلك بكت أم سلمة بكاءً شديداً وسلّمت أمره إلى الله . فقال لها :

يا أمّاه قد شاء الله عزّ وجلّ أن يراني مقتولاً مذبوحة ظلماً وعدواناً ، وقد شاء أن يرى حرمي ورهطي ونسائي مشرّدين ، وأطفالي مذبوحين مظلومين مأسورين مقيدّين ، وهم يستغيثون فلا يجدون ناصرًا ولا معينا .

وفي رواية أخرى : قالت أم سلمة : وعندي تربة دفعها إليّ جدك في قارورة ، فقال :

والله إني مقتول كذلك ، وإن لم أخرج إلى العراق يقتلونني أيضا ، ثم أخذ تربة فجعلها في قارورة ، وأعطها إياها ، وقال : اجعلها مع قارورة جدّي ، فإذا فاضت دما فاعلمي أنني قد قُلتُ . (1)

34 . عن الأوزاعي ، قال : بلغني خروج الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام إلى العراق ، فقصدت مكة فصادفتها بها ، فلمّا رأني رحّب بي ، وقال :

ص: 47

مرحباً بك يا أوزاعي ، جئت تنهاني عن المسير ؟! وأبى الله عز وجل إلا ذلك ، إن من هاهنا إلى يوم الإثنين منيتي [ مبعثي ] .

فسهدتُ [ فنظرتُ ] في عدّ الأيام ، فكان كما قال .(1)

35 . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : إن الحسين بن علي عليهما السلام قال لأصحابه - يوم أُصيبوا - : أشهد أنه قد أُذن في قتلكم ، فاتقوا الله ، واصبروا .(2) وفي معناها روايات أخرى ، فقد روي عنه عليه السلام :

إن الحسين عليه السلام صَلَّى بأصحابه الغداة ، ثم التفت إليهم ، فقال : إن الله قد أُذن في قتلكم فعليكم بالصبر .

وقال عليه السلام : إن الحسين عليه السلام صَلَّى بأصحابه يوم أُصيبوا ، ثم قال : أشهد أنه قد أُذن في قتلكم - يا قوم - فاتقوا الله ، واصبروا .(3)

36 . روي أن الحسين عليه السلام لمّا كان في موقف كربلاء ، أتته أفواج من الجن الطيّارة ، وقالوا له : [ يا حسين ] نحن أنصارك فمرنا بما تشاء ، فلو أمرتنا بقتل [ كلّ ] عدو لكم لفعلنا . فجزّاهم خيراً ، وقال لهم :

إني لا أخالف قول جدّي رسول الله صَلَّى الله عليه وآله حيث أمرني بالقدم عليه عاجلاً ، وإني الآن قد رقدتُ ساعة ، فرأيت جدّي رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قد ضمّني إلى صدره ، وقبّل ما بين عينيّ ، وقال لي : يا حسين ! إن الله عزّ وجلّ قد شاء أن يراك مقتولاً ، ملطخاً بدمائك ، مختضباً شبيك بدمائك ، مذبوحاً من قفاك ، وقد

ص: 48

1- . دلالات الامامة 184 ، مدينة المعاجز 3 / 454 ، الدرّ النظيم 532 .

2- . كامل الزيارات 73 چاپ ديگر : 152 - 153 ، بحار الانوار 45 / 86 - 87 ، عوالم 17 / 319 ، 346 ، اثبات الهداة 2 / 583 .

3- . رجوع شود به مصادر گذشته .

شاء الله أن يرى حرمك سبانيا على أفتاب المطايا ، وإني - والله - سأصبر حتى يحكم [ الله ] بأمره ، وهو خير الحاكمين .(1)

37 . وروى الشيخ الحائري وغيره : أنه وقعت صحيفة قد نزلت من السماء في يده الشريفة ، فلما فتحها ونظر فيها إذا هي العهد المأخوذ عليه بالشهادة قبل خلق الخلق في هذه الدنيا ، فلما نظر عليه السلام إلى ظهر تلك الصحيفة ، فإذا هو مكتوب فيه بخط واضح جليّ : يا حسين ! نحن ما حتمنا عليك الموت ، وما ألزمتنا عليك الشهادة ، فلك الخيار ، ولا ينقص حظك عندنا ، فإن شئت أن نصرف عنك هذه البليّة ، فاعلم أننا جعلنا السماوات والأرضين والملائكة والجنّ كلهم في حكمك ، فأمر فيهم بما تريد من إهلاك هؤلاء الكفرة الفجرة لعنهم الله . فإذا بالملائكة قد ملأوا بين السماوات والأرض بأيديهم حراب من النار ، ينتظرون لحكم الحسين عليه السلام ، وأمره فيما يأمرهم به من إعدام هؤلاء الفسقة . فلما عرف عليه السلام مضمون الكتاب ، وما في تلك الصحيفة ، رفعها إلى السماء ورمى بها إليها ، وقال :

إلهي وسيدي ! وددت أن أقتل وأحیی سبعين ألف مرة في طاعتك ومحبتك ، سيما إذا كان في قتلي نصره دينك ، وإحياء أمرك وحفظ ناموس شرعك ، ثم إني قد سئمت الحياة بعد قتل الأحبة ، وقتل هؤلاء الفتنية من آل محمد صلى الله عليه وآله .(2)

أقول : قال السيد ابن طاووس قدس سره : والذي تحقّقناه أن الحسين عليه السلام كان عالما بما انتهت حاله إليه ، وكان تكليفه ما اعتمد عليه .(3)

ص : 49

1- . مدينة المعاجز 4 / 60 - 61 .

2- . موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 578 - 579 به نقل از معالی السبطين 2 / 18 ، أسرار الشهادة 402 .

3- . لهوف 18 چاپ دیگر : 25 و مراجعه شود به لواعج الاشجان 253 ، 256 - 257 .

وقال صاحب الجواهر رحمه الله : وما وقع من الحسين عليه السلام - مع أنه من الأسرار الربانية والعلم المخزون - يمكن أن يكون لانحصار الطريق في ذلك علما منه عليه السلام أنهم عازمون على قتله على كل حال ، كما هو الظاهر من أفعالهم وأحوالهم وكفرهم وعنادهم . . . .

مضافا إلى ما ترتب عليه من حفظ دين جدّه صلى الله عليه وآله وشريعته وبيان كفرهم لدى المخالف والمؤلف .

على أنه له تكليف خاصّ قد قدم عليه ، وبإدراكه إلى إجابته ، ومعصوم من الخطأ ، لا- يعترض على فعله ولا قوله ، فلا يقاس عليه من كان تكليفه ظاهر الأدلة .(1)وتقدّم كلام العلامة المجلسي قدس سره قبل ذلك فراجع .(2)

### اشاره به مدلول روایات

روایت 23 : پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - در حالی که بر مصائب امام حسین علیه السلام می گریست - فرمود :

گویا می بینم که او به حرم من پناه آورده ولی پناهِش نمی دهند ، در عالم رؤیا او را در برگرفته و به او دستور می دهم که از مدینه کوچ نماید ، او را به شهادت بشارت می دهم ، پس او به سوی محلّ شهادتش زمین کرب و بلا و قتل و فنا حرکت می نماید .

روایت 24 : حضرت مشغول عبادت بود که در عالم رؤیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آینده او خبر داد ، حضرت به جدّش عرض کرد :

ص: 50

---

1- . جواهر الکلام 21 / 295 - 296 .

2- . کلام ایشان صفحه 11 - 13 نقل شد .

من نیازی به بازگشت به دنیا ندارم ، مرا با خود ببر . حضرت فرمود : باید به دنیا باز گردی تا مزه شهادت را بچشی .

روایت 25 : سیدالشهدا علیه السلام قبل از خروج از مدینه دو شب کنار قبر جدش آمد ، شب دوم مشغول نماز بود که در حال سجده در عالم رؤیا پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که او را در آغوش گرفته ، به سینه چسبانید ، پیشانی او را بوسید و فرمود :

گویا می بینم که تو در خون خویش طپیده ای . . . ؛ پسرم تو نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد ، آنها مشتاق دیدار تو هستند . تو را در بهشت درجاتی است که جز با شهادت به آن نمی رسی .

روایت 26 : سیدالشهدا علیه السلام کنار قبر جدش شروع به گریه کرد ، سر بر تربتجدش گذاشته بود ، در عالم رؤیا پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که او را در بر گرفته ، به سینه چسبانید ، پیشانی او را بوسه داد و فرمود :

حسین عزیزم ! گویا می بینم که به زودی به خون خویش آغشته و در سرزمین کرب و بلا در میان گروهی از امتم به شهادت می رسی ، و در حالی که عطشان و بسیار تشنه هستی ولی به تو آب نمی دهند . . . . حسین عزیزم ! پدر و مادر و برادرت نزد من آمده ، مشتاق دیدار تو هستند . تو را در بهشت مقامی است که جز با شهادت به آن نخواهی رسید .

سیدالشهدا علیه السلام عرض کرد : مرا نیازی به بازگشت به دنیا نیست ، مرا نزد خویش ببر . حضرت فرمود : باید به دنیا برگردی تا توفیق شهادت یابی و پاداش عظیمی که خدا برایت نوشته ، نصیب گردد .

روایت 27 : امام حسین علیه السلام نقل نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود : « [ از مکه ]

خارج شو که خدا می خواهد تو را کشته ببیند». در مورد بانوان نیز فرمود: «[ آنها را همراه خویش ببر که ] مشیت خداوند بر آن قرار گرفته که آنها اسیر شوند» .

روایت 28: حضرت به محمد بن حنفیه - که نگران بانوان بود - فرمود: «خداوند نمی پذیرد جز آن که آنان اسیر شوند» .

روایت 29: حضرت به ابن عباس و ابن زبیر فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من دستوری داده که من امثال خواهم نمود» .

در سه روایت گذشته نامی از رؤیا برده نشده ولی در بسیاری از مصادر، آن را به عنوان رؤیا مطرح کرده اند .

روایت 30: ابن عباس به حضرت عرض کرد: اگر چاره ای از رفتن به کوفه نداری، خانواده و بانوان را همراه خویش ببر . حضرت فرمود:

پسر عمو! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در عالم رؤیا به من دستور داده که آنها را همراه ببرم، من نمی توانم بر خلاف دستور رفتار کنم .

بنابر روایت دیگری فرمود:

آنها امانت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند، و من ایمن نیستم که آنها را به حال خود گذارم، گذشته از آن که آنها هم از من جدا نمی شوند .

باز ابن عباس از امام حسین علیه السلام خواست که به مکه برگشته و با بنی امیه کنار آید . حضرت فرمود:

هیئات، آنها هرگز مرا رها نمی کنند تا آن که به زور از من بیعت بگیرند و مرا به قتل برسانند .

ص: 52



به خدا اگر در لانه جانوران هم پنهان شوم آنها مرا بیرون آورده و می کشند ، و مانند یهود که در مورد یوم السبت نافرمانی خدا کردند ، در حق من ستم خواهند نمود . من در پی امثال فرمان جدم هستم .

روایت 31 : امام حسین علیه السلام به جابر فرمود : مصالحه برادرم امام حسن علیه السلام و حرکت من به سوی عراق هر دو به دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است .

روایت 32 : حضرت به ام سلمه فرمود : به خدا سوگند من کشته خواهم شد . از آنچه خدا مقدر کرده ، قضای حتمی الهی و دستور واجب خدای تعالی نمی توانم سرپیچی کنم . من روز و ساعت و مکان شهادت و محل دفن خویش را به خوبی می دانم .

این روایت به صورت مفصل یا خلاصه ، با قدری اختلاف در مصادر متعدد آمده است .

روایت 33 : حضرت پس از اظهار اطلاع از زمان و مکان شهادت و . . . بهام سلمه فرمود :

مشیت الهی بر آن قرار گرفته که من از روی ستم و دشمنی شهید شوم و سر از تنم جدا گردد . و اهل حرم و بانوانم آواره ، کودکانم کشته ، ستمدیده ، اسیر غل و زنجیر گردند . فریادشان به استغاثه بلند شود و یار و یاورى نیابند .

روایت 34 : اوزاعی می گوید : شنیدم که امام حسین علیه السلام می خواهد به عراق سفر کند . در مکه خدمت حضرت رسیدم [ به اعجاز ] فرمود : خوش آمدی ، آمده ای مرا از حرکت [ به عراق ] منع کنی ؟ خدا جز آن را از من نمی پذیرد .

راوی گوید : سپس حضرت تاریخ شهادت خود را بیان فرمود . من

روزشماری کردم ، همان گونه شد که فرمود .

روایت 35 : امام حسین علیه السلام روز عاشورا به اصحاب خویش فرمود : «خداوند اجازه داده که شما کشته شوید» .

این مطلب در روایات متعدد از امام صادق علیه السلام روایت شده است .

روایت 36 : گروهی از جنیان در کربلا خدمت حضرت رسیده و اجازه گرفتند که دشمنان را نابود کنند ، حضرت پس از تشکر فرمود :

من بر خلاف دستور جدم رفتار نمی کنم . جدم در خواب مرا در آغوش گرفته و صورتم را بوسید و فرمود : خدا می خواهد تو را کشته ، به خون آغشته ، محاسنت را به خونت خضاب شده و تو را سر بریده از قفا ببیند . مشیت خدا بر آن قرار گرفته است که بانوان تو اسیر شده و بر مرکب ها سوار [ و در بلاد گردانده ] شوند .

روایت 37 : پیمانی که قبل از آفرینش مخلوقات از سیدالشهدا علیه السلام گرفته شده بود ، روز عاشورا از آسمان فرود آمد ولی خداوند حضرت را مخیر فرمود ، آن گاه حضرت شهادت را ترجیح داد .

سید ابن طاووس فرموده : تحقیق مطلب آن است که امام حسین علیه السلام سرانجام کارش را می دانست و تکلیف و وظیفه حضرت همان بود که انجام داد .

شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر - در بیان موارد جواز ترك جهاد - فرموده : برنامه ای که امام حسین علیه السلام داشت از اسرار ربانی و [ ناشی از ] دانش مخزون الهی بود [ که به خود حضرت اختصاص داشت ] .

ممکن است گفته شود که حضرت چاره ای جز اجرای آن برنامه نداشت ؛ زیرا می دانست که تصمیم دشمن آن است که به هر شکل آن حضرت را به قتل

برساند؛ و این مطلبی است که از حالات، رفتار و برخورد دشمنان و کفر و عنادشان ظاهر است.

علاوه بر آن که آثار و نتایجی بر آن مترتب شد و دین و شریعت جدّ بزرگوارش صلی الله علیه و آله وسلم را حفظ، و کفر دشمنان را نزد دوست و دشمن آشکار ساخت. و اما گذشته از همه اینها، حضرت تکلیف و وظیفه مخصوصی داشت که بر آن اقدام نمود و به انجام آن مبادرت ورزید و چون معصوم از خطاست بر رفتار و گفتارش اعتراضی نیست، و نمی شود دیگران را که موظف به رعایت ظواهر ادله هستند با آن حضرت قیاس نمود. (1)

تذکر:

الف) برخی از روایات آینده، مانند روایات شماره 86، 94، 95 و روایات پاورقی صفحه 118 - 119 نیز بر «دستور خاص» دلالت دارد.

ب) برخی از روایاتی که دلالت بر آگاهی حضرت از شهادت خویش دارد - که در بخش آینده خواهد آمد - می تواند دلالت، اشاره و یا حداقل اشعاری به دستور خاص داشته باشد.

چگونه ممکن است آن حضرت به بنی هاشم بنویسد: «من لحق بی منکم استشهد»، یعنی: هر کس از شما به من ملحق شود شهید گردد، (2) اما با وجود

اعتراض مخالف و مؤالف و آینده نگری واقع بینانه آنان، باز به سوی عراق حرکت کند؟

آیا جز دستور خاص، انگیزه دیگری برای این حرکت تصور می شود؟!

ص: 55

---

1- . کلام علامه مجلسی قدس سره در این زمینه قبلاً نقل شد .

2- . رجوع شود به روایت 55 .

### 1. اتفاق شیعه و سنی بر نقل دستور خاص

برخی از عامّه - به اقتضای انکار وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و برای توجیه رفتار صحابه - در صدد انکار دستور خاص برای جنگ های امیر مؤمنان، حرکت سیدالشهدا و همه برنامه های معصومین علیهم السلام هستند. آنها سکوت و جنگ امام حسن و امام حسین علیهما السلام را ناشی از «رأی و نظر» و یا «تمایل و خواسته قلبی» آن دو بزرگوار دانسته، (1) و دستور پیامبر را در این زمینه انکار کرده اند؛ (2) ولی دیدگاه شیعه و روایات اهل بیت علیهم السلام در نقطه مقابل آن قرار دارد و روایات بسیاری در کتب عامّه نیز حاکی از همین دیدگاه شیعه است.

در مصادر فریقین آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«أمرت بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین» یعنی من (از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله) مأمور به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین هستم. (3)

ص: 56

- 1- . موسوعة کلمات الإمام الحسين علیه السلام 291 - 293 حدیث 224 ، 226 ، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام 272 - 273 (حدیث 178 ، 180) به نقل از انساب الاشراف و طبقات ابن سعد . بلکه برخی از آنها - با کمال وقاحت - حرکت سیدالشهدا علیه السلام را ناشی از تحریک ابن زبیر دانسته اند ، چنان که در روایات شماره 108 ، 122 و پاورقی آن خواهد آمد .
- 2- . مانند روایتی که هیشمی نقل کرده و خودش آن را تضعیف نموده است : عن عبید الله بن الحرّ : أنه سأل الحسين بن علي رضي الله عنهما [علیهما السلام] : أعهد إليك رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم في مسيرك هذا شيئا ؟ قال : لا . مجمع الزوائد 9 / 192 .
- 3- . مصادر آن صفحه : 71 - 72 خواهد آمد . و جالب توجه است که آن حضرت حتی در جزئیات قضایا دستور خاص داشته است ، لذا پرچم «الغالبه» در جنگ جمل برافراشته شد و طولی نکشید که لشکر دشمن شکست خورد ، ولی در نبرد صفین - با وجود اصرار اصحاب - حضرت از استفاده آن پرچم امتناع ورزید و فرمود : پس از من دیگر هیچ کس جز حضرت قائم علیه السلام آن را باز نخواهد کرد . غیبت شیخ نعمانی 319 ، بحار 32 / 210 و 52 / 367 ، اثبات الهداة 3 / 544 . پرچم «الغالبه» از برگ درختان بهشتی ساخته شده است . جبرئیل در جنگ بدر آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورد ، حضرت پس از پیروزی آن را پیچیده و به امیر مؤمنان علیه السلام سپرد . با آن پرچم با هر گروهی که مبارزه شود به قدرت خدا نابود شوند . (امالی شیخ مفید 45 ، بحار 51 / 135 ، اثبات الهداة 3 / 556) .

ابن اثیر نیز در مورد سیدالشهدا علیه السلام می نویسد :

38 . فآتاه كتب أهل الكوفة - وهو بمكة - فتجهّز للمسیر ، فنهاه جماعة ، منهم أخوه محمد ابن الحنفية وابن عمر وابن عباس وغيرهم ، فقال :

رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المنام ، وأمرني بأمر فأنا فاعل ما أمر . (1)

یعنی : کوفیان به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و او مهیای سفر شد . جماعتی مانند برادرش محمد بن حنفیه ، ابن عمر ، ابن عباس و دیگران حضرت را از قیام نهی کردند ، حضرت فرمود :

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رؤیا به من دستوری داده و من فرمان آن حضرت را امتثال خواهم کرد .

39 . سخاوی (متوفی 902) دانشمند معروف اهل تسنن نیز قریب به همین مطلب را در ضمن کلامی گفته که : . . . بعد نهی آقاربه و غیرهم له عن ذلك فأبی ، وقال :

ص: 57

إني رأيت رؤيا أمرني فيها النبي [صلى الله عليه وآله وسلم] بأمرٍ وأنا ماضٍ له. (1)

ابن اعثم كوفي قريب به همین عبارت را از حضرت در پاسخ کسانی که نامه های کوفیان را برده بودند نقل کرده ، و می گوید :

40 . ثم جمع الرسل ، فقال لهم : إني رأيت جدِّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيمنامي ، وقد أمرني بأمر وأنا ماضٍ لأمره. (2)

جمعی از اعلام خاصه و عامه نوشته اند که آن حضرت در پاسخ عبدالله بن جعفر یا نامه او - که حضرت را از اهل کوفه بر حذر داشت - نیز رؤیا را مطرح فرمود .

41 . كتب إليه عبدالله بن جعفر كتابا يحذره أهل الكوفة ، ويناشده الله أن يشخص إليهم . فكتب إليه الحسين عليه السلام :

إني رأيت رؤيا ، ورأيت فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، وأمرني بأمر أنا ماضٍ له ، ولست بمخبر بها أحدا حتى ألقى عملي. (3)

وفي رواية : إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المنام ، وأمرني بما أنا ماضٍ له ... ما حدّثتُ بها أحدا ، ولا أنا محدّث بها أحدا حتى ألقى ربِّي عزَّ وجلَّ. (4)

ص: 58

---

1- . التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة 1 / 198 .

2- . فتوح ابن اعثم 5 / 30 ، مقتل خوارزمي 1 / 195 .

3- . رجوع شود به : تاريخ مدينة دمشق 14 / 209 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 296) ، تهذيب الكمال 6 / 418 ، تاريخ الاسلام ذهبي 5 / 9 ، البداية والنهاية 8 / 176 ، 181 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 59 ، سير أعلام النبلاء 3 / 297 ، بغية الطلب في تاريخ حلب 6 / 2610 ، فتوح ابن اعثم 5 / 67 ، مقتل خوارزمي 1 / 217 - 218 ، المقفّي الكبير مقریزی 3 / 577 .

4- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 69 ، اعلام الوری 1 / 446 ، مناقب 3 / 245 چاپ دیگر : 4 / 94 ، بحار 44 / 366 ، عوالم 17 / 216 - 217 .

متن عبارت تاریخ طبری در این زمینه چنین است :

42 . وقام عبد الله بن جعفر إلى عمرو بن سعيد بن العاص فكلمه ، وقال : اكتب إلى الحسين كتابا تجعل له فيه الأمان ، وتمنيته فيه البرّ والصلة ، وتوثق له في كتابك ،

وتسأله الرجوع لعله يطمئن إلى ذلك فيرجع ، فقال عمرو بن سعيد : اكتب ما شئت وأتني به حتى أختمه ، فكتب عبد الله بن جعفر الكتاب ، ثم أتى به عمرو بن سعيد فقال له : اختمه ، وابعث به مع أخيك يحيى بن سعيد ، فإنه أحرى أن تطمئن نفسه إليه ، ويعلم أنه الجدد منك ، ففعل - وكان عمرو بن سعيد عامل يزيد بن معاوية على مكة - فلحقه يحيى وعبد الله بن جعفر ، ثم انصرفا بعد أن أقرأه يحيى الكتاب ، فقالا : أقرأناه الكتاب ، وجهدنا به ، وكان مما اعتذر به إلينا أن قال :

إني رأيت رؤيا فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، وأمرت فيها بأمر أنا ماضٍ له ، عليّ

كان أولي .

فقالا له : فما تلك الرؤا ؟

قال : ما حدثت أحدا بها ، وما أنا محدّث بها حتى ألقى ربي . (1)

ص : 59

---

1- . تاريخ طبرى 4 / 291 - 292 ، كامل ابن اثير 4 / 41 ، نهاية الارب 5 / 434 و 20 / 257 .

### صادقه بودن رؤیای سیدالشهدا علیه السلام

در استناد حضرت به رؤیا روشن است که آن جز رؤیای صادقه نیست، مانند رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام که مأمور به ذبح فرزندش شد، بلکه در روایت شماره 23 گذشت که - بنابر نقل شیعه و سنی - پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در زمان حیات به فرمان خویش در این رؤیا تصریح فرموده بود.

### مفاد روایات رؤیا

آنچه از این روایات استفاده می شود دو مطلب است:

الف) سیدالشهدا علیه السلام در این سفر از پیامبر علیه السلام دستور خاص داشته است.

ب) حضرت از شهادتش در این سفر آگاه بوده است.

### برخورد متفاوت حضرت در نقل رؤیا و عدم نقل آن

چنان که اشاره شد این روایات در کتب شیعه و سنی به کیفیت های گوناگون نقل شده است و حضرت در این زمینه رؤیاهای متعدد داشته اند.

رؤیایی که از جزئیاتش چیزی نفرمود، رؤیایی است که در پاسخ عبدالله بن جعفر و همراهانش اشاره شد، ولی رؤیای مدینه را روز بعد برای بستگان به تفصیل نقل نموده و رؤیای شب قبل از خروج از مکه را نیز برای محمد بن حنفیه بیان فرمود.



این رؤیاها در مجموع به هفت مورد برمی گردد، ممکن است برخی از آنها با یکدیگر متحد باشد، ولی استقلال چند مورد آن یقینی است. روایات رؤیا عبارت است از:

1. پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حال حیات.
  2. رؤیای قبل از خروج از مدینه.
  3. رؤیایی که برای محمد بن حنفیه نقل فرمود.
  4. رؤیایی که در پاسخ فرستادگان کوفیان فرمود.
  5. رؤیایی که در پاسخ ابن عباس و ابن زبیر و... اشاره کرد.
  6. رؤیایی که در پاسخ نامه و فرستادگان عبدالله بن جعفر اشاره فرمود.
  7. رؤیایی که در پاسخ جنیان در کربلا نقل فرمود.
- رؤیای اول و دوم متحد است و رؤیای سوم و هفتمی مستقل، در موارد چهارم و پنجم و ششم نیز احتمال اتحاد رؤیا وجود دارد.

### کثرت روایات رؤیا و ذکر مصادر آن

روایات رؤیاهای سیدالشهدا علیه السلام در کتب شیعه و سنی با اسناد متعدد و به کیفیت های گوناگون نقل شده که از مجموع آن اطمینان به صدور آن روایات پیدا می کنیم. اشاره به برخی از منابع روایات گذشته و تعدد طرق و اسناد آن، برای حصول اطمینان و اسکات مغرضان خالی از لطف نیست.

ناقلان مورد اول : پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، روایت شماره 23

شیخ صدوق (متوفی 381)

شیخ ابوجعفر محمدبن قاسم طبری (قرن ششم)

شیخ شاذان بن جبرئیل قمی متوفی 660 شیخ حسن بن سلیمان حلّی (قرن هشتم)

شیخ حسن بن محمد دیلمی (متوفی 771)

و از نویسندگان عامّه : جوینی شافعی ( متوفی 722)

ناقلان مورد دوم : رؤیای قبل از خروج از مدینه، روایات شماره 24، 25، 26

شیخ صدوق (متوفی 381)

علامه ابن شهر آشوب مازندرانی (متوفی 588)

سید محمد بن ابی طالب موسوی (قرن دهم)

و از نویسندگان عامّه :

احمد بن اعثم کوفی (متوفی 314)

خطیب خوارزمی حنفی (متوفی 568)

ناقلان مورد سوم: رؤیایی که برای محمد بن حنفیه نقل شد، روایات 27، 28

ابوجعفر احمد بن حسین صیقل کوفی (قرن دوم)

علی بن حسین مسعودی (متوفی 346)

ص: 62

شیخ حسین بن عبدالوهاب (قرن پنجم)

سید رضی الدین علی بن طاووس (متوفی 664)

و از نویسندگان عامّه: شیخ سلیمان قندوزی حنفی (متوفی 1294)

ناقلان مورد چهارم: رؤیایی که در پاسخ کوفیان فرمود، روایت شماره 40

از نویسندگان عامّه:

احمد بن اعثم کوفی (متوفی 314) خطیب خوارزمی حنفی (متوفی 568)

ناقلان مورد پنجم: رؤیایی که در پاسخ ابن عباس، ابن زبیر و... فرموده، روایات شماره 29، 30، 38، 39

سید رضی الدین علی بن طاووس (متوفی 664)

و از نویسندگان عامّه:

ابن اثیر (متوفی 630)

شمس الدین سخاوی (متوفی 902)

ناقلان مورد ششم: رؤیایی که در پاسخ نامه و فرستادگان عبدالله بن جعفر اشاره فرمود، روایات 41، 42

شیخ مفید (متوفی 413)

ص: 63

شیخ طبرسی (متوفی 548)

علامه ابن شهر آشوب مازندرانی (متوفی 588)

و از نویسندگان عامه :

ابن سعد صاحب طبقات (متوفی 230)

مورخ معروف عامه طبری (متوفی 310)

احمد بن اعثم کوفی (متوفی 314)

حافظ ابن عساکر (متوفی 571)

ابن اثیر (متوفی 630)

ابن عدیم حلبی (متوفی 660)

شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب نویری (متوفی 737) حافظ جمال الدین مزی (متوفی 742)

حافظ ذهبی (متوفی 748)

أبوالفداء ابن کثیر دمشقی (متوفی 774)

تقی الدین مقریزی (متوفی 845)

ناقل مورد هفتم : رؤیایی که در پاسخ جنیان در کربلا نقل فرمود ، روایت 36 علامه سیدهاشم بحرانی (متوفی 1107)

ص: 64

## اشاره

برای روشن شدن انگیزه حرکت حضرت، شرح مختصری درباره الفاظ «انگیزه»، «حکمت» و «علت» و ذکر برخی از اقسام آنها لازم است.

## بیان برخی از اقسام انگیزه و حکمت و علت

الف) انگیزه، حکمت، علت، سبب، داعی و... الفاظی است که برای بیان «چرایی» چیزی به کار می رود.

ب) ممکن است امری در مقام ثبوت، علل یا حکمت‌های (1) متعدد عرضی

یا طولی داشته باشد. در مورد علل فاعلی، توارد دو یا چند علت تاّمه بر معلول واحد محال است، ولی در علل غائی چنین نیست و ممکن است چیزی علت‌های متعدد و حکمت‌های متعدد در عرض یکدیگر داشته باشد؛ که در امور شرعی مصادیق آن بسیار است.

ج) در مقام اثبات ممکن است - به هر دلیلی - به ذکر بعضی از علل یا حکمت‌های طولی یا عرضی اکتفا شود، و یا به لحاظ شرایط و مخاطب‌های مختلف، در جایی از بعضی سخن به میان آید و در جای دیگر از بعضی دیگر.

د) ممکن است علت یا حکمت بودن چیزی به صورت تنجیزی باشد یا به نحو تعلیقی و مشروط.

ص: 65

---

1- . فرق علت و حکمت در اصطلاح: علت چیزی است که حکم دائر مدار آن باشد و جودا و عدما، ولی حکمت به چیزی گفته می شود که موجب تشریح حکم شده و غایت آن است، ولی حکم دائر مدار آن نیست، پس لازمه وجود آن وجود حکم هست ولی لازمه عدم آن حکم نیست. شرح و تطبیق آن بر مقام از مطالب بخش «اهداف مشروط» روشن خواهد شد.

مثال اول: فرض کنید یک گروه نظامی وارد شهری می شوند. از آنها پرسیده می شود: چرا به اینجا آمده اید؟ پاسخ می دهند: از طرف دولت مأموریت داریم که در این منطقه پادگان نظامی تأسیس کنیم.

مثال دوم: جمعی از فرهنگیان از پایتخت به شهرستانی سفر می کنند. از آنها سؤال می شود: برای چه به این شهر آمده اید؟ پاسخ می دهند: چون مردم این شهر درخواست دانشگاه کرده اند، ما از طرف وزارت فرهنگ آمده ایم که اگر مردم استقبال کنند با یاری آنها دانشگاهی را تأسیس و راه اندازی نماییم.

چنان که ملاحظه فرمودید:

1. در هر دو مثال در پاسخ به پرسش ها، دو مطلب ذکر شده: «مأموریت» و «تأسیس» که یکی سبب دیگری است:

مأموریت از طرف دولت سبب شده که برای تأسیس پادگان سفر کنند.

مأموریت از طرف وزارت فرهنگ سبب شده که به درخواست مردم پاسخ مثبت داده و برای تأسیس دانشگاه سفر کنند.

2. آنها می توانند در پاسخ به همین اندازه اکتفا کنند که بگویند: «برای تأسیس پادگان سفر کردیم» یا «برای تأسیس دانشگاه»، اما معلوم است که بدون مأموریت از طرف دولت و وزارت فرهنگ، کسی حق تأسیس پادگان و دانشگاه ندارد.

3. در مثال اول حکمت یا علت بودن «تأسیس پادگان» تنجیزی است یعنی مأمورین دولت بدون هیچ قید و شرطی کار خویش را شروع و مأموریتشان را به انجام می رسانند.

ولی در مثال دوم سبب سفر - که تأسیس دانشگاه باشد - مشروط و تعلیقی است ، یعنی فرستادگان وزارت فرهنگ در صورتی دانشگاه را تأسیس می کنند که مردم آنها را یاری کنند . اگر مردم از آنها استقبال نکرده و به آنها کمک نکنند ، آنها پس از ابلاغ دستور وزارت فرهنگ دیگر تکلیفی ندارند .

4 . امکان دارد علل یا حکمت های دیگری برای هر يك از مثال های گذشته تصور شود ، یعنی مثلاً در مثال اول ، در ادامه مطالب گفته شود : تا محلّ مناسبی باشد برای سربازان ، تا بدین وسیله از امنیت کشور حراست شود و . . . .

و در مثال دوم نیز در ادامه گفته شود : تا محلّ مناسبی باشد برای دانشجویان ، برای این که در امر تعلیم و تعلّم و ارتقای سطح علمی قدم مناسبی برداشته شود تا جامعه از اقشار تحصیل کرده در رشته های مختلف به اندازه کافی نیرو داشته باشد .

علت و انگیزه اصلی در هر دو مثال ، امثال مأموریت به تأسیس پادگان و دانشگاه است ، و هر يك از امور دیگر در طول این دو انگیزه قرار گرفته اند ، لذا «علل طولی» به شمار می آیند و مناسب است که برای تمایز انگیزه اصلی ، از آنها به «حکمت» و «هدف» تعبیر شود .

### **انگیزه ظاهری و باطنی سفر کربلا**

پس از روشن شدن این مقدمات می گوئیم : برخی از اموری که انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام دانسته شده - گذشته از اختصاص آن به خود حضرت - از علل طولی و حکمت های امر پروردگار است و نمی توان آن را انگیزه و سبب مستقل برای حرکت حضرت شمرد . به بیان روشن : سفر امام حسین علیه السلام به

عراق در باطن برای امثال دستور خاص خداوند و در ظاهر به جهت اجابت دعوت کوفیان برای اقامه عدل و داد و . . . بود . آن حضرت می خواست مردم را از حیرت ، سرگردانی ، جهالت و ضلالت نجات دهد و در صورت یاری و فرمان برداری از حضرت و حصول شرایط لازم ، آنها را به راه مستقیم هدایت کرده و فسادهای موجود در جامعه را برطرف و اصلاح کند ، امر به معروف و نهی از منکر نموده ، عدالت را در جامعه حکم فرما ساخته و مطابق سیره جدّ بزرگوار و پدر عالی مقامش - صلوات الله علیهما و آلهما - عمل نماید . (1)

چنان که ملاحظه فرمودید :

1 . دستور خاص خداوند در باطن و اجابت دعوت کوفیان در ظاهر سبب شد که امام حسین علیه السلام به قصد اجرای برنامه های فوق به عراق سفر نماید ، پس اولاً : مجموع دو سبب ظاهری و باطنی انگیزه حضرت بوده است .

و ثانیاً : برنامه های دیگر علل طولی «اجابت دعوت» به شمار می آید و این امور حکمت های امر پروردگار است ، یعنی منشأ شده که خداوند سیدالشهدا علیه السلام را به این سفر امر نماید .

2 . بخشی از امور یاد شده یعنی : هدایت مردم ، اصلاح جامعه ، امر به معروف و . . . تعلیقی بوده و مشروط به این است که مردم حضرت را یاری نمایند .

3 . انگیزه اصلی حرکت در باطن امثال دستور خداوند و در ظاهر اجابت دعوت کوفیان است و ممکن است به جهت تمایز ، علل طولی دیگر «ارائه برنامه تعلیقی» و یا «اهداف مشروط» نامیده شود .

ص: 68

---

1- . رجوع شود به : بخش نهم : «اهداف مشروط» .



4. این «اهداف مشروط» فقط به دست کسی قابل اجراست که از جانب خداوند دستور داشته باشد. در مثال گذشته بیان شد که مردم نمی توانند خودشان پادگان تأسیس کنند و دانشگاه راه بیندازند، همچنین اجرای برنامه های یادشده - در مورد حرکت سیدالشهدا علیه السلام - فقط با مأموریت الهی ممکن است.

5. البته حکمت امر پروردگار تنها منحصر به آنچه گفتیم نیست بلکه حکمت های دیگری نیز برای حرکت حضرت قابل ذکر است، بعضی از آنها در بخش نهم خواهد آمد.

### پنداری نادرست در تشخیص انگیزه اصلی

با توجه به آنچه گذشت لغزشی که جمعی از گویندگان و نویسندگان به آن مبتلا شده اند آشکار گردید. آنها چنین پنداشته اند که انگیزه سیدالشهدا علیه السلام «صرف مبارزه با ظالم» یا «تشکیل حکومت» و... بوده و بر دیگران نیز لازم دانسته اند که آن حضرت را الگوی خویش قرار داده و با تأسی به ایشان به مبارزه با ظلم و ستم پردازند و بر این اساس از مبارزاتی که با خلفای بنی امیه و بنی عباس شده تمجید و تکریم فراوان نموده (1) و گاهی تا سرحد تقدیس پیش رفته اند. غافل از آن که آن جنگ ها و شورش ها مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام نبوده و در مواردی به صراحت از پیوستن به آنها منع کرده اند؛ (2) چرا که آنان از اجرای

ص: 69

---

1- . مانند کتاب «امامان شیعه و جنبش های مذهبی» تألیف محمدتقی مدرسی، ترجمه حمیدرضا آژیر، ناشر بنیاد پژوهش های اسلامی، آستان قدس رضوی.

2- . برای نمونه رجوع شود به کشف الغمه 2/191، 198 - 199، بحار الانوار 47 / 144، 148.

عدالت ناتوان و حتی از دانش کافی و لازم برخوردار نبوده اند. (1)

پس مطلبی که آنها مطرح کرده اند به صورت ناقص بیان شده و نیاز به تکمیل و توضیح دارد و مبارزه با ظلم و ستم به تنهایی کافی نیست. از کلمات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که مبارزه با ظلم به همراه کسانی که - حتی اگر در کارشان موفق شوند - نتوانند عدالت را رعایت کنند و یا خود تبدیل به ظالمان و ستمگران دیگری شوند ارزشی ندارد. (2) پس مجرد انطباق عنوانی بر حرکت امام حسین علیه السلام دلیل نمی شود که آن عنوان، ماهیت برنامه حضرت را تشکیل داده و انگیزه حرکت از آن استفاده شود. کار سیدالشهدا علیه السلام مصداق «مخالفت با ظالم» هست ولی ماهیت آن «صرف مخالفت با ظالم» نیست. دستگیری از بندگان خدا و نجات آنان از ظلمت جهالت هست ولی چنین نیست که هر کسی به گمان تاسی به آن حضرت بتواند چنین حرکتی را دنبال نماید. امر به معروف و نهی از منکر مورد توجه آن حضرت بوده است ولی هر کسی را یارای آن نیست که به تصور اقتدای به ایشان دست به چنین کاری بزند؛ که ماورای همه آنچه گذشت دستور و فرمان خاص پروردگار به امام معصوم علیه السلام بوده است.

ص: 70

- 
- 1- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رحم الله عمی زیدا، ما قدر أن یسیر بکتاب الله ساعة من نهار. بحار 46/196 و به یکی از همراهان زید رحمه الله فرمود: سبحان الله! ما استطعتم أن تسیروا بالعدل ساعة! (کافی 8 / 252). در همین زمینه رجوع شود به کتاب عزاداری رمز محبت 2/244 «از قضیه عاشورا چه درسی می گیریم؟» و صفحه: 410 «نگرشی کوتاه به فرقه زیدیه».
  - 2- مراجعه شود به: باب من یجوز له جمع العساكر والخروج بها الى الجهاد. وسائل 15/34، مستدرک 11 / 29، جامع احادیث الشیعه 13/55 چاپ دوم 16 / 94 و باب اشتراط وجوب الجهاد بأمر الإمام وإذنه وتحريم الجهاد مع غیر الإمام العادل. وسائل 15 / 45، مستدرک 11 / 32، جامع احادیث الشیعه 13/48 (چاپ دوم 16 / 86).

مواردی که عمل معصوم علیه السلام مستند به امر خاص از جانب پروردگار است، لازم نیست که حتماً آن امر از دایره عمومات و اطلاعات خارج باشد، بلکه ممکن است خصوصیتی در کار بوده که اقتضای صدور فرمان خاص را داشته است. مثلاً سکوت امیر مؤمنان علیه السلام در برابر خلفای ثلاثه، و در جای دیگر مبارزه با فرقه های ناکثین، قاسطین و مارقین به دستور خاص الهی بوده (1).

ص: 71

1- . در مورد سکوت حضرت مراجعه شود به: احتجاج: 75، 190؛ الصراط المستقیم: 2/ 79، 92؛ ارشاد القلوب: 395؛ غیبت شیخ طوسی: 193، 335؛ شرح ابن ابی الحدید: 6/ 17 و 20/ 326؛ کافی: 8/ 33؛ خصائص الأئمة علیهم السلام: 73؛ طرف: 26-27؛ بحار الانوار: 22/ 483 و 28/ 191؛ الغدیر: 7/ 172 به نقل از کنوز الدقائق مناوی: 188. و بعضی از علما روایات آن را متواتر دانسته اند بحار الانوار: 28/ 246، 395. برخی از منابع آن صفحه: 318 خواهد آمد. درباره جنگ با فرقه های سه گانه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «أمرت بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین» یعنی: من (از جانب خدا) مأمور به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین هستم. این حدیث مصادر فراوان دارد، شیخ صدوق قدس سره فرموده: و روی هذا الحدیث من ثمانية عشر وجها عن النبي صلی الله علیه و آله. (علل الشرائع 1/ 222، بحار الانوار 44/ 35). شیخ مفید رحمه الله فرموده: تظاهرت به الأخبار، وانتشرت به الآثار، ونقلته الکافة عنه علیه السلام. (ارشاد 1/ 314 - 315، همچنین مراجعه شود به خرائج 1/ 199). برای نمونه رجوع شود به: خصال 145، عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/ 61، المسترشد 269، 668، الفصول المختارة 232، مناقب 3/ 18 (چاپ دیگر: 3/ 217)، بحار الانوار 29/ 434 و 32/ 293، 289. برخی از مصادر اهل تسنن: المبسوط سرخسی 10/ 3، 124، تاریخ مدینه دمشق 42/ 469، البداية والنهاية 7/ 338، النهاية ابن اثیر 4/ 60، 320 و 5/ 114، مجمع الزوائد 7/ 238 هیشمی گفته: سند روایت معتبر است، کنز العمال 11/ 292، 300، لسان العرب 2/ 196 و 7/ 378 و 10/ 341، تاج العروس 3/ 273 و 10/ 380 و 13/ 440، پاورقی المسترشد 269 به نقل از ابن حجر عسقلانی در المطالب العالیة 4/ 297. در الغدیر 1/ 337 و 3/ 188 - 195 و 10/ 48، ملحقات احقاق الحق 6/ 59 - 78 و 16/ 440 - 446 و 20/ 290، 315 و همچنین مجلدات 4، 5، 6، 7، 8، 16، 20، نورالأمیر 335 - 338 مصادر فراوانی از کتب عامه برای این حدیث و احادیث مشابه آن نقل شده است.

و لزومی ندارد که بگوییم عمل آن حضرت خارج از دایره عمومات و اطلاقات است . شاید به جهت روشن نبودن همه زوایای این قضایا برای عموم مردم ، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلموظیفه آن حضرت را رسماً از جانب خدا اعلام نموده ، و به این وسیله راه هر اعتراض و انکار و شك و تردیدی را مسدود می فرماید ، لذا جایی برای این شبهه باقی نمی ماند که گفته شود : امیر مؤمنان علیه السلام در مبارزه با آن سه فرقه به اجتهاد خویش استناد جسته و - العیاذ باللّٰه - پس از نبرد ، از کار خود پشیمان شد . (1)

همانطور که می دانیم قرن هاست که ماهیت حرکت سیدالشهدا علیه السلام مورد بحث و گفت و گو واقع شده است : آیا آن حضرت قصد تشکیل حکومت داشت ؟ آیا برای امر به معروف و نهی از منکر بود ؟ و . . . ؛ چرا با عده ای قلیل - آن هم به همراهی زنان و فرزندان - دست به چنین کاری زد ؟! (2)

وجود دستور خاص برای حرکت حضرت - چه در برنامه ای که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ابلاغ شده و یا فرشتگان در شب قدر بر آن حضرت نازل کرده اند و

ص: 72

- 
- 1- . مقصود از القای این شبهه آن است که بگویند : صحابه ای که در جبهه مخالف حضرت بودند نیز اجتهاد کرده اند ، و هر کس در اجتهادش خطا کند باز هم - بر مبنای آنان - مستحق پاداش است .
  - 2- . رجوع شود به صفحات : 76 - 78 .

چه دستور عالم رؤیا - راه هر گونه شك و تردیدی را مسدود می کند؛ زیرا ما یقین داریم که حضرت برای امتثال فرمان خداوند اقدام کرده و وظیفه اش را انجام داده است و جای هیچ اعتراضی بر ایشان نیست، خواه شرایط و موقعیت آن حضرت را درك کنیم یا نه. لذا در زیارات سیدالشهدا علیه السلام - که از معصومین علیهم السلام روایت شده - می گوئیم: «أشهد أنك كنت على بيّنة من ربك». یعنی: گواهی می دهم که شما دارای دلیل و برهان روشن از جانب پروردگار بودی. (1)

پس گذشته از عصمت حضرت، ایشان در خصوص این حرکت دستور داشته و اشتباه نکرده و پشیمان هم نشده است. (2)

ص: 73

- 
- 1- . کافی 4/578، تهذیب 5/114 - 115، کامل الزیارات 203 و رجوع شود به بحارالانوار 98/159، 172، 182، 267، 333.
  - 2- . برخلاف برخی از عامّه که حرکت حضرت را ناشی از نظر شخصی دانسته و یا روایتی دروغین جعل کرده اند که حاکی از پشیمانی حضرت است، لذا حرکت آن حضرت را قابل مناقشه و اشکال دانسته اند.

اشاره

بسیاری از معاصرین «دستور خاص» داشتن حرکت سیدالشهدا علیه السلام را انکار کرده و برخی از آنان این عقیده را مخرب دین دانسته و چنان پنداشته اند که در این صورت دیگر از قیام آن حضرت درسی گرفته نخواهد شد.

استاد مطهری - که در «حماسه حسینی» بارها شدیداً با این نظر مخالفت نموده - در این زمینه می گوید:

اگر بنا شود که آن حضرت يك دستور خصوصی داشته که حرکت کرده، دیگران نمی توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند . . . در نتیجه قیام امام حسین را از حوزو عمل بشري قابل اقتدا و اقتفا که «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» خارج می کنند

(1).

ص: 74

---

1- . حماسه حسینی 3 / 84 - 86 ، مجموعه آثار 17 / 472 - 473 . البته در یادداشت های ایشان - که بعداً به کتاب اضافه شده - اشاره کرده که در تأیید این نظریه، روایت صحیح وجود دارد و باید در آن تأمل شود . در جلد سوم حماسه حسینی می نویسد: آیا امام حسین دستور خصوصی داشت؟ در مقدمه بررسی تاریخ عاشورا می گوید: حدیث صحیحی است در کافی به سند بسیار معتبر از ضُرَّيسِ كِنَانِي، گوید که «حُمران بن اعين شيباني به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم، ملاحظه می فرمایید آنچه را در زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام و حسین علیهما السلام واقع شد از خروج و نهضت و جهاد فی سبیل اللّٰه و آنچه بدان گرفتار شدند از کشته شدن به دست جبّاران و مغلوبیت و آنچه بر سرشان آمد تا بالأخره کشته شدند و مغلوب گشتند؟ حضرت فرمود: آنچه شد البته خدای تعالی برای ایشان مقدر کرده بود و خود حکم کرده و امضا نموده و حتمی ساخته بود و سپس آن را اجرا کرد، و قیام علی و حسن و حسین علیهم السلام «فَبِتَقْدُرِهِمْ عَلِيمٌ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ» با سابقه علم و دستوری بود که از رسول خدا به آنها رسیده بود، و هر امامی که سکوت کرد از روی علم و دستور بود». باید به اصل خبر مخصوصاً برای سطر آخر مراجعه شود . حماسه حسینی 3 / 359 ، مجموعه آثار 17 / 655

برای روشن شدن مطلب لازم است شرح مختصری درباره «تأسی» داده شود تا معلوم گردد که تمسک به آن در اینجا درست نیست .

## توضیح تأسی

یکی از منابع فقه و مصادر تشریح ، سنت است . سنت یعنی قول و فعل و تقریر معصوم علیه السلام .

الگوبرداری از فعل معصوم و اقتدای به او را تأسی گویند . در این مورد تذکر چند مطلب ضروری است :

1 . اصل ، اشتراك احكام معصومين عليهم السلام و احكام ما است مگر دلیل بر اختصاص اقامه شود . (1)

2 . مجرد صدور يك فعل از معصوم ، دلیل وجوب آن نیست . (2)

3 . در تأسی ، شناخت وجه فعل صادر از معصوم ضروری است ؛ (3) و مراد از وجه دو چیز است :

الف) این که آن عمل به قصد وجوب و استحباب انجام شده ، یا فقط به جهت مباح بودن از معصوم صادر شده است .

ص: 75

---

1- . جواهر الكلام 29 / 129 ، كتاب الصلاة شيخ انصاری 1 / 360 .

2- . الحدائق الناضرة 8 / 63 ، مفتاح الكرامة 6 / 556 ، مستند الشيعة 4 / 203 .

3- . مبادئ الوصول علامه حلی 168 ، مستند الشيعة 4 / 203 ، جواهر الكلام 11 / 233 و 13 / 22 .

ب) این که علت و جهت صدور آن فعل چه بوده است. (1) لذا برخی تصریح فرموده اند که در تأسی، لازم است که به فعل معصوم حکم آن فعل معلوم شود. (2)

و به تعبیر بعضی دیگر: اگر معصوم عملی را انجام دهد و در مقام بیان واجب مجمل نباشد، و وجه فعل او معلوم نشود، آن مورد مشمول تأسی نیست و دلیل دیگری باید حکم آن را مشخص نماید. (3)

4. در تأسی اتحاد صورت فعل ما با فعل صادر از معصوم لازم است. (4)

5. مجرد انجام کاری مانند فعل معصوم هم تأسی نیست. (5)

ص: 76

1- . سید مرتضی می فرماید: «وَأَمَّا سبَبُ الْفِعْلِ، فَإِنْ قَوْلُنَا: «الْوَجْهَ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ» يَقْتَضِيهِ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَقْتَضِي النِّيَّةَ وَالْقَصْدَ وَالْغَرَضَ، وَالسَّبَبَ - أَيْضًا - دَاخِلَ فِيهِ، وَكَمَا أَنَّ مِنْ وَجْهِ الْأَفْعَالِ الْوَجُوبَ وَالنَّدْبَ وَالْحِظْرَ وَالْإِبَاحَةَ، كَذَلِكَ مِنْ وَجْهِهَا الْمَعْنَى الَّتِي لَهَا تَفْعَلُ، نَحْوُ أَنْ يَسْجُدَ لِلسُّهُوِّ، وَيَرْجَمَ لِلزَّنَا، وَيَتَطَهَّرَ لِلصَّلَاةِ. الذريعة 2 / 574 - 575. شيخ طوسی می نویسد: والوجه الذي يقع عليه الفعل على ضربين: أحدهما: يقارن الفعل، نحو نية الوجوب أو الندب أو الإباحة، وهذا هو الذي ينبئ عن هذا اللفظ على الحقيقة. والثاني: المعنى الذي له أن يفعله وإن لم يصح أن يكون مقارنا، وذلك نحو أن يزيل النجاسة عن ثوبه لأجل الصلاة، وإنما يكون الواحد مَثْبَعًا له بأن يزيله لما له أزاله، فأما من أزاله تنظيفًا فلا يكون مَثْبَعًا له، وكذلك أن توضع لإزالة الحدث أو الصلاة، فاتباعه له إنما يكون بأن يفعل على هذا الوجه... فإذا ثبت أن معنى التأسى ما قلناه، وجب أن يراعى فيه حصول العلم بصورة الفعل وبالوجه الذي حصل عليه الفعل ليصح لنا التأسى به. (عدة الأصول 2 / 570).

2- . قال السيد المرتضى قدس سره: واعلم أن التأسى به عليه السلام إنما يكون فيما يُعلم حكمه بفعله، دون ما لم يكن له هذا الحكم. الذريعة 2 / 576.

3- . مفاتيح الاصول 284.

4- . رسائل الشريف المرتضى 2 / 265، الذريعة 2 / 572 - 573، عدة الأصول 2 / 569، قوانين الأصول 491.

5- . معارج الأصول 119، مفاتيح الاصول 280.



پس از روشن شدن مطالب گذشته می‌گوییم: استناد به دلیل تاسی در حرکت حضرت سیدالشهدا علیه السلام تمام نیست به دو دلیل:

دلیل اول: بنابر آنچه در مطلب شماره 3 گذشت در تاسی شناخت وجه فعل لازم است، حال آن که در تشخیص وجه حرکت سیدالشهدا علیه السلام و شناخت ماهیت آن، اختلاف شده است.

علامه حلی و شهید ثانی آن را مستند به انتخاب حضرت می‌دانند، یعنی سیدالشهدا علیه السلام می‌توانست سازش کند یا نکند، و ترك سازش برای ایشان امری جایز بوده است. (1)

در برابر این نظر جمعی از بزرگان ترك سازش را بر حضرت واجب دانسته‌اند گرچه در تبیین آن اختلاف نظر دارند.

کلام سید مرتضی رحمه الله حاکی از لزوم اقدام برای به دست گرفتن امور و بر پا داشتن دین خداوند است. (2)

ص: 77

---

1- قال العلامة قدس سره: الهدنة والمواعدة والمعاهدة ألفاظ مترادفة، معناها: وضع القتال وترك الحرب إلى مدة بعوض وغير عوض. . والهدنة ليست واجبة على كل تقدير سواء كان بالمسلمين قوة أو ضعف، لكنها جائزة لقوله تعالى: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَحِ لَهَا» [الأنفال 8: 61]، وللآيات المتقدمة، بل المسلم يتخير في فعل ذلك برخصة ما تقدم وبقوله تعالى «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» [البقرة (2): 195]. وإن شاء قاتل حتى يلقى الله شهيدا بقوله تعالى: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» [البقرة (2): 190]، وبقوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» [التوبة (9): 123]، وكذلك فعل سيدنا الحسين عليه السلام. (منتهى المطلب 2 / 973 - 974، و مراجعه شود به: تذكرة الفقهاء 9 / 358 (چاپ سنگی: 1 / 447)، مسالك الأفهام 3 / 82).

2- تنزيه الانبياء عليهم السلام 175 - 179، بحار الانوار 45 / 96 - 98.

عده ای دیگر حرکت حضرت را واجب دانسته اند از این جهت که احیای دین خدا و بقای مذهب حق وابسته به شهادت حضرت بوده و کفر و ضلالت بنی امیه جز با شهادت حضرت و اهل بیت و یارانش آشکار نمی گشت .

از کلمات محقق کرکی ، صاحب ریاض ، علامه مجلسی قدس سرهم و برخی دیگر این نظریه استفاده می شود . آیت الله خوبی قدس سره نیز آن را به عنوان احتمال پذیرفته است . (1) محقق کرکی رحمه الله احتمالات دیگری را نیز در این زمینه ذکر کرده است :

1 . شاید اگر حضرت با یزید سازش می کرد او وفا نمی کرد .

2 . اگر حضرت سازش می کرد ممکن بود حق چنان ضعیف شود که امر بر مردم مشتبه گردد .

3 . از این جهت که یزید متهمتک بود و علنا با دین مخالفت می کرد ، ممکن است امام جهاد با او را واجب دانسته حتی اگر کار به شهادت بکشد .

4 . هنگامی آن حضرت دست به کار جنگ شد که چاره ای جز آن نداشت . (2) احتمال اخیر در ضمن کلام صاحب جواهر قدس سره نیز گذشت . (3)

ذکر وجوه و احتمالات مختلف در کلام محقق کرکی رحمه الله و دیگران حاکی از خفاء وجه حرکت است که گفته شد .

ص: 78

---

1- . جامع المقاصد 3 / 467 ، مرآة العقول 11 / 98 ، ریاض المسائل 7 / 495 - 497 ، التنقیح 4 / 257 چاپ اول .

2- . جامع المقاصد 3 / 467 .

3- . کلام ایشان صفحه 50 ترجمه اش صفحه 54 - 55 به نقل از جواهرالکلام 21 / 295 گذشت .

علامه مجلسی رحمه الله نیز پس از مطلب سابق فرموده: خروج حضرت از مدینه و مکه برای حفظ نفس بوده و پس از آن، هر جا می رفت او را می کشتند حتی اگر بیعت می کرد! (1)

بعضی نیز اجمالاً گفته اند که حرکت حضرت برای انجام وظیفه بوده است.

در قرن اخیر بین گویندگان و نویسندگان، آرای مختلفی در این زمینه عرضه شده است که در عین اشتراك همه در برداشت سیاسی از حرکت سیدالشهدا علیه السلام و لازم دانستن تاسی به آن، باز هم در تبیین آن اختلاف فراوان به چشم می خورد: اصرار بر این که حضرت قصد تشکیل حکومت داشت.

حرکت حضرت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

حضرت حتی اگر می دانست که پیروزی ظاهری نصیب او نمی شود ولی این حرکت را به جهت شکستن سد سکوت، اعتراض به حکومت جائز و ستمگر، مبارزه با ظلم، تن دادن به خواری و ذلت لازم می دانست.

از آنچه گذشت چنین نتیجه می گیریم که استناد به تاسی در مقام از ناحیه مقتضی مشکل دارد؛ زیرا با اختلاف در ماهیت حرکت حضرت و معلوم نبودن وجه آن، استناد به تاسی تمام نیست.

ص: 79

دلیل دوم: چنانچه در مطلب شماره 1 گذشت امری که اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد، قابل تأسی نیست، و مستفاد از روایات آن است که برنامه امام حسین علیه السلام طبق «دستور خاص» خداوند تعالی بوده است. تأسی در این موارد مانند آن است که کسی بخواهد زن و فرزند خویش را در بیابانی بی آب و علف رها کند که تأسی به حضرت ابراهیم علیه السلام کرده باشد.

اگر گفته شود: درست است که در ماهیت حرکت سیدالشهدا علیه السلام اختلاف شده، ولی از فعل آن حضرت جواز چنین برنامه ای در شرایط مشابه آن استفاده می شود.

در پاسخ می گوئیم: چنان که بعداً در روایت 150 ملاحظه خواهید کرد: محمد بن حنفیه در مکه شبانه با امام حسین علیه السلام درباره خروج آن حضرت گفت و گویی دارد و هنگام حرکت کاروان، حضرت دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را با او مطرح

می فرمایند. این اندازه مسلم است که اگر سفر حضرت مبتنی بر احکام مشترك بود شب قبل آن حکم را مطرح می کردند، پس تأخیر در جواب و ذکر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حاکی از «دستور خاص» برای آن حضرت است.

اگر پرسیده شود: آیا ملتزم می شوید که این برنامه از خصائص امام حسین علیه السلام بوده است؟

در پاسخ می گوئیم: ظاهر خطاب: «یا حسین اخرج [إلى العراق] فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً» اختصاص به آن حضرت است، چنان که عبارت: «إن الله قد شاء أن يراهنّ سبایا» نیز مفید اختصاص این حکم به بانوان همراه آن حضرت است و چنین حکمی در شریعت برای زنان دیگر جعل نشده است. اصل اولی خصوصیت داشتن الفاظ وارد در لسان ادله شرعیه است، والغاء خصوصیت

نیاز به دلیل و قرینه دارد، مثلاً وقتی مخاطب راویانی چون زراره و ابوبصیر و... باشند و حضرات معصومین علیهم السلام آنها را مخاطب قرار دهند که: در طهارت، نماز، روزه، زکات و... چنین و چنان کن، چون صحبت از تکلیف عمومی است معلوم است که مخاطب هیچ خصوصیتی ندارد، ولی در مقام قرینه بر اختصاص و عدم اشتراك وجود دارد و آن چند امر است:

1. گفت و گوی شبانه محمد بن حنفیه با امام حسین علیه السلام در مکه بدون این که حرفی از تکالیف عامه در میان باشد و نقل رؤیا هنگام حرکت.

2. دستور به همراهی بانوان و تعلق مشیت الهی به اسارت آنان.

3. استناد به رؤیا در روایات متعدد شیعه و سنی، و چنین چیزی در بیان تکالیف عامه متعارف و متداول نیست.

4. سرّی بودن دستور عالم رؤیا، مانند روایات شماره 41 - 42 به نحوی که سیدالشهدا علیه السلام فرمود: من آن را با کسی در میان نمی گذارم، و فرمود: «أمرني بأمر وأنا ماضٍ لأمره» یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رؤیا به من دستوری داده و من فرمان آن حضرت را امتثال خواهم کرد. اگر آن فرمان، حکمی بود مشترك که شامل دیگران هم می شد معنا نداشت که حضرت مطلب را در هاله ای از ابهام، اسرارآمیز و به نحو قضیه شخصیه مطرح نماید بلکه حکم عامی را که خدا برای همه مردم تشریح فرموده بود ذکر می کرد. پس انصاف آن است که «دستور خاص» که در کلام عده ای از بزرگان علما آمده تمام است. (1)

ص: 81

---

1- . مانند سید ابن طاووس، علامه مجلسی، صاحب جواهر، محقق دربندی، شیخ جعفر شوشتری، سید عبدالرزاق مقّرم و دیگران قدس سرهم، به ترتیب رجوع شود به: لهوف 18 چاپ دیگر: 25، بحارالانوار 45 / 98، جواهر الکلام 21 / 295 - 296، اسرار الشهادات 28 (چاپ سنگی)، 1/57 (چاپ حروفی)، خصائص الحسينية 43 - 44 (چاپ حیدریه)، مقتل الحسين علیه السلام 170 (توجیه لدواعی السفر)، لواعج الاشجان 253، 256 - 257.

نتیجه آن که اگر حکم دیگران در چنین مواردی از خطابات شرعی استفاده شد باید مطابق آن عمل شود و گرنه از این قضیه شخصیه نمی توان حکم عامی را استفاده کرد و تأسی در آن تمام نیست، چنان که صاحب جواهر فرموده: علی أنه له تکلیف خاصّ قد قدم علیه، وبادر إلى إجابته، ومعصوم من الخطأ، لا يعترض على فعله ولا قوله، فلا يقاس عليه من كان تكليفه ظاهر الأدلة. (1)

حضرت وظیفه مخصوصی داشت که بر آن اقدام نمود و به انجام آن مبادرت ورزید و چون معصوم از خطاست بر رفتار و گفتارش اعتراضی نیست، و نمی شود دیگران را که موظف به رعایت ظواهر ادله هستند با آن حضرت قیاس نمود.

اگر گفته شود: بنابر آنچه گفته شد یاران آن حضرت نیز چنین تکلیفی نداشته اند.

در پاسخ گوئیم: حکم یاران امام حسین علیه السلام از روایات دیگر استفاده می شود، مانند روایت شماره: 35 و روایات پس از آن که حضرت روز عاشورا به اصحاب خویش فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ» یعنی: «خداوند اجازه داده که شما کشته شوید». و روایت ذیل آیه شریفه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» (2) که امام صادق علیه السلام

ص: 82

---

1- . جواهر الكلام 21 / 295 - 296 .

2- . النساء 4 : 77 .

فرمود: وظیفه همه مردم روی زمین آن بود که آن حضرت را یاری نمایند. (1)

اگر گفته شود: از عباراتی که امام علیه السلام خطاب به اهل کوفه دارد استفاده می شود که حرکت حضرت از باب امر به معروف و نهی از منکر بوده که همه به آن مأمورند نه خصوص امام معصوم علیه السلام.

در پاسخ گوئیم: کلمات آن حضرت مانند: «ألا ترون إلى الحق لا يعمل به، وإلى الباطل لا يتناهى عنه»؟! و «من رأى سلطانا جائرا مستحلاً لحرم الله، ناكثا

لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان، ثم لم يغيّر بقول ولا- فعل كان حقيقاً على الله أن يدخله مدخله» (2) از خطابات مربوط به باب امر به معروف و نهی از منکر است، ولی چنان که در فقه مطرح شده این فریضه الهی مشروط به شرایطی است و اطلاق آن با سایر ادله شرعی تقیید می شود، لذا از جهت آن که این نوع از امر به معروف و نهی از منکر نیاز به اذن امام معصوم علیه السلام دارد، (3) سیدالشهدا علیه السلام که امام معصوم است با آن خطابات از مردم می خواهد که به درخواستش پاسخ مثبت دهند و به وظیفه خویش عمل نمایند. چگونه امکان دارد از چنین موردی تعدی نمود و به جایی که اذن امام علیه السلام در کار نیست حکم را سرایت دهیم. (4)

ص: 83

- 
- 1- رجوع شود به: نوادر علی بن اسباط: الأصول الستة عشر 122، چاپ دیگر: 339، تفسیر عیاشی 1/ 258، بحار الانوار 44/ 218، 220، عوالم 17/ 96 - 95،
  - 2- رجوع شود به روایات شماره 174 - 175.
  - 3- شرح و بیان آن صفحه بعد خواهد آمد.
  - 4- شاید فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه غدیر نیز اشاره به همین نکته باشد که فرمود: «لا أمر بمعروف ونهی عن منکر الا مع ائمة معصوم علیه السلام». احتجاج 1/ 65، الیقین 359، بحار الانوار 37/ 215 مستدرک 12/ 182.

بر فرض که تأسی از ناحیه مقتضی تمام شود یا از باب امر به معروف و نهی از منکر است (1) یا از باب جهاد با حاکمان ستمگر، و در هر دو صورت با مانع مواجه می شود.

### بیان مانع بنابر نظریه اول (امر به معروف و نهی از منکر) :

محقق حلی قدس سره می فرماید: اظهر آن است که اگر امر به معروف و نهی از منکر مستلزم جراحت یا قتل باشد منوط به اذن امام معصوم علیه السلام است. (2)

مرحوم صاحب جواهر رحمه الله در شرح آن از شیخ طوسی رضی الله عنه نقل فرموده که ظاهر کلام علمای امامیه آن است که این نحو انکار اختصاص دارد به معصومین علیهم السلام یا کسی که از جانب آنان اذن داشته باشد. پس از آن فرموده: تجویز آن برای عموم مستلزم فساد عظیم و هرج و مرج [و اختلال نظام اجتماع] است که قانون شرع آن را نمی پذیرد، پس ادعای اطلاق ادله فسادش روشن است.

همچنین ادعای آن که: «این نحو از امر به معروف و نهی از منکر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان علیهم السلام واجب بوده پس تأسی اقتضا می کند که بر دیگران نیز واجب باشد،

ص: 84

---

1- . استاد مطهری بارها هدف امام حسین علیه السلام را امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرده بلکه در ترجمه: «أريد أن أمر بالمعروف، وأنهى عن المنكر»، می گوید: [یعنی: من] هدفی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارم. حماسه حسینی 1/75 - 76، مجموعه آثار 17/108. ایشان مکرر تصریح کرده است که: آنچه عامل، علت، انگیزه و هدف آن حضرت بوده اختصاص به ایشان ندارد. (حماسه حسینی 3/84 - 86، مجموعه آثار 17/472 - 473).

2- . شرائع الاسلام.



و اصل اشتراك احكام بين مردم و معصومين عليهم السلام است» نیز واضح الفساد است .

ایشان در ادامه روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که در ضمن آن آمده است : «کسی که با شمشیر انکار منکر نماید به هدایت دست یافته و بر راه حق سیر نموده و قلبش نورانی گردیده است» . سپس فرموده : معلوم است که حضرت در این روایت اشاره به وجود اقدس خود و فرزندان معصومش عليهم السلام فرموده - مانند خطابات وارده در حدود و جنگ با باغیان و جهاد کفار و امثال آن - و عموم مردم مقصود نیستند .<sup>(1)</sup>

### **بیان مانع بنا بر نظریه دوم (جهاد با حاکمان ستمگر) :**

در نظریه دوم نیز دو امر مانع از تمسک به تاسی است :

اول : تشخیص موقعیت و شرایط برای جنگ و مبارزه یا صلح و سازش ، از وظایف منصب زعامت و امامت است نه آحاد مردم ، و گرنه اجتماع دچار حیرت و سردرگمی و اختلاف خواهد شد . لذا در روایات تأکید شده که جهاد مشروط به اذن و امر امام معصوم است .<sup>(2)</sup> شاید تصوّر شود که این ادله مخصوص جهاد با مشرکین و کفار است نه مبارزه با خلفای جور و دولت های ظالم ، ولی مستفاد از روایات اشتراك این دو در حکم است .<sup>(3)</sup> گذشته از آن که در برخی روایات منع از «قتال» و «غزو»

ص: 85

---

1- . جواهر الکلام 21 / 383 - 385 .

2- . جامع احادیث الشیعة ، کتاب الجهاد ، باب شانزدهم 13 / 48 چاپ اول ، 16 / 86 (چاپ دوم) و رجوع شود به باب هفدهم .

3- . جامع احادیث الشیعة باب 16 حدیث شماره 8 .

بدون اذن است که شامل هر دو (جهاد با کفار و خلفای جور) می شود. (1)

این مطلب در برخی از روایات به این تعبیر بیان شده است که مردم در قیام و سکوت باید از معصومین علیهم السلام پیروی نمایند. (2)

دوم: روایات بسیار زیادی دلالت دارد که وظیفه مردم تا قیام امام زمان علیه السلام تقیه کردن است (3)، پس با وجود نهی صریح چگونه ممکن است به تأسی استناد نمود؟!

### آیا مفاد حدیث: «فلکم بی أسوة» تأسی در قیام نیست؟

بعضی به قسمتی از روایت منقول از سیدالشهدا علیه السلام استناد می کنند که فرمود: «فلکم فی [بی] أسوة»، و آن را دلیل تأسی در قیام دانسته و چنین ترجمه

ص: 86

1- . جامع احادیث الشيعة باب 16 احادیث شماره 1 و 6 .

2- . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: تابع عملکرد اهل بیت من باشید، اگر جنگیدند بجنگید و اگر سازش کردند سازش نمایید، از آنها پیروی نمایید که در همه امور حق با آنهاست. کفایة الأثر 182، بحار 36 / 346 (با کمی اختلاف و رجوع شود به: مناقب أميرالمؤمنین علیه السلام کوفی 2 / 107). امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: توجه شما به اهل بیت علیهم السلام باشد، پیروی از روش آنها را بر خویش لازم دانید، آنها شما را از هدایت بیرون نبرده و به پستی [و گمراهی] باز نمی گردانند. در قیام و قعود از آنها تبعیت نمایید، از آنها پیش نیفتید که گمراه می شوید، و عقب نمانید که هلاک می گردید. (نهج البلاغه 1 / 189، بحار الانوار 34 / 82، نهج السعادة 8 / 388 و مراجعه شود به: کتاب سلیم بن قیس 258، الغارات 1 / 11 و 2 / 678، شرح الاخبار 2 / 288، وسائل 15 / 57، بحار الانوار 33 / 368 و 34 / 118، 262 و 41 / 354 و 51 / 121). و رجوع شود به کلام امام باقر علیه السلام در تفسیر عیاشی 1 / 213، بحار الانوار 24 / 218.

3- . جامع احادیث الشيعة کتاب الجهاد، باب هجدهم 13 / 66 چاپ اول، 16 / 107 (چاپ دوم).

می کنند که: «قیام من برای شما سرمشق است». یا: «من در قیام الگوی شما هستم» و جملاتی مشابه آن.

با مراجعه به منابع معلوم می شود که این روایت اصلاً در مقام بیان چنین مطلبی نبوده و این برداشت قطعاً صحیح نیست. (1)

ترجمه صحیح روایت این است:

نامه های شما به دستم رسید، فرستادگان شما نزد من آمده و با من بیعت کردند مبتنی بر آن که شما مرا تسلیم دشمن نکرده و تنها نگذارید. اگر بر بیعت خویش استوار باشید راه درست را انتخاب نموده اید. من حسین زاده علی و زهرا علیهما السلام هستم، خودم با شما، و

خانواده ام در کنار خانواده های شما [زندگی نموده] و من اسوه [و الگوی مناسب] برای شما خواهم بود؛ و اگر بر خلاف آن رفتار نموده و پیمان شکنی کنید و بیعت خویش را زیر پا بگذارید - به جانم سوگند - از شما بعید نیست؛ زیرا این رفتاری است که با پدرم، برادرم و پسر عمویم مسلم داشتید.

چنان که ملاحظه فرمودید: اسوه و الگو و سرمشق بودن با فرض ثابت قدم بودن کوفیان است، بدان معنا که اگر بر بیعت خویش وفادار بمانید، من با شما و اسوه شما خواهم بود و با اقتدای به من و سرمشق قرار دادن اعمال و رفتاری که از من می بینید، می توانید به سعادت و کمال برسید.

پس این تعبیر: اگر بر بیعت خویش استوار بمانید، من با شما و الگوی شما هستم؛ با جمله: قیام من برای شما سرمشق است، تفاوت روشن دارد.

ص: 87

---

1- رجوع شود به روایت شماره 174 و 175.

در بحث روایات مربوط به سوره قدر بیان شد که فرشتگان همه مطالب سالیانه مربوط به حجج الهی و یا مردم را در شب قدر بر معصومین علیهم السلام نازل می کنند: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ». اموری که مربوط به حجت خداست - چه از مختصات او باشد چه از مشترکات بین او و بین مردم - تفصیلاً بر ایشان عرضه می شود و امام علیه السلام از جزئیات حوادث و وظیفه خویش در برابر آن آگاه می شود. از جمله اموری که به ایشان القاء می شود وظیفه آنها در زمینه جنگ و صلح است. در آخر نکته سوم (پاسخ اشکال تنافی «دستور خاص» با «تاسی») نیز بیان گردید که این مطلب اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد.

در مواردی که امری اختصاص به جنبه زعامت معصوم علیه السلام نداشته باشد، دستور شب قدر منافاتی با تاسی ندارد، مثل این که: آیا شرایط مقتضای حضور در میدان علم و دانش و پرداختن به نشر معارف است یا سکوت و تقیه؛ در این صورت بقیه مردم در رعایت تقیه و عدم آن - به اقتضای شرایط - به معصومین علیهم السلام تاسی می کنند، با این تفاوت که امکان دارد دیگران در تشخیص شرایط اشتباه کنند و چه بسا مفسده ای بر آن مترتب شود؛ ولی حجج الهی علیهم السلام - گذشته از عصمتشان - با وجود اطلاع از «كُلُّ أَمْرٍ» در شب قدر، از خطا در تشخیص مصون و محفوظ هستند.

از اموری که تذکر آن ضروری است آن که در تمام امور تکوینی و تشریحی، ما یقین داریم که هیچ يك از کارهای پروردگار بدون حکمت نیست، ولی لازم نیست که ما وجوه و حکمت های هر امری را به تفصیل درک کنیم و بفهمیم.

خداوند حکیم است و کار او و کار حجت او بدون دلیل و در نظر گرفتن مصالح نیست، اما این بدین معنا نیست که عقل ما بدون راهنمایی از جانب پروردگار بتواند به وجوه و مصالح و مفسد پی ببرد، چنان که خدای تعالی می فرماید: که از دانش جز بخش اندکی به شما داده نشده است که: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (1).

عقل ما حکم می کند که در برابر خداوند - که به دلیل یقینی به او پی برده ایم - و حجت های پروردگار - که امامت و ولایتشان به برهان قطعی بر ما اثبات شده - سر تسلیم فرود آوریم حتی اگر وجه امری بر ما پوشیده باشد. (2)

در مورد دستور خاص بر حرکت سیدالشهدا علیه السلام نیز ما تسلیم امر پروردگار هستیم، حکمت آن را بدانیم یا نه گرچه در آثار فریقین اموری به عنوان حکمت و هدف برای حرکت حضرت ذکر شده که در بخش نهم خواهد آمد.

ص: 89

---

1- .الإسراء 17 : 85 .

2- . نظیر علت غیبت امام زمان علیه السلام که به صراحت فرموده اند از آن سؤال نکنید، گرچه اموری به عنوان حکمت های آن در برخی از روایات آمده است. (رجوع شود به: کمال الدین 485، غیبت شیخ طوسی 292، خرائج 3/ 1115، احتجاج 2/ 284، اعلام الوری 2/ 272، بحار 52/ 92 و 53/ 181).

## 8. چرا حضرت در پاسخ همه دستور خاص را مطرح نکرد؟

شاید پرسیده شود: چرا امام حسین علیه السلام در پاسخ معترضین و یا پرسشگران همه جا «دستور خاص» را مطرح نفرمود؟

در پاسخ گوئیم:

اولاً: این اشکال بر کسانی که انگیزه حرکت حضرت را «تشکیل حکومت» یا «امر به معروف» و . . . گفته اند نیز وارد است که چرا حضرت در پاسخ نفرمود: من برای تشکیل حکومت یا امر به معروف و نهی از منکر و یا . . . به عراق می روم؟!

و ثانياً: مسلم روایات است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امیر مؤمنان علیه السلام دستور صبر داده، (1) ولی حضرت در پاسخ اعتراض یا پرسش افراد، به گونه های مختلف پاسخ می دهد، گاهی صبر و سکوت خویش را تاسی به پیامبران علیهم السلام فرموده (2) و گاهی آن را روشی خردمندانه تر از مبارزه می داند (3) و . . . پس مخاطب شناسی و شناخت شرایط اقتضا می کند که گاهی پاسخ امام حسین علیه السلام، مطلبی غیر از تصریح به «دستور خاص» و «عهد الهی» باشد.

ص: 90

- 
- 1- . برخی از مصادر آن صفحه 71 - 72 گذشت و برخی 318 خواهد آمد .
  - 2- . بحار الانوار باب 13 ، 29 / 417 احادیث شماره 1 ، 22 ، 29 ، 37 .
  - 3- . رجوع شود به : خطبه شقشقیه ، بحار الانوار 29 / 497 - 509 .

## 9. تبیین بیشتر دستور خاص با طرح چند پرسش

اگر دستور خاص داشتنِ حضرت انکار شود، و گفته شود که حرکت ایشان به قصد تشکیل حکومت یا به داعی امر به معروف و نهی از منکر و یا... بوده، چرا قبل از این که والی مدینه بخواهد از حضرت بیعت بگیرد، هیچ حرکتی از ایشان مشاهده نشد؟! و پس از آن نیز در طول چند ماهی که در مکه تشریف داشتند - جز نامه ای به اهل بصره و نامه ای در پاسخ کوفیان - هیچ فعالیتی از آن حضرت ثبت نشده است؟! آیا تأخیر در انجام وظیفه با شأن امام معصوم علیه السلام سازگار است!

آیا روش هایی که دیگران پیشنهاد کردند مناسب تر از روشی که حضرت در پیش گرفت نبود؟! دیگران روش هایی به آن حضرت پیشنهاد کردند از جمله:

الف) امام حسین علیه السلام با سخنرانی در موسم حج و توسط فرستادگانش از مردم بلاد مختلف دعوت نماید و آنها را برای مبارزه مهیا نماید. (1)

ب) بلاد پیشنهادی چون یمن، (2) کوهستان أجا (3) و امثال آن را انتخاب کند.

ج) صبر کند تا کوفیان با دشمن مبارزه کنند و پس از غلبه بر دشمن، با حمایت آنان وارد کوفه شود. (4)

د) از کوفیان بخواهد لشکری تشکیل داده و از کوفه خارج شوند و به حضرت بپیوندند تا با لشکری قوی و پر جمعیت به مبارزه بپردازد. (5)

ص: 91

1- رجوع شود به: روایات شماره: 82، 83، 88 - 89.

2- رجوع شود به روایات 88 - 89، 150.

3- رجوع شود به روایات 194 - 195.

4- رجوع شود به: روایات شماره: 88 - 89.

5- رجوع شود به: روایت شماره: 108.

ه- یا گزینه دیگری - غیر از اجابت کوفیان - را اختیار نماید. چگونه ممکن است آن حضرت پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام باز هم به حرکت خود ادامه دهد با این حال بیعت خویش را از همراهان برداشته به آنان اجازه بازگشت و جدایی از سپاه دهد؟!!

آیا وظیفه ایجاب نمی کرد که آنها را به ثبات قدم و استقامت دعوت نماید؟!!

آیا روشنگری و راهنمایی آنان با یادآوری آیات قرآن و کلمات جدّ بزرگوارش با اهداف مذکور تناسب بیشتری ندارد؟!!

چرا در این جهت هیچ سعی و تلاشی از حضرت دیده و نقل نشده است؟!!

و شگفت آن که پس از اجازه انصراف به آنها و بازگشتشان، باز هم در بین راه با افرادی برمی خوردند و از آنها طلب یاری می کنند(1) و جناب حبیب رحمه الله را نزد بنی اسد می فرستد تا از آنها نصرت بخواهد! (2)

و از آن عجیب تر آن که شب عاشورا بار دیگر بیعتش را از همه برداشته و به آنها اجازه انصراف و بازگشت می دهد و می فرماید: دشمن فقط دنبال من است.

ص: 92

1- رجوع شود به ملاقات حضرت با عبیدالله بن حرّ جعفی در قصر بنی مقاتل، و ملاقات با عمرو بن قیس مشرقی و پسر عمویش - باز در قصر بنی مقاتل - و پرسش حضرت از آنها: «جئتما لنصرتي؟!»، و ملاقات حضرت با ضحاک بن عبدالله مشرقی و مالک بن نصر و کلام حضرت: «فما يمنعكما من نصرتي؟!». عبارات المصطفین 1 / 403 - 408، موسوعة کلمات الإمام الحسين عليه السلام 443 - 444، 447، 459، فرهنگ جامع سخنان امام حسین عليه السلام 411، 415، 426.

2- رجوع شود به عبارات المصطفین 1 / 432، موسوعة کلمات الإمام الحسين عليه السلام 464، فرهنگ جامع سخنان امام حسین عليه السلام 431.



حرکت حضرت يك جهت باطنی دارد و آن دستور خاص و عهد الهی است ، و يك جهت ظاهری که پاسخ به دعوت کوفیان باشد . همراه بردن خانواده نیز يك جهت باطنی دارد که همان دستور خاص الهی است چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : «إن الله قد شاء أن يراهنّ سبایا» ؛ و يك جهت ظاهری نیز ممکن است برای آن تصور کرد و آن این که حضرت از نزدیک از حال آنها باخبر باشد و از آسیب دشمن محفوظ باشند . در روایت شماره 30 گذشت که حضرت فرمود :

«إنهنّ ودائع رسول الله صلی الله علیه و آله ولا آمن علیهنّ أحدا» . یعنی : آنها امانت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند ، و من ایمن نیستم که آنها را (در مدینه) به حال خود واگذارم .

سید ابن طاووس رحمه الله فرموده : ممکن است امام حسین علیه السلام بانوان و حرم خویش را بدان جهت همراه خویش برده باشد که اگر آنها را در حجاز یا جای دیگر می گذاشت ، یزید آنها را دستگیر نموده و با آنها بدرفتاری یا آنها را نابود می کرد و با این کار مانع اقدام سیدالشهدا علیه السلام بر جهاد و شهادت ، و نائل شدن به مقامات معنوی و سعادت می گردید . (1)

ص: 93

## 11. عدم استبعاد دستور خاص در همراه بردن بانوان

امتحان های خداوند به نحوی است که خود صلاح می داند ، و هیچ بعید نیست که مشیت او بدان تعلق گیرد که سیدالشهدا علیه السلام اهل و عیال خویش را در این سفر همراه ببرد ، و آنها رنج غربت و اسارت را تحمل نمایند . نظیر دستور خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام که همسر و کودکش را در بیابانی بی آب و علف تنها و بی کس بگذارد و باز گردد. (1)

ص: 94

---

1- . رجوع شود به تفسیر سوره مبارکه ابراهیم 14 آیه 37 ، تفسیر نورالثقلین 2 / 548 .

از این جهت که بحث «امتحان» با «دستور خاص» ارتباطی تنگاتنگ دارد، به توضیح بیشتری در این زمینه نیاز است.

الف) دنیا دار امتحان است، و خدای تعالی با امور تکوینی و تشریحی بندگان خویش را آزمایش می کند. چنان که قرآن مجید این مطلب را مکرر تذکر داده است. (1)

ب) گاهی آزمایش به امری است که سبب و حکمت آن برای بندگان بیان شده، و یا می توان به آن پی برد؛ و گاه بشر را به چیزی امتحان می کند که پرده از آن برداشته نشده است و از آنان می خواهد که در برابر فرمان او بی چون و چرا سر تسلیم فرود آورند. این تسلیم هیچ منافاتی با تعقل ندارد؛ زیرا عقل انسان حکم می کند که در برابر خداوند - که عقلاً به او اذعان و اعتقاد دارد - سر تسلیم فرود آورده و فرمان او را بپذیرد. امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید:

«ولكن الله سبحانه ابتلي خلقه ببعض ما يجهلون أصله تمييزاً بالاختبار لهم، ونفياً للاستكبار عنهم، وإيعاداً للخيلاء منهم».

گاهی خداوند آفریدگانش را به چیزی می آزمايد که از اصل و اساس

ص: 95

1- . مانند آیات شریفه: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ \* وَلِيَمَحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ \* أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ». آل عمران (3): 140 - 142). «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ». المملك (67: 1 - 2). «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا». (الإنسان (76): 2).

آن بی اطلاع هستند، تا با این کار آنها را آزمایش کرده و فرد مطیع از عاصی امتیاز داده شود، و تکبر و خودپسندی را از آنان دور نماید.

سپس می فرماید: مگر نمی بینید که خداوند همه عالم را - از آدم علیه السلام تا . . . - آزمایش کرده به سنگ هایی که [به حسب ظاهر] سود و زیان و بینایی و شنوایی ندارند. و خانه خود را در دشوارترین جای زمین قرار داده با آن که می توانست آن را در موضعی خوش آب و هوا قرار دهد. خداوند بندگان را به انواع سختی ها و اقسام مجاهدت ها و مشکلات گوناگون آزمایش می کند تا تکبر از دل آنها بیرون رود و ابواب فضل خود را به روی آنها بگشاید. (1)

امام صادق علیه السلام فرمود:

پیامبران علیهم السلام ابتلاهای گوناگون داشته اند، برخی از آنها از شدت گرسنگی، بعضی از فرط تشنگی، و بعضی به انواع بیماری و حتی فقدان لباس [مثلاً از شدت سرما] جان داده اند. بعضی از آنها مردم را به توحید و فرمان برداری از خدا دعوت می کردند، [اما] هنوز سخنشان به پایان نرسیده بود که آنها را می کشتند. خدای تبارک و تعالی بندگان را به میزان مقامی که نزد او دارند مبتلا می کند. (2)

ج) امتحان و آزمایش به مطالب متشابه و مشتبه، از جمله اموری است که در امت های گذشته و این امت نمونه های بسیار دارد، مانند: مأمور شدن حضرت ابراهیم علیه السلام به بردن همسر و کودک به بیابانی بی آب و علف، (3) یا مأمور

ص: 96

- 
- 1- رجوع شود به: بحارالانوار 14 / 465 - 470.
  - 2- امالی شیخ مفید 39، بحارالانوار 11 / 65 - 66 و 64 / 235.
  - 3- رجوع شود به تفسیر سوره مبارکه ابراهیم 14 آیه 37، تفسیر نورالثقلین 2 / 548.

شدن به ذبح حضرت اسماعیل علیهما السلام، (1) قضیه حضرت موسی و خضر علیهما السلام، (2) تبدیل وعده سی شب حضرت موسی علیه السلام به چهل شب و پیش آمدن فتنه سامری و گوساله اش، (3) دستور صبر و سکوت به امیر مؤمنان علیه السلام در برابر غاصبان خلافت و هجوم به بیت رسالت و . . . .

امام مجتبی علیه السلام می فرماید :

یا با سعید ألسْتُ حجة الله تعالى ذكره على خلقه ، وإماما عليهم بعد أبي عليه السلام ؟ قلت : بلى ، قال : ألسْتُ الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله لي ولأخي : الحسن والحسين إمامان قأما أو قعدا ؟ قلت : بلى ، قال : فأنا إذن إمام لو قمتُ ، وأنا إمام إذا قعدتُ . . . .

إذا كنتُ إماما من قِبَل الله تعالى ذكره لم يجب أن يسفّه رأيي فيما أتيتُه من مهادنة أو محاربة ، وإن كان وجه الحكمة فيما أتيتُه ملتبسا ، ألا ترى الخضر عليه السلام لَمَّا خرق السفينة وقتل الغلام وأقام الجدار سخط موسى عليه السلام

فعله لاشتباه وجه الحكمة عليه حتى أخبره فرضي ؟! (4)

خلاصه مطلب آن که : امام مجتبی علیه السلام پس از نقل نصّ بر امامتش ، و با اشاره به جریان حضرت موسی و خضر علیهما السلام فرمود :

جایی که من امام از جانب خدا باشم ، نباید نظر من و رفتار من - که صلح باشد یا جنگ - حمل بر بی خردی و خونسردی شود حتی اگر

ص: 97

---

1- . الصافات 37 : 102 - 107 .

2- . الكهف 18 : 60 - 82 .

3- . الاعراف 7 : 142 .

4- . علل الشرايع 1 / 211 ، الطرائف 196 ، بحار الانوار 2 / 44 .

حکمت آن برای دیگران روشن نباشد .

د) بدون شك برنامه سيدالشهدا عليه السلام امتحانی بود الهی ، چنان که خود حضرت - به جنیانی که قصد یاری او را داشتند - این چنین فرمود: «فإذا أقمت في مكاني فبما يمتحن هذا الخلق المتعوس؟! وبما ذا يختبرون؟! . . . ونحن - والله - أقدر عليهم منكم ، ولكن «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْتَةٍ» (1).

یعنی: اگر من سر جای خویش قرار گیرم ، پس این مردم چگونه امتحان و آزمایش شوند؟! . . . به خدا سوگند ما بیش از شما توان نابودی آنها را داریم . . . ، و با قرائت آیه مذکور به آنان فهمانید که صبر ما برای آن است که مردم امتحان شوند .

و کلمات دیگری از حضرت نیز می تواند اشاره به امتحان بودن این سفر داشته باشد ، مانند جمله :

«لولا تقارب الأشياء وحبوط الأجر لقاتلتهم بهؤلاء - يعني الملائكة - » (2) یعنی: اگر تقارب اشیاء و از بین رفتن اجر نبود می توانستم با این فرشتگان با آنها مبارزه کنم .

و عبارت :

«رضى الله رضانا أهل البيت ، نصبر على بلائه ، ويوفينا أجور الصابرين» (3) یعنی: آنچه خدا بپسندد ما خاندان همان را می پسندیم ،

ص: 98

1- . رجوع شود به روایت 63 .

2- . رجوع شود به روایت 57 .

3- . رجوع شود به روایت 62 .

بر بلاى او صبر مى نماييم و او هم پاداش صابران را به ما عنايت مى فرمايد .

هنگامى كه فرزدق به امام عليه السلام عرض كرد : دلهاى كوفيان با شما ولى شمشيرهايشان با بنى اميه است ، حضرت اورا تصديق نمود و فرمود : «الناس عبید المال ، والدین لعق [ لغو ] علی ألسنتهم ، یحوظونه ما درت به معایشهم ، فإذا مُحَصَّوا بالبلاء قلّ الدیانون» . (1) يعنى : مردم بنده مال دنيا هستند ، و دين لقلقه اى بر زبانشان است تا زندگى آنها با دين تأمين شود ، و هنگامى كه با بلا و گرفتارى امتحان شوند كسانى كه بر دين باقى باشند ناچيز و كم هستند .

و به همين نکته دقيق در روايتى از امام صادق عليه السلام اشاره شده كه از پدر بزرگوارش نقل فرمود :

«المؤمنون يُبتلون ثم يُمَيِّزُهُمُ اللَّهُ عِنْدَهُ ، إِنْ اللَّهُ لَمْ يُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَمِرَائِرِهَا ، وَلَكِنْ أَمْنَهُمْ مِنَ الْعَمَى وَالشَّقَاءِ فِي الْآخِرَةِ» . ثم قال : «كان الحسين بن علي عليهما السلام يضع قتلاه بعضهم على بعض ثم يقول : قتلانا قتلى النبيين وآل النبيين» . (2) يعنى : خدا مؤمنان را آزمون مى كند [ و پس از آن كه از امتحان سرفراز بيرون آمدند ] آنها را جدا نموده [ امتياز مى دهد ] . خدا مؤمن را از سختى ها و تلخى هاى دنيا ايمن نكرده ، بلكه از كورى و بدبختى آخرت در امان قرار داده .

سپس فرمود : امام حسين عليه السلام شهداى كربلا را كنار يكديگر

ص: 99

---

1- . رجوع شود به روايت 65 .

2- . كتاب غيبت شيخ نعمانى 219 ، بحار الانوار 80 / 45 و 117 / 52 ، عوالم 17 / 346 .

می گذاشت و می فرمود: کشتگان ما کشته های [ مسیر ] پیامبران و خاندان پیامبران هستند [ اشاره به این که شهدای کربلا بلاها را به جان خریدند و در امتحان موفق و سرفراز شدند مانند پیامبران گذشته علیهم السلام و افراد موفق از خاندانشان ]. زهیر نیز در ضمن احتجاجی با کوفیان گفت: **إن الله قد ابتلانا وإياكم بذرية نبيّه محمد صلی الله علیه و آله وسلم لينظر ما نحن وأنتم عاملون، إنا ندعوكم إلى نصرهم (1)**. یعنی: خدا ما و شما را با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امتحان نموده تا واکنش ما و شما معلوم شود. ما شما را به یاری اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دعوت می نمایم.

ه) از آنچه گذشت معلوم شد که گاهی امتحان الهی به آن است که دستور به جهاد و مبارزه با ظالمان و ستمگران دهد و پس از آن نیز فتح و ظفر نصیب حقجویان شده، و دشمن منکوب گشته و حکومت به دست صالحان افتد؛ و گاهی با این که می دانند هیچ فتح و ظفری در کار نیست ولی باز به مبارزه با دشمن و ایستادگی در برابر او مکلف می شوند.

حرکت سیدالشهدا علیه السلام از همین قبیل بود، امتحانی بود برای همه مردم، همه کسانی که حضرت را از حرکت به عراق نهی کردند و آینده حضرت را چیزی جز کشته شدن نمی دیدند، با این حال بنابر آنچه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بودند، و وظیفه داشتند به یاری حضرت روند، او را تنها نگذارند و از او دفاع نمایند. این که حضرت در این حرکت به غلبه ظاهری دست نمی یابد و حکومت را به دست نمی گیرد مجوزی برای ترك نصرت حضرت نیست. (2)

ص: 100

1- رجوع شود به روایت 206.

2- در مصادر عامه نقل کرده اند: شخصی از پسر عمرو بن عاص پرسید: آیا امام حسین را یاری کنم؟ او پاسخ داد: آری. پاداش و ذخیره آخرت توست. سائل گفت: آری ولی از دنیا خبری نیست! و بنابر نقل دیگر پسر عمرو پاسخ داد: حسین حکومت را به دست خواهد گرفت. سائل گوید: خواستم به یاری حضرت بروم ولی پیامبران و شهادتشان را به یاد آوردم لذا منصرف شدم. [ گفته شده که: پاسخ پسر عمرو بن عاص از روی استهزاء بوده ولی سائل آن را جدی گرفته ]. وإليك نصّ الخبر: ان الفرزدق قال: قلت: لعبد الله بن عمرو بن العاص: أترى أن أنصر حسينا؟ قال: إذا تصيب أجرا وذخرا، قلتُ بلا دنیا . . . . ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 63 و رجوع شود به: مقتل خوارزمی 1 / 222. وفي رواية: . . . فقال لي: ويلك فهلا أتبعته فوالله ليملكن . . . قال: فهممت - والله - أن ألحق به، ووقع في قلبي مقالته، ثم ذكرت الأنبياء وقتلهم، فصددني ذلك عن اللحاق بهم. (تاریخ طبری 4 / 290 - 291، البداية والنهاية 8 / 180).



لذا امام حسین علیه السلام به عبدالله بن عمر فرمود :

«اتق الله ولا تدع نصرتي»<sup>(1)</sup> یعنی : از خدا پروا نما و از یاری من دست بردار .

تمام صحبت های اصحاب در شب عاشورا و روز عاشورا حاکی از نصرت سیدالشهدا علیه السلام است ، و پس از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام و . . . نیز در موارد متعدد صحبت از نصرت و یاری است .<sup>(2)</sup> جمله معروف : «هل من ناصر» و امثال آن نیز صریح در نصرت است .

با این که در تمام موارد یاد شده مردم یقین دارند که امام علیه السلام کشته خواهد شد ، این «نصرت و یاری» یعنی چه ؟ بلی ، این امتحان الهی و تکلیفی است که

ص: 101

---

1- . رجوع شود به روایات 53 و 98 .

2- . رجوع شود به نکته نهم : «تبیین بیشتر «دستور خاص» با طرح چند پرسش» .

از جانب او برای مردم تعیین شده که امامان معصوم علیهم السلام را یاری کنند، از آنها دفاع نموده و جان خویش را در این راه فدا نمایند.

درک این مطلب برای هر کسی میسر نیست. و همه کسانی که مطلب را دریافتند به آن درجه از ایمان نرسیده بودند که با علم به کشته شدن حضرت حاضر باشند به یاری آن حضرت بشتابند، بلکه چنین تلاشی را بی حاصل دانسته و به صراحت آن را تلاشی مذبحانه خواندند. (1) ولی اهل بصیرت - مثل مسلم بن عوسجه - از جان خویش گذشته و حتی در لحظه جان دادن نیز دیگران را به یاری سیدالشهدا علیه السلام سفارش کردند چنان که به حبیب گفت: «أوصيك بهذا، فقاتل دونه حتى تموت»، (2) یعنی: تو را به امام حسین وصیت می کنم، از او دفاع کن تا در راه او جان خویش را فدا کنی.

مثل مسلم بن عوسجه - از جان خویش گذشته و حتی در لحظه جان دادن نیز دیگران را به یاری سیدالشهدا علیه السلام سفارش کردند چنان که به حبیب گفت: «أوصيك بهذا، فقاتل دونه حتى تموت»، (3) یعنی: تو را به امام حسین وصیت می کنم، از او دفاع کن تا در راه او جان خویش را فدا کنی.

ص: 102

---

1- از ضحاک بن عبدالله مشرقی - که بنابر نقل طبری از راویان قضایای کربلاست - نقل شده که با امام حسین علیه السلام شرط کرد: تا وقتی که دفاع من از شما سودمند باشد با شما هستم و اگر یآوری نداشته اجازه بازگشت داشته باشم؛ لذا پس از کشته شدن اصحاب با اذن حضرت از میدان جنگ گریخت. تاریخ طبری 4/339، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، 510.

2- . عوالم 17 / 263 .

3- . عوالم 17 / 263 .

آیا سیدالشهدا علیه السلام می دانست که در این سفر به شهادت می رسد؟

اگر می دانست چرا به چنین کاری اقدام نمود؟

آیا این کار «القاء نفس در تهلکه» محسوب نمی شود؟

برخی چنین توهم کرده اند که گرچه اصل شهادت حضرت امیري مسلّم بوده و روایات متواتر بر آن دلالت دارد، ولی برای حضرت معلوم نبوده که در این سفر کشته می شود.

این در حالی است که بسیاری از آثار حدیثی و تاریخی دلالت واضح و روشن دارد که سیدالشهدا علیه السلام از هنگام حرکت، در طول مسیر، قبل از حرکت از مکه، پس از آن و هنگام رسیدن به کربلا بارها از شهادت خود در همین سفر و در طفّ - یعنی کربلا - خبر داده است.

هنگامی که موافق و مخالف، دوست و دشمن همه، سرانجام این سفر را کشته شدن می بینند، چگونه ممکن است مطلب بر خود حضرت پوشیده باشد؟!

جایی که ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کند که حضرت فرمود: امام حسین علیه السلام شصت سال پس از هجرت من به شهادت می رسد، (1) چگونه خودسیدالشهدا علیه السلام از آن بی خبر می ماند؟!

اثبات این آگاهی در انگیزه حرکت حضرت دخیل است، لذا برخی شدیداً درصدد انکار آن هستند تا بگویند: حضرت از شهادت خویش آگاه نبوده و علت حرکت ایشان فقط تشکیل حکومت بوده است.

ربط این مطلب به «انگیزه حرکت» از روایات متعدد نیز معلوم می شود. (2) آثار و اخباری که در این زمینه وارد شده بر دو قسم است:

قسم اول: آنچه دلالت بر دانش وسیع همه معصومان علیهم السلام دارد.

قسم دوم: روایات حاکی از اطلاع سیدالشهدا علیه السلام از شهادتش در این سفر.

ص: 104

---

1- . روی العامة عن أبي جعفر عليه السلام ، عن أم سلمة أنها قالت : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : يقتل حسين على رأس ستين من مهاجري [ مهاجرتی ] . (المعجم الكبير طبرانی 3 / 105 ، تاریخ مدینة دمشق 14 / 198 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاریخ ابن عساکر 271) ، تاریخ بغداد 1 / 152 ، بغية الطلب في تاریخ حلب 6 / 2658) .

2- . مانند پاسخی که از خود حضرت در مورد انگیزه خروج نقل شده روایت شماره 95 و پاسخ معصومین علیهم السلام درباره مصائبی که برای آنها پیش آمده ، مانند روایات شماره 14 و 43 .

روایات بسیاری حاکی از آن است که امامان علیهم السلام از آنچه در آسمان و زمین است آگاهند و هیچ مطلبی بر آنها پوشیده نیست .  
از جمله علمی که خداوند به آنان عنایت فرموده ، علم منایا و بلااست که از آینده افراد و گرفتاری هایی که برای آنها پیش می آید و زمان و مکان وفات آنها آگاهی دارند .

آگاهی اهل بیت علیهم السلام از امور غیبی از مسلمات روایات نزد شیعه به شمار می رود . (1) به چند روایت در این زمینه توجه فرمایید :

43 . روی صالح بن عقبه ، عن أبيه ، قال : قال لي أبو عبد الله عليه السلام :

يقولون بأمر ثم يكسرونه ويضعفونه ! يزعمون أن الله احتج على خلقه برجل ثم يحجب عنه علم السماوات والأرض !! لا والله ، لا والله ، لا والله .

قلت : فما كان من أمر هؤلاء الطواغيت ، وأمر الحسين بن علي عليهما السلام ؟

فقال : لو أنهم ألحوا فيه على الله لأجابهم الله ، وكان يكون أهون من

ص: 105

---

1- . در این زمینه رجوع شود به : مجلد 26 بحار الانوار و کتاب ینابیع المعاجز علامه سید هاشم بحرانی ، شروح زیارت جامعه کبیره به خصوص عبارت «وارتضاکم لغیب» بحار الانوار 99 / 137 و تفسیر آیات : (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ . . . ) [ الجن (72) : 26 - 27 ] (تفسیر فرات 511 ، تفسیر قمی 2 / 390 ، خرائج 1 / 343 ، 469 ، بحار الانوار 36 / 89 و 42 / 53 و 75 / 49 و 314 / 51 و 341 / 54 و 103 / 64 ، 282 و 367 / 75 و 118 / 90) .

سلك فيه خرز انقطع فذهب ، ولكن كيف ؟ إنّا إذا نريد غير ما أراد الله ! (1) 44 . وقال عليه السلام : أيّ إمام لا يعلم ما يصيبه ، وإلى ما يصير أمره فليس ذلك بحجّة [ لله ] على خلقه . (2)

45 . وقال عليه السلام : من شكّ أن الله يحتجّ على خلقه بحجّة لا يكون عنده كل ما يحتاجون إليه فقد افتري على الله . (3)

46 . وقال عليه السلام : إن الله أجلّ وأعظم من أن يحتجّ بعبد من عباده ثم يخفي عنه شيئاً من أخبار السماء والأرض . (4)

47 . وفي رواية : إن الله أحكم وأكرم وأجلّ وأعظم وأعدل من أن يحتجّ بحجّة ثم يغيب عنه شيئاً من أمورهم . (5)

48 . وفي رواية أخرى : أترى أن الله استرعى راعياً ، واستخلف خليفة ، ثم يحجب عنه شيئاً من أمورهم ؟ ! (6)

49 . عن أبي جعفر عليه السلام : لا والله لا يكون عالم جاهلاً أبداً ، عالم بشيء جاهل بشيء . الله أجلّ وأعزّ وأعظم وأكرم من أن يفرض طاعة عبد يحجب عنه علم سمائه وأرضه . (7)

ص: 106

1- . بصائر الدرجات 125 ، خرائج 871 / 2 ، بحار الأنوار 152 / 26 باكمي اختلاف .

2- . معالم الزلفى 1 / 259 به نقل از كتاب حسين بن سعيد ، كافي 1 / 258 ، مختصر بصائر الدرجات 7 ، بحار الأنوار 27 / 286 و رجوع شود به : بصائر الدرجات 484 .

3- . بصائر الدرجات 123 ، بحار الأنوار 138 / 26 و رجوع شود به : كافي 1 / 262 ، بحار 47 / 35 .

4- . بصائر الدرجات 126 ، بحار الأنوار 110 / 26 .

5- . بصائر الدرجات 123 ، بحار الأنوار 137 / 26 - 138 .

6- . بصائر الدرجات 122 ، امالي شيخ طوسي 444 ، بحار الأنوار 137 / 26 ، 142 .

7- . بصائر الدرجات 124 ، بحار 109 / 26 ، و رجوع شود به كافي 1 / 262 ، خرائج 2 / 780 .

روایت 43: راوی آگاهی معصوم از هر چیزی را منافی با شهادت امام حسین علیه السلام و سایر مصائب وارده بر اهل بیت علیهم السلام می دید؛ لذا پرسید: اگر حضرت از هر چیزی آگاه بود، پس چرا شهید شد؟! یعنی کسی که از چنین دانش و آگاهی برخوردار است، نباید در هیچ کاری شکست بخورد و مغلوب شود بلکه باید همیشه فاتح و پیروز باشد.

و حاصل پاسخ امام علیه السلام آن است که: اراده و مشیت الهی بر آن قرار گرفته بود که حضرت شهید شود، نه این که ایشان به جهت عدم اطلاع کافی از جزئیات قضایا مغلوب شده باشد و یارانش به شهادت رسیده و خاندانش به اسارت رفته باشند.

روایت 44: امامی که نداند برای او چه پیش آید و سرانجام کارش چه خواهد بود، چنین کسی حجت خدا بر خلق نخواهد بود.

روایات 45 تا 49: حاکی از شمول و عموم دانش همه معصومین علیهم السلام نسبت به هر چیزی از امور بندگان و اخبار زمین و آسمان است.

آثار در این زمینه بسیار است و ما در اینجا به همین اندازه اکتفا می کنیم، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ابواب علوم اهل بیت علیهم السلام در منابع روایی شیعه مانند:

باب ما لا یحجب من الأئمة علیهم السلام شیء من أمر، وإنّ عندهم جمیع ما یحتاج إلیه الأمر [الأمة]. (1)

باب ما لا یحجب عن الأئمة علیهم السلام علم السماء وأخباره وعلم الأرض وغیر ذلك. (2)

ص: 107

---

1- بصائر الدرجات 122 .

2- بصائر الدرجات 124 .

باب في علم الأئمة عليهم السلام بما في السماوات والأرض والجنة والنار ، وما كان وما هو كائن إلى يوم القيامة .(1)باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان وما يكون ، وأنه لا يخفى عليهم الشيء صلوات الله عليهم .(2)

باب أنهم عليهم السلام لا يحجب عنهم علم السماء والأرض والجنة والنار ، وأنه عرض عليهم ملكوت السماوات والأرض ، ويعلمون علم ما كان وما يكون إلى يوم القيامة .(3)

باب أنه لا يحجب عنهم عليهم السلام شيء من أحوال شيعتهم ، وما تحتاج إليه الأمة من جميع العلوم ، وأنهم يعلمون ما يصيبهم من البلاء ويصبرون عليها ، ولو دعوا الله في دفعها لأجيبوا ، وأنهم يعلمون ما في الضمائر ، وعلم المنايا والبلايا ، وفصل الخطاب ، والمواليد .(4)

برخی از عامّه آگاهی از زمان شهادت را درباره امیرمؤمنان علیه السلام پذیرفته اند ، 50 . روى ابن الأثير : خرج علي عليه السلام لصلاة الفجر فاستقبله الإوز يصحن في وجهه ، قال - أي الراوي - : فجعلنا نظردهنّ عنه ، فقال : «دعوهنّ فإنهنّ نوائح» . وخرج ، فأصيب . ثم قال ابن الأثير : وهذا يدل على أنه علم السنة والشهر والليلة التي يقتل فيها ، والله أعلم .(5)

ابن اثير جزرى روايت کرده : حضرت على عليه السلام برای نماز صبح از خانه بيرون می رفت كه مرغابی ها به استقبال ایشان شتافته و شروع به سر و صدا نمودند ،

ص: 108

- 1- . بصائر الدرجات 127 .
- 2- . كافي 1 / 260 و رجوع شود به بقيه ابواب علوم ائمه عليهم السلام در همين مجلد .
- 3- . بحار الانوار 26 / 109 .
- 4- . بحار الانوار 26 / 137 .
- 5- . أسد الغابة 4 / 36 و رجوع شود به ملحقات احقاق الحق 8 / 140 و 32 / 622 - 623 .



هنگامی که دیگران خواستند آنها را از سر راه حضرت دور کنند حضرت فرمود: آنها را رها کنید، آنها نوحه گران [من] هستند. [که از مصیبت من خبر می دهند]. حضرت این را فرمود و از خانه خارج شد، و پس از آن ضربت خورد!

ابن اثیر می نویسد: این مطلب دلالت دارد که آن حضرت از سال و ماه و شبی که در آن کشته شد با اطلاع بوده است.

البته روایاتی که اهل تسنن درباره سیدالشهدا علیه السلام نقل کرده اند نیز حاکی از آن است که آگاهی آن حضرت را به شهادتش در این سفر پذیرفته اند. (1)

ص: 109

---

1- . مانند روایات شماره 59، 62، 68، 72، 73.

همانطور که در فصل قبل بیان شد از روایات تفسیر سوره مبارکه قدر - که با اسناد مختلف در مصادر متعدد نقل شده - معلوم می شود که : فرشتگان در شب قدر بر حجت خدا نازل می شوند ، آنها هم امور تکوینی - یعنی وقایع - سال بعد تا شب قدر سال آینده را برای امام علیه السلام به تفصیل بیان می نمایند ، و هم به شرح و تفسیر امور تشریحی - یعنی آنچه مربوط به وظایف حضرت و مردم است - می پردازند . (1)

در روایات خبر دادن از امور تکوینی صریحا گفته شده : «ما یكون من السنة إلى السنة» یعنی : وقایعی که در طول سال آینده اتفاق می افتد . در این روایات از آجال و موت ها و «ما یصیب العباد» به خصوص نام برده شده است .

علامه شهیر سید هاشم بحرانی قدس سره درباره این احادیث فرموده : «الأمر في ليلة القدر من مشاهير الأمور» یعنی : مطلب در مورد شب قدر [ و نزول فرشتگان و خبر دادن از حوادث سال آینده به امامان علیهم السلام ] از امور معروف و مشهور است . (2)

ص: 110

- 
- 1- . برای نمونه رجوع شود به تفسیر نور الثقلین 5 / 612 - 642 . روایاتی که ایشان نقل کرده بر سه قسم است: الف) : آنچه بر بیان امور تکوینی و تشریحی هر دو دلالت دارد ، مانند احادیث : 23 ، 36 ، 37 (قسمت دوم) ، 95 ، 96 ، 100 ، 101 ، 111 . ب) : روایاتی که مخصوص امور تشریحی است ، مانند روایات شماره : 37 (قسمت اول) ، 97 ، 112 . ج) : روایاتی که بر بیان امور تکوینی دلالت دارد ، مانند روایات شماره : 23 ، 29 ، 58 ، 69 ، 82 ، 83 ، 84 ، 85 ، ، 86 ، 87 ، ، 88 ، 90 ، 106 ، 113 .
  - 2- . ینابیع المعاجز 290 .

از این روایات نتیجه می‌گیریم که: سیدالشهدا علیه السلام هم از جزئیات وقایع سفر کربلا آگاه بود، و هم برای اجرای برنامه های خویش از جانب خداوند مأموریت داشت.

مناسب است به عنوان نمونه یکی از آن روایات را نقل نماییم:

51. قال أبو عبد الله عليه السلام: قال علي عليه السلام - في صبح أول ليلة القدر التي كانت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - : سلوني فوالله لأخبرنكم بما يكون إلى ثلاثمائة وستين يوماً من الدرّ فما دونها فما فوقها ، ثم لا أخبرنكم بشيء من ذلك بتكلف ولا برأي ولا بادعاء في علم إلا من علم الله وتعليمه . والله لا يسألني أهل التوراة ولا أهل الإنجيل ولا أهل الزبور ولا أهل الفرقان إلا فرقت بين كل أهل كتاب بحكم ما في كتابهم .<sup>(1)</sup>

خلاصه مطلب آن که امام صادق علیه السلام فرمود: اولین شب قدری که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سپری شد، امیر مؤمنان علیه السلام صبح روز بعد فرمود: هرچه می‌خواهید از من پرسید، به خدا سوگند از خرد و کلان امور تاسی صد و شصت روز آینده [ مدت يك سال ، آگاهم و] شما را با خبر می‌سازم. آنچه می‌گویم به تکلف، رأی (حدس) و ادعای دانش نیست، بلکه همه از دانش و تعلیم الهی است.

به خدا سوگند برای اهل تورات، انجیل، زبور و قرآن از حکم آنچه در کتاب آسمانی آنهاست، بیان خواهم نمود.

ص: 111

---

1- رجوع شود به: بصائر الدرجات 223، بحار 20 / 94، ينابيع المعاجز 289، نور الثقلين 5 / 641، در آینده نیز برخی از روایات مربوط به شب قدر نقل خواهد شد، رجوع شود به پاورقی صفحه: 201.

آثاری که دلالت دارد آن حضرت از شهادتش در این سفر آگاه بوده است :

52. روى الشيخ الراوندي قدس سره : انه عليه السلام [ لَمَّا ] أراد العراق ، قالت له أم سلمة : لا تخرج إلى العراق ، فقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : « يقتل ابني الحسين بأرض العراق » . وعندني تربة دفعها إلي في قارورة ، فقال : والله إنني مقتول كذلك ، وإن لم أخرج إلى العراق يقتلونني أيضا ، وإن أحببت أن أريك مضجعي ومصرع أصحابي .

ثم مسح بيده على وجهها ، ففسح الله في بصرها حتى أراها ذلك كله ، وأخذ تربة فأعطاهها .(1)

53. جاء عبد الله بن عمر [ أي بالمدينة ] فأشار عليه بصلح أهل الضلال ، وحذّره من القتل والقتال ، فقال :

يا أبا عبد الرحمن أما علمت أن من هوان الدنيا على الله تعالى أن رأس يحيى بن زكريا أهدي إلى بغي من بغايا بني إسرائيل ؟!

أما تعلم أن بني إسرائيل كانوا يقتلون ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس سبعين نبيا ثم يجلسون في أسواقهم يبيعون ويشترون كأن لم يصنعوا شيئا ! فلم يعجل الله عليهم ، بل أخذهم بعد ذلك أخذ عزيز ذي انتقام .

اتق الله - يا أبا عبد الرحمن - ولا تدع نصرتي .(2)

ص: 112

1- . خرائج 1 / 253 ، بحار الأنوار 45 / 89 ، عوالم 17 / 157 .

2- . لهوف 22 چاپ دیگر : 31 - 32 ، بحار الأنوار 44 / 365 ، عوالم 17 / 214 .

54. عن علي بن الحسين عليهما السلام قال : خرجنا مع الحسين عليه السلام فما نزل منزلاً ولا ارتحل منه إلا وذكر يحيى بن زكريا عليه السلام ، وقال - يوماً - : من هوان الدنيا على الله عز وجل أن رأس يحيى بن زكريا أهدي إلى بغي من بغايا بني إسرائيل! (1)

55. عن حمزة بن حمران ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : ذكرنا خروج الحسين وتخلّف ابن الحنفية عنه ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام :

يا حمزة إني سأحدثك في هذا الحديث [ بحديث ] ولا تسأل عنه بعد مجلسنا هذا ، إن الحسين لمّا فصل متوجّها دعا بقرطاس وكتب : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ من الحسين بن علي إلى بني هاشم : أما بعد ؛ فإنه من لحق بي منكم استشهد معي ، ومن تخلّف [ عني ] لم يبلغ الفتح ، والسلام» . (2)

56. وروي : انه عليه السلام دعا مسلم بن عقيل رحمه الله ، فدفع إليه الكتاب [ أي ما كتبه عليه السلام الى أهل الكوفة ] وقال له :

إني موجّهك إلى أهل الكوفة ، وهذه كتبهم إليّ ، وسيقضي الله من أمرك ما يحبّ ويرضى ، وأنا أرجو أن أكون أنا وأنت في درجة الشهداء ، فامض على بركة الله

ص: 113

1- . ارشاد 2 / 132 ، مناقب 3 / 237 چاپ ديگر : 4 / 85 ، تفسير مجمع البيان 6 / 405 ، اعلام الوری 1 / 429 ، بحار الأنوار 14 / 175 و 45 / 90 ، 298 ، عوالم / 315 ، 608 .

2- . رجوع شود به : بصائر الدرجات 481 - 482 ، كامل الزيارات 75 چاپ ديگر : 157 ، دلائل الإمامة 188 ، نوادر المعجزات 110 ، خرائج 2 / 771 ، مناقب 4 / 76 (3 / 230) ، لهوف 41 (چاپ ديگر : 65 - 66) به نقل از كتاب الرسائل شيخ كليني ، مثير الأحران 39 (چاپ ديگر : 27) ، الدر النظيم 532 ، مختصر بصائر الدرجات 6 ، المحتضر 82 ، الحدائق الوردية 1 / 196 ، بحار الأنوار 42 / 81 و 44 / 330 و 45 / 85 ، 87 ، عوالم 17 / 155 ، 179 ، 317 - 318 .

حتى تدخل الكوفة، فإذا دخلتها فانزل عند أوثق أهلها، وادع الناس إلى طاعتي، واخذلهم عن آل أبي سفيان، فإن رأيت الناس مجتمعين على بيعتي فعجل لي بالخبر حتى أعمل على حسب ذلك إن شاء الله تعالى. ثم عانقه، وودّعه، وبكى جميعاً. (1)

57. عن الواقدي ووزارة بن صالح، قال: لقينا الحسين بن علي عليه السلام - قبل خروجه إلى العراق بثلاثة أيام - فأخبرناه بهوى الناس بالكوفة، وأن قلوبهم معه وسيوفهم عليه، فأوماً بيده نحو السماء، ففتحت أبواب السماء، ونزلت الملائكة عددا لا يحصيه إلا الله تعالى، فقال عليه السلام:

لولا تقارب الأشياء وحبوط الأجر لقاتلتهم بهؤلاء، ولكن أعلم يقينا أن هناك مصرعي ومصرع أصحابي، ولا ينجو منهم إلا ولدي علي. (2)

58. عن أبي سعيد عقيصا، قال: سمعت الحسين بن علي عليهما السلام، وخلا به عبد الله بن الزبير فناجاه طويلاً، قال: ثم أقبل الحسين عليه السلام بوجهه إليهم، وقال:

إن هذا يقول لي كن حماما من حمام الحرم، ولئن أقتل وبينني وبين الحرم باع أحب إلي من أن أقتل وبينني وبينه شبر، ولئن أقتل بالطف أحب إلي من أن أقتل بالحرم. (3)

59. وفي رواية الطبري: قال: أقم في هذا المسجد أجمع لك الناس، ثم قال الحسين عليه السلام:

ص: 114

1- فتوح ابن اعثم 31 / 5، مقتل خوارزمي 195 / 1 - 196.

2- رجوع شود به: دلائل الامامة 182، نوادر المعجزات 107، لهوف 39 چاپ ديگر: 62، الدرّ النظيم 530، بحار الأنوار 363 / 44 - 364، عوالم 17 / 213.

3- كامل الزيارات 72 چاپ ديگر: 151، بحار الأنوار 85 / 45.

لئن أقتل خارجاً منها بشير أحب إليّ من أن أقتل داخلًا منها بشير ، وأيم الله لو كنت في جُحر هامة من هذه الهوامّ لاستخرجوني حتى يقضوا فيّ حاجتهم ، ووالله ليعتدنّ عليّ كما اعتدت اليهود في السبت .(1)

60 . عن أبي جعفر عليه السلام : ان الحسين عليه السلام خرج من مكة قبل التروية بيوم ، فشيّعه عبد الله بن الزبير ، فقال : يا أبا عبد الله ! لقد حضر الحج وتدعه وتأتي العراق ؟ !

قال : يا ابن الزبير ! لئن أدفن بشاطيء الفرات أحب إليّ من أن أدفن بفناء الكعبة .(2)

61 . عن بشر بن غالب ، قال : لقي عبد الله بن الزبير الحسين بن علي رضوان الله عليه [ حين كان ] يتوجه إلى العراق ، فقال : أين تريد ؟ قال : «العراق» . قال : إنك تأتي قوما قتلوا أباك وطعنوا أخاك ، ولا أراهم إلا قاتليك . قال [ الحسين عليه السلام ] : «وأنا أرى ذلك» .(3)

62 . وروي أنه صلوات الله عليه لما عزم على الخروج إلى العراق قام خطيباً فقال :

الحمد لله ، وما شاء الله ، ولا حول ولا قوة إلا بالله ، وصلى الله على رسوله [ وآله ] وسلم ، خطّ الموت على ولد آدم مخطّ القلادة على جيد الفتاة ، وما أولهني إلى أسلافي اشتياق يعقوب إلى يوسف ، وخير لي مصرع أنا لاقيه ، كأني بأوصالي يتقطعها [ تتقطعها ] غسلان الفلوات بين

ص: 115

- 
- 1- . تاريخ طبري 289 / 4 ، كامل ابن اثير 38 / 4 .
  - 2- . كامل الزيارات 73 ( چاپ ديگر : 152 ، بحار الانوار 86 / 45 .
  - 3- . مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام كوفي 262 / 2 - 263 ، طبقات المحدثين باصبهان 186 / 2 - 187 .

النواويس وكربلاء، فيملاًنّ مني أكراشا جوفاً وأجربة سدّ غبا . لا محيص عن يوم خطّ بالقلم، رضى الله رضانا أهل البيت، نصبر على بلائه، ويوفينا أجور الصابرين .

لن تشدّ عن رسول الله لحمته، وهي مجموعة له في حظيرة القدس، تقرّ بهم عينه، وتنجز [وينجز] لهم وعده .

من كان فينا باذلاً مهجته، [و] موطناً على لقاء الله نفسه، فليرحل معنا؛ فإني راحل مصباحاً إن شاء الله . (1)

فهذه الخطبة تدلّ على علمه بالشهادة قبل وصول خبر شهادته مسلم عليه السلام إليه .

63 . وذكر الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان رضى الله عنه - في كتاب مولد النبي صلى الله عليه وآله وسلم مولد الأوصياء عليهم السلام - بإسناده إلى أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليهم السلام، قال :

لما سار أبو عبد الله الحسين بن علي صلوات الله عليه من مكة ليدخل المدينة [كذا] لقيه أفواج من الملائكة المسوّمين والمردفين، في أيديهم الحراب، على نجب من نجب الجنة، فسلموا عليه، وقالوا: يا حجة الله على خلقه بعد جدّه وأبيه وأخيه، إن الله عزّ وجلّ أمّد جدّك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بنا في مواطن كثيرة، وإن الله أمّدك بنا، فقال لهم: الموعد حفرتي وبقعتي التي

ص: 116

---

1- . رجوع شود به : المصابيح ابوالعباس زيدى متوفى 353 / 1 335، نثر الدرر وزير آبي (متوفى 421) 1 / 333 - 334 (چاپ ديگر : 68 / 1)، نزهه الناظر حلوانى (قرن پنجم) 86، مقتل خوارزمى حنفى (متوفى 568) 2 / 5، مشيرالأحزان ابن نما (متوفى 645) 41 (چاپ ديگر : 29)، لهوف سيد ابن طاووس (متوفى 664) 38 (چاپ ديگر : 60 - 61)، كشف الغمة اربلى (متوفى 693) 2 / 29، معارج الوصول زرندي شافعى (متوفى 750) 94، بحار 44 / 366 - 367، عوالم 17 / 216 - 217 .



أستشهد فيها ، وهي كربلاء ، فإذا وردتها فأتوني .

فقالوا : يا حجة الله إن الله أمرنا أن نسمع لك ونطيع ، فهل تخشى من عدو يلقاك فنكون معك ؟ فقال : لا سبيل لهم علي ولا يلقوني بكريهة أو أصلا لي بقعتي .

وأنته أفواج من مؤني [ مسلمي ] الجنّ فقالوا له : يا مولانا نحن شيعتك وأنصارك فمرنا بما تشاء ، فلو أمرتنا بقتل كل عدو لك وأنت بمكانك لكفيناك ذلك .

فجزّاهم خيرا وقال لهم : أما قرأتم كتاب الله المنزل على جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في قوله : «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ» ؟ ! فإذا أقمت في مكاني فيما يمتحن [ فبما ذا يبتلي ] هذا الخلق المتعوس ؟ ! وبما ذا يختبرون ؟ ! ومن ذا يكون ساكن حفرتي ، وقد اختارها الله تعالى يوم دحى الأرض ، وجعلها معقلا لشيعتنا ومحبينا ، تقبل أعمالهم وصلواتهم ، ويجاب دعاؤم ، وتسكن شيعتنا ، فتكون لهم أمانا في الدنيا وفي الآخرة ، ولكن تحضرون يوم السبت ، وهو يوم عاشوراء - وفي غير هذه الرواية يوم الجمعة - الذي في آخره أقتل ، ولا يبقى بعدي مطلوب من أهلي ونسبي وإخواني وأهل بيتي ، ويسار رأسي إلى يزيد بن معاوية لعنهما الله .

فقال الجنّ : نحن - والله - يا حبيب الله وابن حبيبه لولا أن أمرك طاعة ، وأنه لا يجوز لنا مخالفتك لخالفناك ، وقتلنا جميع أعدائك قبل أن يصلوا إليك ، فقال لهم عليه السلام : ونحن - والله - أقدر عليهم منكم ، ولكن

1- . الأنفال 8 : 42 ، رجوع شود به : لهوف 41 - 42 (چاپ دیگر : 66 - 69) ، الهدايه الكبرى 206 ، تسليه المجالس 2 / 231 - 213 ، بحار الأنوار 44 / 330 ، عوالم 17 / 180 . بعضی در روایت فوق اشکال کرده اند که : چگونه ممکن است حضرت نصرت فرشتگان و جنیان را نپذیرد؟! و خیال کرده اند که این مطلب نقطه ضعفی برای روایت فوق به شمار می رود . در پاسخ آنها گوییم : اولاً : بنای حجج الهی - انبیا و اوصیا علیهم السلام - بر استفاده از قدرت مافوق بشری مانند اعجاز و یاری فرشتگان و جنیان در همه موارد نیست ؛ زیرا اساس آفرینش بر آزمایش است تا مؤمنین واقعی از مدعیان دروغین تشخیص داده شوند ، پس چنان که خود سیدالشهدا علیه السلام در روایت فوق تصریح فرمود : خدا می خواهد با حرکت ایشان مردم را آزمایش نماید ، و حضرت هم تسلیم امر پروردگار است که : «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْتَبْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (الأنبياء (21) : 26 - 27) . ثانياً : خدا شهادت را برای آن حضرت مقدر کرده بود چنان که در روایات شماره 14 ، 23 ، 24 ، 25 ، 43 گذشت ، و در روایات خاصه و عامه درباره کشته شدن حضرت آمده : «انه [ لانه ] أمر قد كتبه الله» . (شرح الأخبار 3 / 142 ، تاریخ مدینه دمشق 14 / 197 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساکر 269 ، المحاضرات والمحاورات سیوطی 310) ، پس امام حسین علیه السلام به قضای الهی رضایت داد و نخواست با درخواست یاری از فرشتگان و جنیان بر خلاف آنچه خدا مقدر فرموده قدمی بردارد ، در زیارت جامعه می گوییم : و صبرتم علی ما أصابکم فی جنبه . . . و سلمتم له القضاء . ثالثاً : نپذیرفتن یاری فرشتگان منحصر در آنچه گذشت نیست بلکه در روایات متعدد دیگر نیز مواردی آمده است که مضمون روایت گذشته را تأیید می نماید ، مانند : \* ما روي عن مولانا علي بن موسى الرضا عليهما السلام : . . . وقد بعث الله تعالى إليه - أي إلى الحسين بن علي عليهما السلام - أربعة أملاك من عظماء الملائكة ، هبطوا إليه ، وقالوا له : الله ورسوله يقرءان عليك السلام ، ويقولان : اختر إن شئت : إما تختار الدنيا بأسرها وما فيها ، ونمكتك من كل عدو لك ، أو الرفع إلينا . فقال الحسين عليه السلام : [ على الله ] وعلى رسول الله السلام ، بل الرفع إليه . الثاقب في المناقب 327 . \* وروي عن مولانا الصادق عليه السلام أنه قال : سمعت أبي يقول : لما التقى الحسين عليه السلام عمر بن سعد لعنه الله وقامت الحرب ، أنزل الله تعالى النصر حتى رفرغ على رأس الحسين عليه السلام ، ثم خیر بين النصر على أعدائه وبين لقاء الله ، فاختر لقاء الله . (لهوف 61 ، چاپ دیگر : 101 - 103 ، بحار الأنوار 45 / 12 ، عوالم 17 / 256) . \* وروایت شماره 57 در متن .

64 . حدّثنا إبراهيم بن سعد ، قال : أخبرني أنه كان مع زهير بن القين حين صحب الحسين عليه السلام ، فقال له :

يا زهير ، اعلم أن هاهنا مشهدي ، ويحمل هذا من جسدي - يعني رأسه - زحر بن قيس ، فيدخل به على يزيد يرجو نواله ، فلا يعطيه شيئاً  
(1).

65 . وقال الفرزدق : لقيني الحسين عليه السلام في منصرفي من الكوفة ، فقال : «ما وراك يا أبا فراس» ؟ قلت : أصدقك ؟ قال عليه السلام :  
«الصدق أريد» . قلت : أمّا القلوب فمعك ، وأمّا السيوف فمع بني أمية ، والنصر من عند الله .

قال : ما أراك إلا صدقت ، الناس عبيد المال ، والدين لعق [ لغو ] على ألسنتهم ، يحوطونه ما درّت به معاشهم ، فإذا محّصوا بالبلاء قلّ  
الديّانون . (2).

66 . وروى السيد قدس سره - بعد ذكر ما وقع في منزل الثعلبية - فلما أصبح إذا برجل من الكوفة - يكتنى : أبا هرة الأزدي - قد أتاه ، فسلم  
عليه ، ثم قال : يا ابن رسول الله ما الذي أخرجك عن حرم الله وحرم جدك رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ فقال الحسين عليه السلام :

ويحك يا أبا هرة إن بني أمية أخذوا مالي فصبرت ، وشتما عرضي

ص: 119

1- . دلائل الامامة 182 ، مدينة المعاجز 3 / 450 - 451 .

2- . كشف الغمة 2 / 32 ، بحار الانوار 44 / 195 ، عوالم 17 / 61 .

فصبرت ، وطلبوا دمي فهربت ، وأيم الله لتقتلني الفئة الباغية ، وليبسنهم الله ذلاً شاملاً وسيفا قاطعا ، وليسطن الله عليهم من يذلهم حتى يكونوا أذل من قوم سبأ إذ ملكتهم امرأة فحكمت في أموالهم ودمائهم .(1)

67 . عن الرياشي - بإسناده - عن راوي حديثه ،

قال : حججت فتركت أصحابي وانطلقت أتعسف الطريق وحدي ، فبينما أنا أسير إذ رفعت طرفي إلى أخبية وفساطيط ، فانطلقت نحوها حتى أتيت أدناها ، فقلت : لمن هذه الأبنية ؟ فقالوا : للحسين عليه السلام ، قلت : ابن علي وابن فاطمة عليهما السلام ؟ قالوا : نعم ، قلت : في أيها هو ؟ قالوا : في ذلك الفسطاط ، فانطلقت نحوه ، فإذا الحسين عليه السلام متك على باب الفسطاط ، يقرأ كتابا بين يديه ، فسلمت فرد علي ، فقلت : يا ابن رسول الله - بأبي أنت وأمي

- ما أنزلك في هذه الأرض القفراء التي ليس فيها ريف ولا منعة ؟ قال :

إن هؤلاء أخافوني ، وهذه كتب أهل الكوفة ، وهم قاتلي ، فإذا فعلوا ذلك ، ولم يدعوا لله محرماً إلا انتهكوه بعث الله إليهم من يقتلهم حتى يكونوا أذل من قوم الأمة .(2)

68 . وقال الشيخ المفيد رحمه الله : فأخرج للناس كتابا فقرأ عليهم فإذا فيه :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أما بعد ؛ فإنه قد أتانا خبر فظيع قتل مسلم بن عقيل وهاني بن عروة وعبد الله بن يقطر ، وقد خذلنا شيعتنا فمن أحب

ص: 120

1- . لهوف 43 - 44 چاپ ديگر : 70 - 71 ، مثير الاحزان 46 (چاپ ديگر : 33) ، بحار الانوار 44 / 367 - 368 ، عوالم 17 / 218 و رجوع شود به : فتوح ابن اعثم 5 / 71 ، مقتل خوارزمي 1 / 226 ، امالي شيخ صدوق 153 ، بحار الانوار 44 / 314 .

2- . بحار الانوار 44 / 368 ، عوالم 17 / 218 و رجوع شود به : نظم درر السمطين 214 ، تاريخ مدينة دمشق 14 / 216 ، سير اعلام النبلاء 3 / 305 ، تاريخ الإسلام 5 / 11 - 12 ، البداية والنهاية 8 / 183 .

منكم الانصراف فلينصرف في غير حرج ، ليس عليه ذمام .

فتفرّق الناس عنه ، وأخذوا يمينا وشمالاً حتى بقي في أصحابه الذين جاءوا معه من المدينة ونفر يسير ممن انضموا إليه ، وإنما فعل ذلك لأنه عليه السلام علم أن الأعراب الذين اتبعوه إنما اتبعوه وهم يظنون أنه يأتي بلداً قد استقامت له طاعة أهلها ، فكره أن يسيروا معه إلا وهم يعلمون على ما يقدمون .

وزاد الطبري : وقد علم أنهم إذا بين لهم لم يصحبه إلا من يريد مواساته والموت معه .(1)

فلما كان السحر أمر أصحابه فاستقوا ماءً وأكثروا ، ثم سار حتى مر ببطن العقبة ، فنزل عليها فلقبه شيخ من بني عكرمة - يقال له : عمر بن لوزان - قال له :

أين تريد ؟ قال له : الحسين عليه السلام : «الكوفة» . فقال له الشيخ : أنشدك الله لما انصرفت ، فوالله ما تقدم إلا على الأسنّة وحدّ السيوف ، وإن هواء الذين بعثوا إليك لو كانوا

كفوك مئونة القتال ، ووطّئوا لك الأشياء فقدمت عليهم كان ذلك رأياً ، فأما على هذه الحال التي تذكر فإني لا أرى لك أن تفعل .

فقال له : يا عبد الله ليس يخفى عليّ الرأي ، ولكن الله تعالى لا يُغلب على أمره .

ثم قال عليه السلام : والله لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي ، فإذا فعلوا سلّط الله عليهم من يدلّهم حتى يكونوا أذلّ فرق الأمم .(2)

69 . قالوا : ولما رحل الحسين عليه السلام من زرود تلقاه رجل من بني أسد ، فسأله عن الخبر ، فقال : لم أخرج من الكوفة حتى قُتل مسلم بن عقيل وهاني بن عروة ،

ص : 121

1- . تاريخ طبري 4 / 300 - 301 ، وفي رواية : وإنما أراد أن لا يصحبه إنسان إلا على بصيرة . مقتل خوارجي 1 / 229 .

2- . بحار الأنوار 44 / 374 ، ارشاد 2 / 75 ، ورجوع شود به : تاريخ طبري 4 / 301 .

ورأيت الصبيان يجرون بأرجلهم . فقال : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ، عند الله نحتسب أنفسنا» . فقال له : أنشدك الله - يا بن رسول الله - في نفسك ، وأنفس أهل بيتك ، هواء الذين نراهم معك ، انصرف إلى موضعك ، ودع المسير إلى الكوفة ، فوالله ما لك بها ناصر .

فقال بنو عقيل - وكانوا معه - : ما لنا في العيش بعد أختنا مسلم حاجة ، ولسنا براجعين حتى نموت . فقال الحسين : «فما خير في العيش بعد هواء» ، وسار .(1)

70 . قال عبد الله و المنذر الأسديان : . . . لحقنا بالحسين عليه السلام فسايرناه حتى نزل الثعلبية ممسيا ، فجنناه حين نزل فسلمنا عليه ، فرد علينا السلام ، فقلنا له : يرحمك الله إن عندنا خبرا ، إن شئت حدثناك به علانية ، وإن شئت سرا . فنظر إلينا وإلى أصحابه ، ثم قال : «ما دون هواء سر» . فقلنا له : رأيت الراكب الذي استقبلته عشي أمس ؟ فقال : «نعم ، قد أردت مسألته» . فقلنا : قد - والله - استبرأنا لك خبره ، وكفيناك مسألته ، وهو امرؤمنا ذو رأي وصدق وعقل ، وإنه حدثنا أنه

ص : 122

1- . الأخبار الطوال دينوري 247 . وفي رواية ابن قتبية : وقد جاء الحسين عليه السلام الخبر ، فهم أن يرجع ومعه خمسة من بني عقيل ، فقالوا له : أترجع وقد قتل أخونا ، وقد جاءك من الكتب ما نثق به ؟ ! فقال لبعض أصحابه : والله ما لي عن هواء من صبر ، يعني بنيعقيل . الامامة والسياسة 11 / 2 (تحقيق شبيري 5 / 2) (تحقيق زيني) . ابن قتبية در نقلی که - به شهادت برخی قرائن داخلی روایت - چندان دقیق و مورد اعتماد نیست می نویسد : هنگامی که خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام ، و تهیه لشکر برای مبارزه از سوی ابن زیاد به امام حسین علیه السلام رسید ، حضرت خواست برگردد ولی پنج نفر از بنی عقیل عرض کردند : برادر ما کشته شده ، آیا می خواهی برگردی ؟ آن قدر نامه رسیده که برای ما اطمینان بخش است . حضرت - خطاب به برخی از اصحاب - فرمود : نمی توانم صبرکنم و اینها را تنها بگذارم .

لم يخرج من الكوفة حتى قُتل مسلم وهاني ، ورأهما يجزان في السوق بأرجلهما ، فقال : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» ، رحمة الله عليهما ، يردّد ذلك مرارا . فقلنا له : نشدك الله في نفسك وأهل بيتك إلا أنصرفت من مكانك هذا ، وإنه ليس لك بالكوفة ناصر ولا شيعة ، بل نتخوف أن يكونوا عليك . فنظر إلى بني عقيل ، فقال : «ما ترون ، فقد قُتل مسلم» ؟! فقالوا : والله ما نرجع حتى نصيب ثأرنا أو نذوق ما

ذاق . فأقبل علينا الحسين عليه السلام فقال : «لا خير في العيش بعد هواء» . فعلمنا أنه قد عزم رأيه على المسير ، فقلنا له : خار الله لك ، فقال : «يرحمكم الله» . (1)

71 . دعا محمد بن الأشعث إياس بن العثل الطائي . . . فقال له : الق حسيناً فأبلغه هذا الكتاب ، وكتب فيه الذي أمره ابن عقيل . . . ثم خرج فاستقبله بزباله لأربع ليال فأخبره الخبر ، وبلغه الرسالة ، فقال له حسين عليه السلام :

كل ما حمّ نازل ، وعند الله نحتسب أنفسنا ، وفساد أمتنا . (2)

72 . قال عقبة بن سمعان : فسرنا معه ساعة [ أي بعد أن ارتحل من قصر بني مقاتل ] فخفق عليه السلام - وهو على ظهر فرسه - خفقة ثم انتبه ، وهو يقول : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» . ففعل ذلك مرتين أو ثلاثا ، فأقبل إليه

ابنه علي بن الحسين [ على فرس له ] فقال : مِمَّ حمدت الله واسترجعت ؟ !

قال : يا بُنيّ إني خفقت خفقة فعنّ لي فارس على فرس ، وهو يقول : «القوم يسرون والمنايا تسير [ تسري ] إليهم» فعلمت أنها أنفسنا نعت إلينا .

ص: 123

1- . بحار الانوار 44 / 372 - 374 ، ورجوع شود به : تاريخ طبري 4 / 299 - 300 ، مقتل خوارزمي 1 / 228 - 229 فرهنگ جامع سخنان امام حسين عليه السلام 386 .

2- . تاريخ طبري 4 / 281 ، كامل ابن اثير 4 / 33 .

فقال له : يا أبت لا أراك الله سوءا ، ألسنا على الحق ؟! قال : «بلى والله الذي مرجع العباد إليه» .

فقال : فإننا - إذا - ما نبالي أن نموت محقّين . فقال له الحسين عليه السلام : «جزاك الله من ولد خير ما جرى ولدا عن والده» .(1)

73 . وفي رواية أخرى : ثم سار حتى نزل الثعلبية وقت الظهر فوضع رأسه فرقد ، ثم استيقظ ، فقال :

قد رأيت هاتفا يقول : «أنتم تسرعون والمنايا تسرع بكم إلى الجنة» . . . .(2)

74 . عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال :

لما صعد الحسين بن علي عليهما السلام عقبة البطن قال لأصحابه : ما أراني إلا مقتولاً ، قالوا : وما ذاك يا أبا عبد الله ؟ قال : رؤيا رأيتها في المنام ، قالوا : وما هي ؟ قال : رأيت كلابا تنهشني ، أشدها عليّ كلب أبقع .(3) 75 . قالوا : نزل عليه السلام في يوم الأربعاء أو يوم الخميس بكربلاء ، وذلك في الثاني من المحرم ، سنة إحدى وستين . . . ثم قال : «أ هذه كربلاء» ؟ فقالوا : نعم ، يا ابن رسول الله .

فقال : هذا موضع كرب وبلاء ، هاهنا مناخ ركابنا ، ومحط رحالنا ، ومقتل رجالنا ، ومسفك دماننا .(4)

ص: 124

- 
- 1- . ارشاد 2 / 82 ، اعلام الورى 1 / 450 ، روضة الواعظين 1 / 180 ، بحار الانوار 44 / 379 - 380 ، عوالم 17 / 230 تاريخ طبرى 4 / 308 ، كامل ابن اثير 4 / 51 .
  - 2- . رجوع شود به : لهوف 43 چاپ ديگر : 70 - 71 ، مشير الأحزان 44 (چاپ ديگر : 32) ، بحار الانوار 44 / 367 ، عوالم 17 / 217 ، مقتل خوارزمي 1 / 226 .
  - 3- . كامل الزيارات 75 چاپ ديگر : 157 ، بحار الانوار 45 / 87 - 88 ، عوالم 17 / 156 ، 319 .
  - 4- . بحار الأنوار 44 / 383 ، عوالم 17 / 234 ، ورجوع شود به : فتوح ابن اعثم 5 / 84 ، مطالب السؤول 1 / 400 ، الفصول المهمة 2 / 816 ، كشف الغمة 2 / 47 .



76. وفي رواية: فلمّا وصلها قال: «ما اسم هذه الأرض»؟ فقيل: كربلاء.

فقال عليه السلام: اللهم إني أعوذ بك من الكرب والبلاء.

ثم قال: هذا موضع كرب وبلاء، انزلوا، هاهنا محطّ رحالنا، ومسفك دمائنا، وهنا محل قبورنا، بهذا حدّثني جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله (1).

### اشاره به مدلول روایات

روایت 52: امّ سلمه به امام حسین علیه السلام گفت: به عراق سفر نکن؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «فرزندم حسین در عراق کشته خواهد شد». حضرت فرمود:

به خدا سوگند من این چنین (یعنی همان گونه که جدم فرموده در عراق) کشته خواهم شد. اگر به عراق هم نروم باز مرا خواهند کشت.

سپس محل دفن خویش و مکان شهادت اصحاب را به او نشان داد. روایت 53: حضرت در پاسخ فرزند عمر - که حضرت را از کشت و کشتار نهی کرد - اشاره به شهادت حضرت یحیی علیه السلام و هفتاد نفر از پیامبران بنی اسرائیل نمود، و بدین وسیله از شهادت خویش خبر داد.

روایت 54: امام سجاد علیه السلام فرمود:

در این سفر که با امام حسین علیه السلام همراه بودیم، هر منزلی که پیاده

ص: 125

می شدیم و هرگاه که راه می افتادیم از حضرت یحیی علیه السلام یاد می کرد . روزی فرمود : از پستی [ و بی ارزشی ] دنیا نزد خدای عزوجل آن است که سر حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام به عنوان هدیه نزد زن بدکاره ای از بنی اسرائیل فرستاده می شود .

روایت 55 : سیدالشهدا علیه السلام هنگام حرکت به بنی هاشم نامه ای نوشت :

هر کدام از شما به من ملحق شود شهید گردد ، و کسی که تخلف نماید پیروز نمی شود .

روایت 56 : حضرت هنگام فرستادن حضرت مسلم علیه السلام به او فرمود :

تو را به کوفه می فرستم ، این نامه های آنهاست [ که از من دعوت کرده اند ] ، خداوند آنچه را که دوست دارد و بدان خوشنود است برای تو پیش آورد .

امیدوارم که من و تو در درجه شهدا باشیم [ که اشاره به آینده هر دو بزرگوار بود ] .

سپس با او معانقه کرده او را وداع نمود و هر دو به گریه افتادند .

روایت 57 : سه روز قبل از حرکت حضرت به عراق دو نفر به نام واقدی و زراره به حضرت گفتند : گرچه کوفیان شما را به دل دوست دارند ولی در عمل با شما مبارزه خواهند کرد . سیدالشهدا علیه السلام با دست مبارك به طرف آسمان اشاره ای فرمود ، درهای آسمان باز شد ، فرشتگان بی شماری نازل شدند . آن گاه فرمود :

اگر تقارب اشیاء(1) و از بین رفتن اجر نبود می توانستم با این فرشتگان با آنها مبارزه کنم ولی به یقین می دانم که آنجا (کربلا) محلّ شهادت من و اصحاب من است و کسی جز فرزندم علی (امام سجّاد علیه السلام) [ از فرزندانم] زنده نخواهد ماند .

روایت 58 : عبدالله بن زبیر به حضرت گفت : (اینجا بمان و) کبوتر حرم باش . حضرت فرمود :

اگر با فاصله يك باع(2) از حرم کشته شوم بهتر از آن است که در فاصله يك وجبی آن کشته شوم و اگر در طف (کربلا) کشته شوم بهتر از آن است که در حرم (مکه) کشته شوم .

روایت 59 : بنا بر نقل طبری عبدالله بن زبیر به حضرت گفت : در همین مسجد الحرام بمان ، من مردم را برای یاری تو جمع خواهم کرد . حضرت فرمود :

اگر يك وجب بیرون از حرم کشته شوم بهتر از آن است که يك وجب داخل آن کشته شوم .

به خدا سوگند اگر من در لانه یکی از جانوران هم باشم آنها مرا بیرون می آورند تا با کشتن من به کام خویش برسند . به خدا اینها به من ستم خواهند کرد مانند ستم یهودیان در قضیه یوم السبت .(3)

ص: 127

---

1- . برای توضیح این عبارت رجوع شود به : بحارالانوار 74 / 45 ، عوالم 17 / 307 .

2- . باع ، یعنی اندازه دو دست هنگامی که کاملاً از هم باز و به دو طرف بدن کشیده شود ، که در زبان فارسی آن را يك بَعْل گویند .

3- . برای اطلاع از تفصیل قضیه یوم السبت رجوع شود به : بحارالانوار 14 / 49 و حیاة القلوب 2 / 945 .

روایت 60: حضرت به ابن زبیر فرمود: اگر در شاطیء الفرات (کربلا) دفن شوم بهتر از آن است که کنار کعبه به خاک سپرده شوم.

روایت 61: هنگامی که امام حسین علیه السلام به راه افتاد، عبدالله بن زبیر پرسید: کجا می روی؟ فرمود: «عراق». گفت: نزد کسانی می روی که پدرت را کشتند و به برادرت نیزه زدند؟! مطمئنم که تو را هم خواهند کشت. امام حسین علیه السلام فرمود: «من هم می دانم که [دقیقا] همین طور است».

روایت 62: خطبه معروف حضرت هنگام خروج از مکه به سوی عراق است که: سیدالشهدا علیه السلام مرگ را به گردنبندی آویخته بر گردن دختران جوان تشبیه کرده و اشتیاق خویش را به گذشتگان (پیامبر، امیرمؤمنان و... صلوات الله علیهم) بیان نموده و به صراحت فرمود:

گویا می بینم که گرگ های بیابان در نزدیکی نوایس و کربلا رگ های گردن مرا قطع می کنند. برای کشته شدن من مکانی انتخاب شده که بدانجا خواهیم رفت.

و باز به صورت واضح و روشن فرمود:

هر کس در راه ما از جان خویش گذشته و خود را آماده ملاقات خدا کرده، فردا صبح با ما کوچ نماید.

روایت 63: حضرت قبل از حرکت شهادت خویش در کربلا و روز عاشورا به فرشتگان و جنیان خبر داد.

روایت 64: امام حسین علیه السلام به زهیر فرمود: بدان که آنجا (اشاره به کربلا)

محل شهادت من است . و زحر بن قیس سرم را از تن جدا می کند . روایت 65 : فرزدق می گوید : از کوفه برگشته بودم ، در بین راه به امام حسین علیه السلام برخوردم . فرمود : «چه خبر» ؟ عرض کردم : راستش را بگویم ؟ فرمود : «آری ، مقصودم حقیقت است» . عرض کردم : مردم شما را به دل دوست دارند ولی در مقام عمل با شمشیر به کمک بنی امیه خواهند رفت و [ در عین حال ] یاری از جانب خداست . حضرت فرمود :

می دانم آنچه گفتم عین حقیقت است . مردم بنده مال دنیا هستند ، دین لقلقه ای بر سر زبانشان بیش نیست تا زندگی آنها با دین تأمین شود ، و هنگامی که با بلا و گرفتاری امتحان شوند کسانی که بر دین باقی بمانند ناچیز و کم هستند .

روایت 66 : ابوهزه از دی از امام علیه السلام پرسید : چرا از مکه و مدینه خارج شده ای؟ حضرت فرمود :

بنی امیه مالم را گرفتند ، صبر کردم ، متعرض آبرویم شدند باز صبر کردم ، خواستند خونم را بریزند ، از دست آنها گریختم . به خدا سوگند این گروه تجاوزگر مرا خواهند کشت .

روایت 67 : راوی در بین راه به خیمه های سیدالشهدا علیه السلام و یارانش برخورد کرد ، از حضرت پرسید : در این بیابان چه می کنی ؟ حضرت فرمود :

اینها (بنی امیه) باعث خوف و هراس من شدند ، این هم نامه های کوفیان ، ولی آنها خود قاتل من هستند .

روایت 68 : حضرت با اعلام خبر جانگداز شهادت حضرت مسلم و هانی علیهما السلام فرمود :

پیروان ما از یاری ما دست برداشتند ، هر کس بخواهد می تواند برگردد .

این برنامه برای آن بود که حضرت می دانست اعرابی که دنبالش راه افتاده اند ، خیال می کنند ایشان حکومت را به دست می گیرد لذا کراهت داشت کسانی که با او همراه هستند ، از آینده خویش بی اطلاع باشند . [ پس حضرت سرانجام کار را می دانست و می خواست همراهانش نیز بدانند ] .

در روایت طبری افزوده شده : امام حسین علیه السلام [ خوب ] می دانست که پس از روشن شدن مطلب ، همراه او نخواهد آمد مگر کسی که قصد مواسات داشته و خود را برای مرگ در رکاب او آماده کرده است .

در ادامه روایت 68 آمده : عمر بن لوزان از حضرت پرسید : کجا می روی ؟ فرمود : « کوفه » . او حضرت را قسم داد که : برگردید ، شما به سوی نیزه و شمشیر می روی [ و خود را به کشتن می دهی ] . اگر کسانی که به تو نامه نوشته اند ، خودشان مقدمات کار را فراهم کرده و با دشمن می جنگیدند و پس از آن [ که بر دشمن غالب می شدند ] نزد آنها می رفتی کاری صحیح و درست بود ، اما با وضعیت فعلی اصلاً کار درستی نیست .

حضرت فرمود : رأی و نظر صحیح بر من پوشیده نیست . کسی نمی تواند بر امر الهی [ و اراده او ] غالب شود . سپس فرمود : به خدا سوگند آنها مرا رها نخواهند کرد تا خونم را بریزند .

روایت 69 : شخصی از بنی اسد حضرت را قسم داد که جان خویش و خاندانش را به خطر نیندازد ، چرا که در کوفه یآوری ندارد .

بنی عقیل گفتند : پس از شهادت مسلم دیگر ما نمی خواهیم زنده بمانیم .

امام حسین علیه السلام فرمود: «پس از اینها زندگی ارزشی ندارد» .

روایت 70: مطلب گذشته از زبان عبدالله اسدی و منذر اسدی نقل شده، آنها خوف کشته شدن حضرت را نیز تذکر دادند؛ در این روایت کلامبنی عقیل و پاسخ سیدالشهدا علیه السلام نیز تکرار شده است .

روایت 71: حضرت به ایاس - که پیغام حضرت مسلم علیه السلام و خبر شهادت او را به حضرت رساند - فرمود:

آنچه خدا مقدر کرده به ما خواهد رسید، ما از جان خویش در راه رضای خدا گذشته ایم .

روایت 72 - 73: حاکی از رؤیای حضرت در بین راه است که اسب سواری می گفت: اینها حرکت می کنند و مرگ هم به سوی آنها در حرکت است . یا این که هاتقی می گفت: شما به سرعت حرکت می کنید، و مرگ نیز به سرعت شما را به بهشت می رساند .

حضرت علی اکبر علیه السلام از پدر پرسید: مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: «چرا» . عرض کرد: پس باکی از مرگ در راه حق نداریم .

روایت 74: حضرت فرمود: در رؤیا دیدم سگانی مرا گاز می گیرند، از همه بدتر و سخت تر سگی بود چند رنگ [ اشاره به شمر ملعون که برص داشت ] .

روایت 75: حضرت روز دوم محرم سال 61 هجری به کربلا رسید، از اطرافیانش پرسید: «این سرزمین کربلاست»؟ عرض کردند: آری . فرمود:

اینجا جایگاه کرب و بلا (گرفتاری و ابتلا) است، اینجا محلّ بار انداختن و پیاده شدن ما است، و محلّ کشته شدن مردان و ریختن خون هاست .

روایت 76: در این روایت مطلب گذشته را از جدّش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل فرمود .

تذکر

بعضی از روایات بخش گذشته مانند: احادیث 1-6 عموما و روایات 23-27، 30، 32-34، 36 به خصوص و همچنین در روایات آینده شماره های: 86، 90، 94، 95، 96، 98، 138، 191 به خصوص دلالت بر آگاهی حضرت از شهادت در این سفر دارد .

علامه سید عبدالرزاق مقرّم نیز در زمینه آگاهی حضرت از شهادت، و اشکالات اهل تسنن و پاسخ آنها و همچنین سایر مباحث مربوط به این موضوع در کتاب مقتل الحسین علیه السلام به تفصیل بحث نموده که علاقه مندان می توانند بدان مراجعه نمایند. (1)

ص: 132

---

1- . مقتل الحسین علیه السلام 44 - 54 «الإقدام علی القتل» .



آثار بسیاری دلالت دارد که جماعتی از معاصرین حضرت اعم از آشنا و بیگانه، دوست و دشمن، زن و مرد، از شروع حرکت از مدینه و یا مکه تا هنگامی که کاروان امام حسین علیه السلام با لشکر حرّ ملاقات نمود، همه نتیجه حرکت به سوی عراق را کشته شدن حضرت می دانستند، و با این سفر به شدت مخالفت نموده و هرگز اعتماد بر کوفیان را روا نمی دانستند.

آیا امکان دارد عاقبت اندیشی حجت خدا از افراد عادی کمتر باشد و حدس آنها مطابق واقع باشد ولی حضرت نداند که سرانجام این حرکت چیست؟!

آثاری که در این زمینه وارد شده بسیار و استقصاء آن خارج از محدوده این کتاب است. برخی با عناوین عام و برخی دیگر به تفصیل از آن افراد یاد کرده اند، مانند: محمد بن حنفیه، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن مطیع، بشر بن غالب، ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام، برادرش عمر، مسور بن مخرمه، ابوواقد لثی، مردی از بنی عکرمة (عمر بن لوذان)، مردی از بنی اسد، واقدی، زرارة بن صالح، حرّ بن یزید ریاحی.

این اخبار و آثار - در عین یکسان نبودن از جهت اعتبار - از جهات متعدد حائز اهمیت و قابل بررسی است:

الف) بیان دیدگاه مخالفان حرکت امام علیه السلام و نظریات گوناگون آنها.

ب) پاسخ مناسب امام علیه السلام به هر يك از آنان یا اختیار سکوت.

ج) میزان شناخت و معرفت آنها به مقام و منزلت امام علیه السلام و طرح دیدگاه

خویش به عنوان دلسوزی، پرسش و سؤال، اعتراض و انکار بلکه مخالفت صریح، و یا برخوردی منافقانه مثل برخورد ابن زبیر.

وجه اشتراك بين بسیاری از این آراء آن است که :

الف) حرکت امام مصلحت نیست و یا حداقل فعلاً باید دست نگه داشت .

ب) اعتماد به کوفیان اصلاً درست نیست .

ج) نتیجه ای جز کشته شدن بر این سفر مترتب نمی شود .

به آثاری در این زمینه توجه فرمایید :

### نقل مخالفت های گروهی

77. تقدم عن ابن الأثير أنه قال : فأتاه كتب أهل الكوفة - وهو بمكة - فتجهّز للمسير ، فنهاه جماعة ، منهم أخوه محمد ابن الحنفية وابن عمر وابن عباس وغيرهم ، فقال : رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المنام ، وأمرني بأمر فأنا فاعل ما أمر . (1)

78. قال محمد بن طلحة الشافعي (المتوفى 652) : فاجتمع به ذوو النصح له والتجربة للأمر ، وأهل الديانة والمعرفة كعبد الله بن عباس ، وعمرو بن عبد الرحمن بن الحرث المخزومي ، وغيرهما ، ووردت عليه كتب أهل المدينة من عبد الله بن جعفر ، وسعيد بن العاص ، وجماعة كثيرين ، كلهم يُشيرون عليه أن لا يتوجّه إلى العراق ، وأن يقيم بمكة . هذا كلّهُ والقضاء غالب على أمره ، والقدر أخذ بزمامه ، فلم يكثر بما قيل له ولا بما كُتب إليه ، وتجهّز وخرج من مكة يوم الثلاثاء وهو يوم التروية .

ص: 134

ونقله عنه الاربلي (المتوفى 693)، وقريب منها عبارة ابن الصباغ (المتوفى 855). (1)79. قال الذهبي (المتوفى 748): وأبى الحسين عليه السلام على كل من أشار عليه إلا المسير إلى العراق. (2)

80. وقال الذهبي - أيضا - : وقال سعيد بن المسيب : لو أن الحسين لم يخرج لكان خيرا له . قلت : وهذا كان رأي ابن عمر ، وأبى سعيد ، وابن عباس ، وجابر ، وجماعة سواهم ، وكلموه في ذلك كما تقدّم في مصرعه . (3)

وراجع أيضا ما ذكره المقرئى (المتوفى 845). (4)

81. قال ابن الجوزي : ولم يبق بمكة إلا من حزن لمسيره ، ولما كثروا عليه ، أنشد أبيات أخي الأوس :

سأمضي فما في الموت عار على الفتى \*\*\* إذا ما نوى خيرا وجاهد مغرما

وأسى الرجال الصالحين بنفسه \*\*\* وفارق مشورا وودّع محرما

فإن عشتُ لم أذمم وإن متُّ لم أُلْمُ \*\*\* كفى بك ذلاً أن تعيش وترغما

ص: 135

---

1- . مطالب السؤل في مناقب آل الرسول عليهم السلام 1 / 395 - 396 ، كشف الغمة 2 / 43 ، الفصول المهمة في معرفة الأئمة عليهم السلام 2 / 802 .

2- . سير أعلام النبلاء 3 / 297 .

3- . تاريخ الإسلام 5 / 106 ، ورجوع شؤد به 5 / 7 - 9 .

4- . المقفَى الكبير 3 / 577 .

ثم قرأ: «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» (1).

82. قال الصفدي: وكان أهل المدينة قد نصحوه، وقالوا له: تثبت؛ فإن هذا موسم الحاج فإذا وصلوا، اخطب في الناس، وادعهم إلى نفسك فنبايعك نحن وأهل هذا الموسم، ويتذكر بك الناس جدك، ونمضي حينئذ في جملتهم في جماعة ومنعة وسلاح وعدة، فلم يصبر (2).

ورجوع شود به روایت شماره: 38 - 39 .

### مخالفت محمد بن حنفيه

83. لما عزم عليه السلام على الخروج عن المدينة، قال محمد بن الحنفية رضوان الله عليه: يا أخي أنت أحب الناس إليّ، وأعزهم عليّ، ولست أدخر النصيحة لأحد من الخلق إلا لك، وأنت أحقّ بها، تنحّ بيعتك [بتبعتك] عن يزيد بن معاوية وعن الأمصار ما استطعت، ثم ابعث رسلك إلى الناس فادعهم إلى نفسك، فإن تابعك الناس وبايعوا لك حمدت الله على ذلك، وإن أجمع الناس على غيرك لم ينقص الله بذلك دينك ولا عقلك، ولا تذهب به مروءتك ولا فضلك، إني أخاف أن تدخل مصرا من هذه الأمصار فيختلف الناس بينهم، فمنهم طائفة معك وأخرى عليك، فيقتتلون فتكون أنت لأول الأستة، فإذا خير هذه الأمة كلّها نفسا وأبا وأما أضيعها دما، وأذلّها

أهلاً. فقال له الحسين عليه السلام: «فأين أذهب يا أخي»؟ قال: انزل مكة فإن اطمأنت بك الدار بها فسيبيل ذلك، وإن نبت بك لحقت بالرمال وشعف الجبال، وخرجت من بلد إلى بلد، حتى تنظر ما يصير أمر الناس إليه، فإنك أصوب ما تكون رأياً حين

ص: 136

1- . الأحزاب 33 : 38 ، رجوع شود به : تذكرة الخواص 217 .

2- . الوافي بالوفيات 12 / 263 .

تستقبل الأمر استقبالاً . فقال : «يا أخي قد نصحت وأشفقت ، وأرجو أن يكون رأيك سديداً موقفاً» .(1)

84 . قال المزي : وتبعهم محمد بن الحنفية ، فأدرك حسين عليه السلام بمكة ، وأعلمه أن الخروج ليس له برأي يومه هذا ، فأبى الحسين أن يقبل .(2)

85 . وكان محمد بن الحنفية وعبد الله بن مطيع نهباه عن الكوفة ، وقالوا : إنها بلدة مشؤمة قُتل فيها أبوك ، وخُذل فيها أخوك ، فالزم الحرم فإنك سعيد [ سيد ] العرب

لا يعدل بك أهل الحجاز ، وتتداعى إليك الناس من كل جانب .(3)

ورجوع شود به روايات شماره : 27 ، 28 ، 38 ، 77 ، 137 ، 150 .

### مخالفت عبدالله بن جعفر

86 . فكتب إليه عبد الله بن جعفر : بسم الله الرحمن الرحيم ، للحسين بن علي ، من عبدالله بن جعفر : أمّا بعد ؛ أنشدك الله أن لا تخرج عن مكة ، فإني خائف عليك

من هذا الأمر الذي قد أزمعت عليه أن يكون فيه هلاكك وأهل بيتك ، فإنك إن قتلت أخاف أن يطفئ نور الأرض ، وأنت روح الهدى . . . فلا تعجل بالمسير إلى

ص : 137

1- . ارشاد 2 / 34 - 35 ، بحار الانوار 44 / 327 ، 329 ، عوالم 17 / 176 ، تاريخ طبري 4 / 253 ، كامل ابن اثير 4 / 16 - 17 و رجوع شود به : فتوح ابن اعثم 5 / 20 ، مقتل خوارزمي 1 / 187 - 188 .

2- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 211 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 298) ، تهذيب الكمال 6 / 421 ، تاريخ الإسلام 5 / 19 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 61 ، البداية والنهاية 8 / 178 ، و رجوع شود به : المقفّي الكبير 3 / 580 .

3- . مناقب 3 / 240 چاپ ديگر : 4 / 88 - 89 و رجوع شود به حياة الامام الحسين عليه السلام 307 (پاورقي) .

العراق؛ فإني أخذ لك الأمان من يزيد وجميع بني أمية على نفسك ومالك وولدك وأهل بيتك، والسلام.

قال: فكتب إليه الحسين بن علي عليهما السلام:

أما بعد؛ فإن كتابك ورد عليّ فقرأته، وفهمت ما ذكرت، وأعلمك أنني رأيت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في منامي فخبّرني بأمر وأنا ماضٍ له، لي كان أو عليّ، والله - يا بن عمّي - لو كنت في جحر هامة من هوامّ الأرض لاستخرجوني [و] يقتلونني، والله - يا بن عمّي - ليعدينّ عليّ كما عدت اليهود على السب، والسلام. (1)

87. وفي غير واحد من المصادر: وكتب عبد الله بن جعفر بن أبي طالب إليه كتاباً يحذّره أهل الكوفة، ويناشده الله أن يشخص إليهم. (2)

ورجوع شود به روايات شماره: 41، 42، 78.

### مخالفت عبدالله بن عباس

88. روى الطبري عن عقبة بن سمرعان: أن حسيناً عليه السلام لما أجمع المسير إلى الكوفة أتاه عبد الله بن عباس فقال: يا بن عم! قد أرجف الناس إنك سائر إلى العراق، فبيّن

لي ما أنت صانع؟

قال عليه السلام: «إني قد أجمعت المسير في أحد يومي هذين إن شاء الله تعالى».

ص: 138

1- فتوح ابن اعثم 5/ 67، در مناقب ابن شهر آشوب 3/ 245 چاپ ديگر: 4/ 94 نیز به اختصار آمده است.

2- رجوع شود به مصادر روايت 41 - 42.

فقال له ابن عباس: فإني أعيذك بالله من ذلك، أخبرني - رحمك الله - أئسير إلى قوم قد قتلوا أميرهم، وضبطوا بلادهم، ونفوا عدوهم؟ فإن كانوا قد فعلوا ذلك فسر إليهم، وإن كانوا إنما دعوك إليهم وأميرهم عليهم، قاهر لهم، وعماله تجبي بلادهم، فإنهم إنما دعوك إلى الحرب والقتال، ولا آمن عليك أن يغزوك، ويكذبوك، ويخالفوك، ويخذلوك، وأن يستنفروا إليك فيكونوا أشد الناس عليك. فقال له حسين عليه السلام: «وإني أستخير الله، وأنظر ما يكون...».

فلما كان من العشي أو من الغد أتى الحسين عبد الله بن العباس فقال: يا ابن عم! إني أتصبر ولا أصبر، إني أتخوف عليك في هذا الوجه الهلاك والاستئصال، إن أهل العراق قوم غدر فلا تقربتهم! أقم بهذا البلد فإنك سيد أهل الحجاز، فإن كان أهل العراق يريدونك - كما زعموا - فاكتب إليهم فلينفوا عدوهم ثم اقدم عليهم، فإن أبيت إلا أن تخرج فسر إلى اليمن؛ فإن بها حصونا وشعابا، وهي أرض عريضة طويلة، ولأبيك بها شيعة، وأنت عن الناس في عزلة، فتكتب إلى الناس وترسل، وتبث دعواتك، فإني أرجو أن يأتيك عند ذلك الذي تحب في عافية.

فقال له الحسين عليه السلام: يا ابن عم! إني - والله! - لأعلم أنك ناصح مشفق، ولكني قد أزمعت وأجمعت على المسير!

فقال له ابن عباس: فإن كنت سائرا فلا تسر بنسائك وصبيبتك، فوالله! إني لخائف أن تقتل... (1)

89. قال المسعودي: فلما هم الحسين عليه السلام بالخروج إلى العراق أتاه ابن عباس فقال له: يا ابن عم! قد بلغني أنك تريد العراق، وإنهم أهل غدر، وإنما يدعونك إلى

ص: 139

---

1- . تاريخ طبري 4 / 287 - 288 ، كامل ابن اثير 4 / 37 - 39 ، ورجوع شودبه : فتوح ابن اعثم 5 / 66 ، مقتل خوارزمي 1 / 216 ،  
الفصول المهمة 796 - 800 ، البداية والنهاية 8 / 172 .

الحرب ، فلا تعجل ، فإن أبيت إلا محاربة هذا الجبار ، وكرهت المقام بمكة فاشخص إلى اليمن ؛ فإنها في عزلة ، ولك فيها أنصار وإخوان فأقم بها ، وبتّ دعائك ، واكتب إلى أهل الكوفة وأهل العراق فيخرجوا أميرهم ، فإن قروا على ذلك ، ونفوه عنها ، ولم يكن بها أحد يعاديك أتيتهم ، وما أنا لغدرهم بأمن ، وإن لم يفعلوا أقمت بمكانك إلى أن يأتي الله بأمره . . . .

فقال الحسين عليه السلام : يا بن عم ! إنى لأعلم أنك لي ناصح ، وعليّ شفيق ، ولكن مسلم بن عقيل كتب إليّ باجتماع أهل المصر على بيعتي ونصرتي ، وقد أجمعتُ على المسير إليهم .

فقال : إنهم من خبرت وجرّبت ، وهم أصحاب أبيك وأخيك ، وقتلتك غدا مع أميرهم ، إنك لو خرجت فبلغ ابن زياد خروجك استنفرهم إليك ، وكان الذين كتبوا إليك أشدّ عليك من عدوك ، فإن عصيتني وأبيت إلا الخروج إلى الكوفة فلا تخرجنّ نساءك وولدك معك ، فوالله إنى لخائف أن تقتل كما قتل عثمان ونساؤه وولده ينظرون إليه .

فكان الذي ردّ عليه [ أن قال ] : «والله لئن أقتل بمكان كذا أحبّ إليّ من أن أستحل بمكة» .(1)

90 . عن مولانا أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين عليهم السلام ، قال :

لما تجهّز الحسين عليه السلام إلى الكوفة فأتاه ابن عباس فناشده الله والرحم أن يكون المقتول بالطفّ ، فقال : أنا أعرف بمصرعي منك ، وما وكدي من الدنيا إلا فراقها .(2)

ص: 140

1- . مروج الذهب 3 / 54 - 55 ، ورجوع شود به : الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة 130 .

2- . بحار الأنوار 72 / 362 و 75 / 273 ورجوع شود به : 74 / 194 (به نقل از كتاب الأربعين في قضاء حقوق المؤمنين ، و كتاب الغيبة شهيد ثانی قدس سره) .



91 . دخل عبد الله بن عباس على الحسين عليه السلام فكلمه ليلاً طويلاً ، وقال : أنشدك الله أن تهلك غدا بحال مضيعة ، لا تأت العراق ، وإن كنت لابد فاعلاً فأقم حتى ينتقضي الموسم ، وتلقى الناس ، وتعلم على ما يصدرن ، ثم ترى رأيك - وذلك في عشر ذي الحجة سنة ستين - فأبى الحسين عليه السلام إلا أن يمضي إلى العراق ، فقال له ابن عباس : والله إني لأظنك ستقتل غدا بين نسائك وبناتك ، كما قتل عثمان بين نسائه وبناته ، والله إني لأخاف أن تكون الذي يقاد به عثمان . . . إلى أن قال :

قال له الحسين عليه السلام : لئن أقتل بمكان كذا وكذا أحب إلي أن تستحل بي - يعني مكة - فبكى ابن عباس .(1)

92 . وجاء به عبد الله بن عباس ، وقد أجمع رأيه على الخروج وحققه ، فجعل يناشده في المقام ، ويعظم عليه القول في ذم أهل الكوفة ، وقال له : إنك تأتي قوما قتلوا أبك ، وطعنوا أخاك ، وما أراهم إلا خاذليك ، فقال له : « هذه كتبهم معي ، وهذا كتاب مسلم باجتماعهم » .

فقال له ابن عباس : أما إذ كنت لابد فاعلاً فلا تخرج أحدا من ولدك ولا حرمك ولا نسائك فخليق أن تقتل وهم ينظرون إليك كما قتل ابن عفان ، فأبى ذلك ، ولم

ص: 141

---

1- . تهذيب الكمال 6 / 420 تاريخ مدينة دمشق 14 / 211 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساکر 297 - 298) ،  
ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 60 ، البداية والنهاية 8 / 178 ، المقفّي الكبير 3 / 579 . در مورد قسمت اخير  
روایت - گذشته از مصادر فوق - رجوع شود به : المصنف ابن ابی شیبہ 8 / 632 ، كنز العمال 13 / 672 ، ذخائر العقبی 151 ، مجمع  
الزوائد 9 / 192 ، المعجم الكبير طبرانی 3 / 120 ، تاريخ مدينة دمشق 14 / 200 - 201 ، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ  
ابن عساکر 278 - 279) ، سير أعلام النبلاء 3 / 232 ، تاريخ الإسلام 5 / 106 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد  
61 ، البداية والنهاية 8 / 174 ، سبل الهدى والرشاد 11 / 78 .

يقبله ، ثم أرسل عينيه فبكى ، وودّع الحسين وانصرف .(1)

93 . وقال له ابن عباس : أين تريد يا ابن فاطمة ؟ قال : «العراق وشيعتي» . فقال : إني كاره لوجهك هذا ، تخرج إلى قوم قتلوا أباك ، وطعنوا أخاك حتى تركهم سخطة وملة لهم ؟! أذكرك الله أن تغرّر بنفسك .(2)

94 . وفي رواية جاء عبد الله بن عباس إلى الحسين عليه السلام ، وتكلم معه بما تكلم إلى أن أشار عليه بالدخول في طاعة يزيد وصلاح بني أمية . فقال الحسين عليه السلام :

هيهات هيهات ، يا ابن عباس ! إن القوم لن يتركوني ، وإنهم يطلبونني أين كنت حتى أبايعهم كرها ويقتلونني ، والله إنهم ليعتدون عليّ كما اعتدت اليهود في يوم السبت ، وإني ماضٍ في أمر رسول الله صلى الله عليه وآله حيث أمرني ، و«إنا

لله وإنا إليه راجعون» . فقال : يا ابن العم ! بلغني أنك تريد العراق ، وأنهم أهل غدر ، وإنما يدعونك للحرب ، فلا تعجل ، فأقم بمكة .

فقال عليه السلام : لئن أقتل -

والله ! - بمكان كذا أحب إليّ من أن أستحلّ بمكة ، وهذه كتب أهل الكوفة ورسولهم ، وقد وجب عليّ إجابتهم ، وقام لهم العذر عليّ عند الله سبحانه .

فبكى عبد الله حتى بلّت لحيته ، وقال : وا حسينا ، وا أسفاه على حسين .(3)

ص : 142

1- . مقاتل الطالبين 72 - 73 .

2- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 208 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 294) ، تهذيب الكمال 6 / 416 ، تاريخ الإسلام 5 / 8 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 57 ، البداية والنهاية 8 / 176 .

3- . معالي السبطين 1 / 249 ، موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 389 .

95 . عن عبد الله بن عباس ، قال : أتيت الحسين عليه السلام وهو يخرج إلى العراق ، فقلت له : يا ابن رسول الله ! لا تخرج .

فقال : يا ابن عباس ! أما علمت أن منيتني من هناك ، وأن مصارع

أصحابي هناك . قلت له : فأنتي لك ذلك ؟ قال : بَسْرٌ [سُرٌّ] سُرٌّ لي ، وعلم أُعطيته . (1)

96 . وفي رواية : ان ابن عباس ألح على الحسين عليه السلام في منعه من المسير إلى الكوفة ، فتفأل بالقرآن لإسكاته ، فخرج الفأل قوله تعالى : «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّنُ أَجُورَكُمْ . . .» . (2)

فقال عليه السلام : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ، صدق الله ورسوله . ثم قال :

يا ابن عباس ! فلا تلح علي بعد هذا فإنه لا مردّ لقضاء الله عزّ وجلّ . (3)

ورجوع شود به روايات شماره : 29 ، 30 ، 38 ، 77 ، 78 ، 80 ، 250 .

### مخالفت عبد الله بن زبير

97 . قال له عبد الله بن الزبير : أخرج إلى قوم قتلوا أباك وأخرجوا [ وخذلوا ] أخاك ؟ ! (4)

ص : 143

1- . دلالات الامامة 182 - 183 ، ورجوع شود به : الدرّ النظيم 530 .

2- . آل عمران 3 : 185 .

3- . معالي السبطين 1 / 249 ، موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 389 - 390 به نقل از مهيج الأحزان وناسخ التواريخ .

4- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 203 ، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 284) ، شرح ابن ابى الحديد 20 / 117 ،

البداية والنهاية 8 / 174 ، ورجوع شود به المصنف ابن ابى شيبه 8 / 631 .

وفي رواية: قال: أين تذهب؟! إلى قوم قتلوا أبك، وطعنوا أخاك؟!!

فقال له الحسين عليه السلام: لئن أقتل بمكان كذا وكذا أحب إلي من أن تستحل بي، يعني مكة (1).

ورجوع شود به روايات شماره: 29، 58، 59، 60، 61.

### مخالفت عبدالله بن عمر

98. قال ابن أعثم: أقبل ابن عمر على الحسين عليه السلام فقال: أبا عبد الله! مهلاً عمّا قد عزمت عليه، وارجع من هنا إلى المدينة، وادخل في صلح القوم، ولا تغب عن وطنك وحرّم جدك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ولا تجعل لهؤلاء - الذين لا خلاق لهم - على نفسك حجة وسبيلاً، وإن أحببت أن لا تباع فأنت متروك حتى ترى برأيك؛ فإن يزيد بن معاوية لعنه الله عسى أن لا يعيش إلا قليلاً، فيكفيك الله أمره.

فقال الحسين عليه السلام: أف لهذا الكلام أبدا ما دامت السماوات والأرض! أسألك - بالله يا عبد الله - أنا عندك على خطأ من أمري هذا؟ فإن كنت عندك على خطأ فردني، فإني أخضع وأسمع وأطيع.

فقال ابن عمر: اللهم لا، ولم يكن الله تعالى يجعل ابن بنت رسوله على خطأ، وليس مثلك من طهارته وصفوته من الرسول صلى الله عليه وآله وسلم على مثل يزيد بن معاوية لعنه الله باسم الخلافة، ولكن أخشى أن يضرب وجهك هذا الحسن الجميل بالسيوف، وترى من هذه الأمة ما لا تحب، فارجع معنا إلى المدينة، وإن لم تحب أن تباع فلا تباع.

ص: 144

1- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 203 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 284)، البداية والنهاية 8 / 174، سير أعلام النبلاء 3 / 293، ورجوع شود به مناقب 3 / 211 (4 / 53) بحار الانوار 44 / 185، عوالم 17 / 54.

أبداً ، واقعد في منزلك . فقال الحسين عليه السلام :

هيهات يا بن عمر ! إن القوم لا يتركوني وإن أصابوني ، وإن لم يصيبوني فلا يزالون حتى أبايع وأنا كاره أو يقتلونني .

أما تعلم يا عبد الله ! أن من هوان هذه الدنيا على الله تعالى أنه أتى برأس يحيى بن زكريا عليه السلام إلى بغايا بني إسرائيل ، والرأس ينطق بالحجة عليهم ؟

أما تعلم أبا عبد الرحمن ! أن بني إسرائيل كانوا يقتلون ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس سبعين نبيا ثم يجلسون في أسواقهم يبيعون ويشترون كلهم كأنهم لم يصنعوا شيئا ، فلم يعجل الله عليهم ، ثم أخذهم بعد ذلك أخذ عزيز مقتدر ؟ !

اتق الله - أبا عبد الرحمن - ولا تدع نصرتي .(1)

99 . حدثنا الشعبي ، قال : كان ابن عمر قدم المدينة ، فأخبر أن الحسين عليه السلام قد توجه إلى العراق ، فلحقه على مسيرة ليلتين ، فقال : أين تريد ؟ قال : «العراق» - ومعه طوامير وكتب - فقال : لا تأتهم . قال : «هذه كتبهم وبيعتهم» .

فقال : إن الله خير نبيه بين الدنيا والآخرة ، فاختر الآخرة ، وإنكم بضعة منه ، لا يليها أحد منكم أبداً ، وما صرفها الله عنكم إلا للذي هو خير لكم ، فارجعوا [ أنت تعرف غدر أهل العراق وما كان يلقي أبوك منهم(2) ] ، فأبى ، فاعتنقه ابن عمر ، وقال : أستودعك الله من قتيل (3) .

ص: 145

1- . فتوح ابن اعثم 5 / 25 ورجوع شود به : مقتل خوارزمي 1 / 190 - 193 .

2- . العقد الفريد 5 / 133 ، جواهر المطالب 2 / 275 .

3- . سير أعلام النبلاء 3 / 292 ، تاريخ مدينة دمشق 14 / 202 ترجمة الإمام الحسين عليه السلام ابن عساكر 281 - 282 ورجوع شود به : السنن الكبرى بيهقي 7 / 100 ، التاريخ الكبير بخارى 1 / 356 ، تهذيب التهذيب 2 / 307 ، المقفى الكبير 3 / 576 ، امتاع الاسماع 12 / 241 و 14 / 148 ، النزاع والتخاصم 96 - 97 ، سبل الهدى والرشاد 11 / 78 ، عيون الاخبار ابن قتيبه 311 ، تذكرة الخواص 217 ، مقتل خوارزمي 1 / 221 ، البداية والنهاية 6 / 259 و 8 / 173 ، جواهرالعقدين 2 / 363 - 364 (چاپ بغداد) .

100 . وعن الشعبي - أيضا - : لَمَّا قال لابن عمر : إني أريد العراق ، فقال : لا تفعل فإن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : خُيِّرْت بين أن أكون ملكا نبيا أو نبيا عبدا ، فقيل لي : تواضع ، فاخترت أن أكون نبيا عبدا ، وإنك بضعة من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فلا تخرج ، قال : فأبى ، فودَّعه ، وقال : أستودعك الله من مقتول .(1)

101 . وفي رواية أخرى عنه : فأثاه فناشده الله ، فقال : إن أهل العراق قوم مناكير ، وقد قتلوا أباك ، وضربوا أخاك ، وفعلوا وفعلوا ، فلَمَّا آيس منه عانقه ، وقبّل بين عينيه ، وقال : أستودعك الله من قتيل ، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : إن الله عزّ وجلّ أبى لكم الدنيا .(2)

102 . ولقيهما [ يعني مولانا الحسينَ عليه السلام وابنَ الزبير ] عبدُ الله بن عمر وعبدُ الله بن عياش . . . فقال لهما ابن عمر : أذكركما الله إلّا رجعتما فدخلتما في صالح ما يدخل

فيه الناس ، وتظنرا فإن اجتمع الناس عليه لم تشدّا ، وإن افترق عليه كان الذي تريدان .(3)

ص: 146

---

1- . قال الهيثمي : رواه البزار والطبراني في الأوسط [ 1 / 189 ] ، ورجاله البزار ثقات . مجمع الزوائد 9 / 192 ، ورجوع شود به : نظم درر السمطين 214 ، معارج الوصول 93 .

2- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 201 ، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 280) ، سير أعلام النبلاء 3 / 292 - 293 ورجوع شود به : امالي شيخ صدوق قدس سره 153 ، بحار 44 / 313 ، عوالم 17 / 162 .

3- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 208 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 293) ، تاريخ الإسلام 5 / 9 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 57 .

## مخالفت عبدالله بن مطيع

103 . قال الطبري : . . . فاستقبلنا عبد الله بن مطيع فقال للحسين عليه السلام : جعلت فداك أين تريد ؟

قال : أما الآن فإني أريد مكة ، وأما بعدها فإني أستخير الله .

قال : خار الله لك ، وجعلنا فداك ، فإذا أنت أتيت مكة فإياك أن تقرب الكوفة ، فإنها بلدة مشؤومة ، بها قُتل أبوك ، وخُذل أخوك ، واغتيل بطعنة كادت تأتي على نفسه ، الزم الحرم ، فإنك سيد العرب ، لا يعدل بك - والله - أهل الحجاز أحدا ، ويتداعى إليك الناس من كل جانب ، لا تفارق الحرم فداك عمي وخالي ، فوالله لئن هلكت لنسترقن بعدك . (1)

104 . وفي رواية انه لقيه بعد الخروج من مكة ، قال الدينوري : وسار الحسين عليه السلام من بطن الرمة ، فلقبه عبد الله بن مطيع ، وهو منصرف من العراق ، فسلم على الحسين عليه السلام ، وقال له : بأبي أنت وأمي يا بن رسول الله ، ما أخرجك من حرم الله وحرم جدك ؟

فقال : إن أهل الكوفة كتبوا إليّ يسألونني أن أقدم عليهم لما رجوا من إحياء معالم الحق ، وإماتة البدع .

قال له ابن مطيع : أنشدك الله أن [ لا ] تأتي الكوفة ، فوالله لئن أتيتها لتقتلن .

ص : 147

---

1- . تاريخ طبري 4 / 261 ، كامل ابن اثير 4 / 19 - 20 ، الفصول المهمة 2 / 585 ، ورجوع شود به : مقتل خوارزمي 1 / 189 ، 217 .

فقال الحسين عليه السلام: «لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا». (1).

ثم ودّعه ومضى. (2).

ورجوع شود به روايات شماره: 85، 172.

### مخالفت بشر بن غالب

105. وقال السيد قدس سره: ثم سار عليه السلام حتى بلغ ذات عرق، فلقي بشر بن غالب واردا من العراق، فسأله عن أهلها، فقال: خلّفت القلوب معك والسيوف مع بني أمية!

فقال عليه السلام: صدق أخو بني أسد، إن الله يفعل ما يشاء، ويحكم ما يريد. (3).

### مخالفت ابوبكر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام

106. قالوا: وأتاه عليه السلام أبوبكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام، فقال: يا بن عم... وما أدري كيف أنا عندك في النصيحة لك؟ قال: «يا با بكر ما أنت ممن يستغش ولا يتهم، فقل».

فقال: قد رأيت ما صنع أهل العراق بأبيك وأخيك، وأنت تريد أن تسير إليهم وهم عبيد الدنيا، فيقاتلك من قد وعدك أن ينصرك، ويخذلك من أنت أحب إليه ممن ينصره، فأذرك الله في نفسك. فقال: «جزاك الله - يا بن عم - خيرا، فلقد اجتهدت رأيك، ومهما يقضي الله من أمر يكن».

ص: 148

1- . التوبة 9 : 51

2- . الأخبار الطوال 246 .

3- . لهوف 43 چاپ ديگر: 69 - 70، بحار الانوار 367 / 44، عوالم 217 / 17، ورجوع شود به: مقتل خوارزمي 1 / 220 .



فقال أبو بكر: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، عند الله نحتسب أبا عبد الله (1).

### مخالفت عمر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام

107 . عن عمر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام المخزومي : لَمَّا قَدِمْتَ كَتَبَ أَهْلَ الْعِرَاقِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَتَهَيَّأَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْعِرَاقِ ، أَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ ، وَهُوَ بِمَكَّةَ ، فَحَمَدْتَ اللَّهَ ، وَأَثْنَيْتَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قُلْتَ : أَمَا بَعْدُ ؛ فَإِنِّي أَتَيْتُكَ - يَا ابْنَ عَمِّ - لِحَاجَةٍ أُرِيدُ ذِكْرَهَا لَكَ نَصِيحَةً ، فَإِن كُنْتَ تَرَى أَنَّكَ تَسْتَنْصِحُنِي ، وَإِلَّا كَفَفْتُ عَمَّا أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ . فَقَالَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « قُلْ ، فَوَاللَّهِ مَا أَظْنُكَ بِسَيِّءِ الرَّأْيِ ، وَلَا هُوَ الْقَبِيحُ مِنَ الْأَمْرِ وَالْفِعْلِ » .

قال : قلت له : إنه قد بلغني أنك تريد المسير إلى العراق ، وإنني مشفق عليك من مسيرك ، إنك تأتي بلدا فيه عماله وأمرأؤ ، ومعهم بيوت الأموال ، وإنما الناس عبيد

لهذا الدرهم والدينار ، ولا آمن عليك أن يقاتلك من وعدك نصره ، ومن أنت أحب إليه ممن يقاتلك معه .

فقال الحسين عليه السلام : جزاك الله خيرا يا ابن عم ! فقد - والله ! - علمت أنك مشيت بنصح ، وتكلمت بعقل ، ومهما يقض من أمر يكن ، أخذت برأيك أو تركته ، فأنت عندي أحمد مشير ، وأنصح ناصح (2).

ورجوع شود به روایت شماره : 78 .

ص: 149

- 
- 1- . ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 58 - 59 ، تاريخ مدينة دمشق 14 / 209 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 295 ، تهذيب الكمال 6 / 418 ، البداية والنهاية 8 / 176 .
  - 2- . رجوع شود به : تاريخ طبري 4 / 286 - 287 ، كامل ابن اثير 4 / 37 ، مناقب 3 / 245 چاپ ديگر : 4 / 94 ، مقتل خوارزمي 1 / 215 - 216 .

108 . وكتب إليه المسور بن مخرمه : إياك أن تغترّ بكتب أهل العراق ، ويقول لك ابن الزبير : الحق بهم فإنهم ناصروك . إياك أن تبرح الحرم ، فإنهم إن كانت لهم بكحاجة فسيضربون إليك أباط الإبل حتى يوافوك فتخرج في قوّة وعدّة . فجزّاه خيرا ، وقال : «أستخير الله في ذلك» . (1)

### مخالفت ابوواقد الليثي

109 . وقال أبو واقد الليثي : بلغني خروج الحسين بن علي عليهما السلام فأدركته بممل (2) ، فناشدته الله أن لا يخرج ؛ فإنه يخرج في غير وجه خروج ، إنما خرج يقتل نفسه . فقال : «لا أرجع» . (3)

### مخالفت مردى از بنى عكرمة = عمر بن لودان

110 . روى الدينوري : فسار عليه السلام حتى انتهى إلى بطن العقيق ، فلقيه رجل من بني عكرمة ، فسلم عليه ، وأخبره بتوطيد ابن زياد الخيل ما بين القادسية إلى العذيب رسدا له . ثم قال له : انصرف - بنفسي أنت - فوالله ما تسير إلا إلى الأستة

ص: 150

---

1- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 208 - 209 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 294 - 295) ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 58 ، تهذيب الكمال 6 / 417 ، البداية والنهاية 8 / 176 ورجوع شود به : المقفّي الكبير 3 / 577 .

2- . مللّ : اسم موضع في طريق مكة ، بين الجرميين . معجم البلدان 5 / 194 .

3- . تهذيب الكمال 6 / 417 ، تاريخ مدينة دمشق 14 / 208 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 294 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 57 ، البداية والنهاية 8 / 176 .

والسيوف ، ولا تتكلنّ على الذين كتبوا لك ، فإن أولئك أول الناس مبادرة إلى حربك . فقال له الحسين عليه السلام : «قد ناصحت وبالغت ، فجزيت خيرا» .(1)

ورجوع شود به روایت شماره : 68 .

### مخالفت أحنف بن قيس

111 . وكتب إليه عليه السلام الأحنف بن قيس : أما بعد ؛ «فأصبر

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» .(2)

### مخالفت يزيد بن اصم

112 . كتب يزيد بن الأصم إلى الحسين بن علي عليهما السلام - حين خرج - : أما بعد ؛ فإن أهل الكوفة قد أبوا إلا أن يبغضوك [ يبغضوك ] ، وقال من أبغض [ وقال شيء نفض ] إلا قلق ، وإني أعيدك بالله أن تكون كالمغترّ بالبرق ، وكالمهريق ماء للسرّاب [ أو كالمسبق للسرّاب ] ، «فأصبر إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ - أهل الكوفة - الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» .(3)

### مخالفت ابوسعيد خدرى

113 . وقال أبو سعيد الخدرى : غلبني الحسين بن علي على الخروج ، وقد قلت له :

ص : 151

1- . الأخبار الطوال 248 .

2- . الروم 30 : 60 ، رجوع شود به : مثير الاحزان 27 (چاپ ديگر : 17) ، بحار الانوار 44 / 340 ، عوالم 17 / 189 ، سير اعلام النبلاء 298 / 3 .

3- . تاريخ مدينة دمشق 65 / 127 .

اتق الله في نفسك ، والزم بيتك فلا تخرج على إمامك [!!(1)]

114 . وفي رواية : فجاءه أبو سعيد الخدري [ وكان ذلك قبل أن يهلك معاوية ]

فقال : يا أبا عبد الله إني لكم ناصح ، وإني عليكم مشفق ، وقد بلغني أنه كاتبك قوم من شيعتكم بالكوفة يدعونك إلى الخروج إليهم ، فلا تخرج ؛ فإني سمعت أباك يقول - بالكوفة - : والله لقد مللثهم وأبغضتْهم ، وملّوني وأبغضوني ، وما بلوت منهم وفاءً ، ومن فاز بهم فاز بالسهم الأخيبي ، والله مالهم ثبات ، ولا عزم أمر ، ولا صبر على السيف .(2)

### مخالفت عمرة بنت عبد الرحمن

115 . وكتبت إليه عمرة بنت عبد الرحمن ، تعظّم عليه ما يريد أن يصنع ، وتأمّره بالطاعة ولزوم الجماعة ، وتخبره أنه إنما يساق إلى مصرعه ، وتقول : أشهد لحدّثتي عائشة أنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : « يقتل حسين بأرض بابل » ، فلمّا قرأ كتابها قال : « فلا بدّ لي إذا من مصرعي » ، ومضى .(3)

ص: 152

- 1- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 208 ، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 294) ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 57 ، تاريخ الاسلام 5 / 9 ، تهذيب الكمال 6 / 417 ، البداية والنهاية 8 / 176 .
- 2- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 205 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 288) ، تهذيب الكمال 6 / 413 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 54 ، البداية والنهاية 8 / 174 .
- 3- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 209 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 295) ، تهذيب الكمال 6 / 418 ، سير أعلام النبلاء 3 / 296 ، تاريخ الإسلام 5 / 9 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 58 ، البداية والنهاية 8 / 176 و رجوع شود به : المقفّى الكبير 3 / 577 .

116 . قال الفرزدق : لقيت الحسين بن علي عليهما السلام بذات عرق وهو يريد الكوفة ، فقال لي : « ما ترى أهل الكوفة صانعين بي ؟ !  
معى حمل بعير من كتبهم » . قلت : لا شيء ، يخذلونك ، لا تذهب إليهم ، فلم يطعني . (1)

117 . وفي رواية : فلما وصل إلى الشقوق ، وإذا هو بالفرزدق الشاعر ، وقد وافاه هنالك فسلم عليه ، ثم دنا منه ، وقبّل يده . فقال له الحسين  
عليه السلام : « من أين أقبلت يا أبا فراس » ؟ فقال : من الكوفة . فقال له : « كيف تركت أهل الكوفة » ؟ فقال : خلّفت قلوب الناس معك ،  
وسيوفهم مع بنى أمية عليك ، وقد قلّ الديّانون ، والقضاء ينزل من السماء ، واللّه يفعل ما يشاء . (2)

وفي رواية ابن الجوزي : قال : فاتق الله في نفسك ، وارجع . (3)

ورجوع شود به روايات شماره : 65 ، 152 ، 153 ، 191 .

### مخالفت برادر بحير بن شداد

118 . بحير بن شداد الأسدي ، قال : مرّ بنا الحسين عليه السلام بالثعلبية ، فخرجت إليه مع

ص : 153

- 
- 1- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 214 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 303 - 304) ، سير أعلام النبلاء 3 / 304 ،  
تاريخ الإسلام 5 / 10 .
  - 2- . مطالب السؤل 396 ، كشف الغمة 2 / 43 ورجوع شود به : مقتل خوارزمي 1 / 222 ، شرح ابن ابى الحديد 7 / 249 .
  - 3- . تذكرة الخواص 217 .

أخي . . . فقال له أخي : إني أخاف عليك ، فضرب بالسوط على عيبة قد حقبها خلفه ، وقال : « هذه كتب وجوه أهل المصر » . (1)

119 . ورواها الذهبي عن بجير ، قال : وكان أخي أسنّ مني ، فقال له : يا ابن بنت رسول الله ! أراك في قلّة من الناس ! فقال - بالسوط ، وأشار إلى حقيبة الرحل - :

هذه خلفي مملوءة كتباً . (2)

### مخالفت جناب حرّ

120 . قالوا : وسار الحرّ في أصحابه يسايره ، وهو يقول له : يا حسين إني أدركك الله في نفسك ؛ فإني أشهد لئن قاتلت لتقتلنّ ، فقال له الحسين عليه السلام :

أبالموت تخوّفني ؟ ! وهل يعدو بكم الخطب أن تقتلوني ؟ ! وسأقول كما قال أخو الأوس لابن عمه ، وهو يريد نصرّة رسول الله صلى الله عليه وآله ، فخوّفه ابن عمه ، وقال : أين تذهب ؟ ! فإنك مقتول ، فقال :

سأمضي وما بالموت عار على الفتى \*\*\* إذا ما نوى حقاً وجاهد مسلماً

وأسى الرجال الصالحين بنفسه \*\*\* وفارق مشورا وودّع مجرماً

فإن عشتُ لم أندم وإن متُّ لم ألمّ \*\*\* كفى بك ذلاً أن تعيش وترغماً (3)

ص: 154

1- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 216 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 306) ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 64 .

2- . تاريخ مدينة دمشق 14 / 215 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 305) ، سير أعلام النبلاء 3 / 305 ، تاريخ الإسلام 5 / 10 - 11 .

3- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 81 ، روضة الواعظين 1 / 179 - 180 ، اعلام الوری 1 / 450 ، مناقب 3 / 246 چاپ دیگر 4 / 97 ، تاريخ طبری 4 / 305 ، مقتل خوارزمی 1 / 233 ، بحار الأنوار 44 / 378 ، عوالم 17 / 228 . همين اشعار از حضرت هنگام حرکت به سوی عراق نیز نقل شده است . (مناقب 3 / 224 (چاپ دیگر 4 / 69 ، بحار الأنوار 44 / 192 ، عوالم 17 / 67) . عالم جليل القدر ابن نما فرموده : پس از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم عليه السلام و ادامه دادن به سفر ، حضرت به این ابیات تمثیل جست . (مثير الأحزان 45 ، چاپ دیگر : 32) .

121 . وفي رواية: قال الحرّ: يا ابن رسول الله أين تذهب؟! ارجع الى حرم جدّك؛ فإنك مقتول . فقال الحسين عليه السلام: «سأمضي وما بالموت عار على الفتى» إلى آخر الآيات .(1)

### مخالفت ابوسلمة بن عبدالرحمان

122 . وقال أبو سلمة بن عبد الرحمان: قد كان ينبغي لحسين أن يعرف أهل العراق ولا يخرج إليهم، ولكن شجّعه على ذلك ابن الزبير .(2)

ص: 155

- 1- . امالی شیخ صدوق رحمه الله 154 ، بحار الانوار 44 / 314 ، عوالم 17 / 163 .
- 2- . تاریخ مدینه دمشق 14 / 208 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 294) ، تهذيب الكمال 6 / 417 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 58 ، البداية والنهاية 8 / 176 . برخی از عامه روایاتی نقل کرده اند حاکی از آن که حرکت حضرت ناشی از تحریک ابن زبیر بوده است ، مانند روایت گذشته و روایت شماره 108 و روایت دیگری که آن را نیز حافظ مزنی نقل کرده : ولزم ابن الزبير الحجر . . . وكان يغدو ويروح إلى الحسين ويشير عليه أن يقدم العراق ، ويقول : هم شيعتك وشيعة أهلك . تاريخ مدينة دمشق 14 / 207 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 293 ، تهذيب الكمال 6 / 415 - 416 ، البداية والنهاية 8 / 175 ، و رجوع شود به : تاريخ مدينة دمشق 28 / 203 ، تاريخ الإسلام 4 / 170 ، تاريخ خليفه ابن خياط 178) . ولی از همه آنچه در متن گذشت معلوم شد که ابن زبیر کمتر از آن است که بتواند حضرت را تحریک نماید ، بلکه حرکت حضرت به دستور الهی ، و مطابق وظیفه ظاهری و باطنی بوده است .

و مناسب است که برای تکمیل بحث «مخالفتان سفر کوفه»، چند مورد از مخالفت های دیگر با حضرت نیز نقل شود. (1)

### مخالفت یزید لعنه الله

123. وكتب یزید بن معاویة إلى عبد الله بن عباس یخبره بخروج حسین إلى مكة، ویحسبه جاءه رجال من أهل هذا المشرق، فمنّوه الخلفة، وعندك منهم خبرة وتجربة، فإن كان فعل فقد قطع وأشجّ القرابة، وأنت كبير أهل بیتك، والمنظور إليه، فاكفنه عن السعي في الفرقة، وكتب بهذه الأبيات إليه وإلى من بمكة والمدینة من قريش:

يا أيها الراكب الغادي مطيته \*\*\* على غدافة في سيرها قحم

أبلغ قريشا على نأي المزار بها \*\*\* بيني وبين حسین الله والرحم

وموقف بفناء البيت أنشده \*\*\* عهد الإله وما يوفى به الذمم

عنيتم قومكم فخرا بأممكم \*\*\* أمّ لعمري حصان برة كرم

هي التي لا يداني فضلها أحد \*\*\* بنت الرسول وخير الناس قد علموا

وفضلها لكم فضل وغيركم \*\*\* من قومكم لهم في فضلها قسم

ص: 156

---

1- . چهار مورد آئنده فقط برای تکمیل بحث «مخالفتان سفر کوفه» آورده شده و مطلب خاصی که مناسب با موضوع «آگاهی از شهادت» باشد در بر ندارد .



إني لأعلم أو ظننا كعالمه \*\*\* والظن يصدق أحيانا فينتظم

أن سوف يترككم ما تدعون بها \*\*\* قتلى تهاذاكم العقبان والرحم

يا قومنا لا تشبوا الحرب إذ سكنت \*\*\* وأمسكوا بحبال السلم واعتصموا

قد غرت الحرب ممن كان قبلكم \*\*\* من القرون وقد بادت بها الأمم

فأنصفوا قومكم لا تهلكوا بذخا \*\*\* فربّ ذي بذخ زلت به القدم

فكتب إليه عبد الله بن عباس: إني لأرجو أن لا يكون خروج الحسين عليه السلام لأمر تكرهه، ولست أدع النصيحة له في كل ما يجمع الله به الالفة، وتطفئ به النائرة. (1)

124. قال أحمد بن أعمش الكوفي: وإذا كتاب يزيد بن معاوية قد أقبل من الشام إلى أهل المدينة على البريد من قريش وغيرهم من بني هاشم، وفيه هذه الأبيات - ونقل الأشعار الماضية - ثم قال: فنظر أهل المدينة إلى هذه الأبيات، ثم وجّهوا

بها وبالكتاب إلى الحسين بن علي رضي الله عنهما [عليهما السلام]، فلما نظر فيه علم أنه كتاب يزيد بن معاوية، فكتب الحسين عليه السلام الجواب:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، «وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ». (2)

ص: 157

1- . سبس مطالبى كه در روايت شماره 91 گذشت نقل شده، رجوع شود به: تاريخ مدينة دمشق 14 / 210 - 211 ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 296، تهذيب الكمال 6 / 419 - 420، البداية والنهاية 8 / 177، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 59، المقفّى الكبير 3 / 578. در سير أعلام النبلاء 3 / 304 نیز به اختصار آمده است.

2- . يونس 10 : 41. رجوع شود به: فتوح ابن اعثم 5 / 68 - 69، مقتل خوارزمى 1 / 218 - 219، تذكرة الخواص 215 - 216.

125 . وقال ابن نما : خرج الحسين عليه السلام من مكة فاعترضته رسل عمرو بن سعيد بن العاص - عليهم يحيى بن سعيد - ليردّوه ، فأبى عليهم ، وتضاربوا بالسياط ، ومضى عليه السلام على وجهه ، فبادروه ، وقالوا : يا حسين ! ألا تتقي الله تخرج من الجماعة وتفرّق بين هذه الأُمَّة ؟ ! فقال : «لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ» . (1)

126 . وفي رواية : وكان الحسين بن علي عليهما السلام لمّا خرج من مكة اعترضه يحيى بن سعيد بن العاص ، ومعه جماعة أرسلهم عمرو بن سعيد إليه ، فقالوا له : انصرف ، إلى أين تذهب ؟ ! فأبى عليهم ومضى ، وتدافع الفريقان ، واضطربوا بالسياط ، وامتنع الحسين عليه السلام وأصحابه منهم امتناعاً قوياً . (2)

مخالفت ام سلمه ، رجوع شود به روایات شماره : 32 ، 33 ، 52 .

مخالفت طرّاح ، رجوع شود به روایات شماره : 194 - 195 .

مخالفت اوزاعی ، رجوع شود به روایت شماره : 34 .

مخالفت واقدی و زراره ، رجوع شود به روایت شماره : 57 .

مخالفت شخصی از بنی اسد ، رجوع شود به روایت شماره : 69 .

مخالفت دو نفر از بنی اسد ، رجوع شود به روایت شماره : 70 .

ص : 158

---

1- . مثير الاحزان 39 چاپ ديگر : 27 - 28 ، بحار الانوار 44 / 368 - 369 ، عوالم 17 / 218 - 219 ، و رجوع شود به : تاريخ طبري 4 / 289 ، البداية والنهاية 8 / 179 .

2- . ارشاد 2 / 68 ، بحار الانوار 44 / 365 ، عوالم 17 / 215 . مقریزی مخالفت خود عمرو بن سعيد بن العاصی را در ضمن نامه ای به امام حسین علیه السلام و پاسخ آن حضرت را نقل کرده ، مناسب است مراجعه شود . المققی الكبير 3 / 577 .

روایت 77: ابن اثیر می نویسد که نامه کوفیان در مکه به دست امام حسین علیه السلام رسید و حضرت مهیای سفر شد. جماعتی مانند محمد بن حنفیه، پسر عمر، ابن عباس و دیگران او را از این سفر منع کردند ولی حضرت به رؤیای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و دستور او استناد جست [و مشورت آنها را نپذیرفت و به سوی کوفه حرکت کرد].

روایت 78: محمد بن طلحه شافعی (متوفای 652) می نویسد: افراد خیرخواه، با تجربه و متدین که شناخت کامل به امور داشتند، مانند عبدالله بن عباس و عمر و مخزومی و دیگران حضوراً و برخی از طریق نامه مانند عبدالله بن جعفر و سعید بن عاص و جماعتی بسیار از مدینه همه امام حسین علیه السلام را از حرکت به عراق منع کرده و از او خواستند که در مکه بماند، ولی قضای الهی غالب، و قدر زمام امور او را به دست گرفت تا جایی که هیچ اعتنایی به گفته ها و نامه ها نکرد و یوم الترویبه (یک روز قبل از عرفه) از مکه سفر خویش را آغاز نمود.

همین مطلب را علامه اربلی از او نقل کرده و ابن صباغ مالکی نیز قریب به همین عبارت را آورده است.

در همین زمینه رجوع شود به کلام مقریزی.

روایت 79: ذهبی می نویسد که هر کس [رسید] به امام حسین علیه السلام گفت که حرکت به سوی عراق صلاح شما نیست، ولی حضرت از پذیرفتن نظر آنها امتناع کرده و به عراق سفر نمود.

روایت 80: ذهبی از سعید بن مسیب نقل کرده که می گفت: اگر امام

حسین علیه السلام خروج نمی کرد بهتر بود ، و سپس گفته است : این نظریه عده ای دیگر نیز بوده ، مانند پسر عمر ، ابوسعید ، ابن عباس ، جابر و جماعتی دیگر ، آنها در این رابطه با امام حسین علیه السلام صحبت کردند [ ولی فایده نداشت ] .

روایت 81 : سبط بن جوزی می نویسد : همه کسانی که در مکه بودند از حرکت امام حسین علیه السلام [ به سوی عراق ] محزون و اندوهناک شدند ، هنگامی که اعتراض ها بر حضرت زیاد شد [ و ایشان را از این سفر منع کردند ] اشعاری بدین گونه قرائت فرمود :

من به راه خویش ادامه می دهم ، مرگ برای جوانمرد عار نیست ، اگر نیت او درست باشد و در راه دین جهاد نماید . . . اگر زنده بمانم پشیمان نیستم ، و اگر بمیرم (کشته شوم) جای ملامت ندارد ، خواری آن است که زنده بمانی و با ذلت زندگی کنی .

سپس حضرت آیه شریفه : «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» (1) را قرائت نمود .

روایت 82 : صفدی می گوید که اهل مدینه حضرت را نصیحت کردند و گفتند : قدری تأمل نما ، فعلاً موسم حج است ، هنگامی که حاجیان جمع شدند ، خطبه بخوان و آنها را به یاری خویش دعوت کن ، مردم به یاد جدّ بزرگوارت افتاده و همگی با تو بیعت می کنیم سپس با جمعیت فراوان ، با آمادگی کامل ، با عزّت و شوکت و مسلح به راه می افتم . ولی او صبر نکرد !

روایت 83 : هنگامی که حضرت می خواست از مدینه خارج شود ، محمد بن حنفیه عرض کرد : برادر ! تو محبوبترین و عزیزترین مردم نزد من هستی ، من خیر خواه تو هستم ، از بیعت با یزید خودداری کن ، از شهرها دور

ص: 160

باش و فرستادگان خویش را نزد مردم بفرست ، اگر تابع تو شدند و بیعت کردند شکرگزار خدا باش ، اگر دیگری را به خلافت پذیرفتند نقصی برای شما نیست . می ترسم به شهری بروی که اهل آن اختلاف کنند و قبل از همه خون شما را بریزند ! حضرت پرسید : «می گویی کجا بروم» ؟ گفت : مکه ، اگر جای مناسبی بود که همانجا می مانی و گرنه راه کوه و بیابان را پیش بگیر تا ببینی کار به کجا می کشد . حضرت فرمود : «دلسوزی و خیرخواهی کردی ، امیدوارم نظرت درست باشد» .

روایت 84 : محمد بن حنفیه در مکه خود را به حضرت رساند و گفت : الان مصلحت شما نیست که [ به کوفه ] سفر کنی ، ولی امام حسین علیه السلام نپذیرفت .

روایت 85 : محمد بن حنفیه و عبدالله بن مطیع حضرت را از رفتن به کوفه منع کرده و گفتند : آنجا سرزمینی شوم است ، پدرت آنجا کشته شد ، برادرت را آنجا تنها گذاشتند ، ملازم حرم (مکه) باش که تو خوشبخت - و بنابر نقلی : سرور - عرب هستی ، اهل حجاز کسی را با تو برابر نمی دانند و یکدیگر را به سوی تو دعوت خواهند نمود .

روایت 86 - 87 : به نقل از مصادر متعدد آمده که عبدالله بن جعفر به حضرت نامه نوشت و حضرت را از اهل کوفه برحذر داشت و قسم داد که به کوفه سفر نکند . او نوشت که این کار باعث نابودی شما و خاندانت می شود ، ولی حضرت در پاسخ او به رؤیای خود اشاره و سپس فرمود : «هر جا باشم اینها مرا می کشند» .

مخالفت ابن عباس با سفر کوفه و گفتگوی او با تعبیر مختلف نقل شده ، شاید او چندین نوبت با حضرت صحبت کرده باشد ولی راویان فقط

قسمت های مورد نظر خویش را نقل کرده باشند؛ در هر صورت تشخیص تعداد آن موارد و تمایزش از یکدیگر مشکل به نظر می رسد. در ادامه برخی از آنها را بررسی می نمایم.

روایت 88: ابن عباس به حضرت گفت: مردم شایع کرده اند که می خواهی به عراق سفر کنی؟ چه خواهی کرد؟ حضرت فرمود: «تصمیم گرفته ام در یکی دو روز آینده حرکت کنم». او گفت: اگر به سوی قومی می روی که فرمانروای خویش را کشته، زمام امور بلاد را به دست گرفته و مخالفان و دشمنان خویش را از خود دور کرده اند، این حرکت صحیح و بجاست؛ ولی اگر هنوز حاکم آنها سر کار است و کارگزاران حکومت به وظائف خویش اشتغال دارند، دعوت آنها در حقیقت دعوت به جنگ و خونریزی است. من ایمن نیستم که تو را فریب دهند، به تو دروغ بگویند، با تو مخالفت کنند، و دست از یاری تو بردارند، بلکه آنها را علیه تو بسیج کنند و خود کوفیان از همه بدتر و شدیدتر با تو بجنگند. حضرت فرمود: از خدا طلب خیر می کنم بینم چه می شود! . . . .

اوشبانگاه یا روز بعد نزد حضرت آمد و گفت: هر چه می خواهم صبر کنم نمی توانم، خوف از دست رفتن شما و نابودی خاندانت را دارم. عراقیان اهل نیرنگ هستند، به آنها نزدیک مشو، همینجا بمان، تو سرور اهل حجازی، اگر عراقیان واقعا طالب شما هستند به آنها بنویس که اول آنها دشمن را از شهر بیرون کنند سپس به کوفه سفر کن.

اگر نمی خواهی مکه باشی، یمن سرزمین وسیع و ایمنی است و دوستان پدرت آنجا زندگی می کنند، به آنجا رفته و از آنجا به بلاد مختلف نامه بنویس

و فرستادگان را بفرست تا مردم را به سوی تو دعوت نمایند . با این برنامه با راحتی و با عافیت به مقصود خویش دست خواهی یافت .

حضرت فرمود : می دانم تو خیرخواه و دلسوز هستی ولی من تصمیم خویش را گرفته ام و به کوفه خواهیم رفت .

ابن عباس گفت : پس زنان و کودکان را همراه مبر ، می ترسم کشته شوی . . . .

روایت 89 : ابن عباس به حضرت گفت : کوفیان اهل نیرنگ هستند ، آنها تو را به جنگ دعوت کرده اند ، عجله نکن . اگر نمی خواهی مکه بمانی و تصمیم جنگ با این جبار را داری به یمن سفر کن ، آنجا یاور داری ، آنجا اقامت نما ، فرستادگان را برای دعوت [ به بلاد مختلف ] بفرست ، و به کوفیان بنویس که اگر توانستند حاکم را از شهر بیرون کنند [ وامور را به دست گیرند ] نزد آنها خواهی رفت ، وگرنه سر جاییت قرار خواهی گرفت .

حضرت فرمود : پسر عمو ! می دانم که تو خیرخواه و دلسوز من هستی ، ولی مسلم بن عقیل نامه نوشته که اهل کوفه بر نصرت من اجتماع کرده و [ توسط او ] با من بیعت کرده اند و من تصمیم دارم نزد آنها بروم .

ابن عباس گفت : شما که آنها را می شناسی ، آنها را آزموده ای ، آنان اصحاب پدر و برادرت هستند .

اگر آنجا بروی ابن زیاد آنها را به جنگ تو خواهد خواند و همان کسانی که نامه نوشته اند دشمنی شان با تو از دیگران بیشتر خواهد بود . اگر گوش به حرف من نمی دهی حداقل زن و فرزند خویش را همراه مبر ، به خدا سوگند

خوف آن دارم که کشته شوی . . . .

حضرت در نهایت به او فرمود: اگر در فلان مکان کشته شوم بهتر از آن است که حرمت حرم مکه توسط من هتک گردد.

روایت 90: ابن عباس حضرت را به خدا و به رحم سوگند داد که به کوفه نرود که شهید طفّ خواهد بود.

حضرت فرمود: من از تو به محلّ شهادت خویش آگاه ترم! مقصد و خواسته من از دنیا چیزی جز جدایی از آن نیست!

روایت 91: او شبانه نزد حضرت رفت و با حضرت گفت و گوی مفصّل کرد و از حضرت خواست که به عراق سفر نکند که با حالتی تباه [مظلومانه]

کشته خواهد شد، و گفت: اگر ناچار تصمیم خویش را گرفته ای، صبر کن تا مراسم حج تمام شود و با مردم صحبت کنی و از نظر آنان مطلع گردی سپس تصمیم نهایی خود را اتخاذ نما. ولی حضرت نپذیرفت. او گفت: به خدا سوگند گمان آن دارم که در برابر زنان و دخترانت کشته شوی . . . و ترس آن دارم که انتقام خون عثمان را از تو بگیرند.

روایت 92: حضرت تصمیم قطعی بر حرکت گرفته بود که ابن عباس آمده و حضرت را قسم می داد که در مکه بماند، و از کوفیان فوق العاده مذمت نمود و گفت: به سوی مردمانی می روی که پدرت را کشته و برادرت را تنها گذاشتند و مطمئنم تو را نیز تنها خواهند گذاشت. حضرت فرمود: «این نامه های آنها و این هم نامه مسلم بن عقیل است [و حجت بر من تمام است]».

ابن عباس گفت: اگر چاره ای از رفتن نداری پس زن و فرزند را همراه خویش ببر . . . ، ولی حضرت کلام او را نپذیرفت.



روایت 93: او به حضرت گفت: من خوش ندارم که به کوفه سفر کنی، آنها پدرت را کشتند و برادرت را نیزه زدند تا آن که با عصبانیت و افسردگی و ملالت از آنها جدا شد، تو را به خدا خود را به خطر نینداز.

روایت 94: حضرت در پاسخ ابن عباس فرمود:

اینها مرا رها نمی کنند تا آن که به اکراه با آنها بیعت کنم و مرا به قتل برسانند . . . من فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را امتثال خواهم کرد «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ابن عباس گفت: می خواهی به عراق بروی در حالی که آنها اهل نیرنگ

هستند، آنها می خواهند تو را به جنگ وادار کنند، عجله نکن و در مکه بمان. حضرت فرمود: به خدا سوگند اگر فلان جا کشته شوم بهتر از آن

است که در مکه خونم ریخته شود. این نامه های کوفیان و اینها فرستادگان آنها هستند، بر من واجب است که به آنها پاسخ دهم و حجّت تمام است.

ابن عباس آن قدر اشک ریخت تا بر محاسنش جاری شد [سپس اظهار تأسف کرد و از شهادت امام حسین علیه السلام خبر داد] و گفت: واحسینا! وا اسفا.

روایت 95: او حضرت را از رفتن به عراق نهی کرد، حضرت فرمود:

مگر نمی دانی که اجل من آنجا فرا می رسد و شهادت اصحابم آنجاست؟!!

ابن عباس پرسید: از کجا می دانی؟

حضرت فرمود: سرّی است که با من در میان گذاشته شده و دانشی است که به من عنایت شده است.

روایت 96: پس از اصرار ابن عباس، حضرت برای ساکت کردن او به قرآن مجید تفأل زد، آیه شریفه: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ...»، (1) آمد.

حضرت فرمود: خدا و پیامبر راست گفته اند. سپس فرمود: ابن عباس دیگر اصرار نکن، چاره ای از قضای الهی نیست.

روایت 97: عبدالله بن زبیر می گفت: آیا می خواهی نزد قومی بروی که پدرت را کشتند و برادرت را بیرون کردند؟ و به روایتی: تنها گذاشتند؟!

و بنابر نقلی دیگر گفت: کجا می روی؟! به سوی کسانی که پدرت را کشته و برادرت نیزه زدند؟!

حضرت در پاسخ فرمود: اگر فلان جا کشته شوم بهتر است که حرمت خانه خدا به کشتن من شکسته شود!

روایت 98: پسر عمر نیز با سفر حضرت به کوفه مخالف بود و می گفت: می ترسم با شمشیر به صورت زیباییت زنند و برخوردی از این امت بینی که دوست نداری. به مدینه برگرد، و اگر دوست نداری با یزید بیعت نکن.

حضرت فرمود: هیئات! اینها مرا رها نمی کنند تا آن که به زور از من بیعت بگیرند یا مرا به قتل برسانند، مگر نمی دانی که در بنی اسرائیل از اذان صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را سر می بریدند و پس از آن وارد بازار شده به کسب و کار خویش می پرداختند، گویا اصلاً کار خلافتی از آنها سر نزده است! خدا هم عجله نکرد ولی بعداً آنها را به شدت عذاب نمود.

ص: 166

سپس به پسر عمر فرمود: از خدا بترس! و دست از یاری من بردار.

روایت 99 - 100: پسر عمر در بین راه خود را به امام حسین علیه السلام رساند و گفت: کجا می روی؟ حضرت فرمود: «عراق». او حضرت را از این سفر منع کرد. حضرت پاسخ داد: «این نامه های آنهاست، آنها با من بیعت کرده اند».

پسر عمر گفت: خدا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بین دنیا و آخرت مخیر کرد و آن حضرت آخرت را انتخاب نمود. شما هم پاره تن او هستید. هیچ گاه خلافت به شما نخواهد رسید، خدا شما را از آن محروم نکرده مگر به جهت امر مهمتری [که آن اجر آخرت است]، برگردید. ولی حضرت پیشنهاد او را نپذیرفت.

بنابر روایت دیگر او حضرت را از سفر عراق نهی کرد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «من مخیر شدم بین این که پادشاهی پیامبر باشم یا پیامبری بنده، مرا فرمان تواضع دادند و من ترجیح دادم که پیامبری بنده باشم». شما هم پاره تن پیامبر هستید، دست از این سفر بردار.

ولی حضرت [به سخن او اعتنایی نکرد و] از پذیرفتن پیشنهاد او امتناع ورزید. او با حضرت خداحافظی کرد و گفت: تو را به خدا می سپارم و می دانم که کشته خواهی شد.

روایت 101: پسر عمر حضرت را قسم داد و گفت: عراقیان بسیار بد هستند، پدرت را کشتند، برادرت را مجروح ساختند، و چه کردند و چه کردند [ولی حضرت به گفته او اعتنایی نفرمود]. هنگامی که او مایوس شد حضرت را در آغوش گرفت و بوسید و گفت: با تو وداع می کنم و می دانم که کشته خواهی شد.

روایت 102 : پسر عمر و عبدالله بن عباس در بین راه به امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر برخوردند ، پسر عمر به آن دو گفت : شما را به خدا برگردید و در رفتار مسالمت آمیز با مردم همراه باشید ، اگر مردم خلافت یزید را پذیرفتند شما هم مخالفت نکنید ، و اگر زیر بار او نرفتند ، این همان چیزی است که شما می خواهید .

روایت 103 : بنابر نقل طبری ملاقات عبدالله بن مطیع با حضرت پس از خروج سیدالشهدا علیه السلام از مدینه و قبل از ورود به مکه بوده است . او از حضرت پرسید : کجا می روی ؟

حضرت فرمود : فعلاً تصمیم دارم به مکه سفر کنم و پس از آن از خدا طلب خیر می کنم .

او گفت : خدا آنچه خیر است برای شما پیش آورد ، ولی مبادا به کوفه نزدیک شوی ! آنجا سرزمینی شوم است ، پدرت آنجا کشته شد ، برادرت را یاری نکرده و به او نیزه ای زدند که نزدیک بود او را از پای در آورد . ملازم حرم باش که تو سرور عرب هستی . به خدا سوگند اهل حجاز کسی را با تو برابر نمی دانند ، و مردم یکدیگر را به سوی تو دعوت می نمایند ، حرم را رها نکن . . . به خدا سوگند اگر تو کشته شوی ما را به بردگی خواهند گرفت .

روایت 104 : بنابر روایت دیگر عبدالله بن مطیع هنگامی که از عراق برمی گشت ، پس از عرض ادب از حضرت پرسید : چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمده ای ؟ !

حضرت فرمود : کوفیان نامه نوشته و درخواست کردند که نزد آنها بروم . امیدوارند که معالم حق احیا و بدعت ها نابود گردد .

عبدالله بن مطیع گفت: تو را به خدا سوگند به کوفه نرو، به خدا اگر به کوفه روی قطعاً کشته خواهی شد.

حضرت فرمود: جز آنچه خدا برای ما نوشته برای ما پیش نمی آید.

روایت 105: بشر بن غالب از عراق برمی گشت، حضرت از اوضاع مردم عراق سؤال کرد، او پاسخ داد: دل ها با شماسست ولی شمشیرها با بنی امیه (یعنی گرچه آنها شما را دوست دارند ولی با شما خواهند جنگید). حضرت او را تصدیق کرده و فرمود:

خدا آنچه خواهد به انجام می رساند و هر چه اراده فرماید حکم می کند.

روایت 106: از جمله افرادی که حضرت را از سفر کوفه منع کرد ابوبکر فرزند عبدالرحمن مخزومی است. او پس از آن که مطمئن شد حضرت به او اعتماد دارد گفت: شما دیدی که اهل عراق با پدر و برادرت چه کردند، حال می خواهی نزد آنان بروی؛ آنها بنده دنیا هستند. کسانی که به تو وعده یاری داده اند با تو خواهند جنگید و با این که تو را دوست دارند دست از یاری تو خواهند کشید. تو را به خدا خود را به خطر مینداز.

حضرت فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد که تلاش کردی نظریه صحیح را به من ارائه نمایی، آنچه خداوند مقدر کرده باشد پیش خواهد آمد.

او گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» [ اشاره به این که شما کشته خواهی شد ].

روایت 107: برادرش عمر بن عبدالرحمن مخزومی نیز با سفر حضرت به

کوفه مخالف بود، او گفت: شنیده‌ام می‌خواهی به عراق سفر کنی، من از این سفر شما دلهره دارم، شما به سرزمینی می‌روی که فرماندهان و کارگزاران آن با پشتوانه بیت المال در آن حکومت می‌کنند و مردم بنده درهم و دینار هستند، ایمن نیستم که کسانی که به تو وعده یاری داده‌اند با تو بجنگند و با این که شما را بیش از دیگران دوست دارند قاتلین شما را یاری کنند.

حضرت فرمود: خدا به تو جزای خیر دهد. تو از روی خیرخواهی و عاقلانه صحبت کردی. آنچه خداوند مقدر کرده باشد پیش خواهد آمد.

روایت 108: مسور بن مخرمه به حضرت نامه نوشت که: مبادا نامه‌های اهل عراق تو را فریب دهد، هر چند ابن زبیر بگوید که نزد آنان برو که تو را یاری خواهند کرد، مبادا حرم را ترک کنی! اگر اهل کوفه به تو نیاز دارند خود به سوی تو خواهند آمد، آن‌گاه با نیروی کافی و قدرت و قوت به مبارزه دشمن خواهی رفت. حضرت در پاسخ فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد، من از خدا درخواست می‌کنم که آنچه خیر است برای ما پیش آید.

روایت 109: ابوواقد لثی می‌گوید: حضرت را قسم دادم که از این سفر دست بردارد که این کار صحیحی نیست و خود را به کشتن می‌دهد.

حضرت فرمود: من بر نمی‌گردم [و به سفر خویش ادامه داد].

روایت 110: شخصی از بنی عکرمه به نام عمر بن لوزان، در بین راه به حضرت رسید و گفت: ابن زیاد لشکر سواره نظام خویش را بین قادسیه و عذیب مستقر کرده تا [در برابر شما سنگر گرفته و] در کمین و مراقب باشند.

سپس گفت: فدایت شوم برگرد، به خدا سوگند به سوی نیزه ها و شمشیرها می روی [و خودت را به خطر می اندازی] به کسانی که برایت نامه نوشته اند اعتماد مکن، آنها اولین کسانی هستند که به جنگ تو خواهند آمد.

حضرت از او تشکر کرده و فرمود: تو نهایت خیرخواهی را به جا

آوردی، خدا به تو پاداش نیک دهد.

روایت 111 - 112: احنف بن قیس و یزید بن اصم با نوشتن آیه 60 از سوره مبارکه روم از حضرت خواستند که به کوفیان اعتماد نکند و فریب آنها را نخورد.

روایت 113: نقل شده که ابوسعید خُدَری گفت: حسین بن علی [گوش به حرف من نداد و] بر من غالب شد و خروج نمود. من به او گفتم: از خدا پروا کن و خودت را به خطر مینداز و بر امام خود خروج مکن [!!]

روایت 114: در روایت دیگری - که مربوط به قبل از هلاکت معاویه است - آمده است که: او به امام حسین علیه السلام گفت: من دلسوز و خیرخواه شما هستم، شنیده ام کوفیان به تو نامه نوشته اند که نزد آنها بروی، چنین کاری نکن، من از پدرت در کوفه شنیدم که می گفت:

من از آنها خسته شده و کینه آنها را به دل گرفتم، و آنها نیز از من خسته شده و کینه مرا به دل گرفتند. من از آنها وفایی ندیدم، آنها نصیب هر کسی شوند زیانبارترین سهم را به دست آورده است، به خدا پایداری، استقامت، عزم، اراده و صبر بر شمشیر در بین آنها نیست.

روایت 115: زنی به نام عمره به حضرت نوشت که: این کار شما خطر

بزرگی است، فرمانبردار خلیفه باش و وحدت کلمه را حفظ کن، شما به سوی مقتل خود حرکت می کنی، خدا شاهد است که عایشه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: حسین در سرزمین بابل [ اشاره به عراق ] کشته می شود.

هنگامی که حضرت نامه او را خواند فرمود: «پس چاره ای نیست باید آنجا کشته شوم» و به حرکت خویش ادامه داد.

روایت 116: از فرزدق نقل شده که گفت: حضرت از من پرسید: «فکر می کنی اهل کوفه با من چگونه رفتار کنند؟ يك بار شتر نامه به من نوشته اند!» من گفتم: اینها هیچ ارزشی ندارد، آنها تو را تنها خواهند گذاشت، به کوفه برو؛ ولی حضرت به حرفم گوش نداد.

روایت 117: بنا بر نقل دیگر گفت: دل های مردم با شماست ولی شمشیرهایشان با بنی امیه است و متدینان کم هستند.

روایت 118 - 119: بحیر می گوید که برادرم به حضرت گفت: من بر شما می ترسم - بنا بر نقلی: تعداد کمی یاور دارید - حضرت با تازیانه به پشت سر خویش اشاره کرد و فرمود: «این نامه های بزرگان کوفه است». و بنا بر نقل دیگر فرمود: «این بار پر از نامه های آنهاست». روایت 120: حرّ با یارانش همراه حضرت به راه افتادند. او می گفت: ای حسین تو را به خدا [ از مبارزه دست بردار] اگر بجنگی کشته خواهی شد. حضرت فرمود: «آیا مرا از مرگ می ترسانی»؟! سپس حضرت اشعاری خواند که در آن آمده است: «مرگ بر جوانمرد عار نیست... خواری آن است که با ذلت زندگی کنی».

روایت 121: بنا بر روایت دیگر حرّ به حضرت گفت: پسر پیامبر! کجا



می روی؟ به مدینه برگرد و گرنه کشته خواهی شد. حضرت در پاسخ او اشعار گذشته را قرائت فرمود.

روایت 122: ابوسلمه می گوید: سزاوار بود که [امام] حسین اهل عراق را درست بشناسد و دعوت آنان را نپذیرد [!]

روایت 123 - 124: یزید در نامه ای به ابن عباس از خروج امام علیه السلام به مکه و نامه های کوفیان به حضرت خبر داد و نوشت: نگذار او سبب تفرقه شود.

یزید ذیل نامه اشعاری نوشت و در ضمن آن گفت: به زودی جنگی [خانمان سوز] که باعث کشتار شما شود اتفاق افتد، از آن جلوگیری کنید.

ابن عباس در پاسخ نوشت که سعی می کند باعث وحدت کلمه شود!

مردم مدینه اشعار یزید را برای امام حسین علیه السلام فرستادند، حضرت در پاسخ آنها این آیه را نوشت:

اگر تو را تکذیب کردند، پس بگو عمل من برای خودم و عمل شما

برای شماست، شما از آنچه من انجام می دهم بیزارید و من از آنچه شما انجام می دهید بیزارم. (1)

روایت 125: هنگامی که امام حسین علیه السلام و یارانش از مکه خارج شدند، عده ای به فرماندهی یحیی بن سعید مأمور شدند تا حضرت را به مکه برگردانند، حضرت امتناع کرد و به راه خود ادامه داد، آنها گفتند: حسین تقوا نداری که از جماعت فاصله گرفته و بین امت تفرقه افکنی می کنی؟!!

حضرت آیه سابق را برای آنها قرائت فرمود.

ص: 173

روایت 126 : مخالفت جماعت گذشته در این روایت تکرار شده است .

## گزیده کلام مخالفین سفر عراق

گزیده کلام مخالفین سفر عراق(1)

مخالفان سفر عراق هر يك به نحوی با حضرت روبرو شده و برای مخالفت خویش دلیلی ذکر کرده است که گزیده ای از کلمات آنان نقل می شود :

1 . ملامت و توبیخ !!

2 . نهی از اختلاف و تفرقه انگیزی !

3 . دعوت به رفتار مسالمت آمیز و پذیرفتن خلافت یزید !

4 . ریاست دنیا نصیب شما نمی شود !

5 . فعلاً خروج صحیح نیست .

6 . خودت را به کشتن می دهی با تباهی .

7 . نکند کشته طف ( کربلا ) باشی .

8 . خود و خاندانت را به خطر مینداز .

9 . باعث نابودی خاندانت می شوی . 10 . خانواده ات را همراه مبر .

11 . به عراق سفر نکن .

12 . تحذیر از اهل کوفه و نیرنگشان

ص: 174

---

1- . مطالبی که تحت این عنوان و دو عنوان آینده مطرح شده برای تکمیل بحث «مخالفان حرکت امام علیه السلام» آمده است . طرح دیدگاه دیگران و نحوه پاسخ امام حسین علیه السلام می تواند در تبیین انگیزه به ما کمک نماید .

- 15 . آنها دروغ می گویند ، فریبت می دهند ، تو را یاری نخواهند کرد .
- 16 . به کوفیان اعتماد مکن .
- 17 . رفتار کوفیان با امیر مؤمنان و امام حسن علیهما السلام را به یاد داشته باش .
- 18 . اگر آنها به تو نیاز دارند باید خودشان به سوی تو بیایند .
- 19 . اگر کوفیان دشمن را نابود کرده و خود امور را به دست گرفته بودند حرکت درست بود ولی الان دعوت آنها ، دعوت به جنگ است .
- 20 . کسانی که وعده یاری به تو داده اند شدیدتر از دیگران با تو می جنگند ، به سوی نیزه و شمشیر می روی .
- 21 . آنها کینه شما را دارند .
- 22 . یمن بر عراق ترجیح دارد .
- 23 . کوهستان أجا انتخاب مناسب تری است .
- 24 . اگر در مکه بمانی سرور عرب هستی و کسی با تو برابر نیست ، مردم به سویت خواهند آمد .
- 25 . صبر کن مراسم حج تمام شود با مردم صحبت کن ، سپس تصمیم بگیر .
- 26 . دشمن لشکر انبوهی دارد به آنها نزدیک مشو .
- 27 . از کشت و کشتار دوری کن .
- 28 . انتقام عثمان را از تو نگیرند !

## پاسخ های گوناگون حضرت به اقتضای شرایط

در موارد متعدد از حضرت پاسخی نقل نشده و فقط امتناع حضرت از پذیرفتن مطلب مخالفین و ادامه دادن به سفر یاد شده ولی در مواردی پاسخ حضرت به مطالب ذیل روایت شده است :

- 1 . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من دستوری داده که باید اجرا کنم .
- 2 . در رؤیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیده ام و فرمان آن حضرت را امتثال می کنم .
- 3 . هر جا باشم بنی امیه مرا می کشند ، عراق هم نروم آنان مرا خواهند کشت .
- 4 . از خدا طلب خیر می کنم تا چه پیش آید .
- 5 . من بهتر می دانم کجا کشته می شوم .
- 6 . آنها مرا رها نمی کنند تا به زور از من بیعت بگیرند و مرا بکشند .
- 7 . اگر فلان جا(1) کشته شوم بهتر است که حرمت خانه خدا شکسته شود .
- 8 . من تصمیم خویش را گرفته ام .
- 9 . از پستی دنیا است که سر حضرت یحیی علیه السلام نزد زن بدکاره ای هدیه برده شود [ اشاره به شهادت خویش ] .
- 10 . کوفیان نامه نوشته اند تا نزد آنها بروم .
- 11 . آنها امیدوارند که حق زنده و بدعت ها نابود شود .
- 12 . حضرت مسلم علیه السلام نوشته که اهل کوفه بر یاری من اجتماع و به واسطه او با من بیعت کرده اند .

ص: 176

---

1- . اشاره به کربلا و در روایات متعدد به نام کربلا تصریح شده است .

13 . برای اتمام حجت باید نزد کوفیان روم .

14 . جز آنچه خدا برای ما نوشته پیش نمی یاید . آنچه فضای الهی استواقع خواهد شد ، و قرائت برخی از آیات ، مانند آیه مبارکه 51 سوره توبه و

آیه شریفه 38 سوره احزاب .

15 . می دانم [ که کوفیان عملاً به جنگ من خواهند آمد ] ولی هر چه خدا خواهد همان است .

16 . من بر نمی گردم .

17 . شما از رفتار من بیزارید و من از رفتار شما !

18 . مرا از مرگ می ترسانی؟! مرگ عار نیست (و از کشته شدن باکی ندارم) .

19 . ما با کوفیان پیمان و قراری داریم ، نمی خواهیم پیمان شکنی کنیم .

20 . تقوا داشته باش و از یاری من دست بردار .

21 . می دانم که شما از روی دلسوزی و خیرخواهی صحبت می کنید .

22 . [ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر از کشتن من در عراق داده پس ] چاره ای نیست و من حتماً آنجا کشته می شوم .

23 . رأی صحیح بر من مخفی نیست ، کسی نمی تواند بر امر الهی غالب شود .

24 . من می توانم با یاری فرشتگان با آنها بجنگم [ و نابودشان کنم ] ولی محل شهادت من آنجاست .

25 . اگر من سرِ جایم قرار بگیرم ، خدا مردم را به چه امتحان کند ؟ ( یعنی حرکت من امتحانی الهی است ) .

کسانی که حضرت را از سفر عراق منع کردند از دريچه های مختلفی به این سفر می نگریستند و منع آنها ناشی از علل و اسباب متفاوت بود .

بعضی از سر دلسوزی و شفقت نسبت به حضرت صحبت کرده و کمترین مخالفتی در گفتار آنها احساس نمی شود . برخی با احترام مطلب خویش را به عنوان پرسش مطرح کرده و پاسخی دریافت می نمودند . عده ای لحن اعتراض داشته و راهکارهای دیگری را پیشنهاد می کردند . و بعضی به صراحت مخالفت خویش را با حرکت حضرت اعلام کرده و آن را نادرست می دانستند .

هر چند حضرت با بزرگواری با آنها برخورد نموده و حتی به عده ای از آنها می فرمود : می دانم که از روی خیرخواهی صحبت می کنی ، سخن عاقلانه ای گفتمی و . . . ؛ ولی عملاً برای کلام هیچ کدام ارزشی قائل نبود .

آنها باید جایگاه خویش را نسبت به حجت خدا درک می کردند ، و از امام می پرسیدند : «ما چه کنیم» ؟ نه این که نظر خویش را قابل عرضه بر امام دانسته و به او بگویند : «چه کار کن» !!

آری ؛ مشکل اساسی مردم از ناحیه امام شناسی بود . حجت بر آنها تمام شده بود ، مگر بنابر آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر مؤمنان علیه السلام شنیده بودند ، موظف به رعایت تکالیف خود در برابر امام وقت نبودند :

- 1 . شناخت و معرفت .
- 2 . محبت و دوستی .
- 3 . نصرت و یاری .
- 4 . معیت و همراهی با صادقین و . . . .

با توجه به انتشار خبر امتناع سیدالشهدا علیه السلام از بیعت با یزید و سفر آن حضرت به مکه، دیگر عذری باقی نمانده و باید همه به سرعت نزد حضرت شتافته و برای یاری ایشان اعلام آمادگی می نمودند. ولی با کمال تأسف دیده می شود که حتی کسانی که به آن حضرت علاقه داشتند و حضرت آنها را خیرخواه و دلسوز می دانست به جای تسلیم بودن در برابر حجت خدا و پرسیدن نظر ایشان و اطاعت فرمان برداری از آن حضرت، شروع به پیشنهاد دادن کردند و بعضی دیگر - العیاذ باللّه - روش حضرت را تخطئه نمودند و فراموش کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «لا تعلّموهم فإنهم أعلم منکم» (1) یعنی: نمی خواهد به اهل بیت چیزی تعلیم دهید که آنها از شما داناترند.

شاید از بدترین مخالفت ها و برخوردها مطالبی است که از پسر عمر در گفت و گوی با امام علیه السلام نقل شده است. (2)

ص: 179

1- . این مطلب قسمتی از حدیث ثقلین است که با اسناد فراوان در کتب شیعه و سنی - در ضمن حدیث ثقلین یا جداگانه - نقل شده است: برای نمونه رجوع شود به بحار الانوار 11/84 و 465/22 و 130/23 و 137، 138، 153 و 221/25 و 65/30 و 417/31 و 422، 211/35 و 329/36 و 330، 338 و 180/49، ملحقات احقاق الحق 2/553 و 344/6 و 9/341 و 353، 357، 368 و 18/271 و 20/602 و 21/79 و 24/81 و 189، 210، 229، 232.

2- . رجوع شود به: روایات شماره 38، 53، 77، 80، 98 تا 102. بلکه بنابر نقل ابن جوزی از واقدی، ابن عمر - وقیحانه! - به ملامت و توبیخ سیدالشهدا علیه السلام پرداخت! متن روایت چنین است: لَمَّا بَلَغَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ مَا عَزَمَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ عَلَيْهِ سَفَرِي فَلَامَهُ وَوَيَّخَهُ وَنَهَاهُ عَنِ الْمَسِيرِ. وَقَالَ: لَهْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! سَمِعْتُ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «مَا لِي وَلِلدُنْيَا؟! وَمَا لِلدُنْيَا وَلِي؟!» وَأَنْتَ بَضْعَةٌ مِنْهُ، وَذَكَرَ لَهْ نَحْوَ مَا ذَكَرَ ابْنُ عَبَّاسٍ، فَلَمَّا رَأَى مَصْرًا عَلَى الْمَسِيرِ، قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَبَكَى وَقَالَ: أَسْتُوْدِعُكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ. تَذَكُّرَةُ الْخَوَاصِّ: 240. یعنی: هنگامی که عبدالله بن عمر از تصمیم امام حسین علیه السلام آگاه شد، نزد حضرت رفته و ایشان را ملامت و توبیخ نمود و از سفر منع کرده و گفت: من از جدّ شما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مرا با دنیا چه کار، و دنیا را با من چه کار؟!» تو هم پاره تن او هستی. او کلماتی نظیر آنچه که ابن عباس گفته بود را نیز تکرار کرد و هنگامی که دید حضرت اصرار بر مسافرت دارد، پیشانی ایشان را بوسید و گریست و گفت: تو را به خدا می سپارم و می دانم که کشته خواهی شد.

او خلافت را پادشاهی دانسته و برنامه سیدالشهدا علیه السلام را تلاشی برای رسیدن به دنیا؛ لذا حضرت را نصیحت می کند که محبت ریاست را از سر بیرون نماید!

دقیقا همین ترفند را ابوبکر و عمر در برابر امیر مؤمنان علیه السلام به کار گرفته و با استناد به این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده : خدا برای ما خاندان دنیا و آخرت را جمع نمی کند ، آن حضرت را از خلافت محروم نمودند ، (1) گرچه عمر بعدها این مطلب را فراموش کرد و در شورا حضرت را برای خلافت معرفی کرد! (2)

ولی باید توجه داشت که :

1 . اقدام اهل بیت علیهم السلام برای امر خلافت ، امر دنیوی نیست ، چنان که امیر مؤمنان و سیدالشهدا علیهما السلام بارها به این مطلب تصریح فرموده اند . (3)

2 . روایات شیعه و سنی حاکی از آن است که حضرت در پاسخ پسر عمر به ارزش نداشتن دنیا و پستی آن با ذکر شهادت حضرت یحیی علیه السلام اشاره فرمود . (4)

ص: 180

---

1- . احتجاج 1 / 110 ، بحارالانوار 28 / 274 .

2- . لذا امیر مؤمنان علیه السلام بر آنها اعتراض کرد که : اگر آنچه آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کردند ، راست بود ، چرا عمر مرا یکی از شش نفر شورای خلافت قرار داد؟! کتاب سلیم 205 ، احتجاج 1 / 219 ، بحارالانوار 31 / 418 .

3- . رجوع شود به : روایات بخش نهم : «اهداف مشروط» .

4- . رجوع شود به : روایات شماره 53 ، 98 .



3. حضرت ترك نصرت و یاری خویش را منافات با تقوا دانسته و به صراحت به او فرمود: از خدا بترس و دست از یاری من بردار. (1)
4. روایتی که پسر عمر بدان استناد کرده - بر فرض صحت - معنایش ترجیح پیامبر زاهد بر پیامبر پادشاه - مثلاً ترجیح حضرت عیسی بر حضرت سلیمان علیهما السلام است - نه این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رهبری امت را برای خاندانش مرجوح بدانند .
5. روایتی که عمر به آن تمسک نموده نیز ربطی به ادعای او ندارد بلکه خبر از آینده اهل بیت علیهم السلام است که چه ستم ها بر آنها روا داشته می شود، آیا معقول است که حضرت از امت بخواهد از اقبال دنیا به خاندانش جلوگیری کنند؟! در روایتی دیگر آمده است:
- قال عبد الله بن مسعود: بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وآله إذ أقبل فتية من بني هاشم، فلما رأهم النبي صلى الله عليه وآله اغرورقت عيناه، وتغير لونه .

فقال: إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي سيلقون بعدي بلاءً وتشريدا وتطريدا. (2)

شیعه و سنی با اسناد متعدد نقل کرده اند که: چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به گروهی از جوانان بنی هاشم افتاد، رنگ رخسارش دگرگون گشته و اشک در چشمان مبارکش حلقه زد، سپس فرمود:

ص: 181

- 
- 1- رجوع شود به: روایات شماره 53، 98 .
- 2- سنن ابن ماجه 2 / 1366، و رجوع شود به: دلایل الامامة 442، 445 - 446، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام کوفی 2 / 110، العدد القویة 90، کشف الغمة 2 / 12، 54، 472، 478، بحار الانوار 51 / 82 - 83، 87، عبرات المصطفین 1 / 151 - 156 .

خدا در مورد ما خاندان آخرت را بر دنیا ترجیح داده است . خاندانم پس از من بلا و رنج [ بسیار ] خواهند دید ، از وطن خویش آواره و دور شده [ و در بلاد سرگردان ] و پراکنده شوند .

وقال صلى الله عليه وآله : « أيها الناس ! لا تأتونني غداً بالدينا تزفونها زفاً ويأتي أهل بيتي شعثاً غبراً ، مهورين ، مظلومين ، تسيل دماؤهم . . أيها الناس ! الله الله في أهل بيتي » . (1)

و فرمود : ای مردم ! مبادا فردای قیامت که نزد من می آید دنیای خویش را آباد کرده باشید ولی خاندان من پریشان و گردآلود و مغلوب و مظلوم واقع شده ، خون آنها ریخته شده باشد !! ای مردم ! از خدا پروا نمایید . . . و حرمت خاندان مرا رعایت نمایید . 6 . اگر واقعا عمر و پسرش به حرفی که زده اند ملتزم باشند ، لازمه اش آن است که خلفا دنیاپرست بوده اند که خلافت را پذیرفته و برای رسیدن به آن تلاش نموده اند ! آیا چنین کسانی لیاقت پیشوایی مردم را دارند ؟ !

ص : 182

---

1- . خصائص الأئمة عليهم السلام : 74 - 75 .

### 1. غفلت از فراست و زیرکی سیدالشهدا علیه السلام

در پاسخ کسانی که گویند خروج حضرت صرفاً برای تشکیل حکومت بوده، و آگاهی حضرت از شهادتش را انکار می‌کنند می‌گوییم:

اگر منکر دانش الهی حضرت شوید، و روایات بی‌شماری را که در این زمینه - عموماً یا خصوصاً - وارد شده نادیده بگیرید، آیا از فراست آن حضرت می‌توانید صرف نظر کنید؟!

بدون شك «المؤمن ينظر بنور الله»، خداوند اهل ایمان را از بصیرت، فراست و بینش خاصی برخوردار نموده که دیگران از آن بی‌بهره‌اند و بنابر فرمایش حضرت ثامن الحجج علیه السلام همه آن فراستی که در اهل ایمان وجود دارد یکجا در حجت خدا جمع شده است. (1)

حال چگونه می‌توان پذیرفت که همه کسانی که سیدالشهدا علیه السلام را از رفتن به کوفه نهی کردند و به صراحت نیرنگ و غدر کوفیان را متذکر شدند، در فراست و آینده‌نگری از آن حضرت برتر بوده‌اند؟!

مگر نفرموده‌اند که: مؤمن از يك سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود؟! (2)

آیا سیدالشهدا علیه السلام رفتار کوفیان با امیرمؤمنان و امام مجتبی علیه‌السلام را فراموش کرده بود؟!

ص: 183

---

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام 1 / 216، ینابیع المعاجز 170، بحار الانوار 24 / 128 - 129 و 25 / 134 .

2- . کافی 2/241، بحار 64/362، کنز العمال 1/147، 166 و مصادر فراوان دیگر.

چگونه می توان پذیرفت که پس از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام و روشن شدن وضعیت کوفه باز هم حضرت حرکت خویش را به قصد تشکیل

حکومت در کوفه ادامه داد؟!!

ص: 184

اشکالی که از دیر زمان ذهن برخی را مشغول کرده آن است که اگر امام حسین علیه السلام آگاه بود که سرانجام این سفر کشته شدن است ، چگونه روا بود که بر آن اقدام نماید؟! آیا این از مصادیق «القاء نفس در تهلكه» - یعنی خود را به هلاکت و نابودی انداختن - نیست؟ در پاسخ به این اشکال ، مطالبی گفته شده که به اختصار به چند مطلب اشاره می شود .

1 . این آگاهی که از راه عادی و متعارف نیست و از علوم موهبتی الهی به شمار می رود ، مانع از تکالیف ظاهری نیست . یعنی اهل بیت علیهم السلام در احکامی که با دیگران مشترك هستند مانند وجوب حفظ نفس ، مأمور به رعایت وظیفه به لحاظ علم ظاهری - که ناشی از اسباب متعارف و عادی است - هستند ، نه دانش مافوق بشری که از جانب خداوند بر آنها افاضه می گردد .

این مطلب مختار جمعی از اعلام است ، مرحوم نمازی شاهرودی در تأیید این نظریه - که علامه مجلسی نیز آن را پذیرفته - شواهد متعددی از روایات اقامه کرده که مناسب است مراجعه شود .(1)

تذکر می دهیم که این پاسخ مربوط به کسانی است که اشکالشان از ناحیه علم موهبتی الهی و دانش فوق بشری معصومین علیهم السلام است ، ولی پاسخ های بعدی اشکال از ناحیه آگاهی حاصل از طریق عادی و متعارف را هم شامل می شود .

ص: 185

---

1- . مستدرک سفینه البحار 7 / 341 و 10 / 543 - 547 ، در همین زمینه رجوع شود به : ریاض السالکین 1 / 194 - 197 .

2. چون از جانب خدا برای حضرت دستور خاص آمده بود که به این کار اقدام نماید، با این که می دانست شهید می شود ولی باز هم امثال لازم بوده است، چون فرمان مخصوص از جانب خداوند داشته، پس اگر چه «القاء نفس در تهلكه» حرام است ولی در مواردی که خود شارع آن را تجویز نموده یا بدان امر فرماید اشکال ندارد، مانند کسی که در جهاد یا دفاع در برابر دشمن قرار گرفته و گاهی یقین به کشته شدن دارد ولی عمل او از مصادیق «القاء فی التهلكه» نیست بلکه پایداری و ایستادگی تا آخرین نفس بر او لازم و واجب است چون خود شارع به آن امر کرده است.

علامه حلی رحمه الله درباره امیر مؤمنان علیه السلام - که با علم به شهادت به مسجد تشریف بردند - فرموده: امکان دارد که تکلیف آن حضرت با تکالیف ما متفاوت [و ایشان تکلیف خاصی داشته] باشد، پس او جان خویش را در راه خدا فدا کرده، مانند مجاهدی که پایداری و استقامت در جهاد بر او واجب است حتی اگر به قتل او منتهی شود. (1)

3. چنان که علامه مجلسی رحمه الله فرموده، (2) اگر حضرت - برای حفظ جانش - امان آنها را هم می پذیرفت باز کشته می شد؛ چون معلوم است کسی که زیر بار بیعت یزید نرود باید کشته شود و امان بازیچه ای بیش نیست، پس وقتی که در هر حال کشته می شود، مرگ شرافتمندانه بر مرگ ذلت بار ترجیح دارد.

بنابر نقل عامه خود سیدالشهدا علیه السلام روز عاشورا به این حقیقت اشاره فرمود.

ص: 186

---

1- . مرآة العقول 3 / 126 ، بحار الانوار 42 / 259 ، در همین زمینه رجوع شود به : ریاض السالکین 1 / 194 - 197 ، مقتل الحسین علیه السلام 54 - 63 تحت عنوان «آیة التهلكة» .

2- . بحار الانوار 45 / 99 - 100 .

هنگامی که قیس بن اشعث به حضرت گفت: چرا حکم و فرمان عموزادگان ترا نمی پذیری؟! تو از آنان جز آنچه دوست داری نخواهی دید . آنها که به تو اذیتی نمی رسانند!

حضرت به او فرمود: «أنت أخو أخيك» تو برادر همان برادرت (محمد بن اشعث) هستی، آیا می خواهی خونخواهی بنی هاشم از تو بیش از خون مسلم بن عقیل باشد [و با نیرنگِ امان مرا در چنگال آنها درآوری که خون من لوٹ شود]. (1)

این جمله اخیر حضرت اشاره به جریان محمد بن اشعث است که به حضرت مسلم علیه السلام امان داد و گفت: خودت را بی جهت به کشتن مده... ما نه به تو دروغ می گوئیم، و نه می خواهیم تو را فریب دهیم. اینها عموزادگان تو هستند نه تو را می کشند و نه به تو ضرر و خسارتی وارد می کنند... (2)

ص: 187

---

1- . تاریخ طبری 4 / 323 ، کامل ابن اثیر 4 / 62 ، البداية والنهاية 8 / 194 . موسوعة کلمات الإمام الحسين عليه السلام 508 با قدری اختلاف .

2- . رجوع شود به: ارشاد 2 / 58 - 59 ، بحار الانوار 44 / 352 - 353 ، عوالم 17 / 202 ، تاریخ طبری 4 / 280 . در امان دادن آنها به حضرت مسلم علیه السلام - که در روایات متعدد وارد شده است - کلامی نیست ، ولی پذیرفتن این امان از جانب حضرت مسلم علیه السلام قابل قبول نیست و شواهد بر خلاف آن دلالت دارد . رجوع شود به کتاب مسلم بن عقیل علیهما السلام ، الحرب الأخيرة ، تألیف السید علی أشرف ، صفحه : 145 - 168 .

## الف) احتمال بداء در تاریخ غلبه حق بر باطل

با وجود آنچه گذشت آیا امکان داشته که در جریان کربلا بداء واقع شود بدین معنا که مردم احتمال دهند که سیدالشهدا علیه السلام در آن مقطع زمانی خاص بر دشمن غلبه می کند و در وقوع شهادت و بقیه وقایع تقدیم و تأخیری رخ می دهد؟!

ممکن است از روایات متعدد استظهار شود که پاسخ مثبت است؛ زیرا این اخبار دلالت دارد که پیروزی حق بر باطل در قرون نخست از هجرت مقدر شده بود ولی در صورت حصول شرایط آن و عدم بداء، و چون شرایط تغییر کرد، زمان فتح و ظفر نیز به تأخیر افتاد. به روایاتی در این زمینه توجه فرمایید:

127. عن أبي جعفر عليه السلام: يا ثابت إن الله تبارك وتعالى قد كان وقت هذا الأمر في السبعين فلما أن قُتل الحسين صلوات الله عليه اشتد غضب الله تعالى على أهل الأرض فأخره إلى أربعين ومائة، فحدثناكم فأذعتم، فكشفتهم قناع الستر، فلم يجعل الله لهذا الأمر بعد ذلك وقتا عندنا، و«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».

قال أبو حمزة: فحدثت بذلك أبا عبد الله عليه السلام فقال: «قد كان كذلك» (1).

ورواه الشيخ الطوسي وزاد في أوله: عن أبي حمزة الشمالي، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إن عليا عليه السلام كان يقول: «إلى السبعين بلاء» وكان يقول: «بعد البلاء رخاء» وقد مضت السبعون ولم نر رخاء، فقال عليه السلام: يا ثابت... إلى آخر الحديث (2).

ص: 188

1- رجوع شود به: کافی 1 / 368، کتاب غیبت شیخ نعمانی 304، تفسیر عیاشی 2 / 218، خرائج 1 / 178 - 179.

2- کتاب غیبت شیخ طوسی 428، بحار الأنوار 4 / 114، 120 و 42 / 223 و 52 / 105، مستدرک 12 / 301.



قال العلامة المجلسي رحمه الله : (وَقَدْ هَذَا الْأَمْرُ) أي ظهور الحق وغلبته على الباطل بيد إمام من الأئمة . . . وهذه من الأمور البدائية (1).

128 . عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي إسحاق السبيعي عمرو بن الحمق ، قال : دخلت على علي عليه السلام حين ضُرب الضربة بالكوفة . . ثم قال لي : «إلى السبعين بلاء» - قالها ثلاثا - . قلت : فهل بعد البلاء رخاء ؟ فلم يجبني ، وأُغمي عليه . . .

فقلت : يا أمير المؤمنين ، إنك قلت : «إلى السبعين بلاء» ، فهل بعد السبعين رخاء ؟ قال : «نعم ، وإن بعد البلاء رخاء» ، «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (2).

چنان که ملاحظه فرمودید در روایت 127 امام باقر علیه السلام فرمود :

خدای تبارک و تعالی این امر - یعنی غلبه حق بر باطل - را در سال هفتاد قرار داده بود ، پس از شهادت امام حسین علیه السلام غضب خداوند بر اهل زمین شدید گردید و آن را به تأخیر انداخت ، پس از آن سنه صد و چهل برای آن مقرر شد ، ما این مطلب را برای شما گفتیم و شما پرده دری کرده و خبر آن را منتشر نمودید لذا خدا برای آن نزد ما زمانی را مقرر نکرد . سپس حضرت آیه شریفه : «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» را قرائت فرمود که خدا هر چه از مقدّرات را که بخواهد محو می کند ، و آنچه را بخواهد [ به جایش ] ثبت می نماید .

ابوحوزه می گوید : همین مطلب را خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم ،

ص: 189

1- . مرآة العقول 4 / 170 .

2- . خرائج 1 / 178 ، بحار الأنوار 4 / 119 - 120 و 42 / 223 .

حضرت آن را تأیید فرمود .

روایت 128 : سال هفتاد به عنوان سال گشایش و رفع بلا و سختی تعیین شده ولی به قید عدم بداء .

در برخی از روایات دیگر نیز تصریح شده که : فرج و گشایش و غلبه حق بر باطل در زمان های قبل مقدر شده بود ولی بعضی از اعمال - مانند افشای اسرار اهل بیت علیهم السلام - باعث تأخیر آن گردید ، مانند روایات ذیل :

129 . عن إسحاق بن عمار ، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول :

قد كان لهذا الأمر وقت ، وكان في سنة أربعين ومائة فحدثتم به ، وأذعتموه فأخره الله عز وجل . (1)

130 . وروى عنه عليه السلام أيضا :

يا أبا إسحاق ، إن هذا الأمر قد أُخِّرَ مرتين . (2)

131 . عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت : ما لهذا الأمر أمد ينتهي إليه ، نريح أبداننا ؟ قال :

بلى ولكنكم أذعتم فأخره الله . (3)

132 . وعنه ، قال : قلت له عليه السلام : ألهذا الأمر أمدٌ [ أمر ] تريح إليه أبداننا وننتهي إليه ؟

قال عليه السلام : بلى ولكنكم أذعتم فزاد الله فيه . (4)

ص: 190

- 
- 1- . كتاب غيبات شيخ نعماني 303 ، بحار الانوار 52 / 117 .
  - 2- . كتاب غيبات شيخ نعماني 303 ، بحار الانوار 52 / 117 .
  - 3- . كتاب غيبات شيخ نعماني 299 ، بحار الانوار 52 / 117 .
  - 4- . كتاب غيبات شيخ طوسي 427 - 428 ، 431 ، بحار الانوار 4 / 113 و 52 / 105 ، مستدرک 12 / 300 .

133 . عن عثمان النوا، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول :

كان هذا الأمر فيّ ، فأخّره الله ، ويفعل بعد في ذريتي ما يشاء .(1)

134 . وقال عليه السلام - في ضمن حديث - :

يا ابن النعمان ! إن العالم لا يقدر أن يخبرك بكل ما يعلم ؛ لأنه سرّ الله . . . فلا تعجلوا ، فوالله لقد قرب هذا الأمر ثلاث مرّات فأذعتموه ، فأخّره الله .(2)

قال العلامة السيد محمد تقي الموسوي الأصفهاني - بعد نقل بعض الروايات الماضية - : الظاهر من هذه الأحاديث أن ظهور دولة الحق ، وغلبة الأئمة وشيعتهم ، واستيلاءهم على أهل الباطل ، وبسطهم العدل في الدنيا كانت مقدّرة في السبعين بشرط اتفاق الناس على نصره الحسين عليه السلام فإن ذلك كان تكليفا على عامّتهم ، كما ورد في أحاديث سنذكر بعضها إن شاء الله تعالى(3) فلما فسقوا عن أمر ربهم ، وقعدوا عن نصره وليهم ، اشتدّ غضب الله

ص: 191

1- . كتاب غيبات شيخ طوسي 429 ، بحار الانوار 4 / 114 و 52 / 106 .

2- . تحف العقول 310 ، بحار الانوار 75 / 289 . شايان ذكر است كه دنباله روايت قضيه جالبی در مورد «تأثير افشای اسرار در بدهاء» از بنی اسرائیل نقل شده ، مناسب است رجوع شود .

3- . قال قدس سره - بعد ذلك - : فمنها ما في عاشر البحار من كتاب النوادر لعلي بن أسباط ، عن ثعلبة بن ميمون ، عن الحسن بن زياد العطار ، قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» [ النساء 4 : 77 ] ، قال عليه السلام : نزلت في الحسن بن علي عليه السلام ، أمره الله بالكفّ ، قال : قلت : «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» ، قال عليه السلام : نزلت في الحسين بن علي عليه السلام ، كتب الله عليه وعلى أهل الأرض أن يقاتلوا معه . [ رجوع شود به : نوادر علي بن اسباط : الأصول الستة عشر 122 ، (چاپ ديگر : 339) ، تفسير عياشي 1 / 258 ، بحار الانوار 44 / 218 ، 220 ، عوالم 17 / 96 - 95 ] . أقول : هؤلاء الثلاثة كلّهم ثقات ، أمناء ، إماميون ، كما نصّ عليه علماء الفن فالحديث في غاية الصحة ، وفي معناه روايات عديدة تركنا ذكرها اختصارا . مكيال المكارم 2 / 312 - 313 .

تعالی علیهم فآخِر نجاتهم واستخلاصهم من أيدي أعدائهم ، وبسط العدل فيهم ، إلى أربعين ومائة سنة ، وهذا يوافق زمن الصادق عليه السلام كما صرّح به في الرواية الثالثة، (1) فلَمَّا خالف الشيعة أمر الأئمة في كتمان أسرارهم ، وأذاعوا ما أمرُوا بكتمانه وستره - وكان هذا كفرانا لما أنعم الله به عليهم - جازاهم الله تعالى بتأخير نجاتهم وخلاصهم كما نطق به الحديث ، قال الله عزّ وجلّ : «ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ» . (2)

علامه موسوی اصفهانی صاحب کتاب شریف مکیال المکارم می فرماید : از این روایات معلوم می شود که ظهور دولت حق و غالب شدن امامان معصوم علیهم السلام و پیروانشان بر اهل باطل و گسترش عدالت در گیتی در سال هفتاد مقدر شده بود ولی مشروط به آن که مردم - به اتفاق - سیدالشهدا علیه السلام را یاری می کردند و این تکلیف همه مردم بوده ، چنان که در برخی از روایات آمده است . وقتی مردم از فرمان پروردگار سرپیچی کردند و از یاری حجت خدا دست کشیدند ، خداوند به شدت بر آنان غضب کرد ، و نجات آنان از دست دشمن و گسترش عدالت تا سال صد و چهل هجری - که زمان امام صادق علیه السلام باشد - تأخیر افتاد . پس از آن نیز شیعیان با دستور آن بزرگواران مخالفت کرده و اسرار آنان را فاش نمودند . این کفران نعمت بود ، لذا خدا آنها را مجازات کرده و نجات آنان تأخیر افتاد .

سپس ایشان به روایات متعدد که دلالت دارد تکلیف همه مردم یاری

ص: 192

1- . اشاره به روایت شماره 133 که در متن نقل شد .

2- . سبأ 34 : 17 ، رجوع شود به : مکیال المکارم 2 / 311 - 314 .

سیدالشهدا علیه السلام بوده اشاره می کند و یکی از آن روایات را - به سندی که نهایت اعتبار آن به تصریح علمای رجال ثابت است - از امام صادق علیه السلام نقل می کند که درباره آیه شریفه : «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» (1) فرمود :

قتال بر امام حسین علیه السلام واجب بود ، و وظیفه همه مردم روی زمین نیز آن بود که آن حضرت را یاری نمایند .

محقق دربندی رحمه الله نیز اشاره ای به بداء کرده ولی در این زمینه بحث نکرده است ، (2) آنچه از ایشان یافت شد اکتفا به این مطلب است که برخی از اصحاب برای عدم شرکت در کربلا عذر آوردند که : اسامی اصحاب سیدالشهدا علیه السلام و شهدای کربلا از قبل معلوم بود و کم و زیاد نمی شد .

ایشان در ردّ مطلب آنها فرموده :

ان ما عليه أهل بيت العصمة وشيعتهم من القول بالبداء والمحو والإثبات كان يحكم بلزوم مسارعة الناس إلى نصرتهم ووجوب مجاهدتهم بين يديه . (3)

یعنی مکتب اهل بیت علیهم السلام و شیعه در اعتقاد به بداء و محو و اثبات ، اقتضای آن دارد که یاری و جهاد در رکاب سیدالشهدا علیه السلام بر مردم واجب بوده است .

### **(ب) مشی بر ظاهر در موارد احتمال بداء**

در روایات می خوانیم :

ص: 193

---

1- النساء 4 : 77 .

2- اسرار الشهادات 28 ، 216 - 215 چاپ سنگی ، 1/56 - 55 و 2/35 (چاپ حروفی) .

3- اسرار الشهادات 264 چاپ سنگی ، 2 / 168 (چاپ حروفی) .

«ما عُبِدَ اللَّهُ بشيءٍ مثل البداء» و «ما عَظَّمَ اللَّهُ بمثل البداء» (1). یعنی: خدای تعالی به چیزی مانند بداء [یعنی اعتقاد و مشی بر طبق آن] بندگی و عبادت و تعظیم نشده است.

می توان گفت: از جمله مصادیق این «بندگی و تعظیم در برابر خداوند» آن است که گاهی کسی با خبر غیبی پیامبران علیهم السلام و... از آینده مطلع می شود. نباید این آگاهی باعث تأثیر نامطلوب در انجام وظیفه شود. شاید آنچه او دانسته مشروط به عدم بداء بوده و مطلب با تحول شرایط قابل تغییر باشد. پس کسانی که به نحوی از آینده اطلاع دارند باید بر طبق ظاهر مشی نمایند.

مثلاً آموزگاری که در کار خویش تجربه کافی دارد و روزهای اول سال تحصیلی آینده محصلین را به فراست می داند، آیا صحیح و معقول است که از سعی و کوشش در تعلیم افرادی که می داند مردود می شوند، امتناع کند؟!

خدای تبارک و تعالی می داند که فرعون از گمراهی و کفرش دست برنمی دارد ولی چنان که آیه شریفه: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (2) دلالت می کند، به حضرت موسی و هارون علیهما السلام سفارش می کند که با او گفتاری نرم داشته باشید شاید متذکر شده یا خشیتی در او یافت شود. و آن دو بزرگوار هم بر حسب همین ظاهر مشی نمودند.

بنابر روایات فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آینده امت را می دانست و به مناسبت های مختلف برای خواص، و گاهی به صورت عمومی آن را بیان نموده بود، با

ص: 194

---

1- . کافی 1 / 146 ، بحارالانوار 4 / 107 ، علامه مجلسی قدس سره فرموده: بداء به روایات بسیاری - که به حدّ استفاضه می رسد - به نقل شیعه و سنی ثابت است . بحارالانوار 4 / 123 .

2- . طه : 44 20 .

آن که حضرت می دانست خلافت غصب می شود و امیرمؤمنان علیه السلام روی کار نمی آید ولی مشی بر ظاهر نموده، از سفارش های مؤکد و توصیه های لازم دست برنمی دارد و سعی در اجرای برنامه هایی دارد که به حسب ظاهر باعث روی کار آمدن حضرت شود. و خود امیرمؤمنان علیه السلام هم با این که می داند امت او را نمی پذیرد ولی دست از اتمام حجت و حتی استنصار و طلب یاری از مهاجرین و انصار برنمی دارد.

امیرمؤمنان علیه السلام به ابن ملجم فرمود:

ألم أكن شفيقا عليك . . . وأحسنت إليك . . . وقد كنت أعلم أنك قاتلي ولكن رجوت بذلك . . . وعلم أن ترجع عن غيئك (1) یعنی: من می دانستم که تو قاتل من هستی، ولی دلسوز تو بودم و به تو نیکی کردم به امید آن که . . . و شاید از گمراهی خویش باز گردی.

نتیجه آن که دانستن آینده موجب نمی شود که انسان دست روی دست بگذارد و از انجام وظیفه و کوشش در راه تکلیف الهی خودداری نماید.

نمی شود گفت: یا رسول الله! شما که از حال امت خبر داشتی، دیگر لزومی نداشت برای اسامه لشکری تشکیل دهی و ابوبکر و عمر را با او همراه کنی! یا تصور شود قلم و کاغذ خواستن برای نوشتن مکتوبی که آینده امت را تضمین کرده و آنان را از گمراهی نجات دهد و جهی نداشت.

و نمی توان به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: چرا از بیعت امتناع کردی که آن همه مصائب پیش آید؟!!

ص: 195

نظیر این مطلب درباره سیدالشهدا علیه السلام نیز جاری است، با آن که حضرت آینده را می داند ولی این آگاهی مانع از انجام وظیفه نمی شود و بایستی به دعوت کوفیان و نامه آنها پاسخ دهد. وظیفه همه مردم هم حضور در رکاب آن حضرت بود، با آن که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بودند که حضرت به شهادت می رسد و حکومتی تشکیل نخواهد داد، ولی این آگاهی مانع از ادای تکلیف نیست (1)،

همچنان که سلمان و ابوذر و مقداد می دانستند که امیر مؤمنان علیه السلام روی کار نخواهد آمد و حق حضرت غصب می شود ولی این آگاهی آنان مانع از یاری امیر مؤمنان علیه السلام و تخلف از بیعت با ابوبکر نشد (2).

برای سیدالشهدا علیه السلام هم آینده کاملاً روشن بود ولی معلوم است که هر مطلبی که حضرت به دانش الهی می داند لازم و بلکه در مواردی صحیح نیست که بخواند مطرح کند (3).

ص: 196

---

1- چنان که معلوم بودن اصحاب حضرت و شهدای کربلا و نزول نام آنان در صحیفه ای از جانب خداوند مناقب 3/211، چاپ دیگر: 4/53، بحارالانوار 44/185، عذری برای ترک یاری سیدالشهدا علیه السلام نیست. در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: وظیفه تمام مردم روی زمین بود که به یاری سیدالشهدا علیه السلام رفته با دشمنان قتال نمایند. (الاصول الستة عشر 122، تفسیر عیاشی 1/258، بحارالانوار 44/218، 220، عوالم 17/95 - 96).

2- از آنچه گذشت پاسخ اشکالات شهید جاوید در صفحات 101 - 102، 463، 519 معلوم می شود.

3- برای تقریب مطلب به ذهن - در عدم خلط موارد تکلیف ظاهری با معلوم به علم غیب - ذکر مثالی مناسب است: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با این که می دانست زید از همسرش زینب جدا می شود و حضرت در آینده با او ازدواج می کنند، هنگامی که زید نزد حضرت آمد و گفت: تصمیم گرفته ام همسرم را طلاق دهم، از او خواست که از این کار صرف نظر نماید و به او فرمود: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ» پس حضرت صلاح نمی دانست که مستقیم به او بفرماید: او را طلاق بده چون جبرئیل به من خبر داده که او همسر من خواهد شد. رجوع شود به تفسیر آیه 37 سوره احزاب. همچنین سیدالشهدا علیه السلام اول کار در پاسخ کوفیان نمی نویسد: من دعوت شما را اجابت می نمایم ولی شما پیمان شکنی کرده و برخی از شما به جنگ من می آید و من کشته می شوم.



اگر از اول به همه می فرمود که کوفیان پیمان شکنی می کنند و ما را تنها می گذارند، آیا این کار نقض غرض محسوب نمی شد؟! آیا این خود بهانه به دست دشمن نمی داد؟! پس مطلبی که افراد عادی به راحتی از قرائن آن را به دست آورده بودند و حضرت هم از جدش شنیده بود و به دانش الهی می دانست صلاح نبود که از ابتدا به صورت جزم و یقین بیان شود، بلکه مصلحت آن بود که امام علیه السلام بر حسب ظاهر مشی نماید و گاهی به نقض عهد آنان نیز اشاره داشته باشد.

### ج) احتمال بداء در کلمات سیدالشهدا علیه السلام

ممکن است برخی از کلماتی که از خود سیدالشهدا علیه السلام نقل شده اشاره یا اشعاری به بداء داشته باشد، مانند روایاتی که در ادامه می آید:

135. قال مولانا الحسين عليه السلام لنفر من أهل الكوفة - بعد ملاقات الحرّ - :

أما والله إني لأرجو أن يكون خيرا ما أراد الله بنا قتلنا أم ظفرنا. (1)

136. وقال عليه السلام لعبيدالله بن الحرّ الجعفي :

وأدعوك إلى نصرتنا أهل البيت ، فإن أعطينا حقنا حمدنا الله على ذلك

ص: 197

---

1- . تاریخ طبری 4 / 306 ، موسوعة کلمات الإمام الحسين علیه السلام 439 ، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام 407 .

وقبلناه، وإن مُنعنا حَقْنَا ورُكِبنا بالظلم كنت من أعواني على طلب الحق. (1)

\* در روایت شماره 152 خواهد آمد که حضرت در پاسخ فرزدق فرمود :

صدقت ، «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ» (2) ، وكل يوم ربنا هو في شأنٍ ، (3) إن نزل القضاء بما نحب فنحمد الله على نعمائه ، وهو المستعان على أداء الشكر ، وإن حال القضاء دون الرجاء فلم يبعد من كان الحق نيته والتقوى سيرته [ سریره ] .

\* و در روایت 174 فرمود : فإن تمتمت على بيعتكم تصيبوا رشدكم ، . . . وإن لم تفعلوا ونقضتم عهدكم ، وخلعتم بيعتي من أعناقكم ، فلعمري ما هي لكم بنكر .

\* و در روایت 175 فرمود : فإن وفيتم لي ببيعتم فقد أصبتم حظكم ورشدكم . . . وإن لم تفعلوا ونقضتم عهدكم وخلعتم بيعتكم فلعمري ما هي منكم بنكر .

\* و در روایت 194 فرمود : فإن يدفع الله عتاً فقديما ما أنعم علينا وكفى ، وإن يكن ما لا بد منه ففوز وشهادة .

\* و بنا بر روایت 195 فرمود : ولا ندري علام تنصرف بنا وبهم الأمور في عاقبة .

\* و در روایت 251 - خطاب به اهل بصره - فرمود : فإن تجيبوا دعوتي ، وتطيعوا أمري ، أهدكم سبيل الرشاد .

ص: 198

---

1- . فتوح ابن اعثم 74 / 5 .

2- . الروم 30 : 4 .

3- . اقتباس از آیه شریفه : «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» . الرحمن 55 : 29 .

روایت 135 : امیدوارم اراده خدا برای ما نیک باشد ، کشته شویم یا ظفر یابیم .

روایت 136 : حضرت به عبیدالله بن حرّ جُعفی فرمود : تو را به یاری خاندانم دعوت می کنم ، اگر حق ما بازگردانده شود سپاسگزار خداییم و می پذیریم ؛ و اگر آن را از ما دریغ داشته و به ما ستم شود تو از یاران من در طلب حق بوده ای .

و در روایت 152 خواهد آمد که : اگر قضای الهی مطابق میل ما بود ، خدا را بر نعمت هایش سپاس گزاریم و از او بر شکرگزاری یاری می جوئیم ؛ و اگر قضا بر خلاف امید ما باشد ، باز کسی که نیت درست داشته و روش [ باطن ] او تقوا باشد ، از حق و حقیقت فاصله نگرفته است .

روایت 174 - 175 : اگر به بیعت و پیمان خوش وفادار باشید به بهره خویش دست یافته و هدایت شده اید ؛ و اگر خلاف آن عمل نموده و پیمان شکنی کنید ، به جانم سوگند که از شما هیچ بعید نیست .

روایت 194 : اگر خدا بلا را از ما دور نماید که ما را کفایت نموده و همیشه مشمول نعمت های او بوده و هستیم و اگر پیش آمدی رخ دهد که چاره ای از آن نباشد باز رستگاری و شهادت است .

روایت 195 : نمی دانم عاقبت کار ما و آنان به چه خواهد انجامید ؟!

روایت 251 : اگر به دعوت من پاسخ مثبت دهید و از دستورم پیروی کنید ، من شما را به راه راست و درست هدایت خواهم نمود .

\*\*\*

ظاهراً روایات گذشته بر چند قسم است :

1. روایاتی که دلالت دارد حضرت از آینده این سفر آگاه بوده است .

2. روایاتی که حاکی از تردید در عاقبت کار است (مانند روایات شماره : 135 - 136 ، 174 - 175 ، 194 ، 251) و یا اظهار بی اطلاعی از آن می کند (مانند روایت شماره : 195). (1)

3. برخی از روایات عملکرد حضرت را به نحوی بیان می کند که از آن ها بی اطلاعی از سرانجام کار فهمیده می شود ، مانند : فرستادن حضرت مسلم علیه السلام برای ارزیابی موقعیت کوفیان ، فرستادن قیس ، روایاتی که در مورد انتخاب کوفه ، تصمیم یا درخواست انصراف و . . . آمده است .

4. بیان هر دو طرف قضیه - شهادت یا غلبه بر دشمن - و ذکر آیات مربوط به بحث بدهاء (روایت شماره : 152). (2)

5. روایت حاکی از تحقق بدهاء به جهت شهادت سیدالشهدا علیه السلام بالخصوص (روایت شماره : 127) یا بدهاء به صورت مطلق (روایات شماره : 128 - 134) .

گروه 4 (روایت شماره : 152) به جهت احتمال بدهاء و روایات گروه 5 به جهت بیان وقوع بدهاء ، می تواند شاهد جمع برای سه گروه اول روایات باشد ، به این بیان که روایات گروه اول با قطع نظر از بدهاء ایراد شده ولی روایات گروه

ص: 200

---

1- . در مورد این روایت - گذشته از عامی بودن آن زیرا راوی آن طبری است - چون لفظ «لا ندري» به صیغه جمع آمده ، ممکن است مراد حضرت از «ندانستن» عدم اطلاع همراهان حضرت باشد نه خود حضرت .

2- . برای نمونه در مورد آیه مبارکه : *لَلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ رَجُوعٌ شَوْدٌ* به : روایت کافی 8 / 270 ، بحار الانوار 4 / 100 و بیان علامه مجلسی در بحار الانوار 17 / 209 . و درباره آیه شریفه : *(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)* . رجوع شود به بحار الانوار 4 / 109 ، 130 .

2 و 3 با توجه به بداء - یعنی با عنایت به «لوح محو و اثبات» - بوده لذا امام علیه السلام اظهار تردید یا عدم اطلاع نموده و یا بر حسب ظاهر مشی فرموده اند؛ زیرا به لحاظ «لوح محو و اثبات» آگاهی حضرت مشروط به عدم بداست و خداوند شرط کرده که آنچه را که بخواهد مقدّم یا مؤخر می سازد. (1)

ص: 201

1- . قال علي بن ابراهيم القمي - في قوله تعالى : «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» - : حدّثني أبي ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى الحلبي ، عن عبد الله بن مسكان ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إذا كانت ليلة القدر نزلت الملائكة والروح والكتابة إلى سماء الدنيا فيكتبون ما يكون من قضاء الله تبارك و تعالی في تلك السنة فإذا أراد الله أن يقدّم أو يؤرّ أو ينقص شيئاً أو يزيده أمر الله أن يمحو ما يشاء ثم أثبت الذي أراد . وقال - في قوله تعالى : «فِيهَا يُفْرَقُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» - : أي يقدر الله كلّ أمر من الحق و من الباطل ، و ما يكون في تلك السنة ، و له فيه البداء و المشية ، يقدّم ما يشاء و يؤرّ ما يشاء من الآجال والأرزاق والبلايا والأعراض والأمراض ، و يزيدها ما يشاء ، و ينقص ما يشاء ، و يلقيه رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إلى أمير المؤمنين عليه السلام و يلقيه أمير المؤمنين عليه السلام إلى الأئمة عليهم السلام حتى ينتهي ذلك إلى صاحب الزمان عليه السلام ، و يشترط له ما فيه البداء و المشية و التقديم و التأخير . قال : حدّثني بذلك أبي ، عن ابن أبي عمير ، عن عبد الله بن مسكان ، عن أبي جعفر و أبي عبد الله ، و أبي الحسن عليهم السلام . تفسير القمي 1 / 366 و 2 / 290 ، بحار الانوار 4 / 99 ، 101 . خلاصه مطلب مطابق دو صحیحه گذشته آن که : خداوند می تواند در قضاء و قدری که در شب قدر تعیین می شود و بر معصومین : عليهم السلام عرضه می گردد ، بداء و تقدیم و تأخیر داشته باشد ، و آنچه بخواهد محو و آنچه بخواهد ثبت می نماید .



سیدالشهدا علیه السلام در مورد امتناع از بیعت با یزید به افراد متعدد مطالبی فرموده که برخی آن را عامل حرکت حضرت پنداشته اند . به چند روایت در این زمینه توجه فرمایید :

137 . قال مولانا الحسين عليه السلام لمحمد بن الحنفية :

يا أخي ، والله لو لم يكن [ في الدنيا ] ملجأ ولا مأوى لما بايعتُ يزید بن معاوية .(1)

138 . عن عمر بن علي بن أبي طالب عليهما السلام ، قال : لَمَّا امتنع أخي الحسين عليه السلام عن البيعة ليزيد بالمدينة دخلت عليه فوجدته خاليا ، فقلت له : جعلت فداك يا أبا عبد الله ! حدّثني أخوك أبو محمد الحسن عن أبيه عليهما السلام ، ثم سبقني الدمعة ، وعلا شهيقي ، فضمّني إليه ، وقال : « حدّثك أني مقتول » ؟ فقلت : حوشيت يا ابن رسول الله !

فقال : « سألتك بحق أبيك ، بقتلي خبرك » ؟ فقلت : نعم ، فلو لا ناولت ويايعت ؟ !

ص: 203

---

1- . تسليه المجالس 2 / 158 ، بحار الأنوار 44 / 329 عوالم 17 / 178 ، فتوح ابن اعثم 5 / 21 ورجوع شود به : مقتل خوارزمی 1 / 188 .

فقال : حدّثني أبي أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أخبره بقتله وقتلي ، وأن تربتي تكون بقرب تربته ، فتظنّ أنك علمت ما لم أعلمه ، وأنه لا أعطي الدنيا مننفسى أبداً ، ولتلقينّ فاطمة أبها شاكية ما لقيت ذريتها من أمّته ، ولا يدخل الجنة أحد آذاها في ذريتها . . . (1).

139 . وعنه عليه السلام - في جواب عتبة بن أبي سفیان(2) - :

قد علمت أنا أهل بيت الكرامة ، ومعدن الرسالة ، وأعلام الحق الذي أودعه الله عزّ وجلّ قلوبنا ، وأنطق به ألسنتنا ، فنطقت يا ذن الله عزّ وجلّ ، ولقد سمعت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : «ان الخلافة محرّمة على ولد أبيسفیان» ، وكيف أباع أهل بيت قد قال فيهم رسول الله صلى الله عليه وآله هذا ؟ !

فلما سمع عتبة ذلك دعا الكاتب وكتب : بسم الله الرحمن الرحيم ، إلى عبد الله يزيد أمير المؤمنين ، من عتبة بن أبي سفیان : أمّا بعد ؛ فإنّ الحسين بن علي ليس يرى لك خلافة ولا بيعة ، فأريك في أمره ، والسلام .

فلما ورد الكتاب على يزيد لعنه الله كتب الجواب إلى عتبة : أمّا بعد ؛ فإذا أتاك كتابي هذا فعبّج عليّ بجوابه ، وبيّن لي في كتابك كل من في طاعتي أو خرج عنها ، وليكن مع الجواب رأس الحسين بن علي .

فبلغ ذلك الحسين عليه السلام ، فهتمّ بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق .(3)

ص: 204

1- . لهوف 19 - 20 چاپ ديگر : 26 - 27 .

2- . صحيح «وليد بن عتبة بن أبي سفیان» است و ممكن است سقط يا وهم از راويان يا نساخ باشد .

3- . امالی شيخ صدوق 151 - 152 ، بحار الأنوار 44 / 312 ، عوالم 17 / 161 و رجوع شود به مقتل خوارزمي 1 / 185 .



140 . وقال ابن أعثم : أقبل الحسين عليه السلام على الوليد بن عتبة ، وقال :

... إنا أهل بيت النبوة ، ومعادن الرسالة ، ومختلف الملائكة ، ومحل الرحمة ، وبنا فتح الله ، وبنا ختم ، ويزيد رجل فاسق ، شارب خمر ، قاتل النفس المحرّمة ، معلن بالفسق ، مثلي لا يبايع لمثله . (1)

141 . وفي رواية السيد قدس سره : قال مروان : إني أمرك ببيعة يزيد أمير المؤمنين ؛ فإنه خير لك في دينك ودنياك .

فقال الحسين عليه السلام : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ، وعلى الإسلام السلام ؛ إذ قد بليت الأمة براع مثل يزيد ، ولقد سمعت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : «الخلافة محرّمة على آل أبي سفيان» . (2)

142 . وزاد ابن أعثم الكوفي : ثم أقبل الحسين عليه السلام على مروان ، وقال :

ويحك ! أتأمرني ببيعة يزيد وهو رجل فاسق ! ... ثم قال : إليك عني يا عدو الله ! إنا أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، والحقّ فينا ، وبالحقّ تنطق ألسنتنا ، وقد سمعت رسول صلى الله عليه وآله وسلم يقول : «الخلافة محرّمة على آل أبي سفيان وعلى الطلقاء [وأبناء الطلقاء ، فإذا رأيتهم معاوية على منبري فافقروا بطنه]» فوالله لقد رأه أهل المدينة على منبر جدّي فلم يفعلوا ما أمروا به ، قاتلهم الله بابنه يزيد ! زاده الله في النار عذابا .

قال : فغضب مروان بن الحكم ... (3)

ص : 205

- 
- 1- . فتوح ابن اعثم 5 / 14 .
  - 2- . رجوع شود به : لهوف 18 چاپ ديگر : 24 ، مشير الأحزان 24 - 25 (چاپ ديگر : 14 - 15) ، بحار الأنوار 44 / 326 ، عوالم 17 / 175 .
  - 3- . فتوح ابن اعثم 5 / 17 .

143 . وقال : قال له ابن الزبير : . . . فما ترى أن تصنع إن دعيت إلى بيعة يزيد . . . ؟

قال : أصنع أني لا أباع له أبدا ؛ لأن الأمر إنما كان لي من بعد أخي الحسن ، فصنع معاوية ما صنع ، وحلف لأخي الحسن أنه لا يجعل الخلافة لأحد من بعده من ولده ، وأن يردها إلي إن كنتُ حيًّا ، فإن كان معاوية قد خرج من دنياه ولم يف لي ولا لأخي الحسن بما كان ضمن ، فقد - والله - أتنا ما لا قوام لنا به ، انظر أبا بكر أني أباع ليزيد ويزيد رجل فاسق ، معلن الفسق ، يشرب الخمر ، ويلعب بالكلاب والفهود ، ويغض بقية آل الرسول ؟ ! لا والله لا يكون ذلك أبدا . (1)

\* قبلاً در روایت شماره 120 - 121 گذشت که : فقال عليه السلام - في جواب الحرّ - : سأمضي وما بالموت عار على الفتى ... إلى قوله : كفى بك ذلاً أن تعيش وترغما .

\* و در روایت شماره 81 گذشت که : ولما كثروا عليه ، أنشد أبيات أخي الأوس : سأمضي وما بالموت عار على الفتى ... إلى آخر الأبيات .

## اشاره به مدلول روایات

### اشاره

روایت 137 : من در هیچ شرایطی حاضر به بیعت با یزید نیستم .

روایت 138 : من هیچ گاه پستی و ذلت را نمی پذیرم .

روایت 139 : هنگامی که جدم بفرماید : «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است» چگونه ممکن است من با آنها بیعت کنم ؟ !

در روایات : 141 - 142 این مطلب تکرار شده است .

ص: 206

1- . فتوح ابن اعثم 5 / 12 .

روایت 140 : ما خاندان نبوت و رسالت و . . . هستیم و یزید شخصی فاسق ، مشروب خوار و . . . است ، کسی مثل من با کسی مانند او بیعت نخواهد کرد .

مشابه این مطلب در روایات : 142 - 143 نیز آمده است .

روایت 141 : در پاسخ مروان - که گفت : با یزید بیعت کن که برای دین و دنیای تو بهتر است - از روی ناراحتی فرمود :

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» باید با اسلام خداحافظی کرد [ و فاتحه اسلام را خواند ] که امت دچار فرمانروایی چون یزید شود . و قبلاً در روایت 120 - 121 گذشت که در پاسخ حرّ فرمود : مرا از مرگ می ترسانی ؟ ! سپس اشعاری خواند که در ضمن آن آمده : «كفى بك ذلاً أن تعیش وترغماً» یعنی : مرگ بر جوانمرد عار نیست ، خواری آن است که با ذلت زندگی کنی .

و در روایت 81 : همین اشعار در پاسخ اهل مکه از حضرت نقل شد .

ص: 207

## 1. فرق بین علت امتناع از بیعت و علت مبارزه

شاید تصور شود که جمله: «و علی الاسلام . . .» نیز از علل و اسباب خروج حضرت شمرده شود، بدین شرح که: چون کسی مانند یزید سر کار آمده و خلافت را به دست گرفته، باید با او جنگید و مبارزه کرد.

ولی دقت در متن روایت حاکی از آن است که حضرت این کلام را در مقام بیان «علت نپذیرفتن بیعت با یزید» فرمود، یعنی حضرت حاضر نیست به هیچ وجه او را به رسمیت بشناسد. نه این که بفرماید: چون کسی مانند یزید سر کار آمده است، من می خواهم با او مبارزه کنم؛ زیرا:

اولاً: این کلام در پاسخ مروان گفته شده که اظهار داشت: مصلحت آن است که با یزید بیعت نمایی.

و ثانياً: دنباله کلام حضرت که «الخلافة محرمة علی آل ابي سفیان» بیانگر آن است که هیچ يك از فرزندان ابوسفیان نباید خلافت را به عهده گیرند، چه معاویه چه یزید چه فرزندان او، پس اگر این کلام حاکی از انگیزه حرکت حضرت باشد و دلیل مبارزه شمرده شود، بایستی سیدالشهدا علیه السلام با معاویه هم مبارزه می کرد به این دلیل که «الخلافة محرمة . . .» و همچنین امام سجاد و بقیه معصومین علیهم السلام باید به همین دلیل با یزید و فرزندان مبارزه می کردند.

دو مطلب یاد شده در مورد جمله: «لا أُعطي الدنية من نفسي أبداً. یعنی: من هیچ گاه پستی و ذلت را نمی پذیرم» نیز جاری است. بدین معنا که این جمله:

اولاً: در مورد نپذیرفتن بیعت با یزید گفته شده است.

و ثانياً: اگر این کلام حاکی از علت مبارزه باشد، باید سیدالشهدا علیه السلام قبلاً بامعاویه هم مبارزه می کرد و همچنین امام سجاد و بقیه معصومین علیهم السلام باید با یزید و فرزندانش مبارزه می کردند.

ص: 209

## 2. سکوت ده ساله امام حسین علیه السلام و سکوت بقیه معصومین علیهم السلام

با توجه به فرمایش سیدالشهدا علیه السلام: «الخلافة محرمة علی آل ابي سفیان» این سؤال پیش می آید که: چرا آن حضرت در دوران خلافت غاصبانه معاویه - وهمچنین امامان پس از آن حضرت علیهم السلام در برابر خلفای دیگر - سکوت اختیار کرده بودند؟

در پاسخ می گوئیم: چنان که در بخش اول به تفصیل بیان شد: امامان علیهم السلام دست به کاری نمی زنند مگر به دستور خدا؛ و برنامه دوران امامت هر يك از آن بزرگواران از جانب خدای تعالی تعیین و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آنان ابلاغ شده است. به جز حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف بقیه آنان به اکراه با طاغوت زمان خویش بیعت کرده(1) و از مبارزه با آنها خودداری نموده اند. (2)

ص: 210

1- رجوع شود به: کمال الدین 316، 485، کفایة الأثر 225، کتاب غیبت شیخ طوسی قدس سره، احتجاج 10/2، 284، خرائج 3/1115، الصراط المستقیم 2/129، کشف الغمة 3/328، 340، بحار 14/349 و 44/19 و 51/132 و 52/92 و 279 و 181/53 و 75/380.

2- از روایات استفاده می شود که اهل بیت علیهم السلام حتی اگر اکراه با کسی بیعت کنند، آن را نقض نمی کنند چنان که امیر مؤمنان علیه السلام پس از بیعت اجباری فرمود: «مثلي لا ینکث بیعته» یعنی: کسی که در شأن و مقام مانند من باشد حاضر به شکستن بیعت نمی شود. کتاب سلیم 2/666 حدیث 12 بحار 29/471. و از امام حسین علیه السلام نیز نقل شده که - در پاسخ درخواست مبارزه با معاویه - فرمود: اءآ قد باعنا وعاهدنا، ولا سبیل اءلی نقض بیعتنا. (الأخبار الطوال 220 و رجوع شود به: موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام 249 به نقل از أنساب الأشراف 3/151 و نامه معاویه به مروان در اختیار معرفة الرجال 1/251، الأخبار الطوال دینوری 224، بحار 44/212 عوالم 17/90). البته پس از آن که معاویه نقض عهد نمود و به شروطی که در ضمن بیعت به امضای طرفین رسیده بود وفا نکرد، ظاهراً امام علیه السلام ملزم به سکوت در برابر او نبوده، ولی از جانب خداوند متعال دستوری برای مبارزه با او نداشته اند.

گذشته از آن با توجه به شرایط زمان هر يك از معصومین علیهم السلام معلوم می شود که موقعیت مناسب نیز برای مبارزه آن بزرگواران فراهم نشده بود، چنان که در گذشته از آن با توجه به شرایط زمان هر يك از معصومین علیهم السلام معلوم می شود که موقعیت مناسب نیز برای مبارزه آن بزرگواران فراهم نشده بود، چنان که در روایات متعدد آمده است که به درخواست مبارزه پاسخ منفی داده و یا تصریح فرموده اند که فعلاً شرایط موجود نیست. (1)

بنابر نقل عامّه، عده ای در زمان معاویه به امام حسین علیه السلام نامه نوشته و از آن حضرت خواستند که با معاویه مبارزه نماید، حضرت امتناع فرمود و از آنها خواست که تا معاویه زنده است دست نگه دارند. (2) در این زمینه مطالبی به معاویه گزارش شده بود لذا به امام حسین علیه السلام نوشت: خبرهایی درباره تو به من رسیده... سزاوار است که به عهد خویش وفادار باشی، و حضرت در ضمن پاسخ به او نوشتند: من تصمیم مبارزه و مخالفت با تو را ندارم. (3)

ص: 211

1- رجوع شود به: کافی 2/ 242 و 5/23 - 27 و 8/ 331، تهذیب 6/148 - 151، احتجاج 2/363، بحار الأنوار 47/ 213، 297 - 298، 372 و 52/266 و 64/160، وسائل الشیعة 15/ 41، 52 - 53، خاتمة المستدرک 5/ 315 و... .

2- فی الروایة: دخلنا علی الحسین علیه السلام... فقال: فلیکن کل رجل منکم حلّسا من إحلاس بیته، ما دام هذا الإنسان حیّا. الأخبار الطوال دینوری 221. وفي کتاب مولانا الحسین علیه السلام: واحترسوا من الظنّة ما دام معاویة حیّا، فلن [فلئن أو فإن ظ] یحدث الله به حدثا وأنا حیّ، کتبت إلیکم برأیی، والسلام. (الأخبار الطوال دینوری 222 و رجوع شود به: موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام 291 به نقل از أنساب الأشراف 3/ 151).

3- بخشی از نامه سیدالشهدا علیه السلام چنین است: وأمّا ما ذکرته أنه انتهى إلیک عني فإنه إنما رفاه إلیک الملاقون المشّاءو بالنمیم، وما أريد لك حربا ولا عليك خلافا، وأیم الله إني لخائف لله في ترك ذلك، وما أظن الله راضیا بترك ذلك... وقلت فيما قلت: «انظر لنفسك ولدينك ولأمة محمد، واتق شق عصا هذه الأمة وأن تردهم إلى فتنة» وإني لا أعلم فتنة أعظم على هذه الأمة من ولايتك عليها، ولا أعلم نظرا لنفسی ولديني ولأمة محمد صلی الله عليه وآله علينا أفضل من أن أجاهدك، فإن فعلت فإنه قرابة إلى الله، وإن تركته فاني أستغفر الله لذنبی، وأسأله توفيقه لإرشاد أمری. حاصل مطلب آن که: یادآور شده ای که به تو خبرهایی رسیده [مبتنی بر این که من می خواهم با تو بجنگم]، کسانی که این مطلب را به تو گزارش داده اند گروهی چاپلوس، متملق، خیرچین و نمام هستند. من تصمیم مبارزه و مخالفت با تو را ندارم، و به خدا سوگند از ترك مبارزه با تو هراسانم و گمان نمی کنم که خدا به آن راضی باشد. سپس حضرت در ادامه فرمود: تو از من خواسته ای که: «مصالح خویش و دین و امت را در نظر بگیرم و از اختلاف و تفرقه و فتنه و آشوب پرهیز نمایم» من برای این امت فتنه ای بالاتر از سرپرستی تو سراغ ندارم و اگر بخوام مصالح خود و دین و امت را در نظر بگیرم چیزی برتر از جهاد و مبارزه با تو نیست که اگر بدان اقدام نمایم باعث تقرب به خداست و اگر آن را ترك نمایم از خدا طلب مغفرت کرده و خواستار توفیق آنم که مرا [به آنچه صلاح است] ارشاد نماید. رجوع شود به: اختیار معرفة الرجال 1/252 - 257، احتجاج 2/21، (چاپ دیگر 1/297، بحار 44/ 212 - 213، عوالم 17/91 - 92، الامامة و السياسة 1/156 (چاپ دیگر 1/203)، ترجمة الإمام الحسین علیه السلام من تاریخ ابن عساکر 196، الغدير 10/241، 160، موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام 314 - 315). کاملاً روشن است که جملات بعد باید با توجه به صدر کلام: «من تصمیم مبارزه و مخالفت با تو را ندارم» معنا شود. اگر این جملات در کلام غیر معصوم هم بود، لازم بود قرینه بودن صدر کلام در معنا لحاظ شود چه رسد که منسوب به سیدالشهدا علیه السلام است، و قرائن داخلی و خارجی دلالت دارد که ظاهر کلام مراد نیست. چگونه ممکن است پس از گفتن: «من تصمیم مبارزه و مخالفت با تو را ندارم» به طور مطلق بفرماید: «من از ترك

مبارزه هراسناکم و گمان نمی کنم که خدا به آن راضی باشد»؟ به همین جهت علامه مجلسی رحمه الله در شرح آن فرموده: یعنی پس از حصول شرایط بحار 44 / 215 یعنی اگر شرایط برای مبارزه با تو مهیا باشد و من اقدام نکنم در این صورت باید از خدا بترسم که خدا به سکوت من راضی نخواهد بود.





پس از آن که امام حسین علیه السلام از بیعت امتناع نمود، ماندن در مدینه دیگر به صلاح ایشان نبود، خطر جدی حضرت را تهدید می کرد و مجبور بود برای حفظ جان خویش از مدینه خارج شود.

این ظاهر قضیه بود، اما باطن آن مربوط می شود به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حال حیات فرموده بود که: من در عالم رؤیا به او دستور می دهم از مدینه خارج شود.

گرچه از پسر عمر نقل شده که به حضرت می گفت: اگر می خواهی در مدینه بمان و با یزید هم بیعت نکن ولی از سخنان سیدالشهدا علیه السلام روشن است که آنها یا حضرت را مجبور به بیعت می کردند و یا او را به قتل می رساندند و چون حضرت حاضر به بیعت نبود، چاره ای جز خروج از مدینه نداشت.

پس از آن که حضرت به مکه آمد و چند ماه در آنجا ماند، پیشنهاد افرادی

چون محمد بن حنیفه و ابن عباس این بود که حضرت در مکه بماند . اینان تصور می کردند که مردم هیچ کس را با امام علیه السلام برابر نمی دانند و ماندن در مکه باعث حفظ احترام آن حضرت می شود . لذا پس از مدتی ایشان می تواند در فرصت مناسب افرادی را برای دعوت از مردم به بلاد مختلف بفرستد و بعد از تحقق شرایط ، کار خود را شروع نماید .

آنها هیچ اطلاعی از توطئه دشمنان نداشتند ، حضرت می دانست که نقشه دشمن آن است که او را هنگام مناسک حج به قتل برساند لذا برای حفظ جان خویش و همچنین محفوظ ماندن حرمت خانه خدا از مکه خارج شد ؛ زیرا نمی خواست با ریختن خونش هتک حرمت حرم شود . (1) اینجا نیز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رؤیا به آن حضرت دستور داد که از مکه خارج شود .

در ادامه احادیث خروج از مدینه و سپس خروج از مکه را مرور می کنیم .

ص: 214

---

1- . در مورد اهمیت احترام کعبه رجوع شود به : باب وجوب احترام الكعبة : وسائل الشیعة 13/236 ، مستدرک الوسائل 9/334 و جامع احادیث الشیعة 12/78 چاپ دوم ، کتاب الحج ، الباب الثامن : عظم حرمة الكعبة .

144 . قال العلامة ابن شهر آشوب المازندراني رحمه الله : فخرج ليلة الثالث من شعبان ، سنة ستين ، وهو يقرأ : «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» . (1)

145 . وقال الشيخ المفيد قدس سره : فسار الحسين عليه السلام إلى مكة وهو يقرأ : «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» .

ولزم الطريق الأعظم ، فقال له أهل بيته : لو تنكبت الطريق الأعظم كما فعل ابن الزبير ؛ لئلا يلحقك الطلب ، فقال : «لا والله لا أفارقه حتى يقضي الله ما هو قاضٍ» .

ولما دخل الحسين عليه السلام مكة كان دخوله إليها ليلة الجمعة لثلاث مضي من شعبان ، دخلها وهو يقرأ : «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» . (2)

146 . وقال السيد قدس سره : لما بلغ أهل الكوفة موت معاوية وأن الحسين عليه السلام بمكة ، اجتمعت الشيعة في دار سليمان بن صرد الخزاعي ، فقال لهم : . . . وهذا الحسين بن علي عليهما السلام قد خالفه ، وصار إلى مكة هاربا من طواغيت آل أبي سفيان . (3)

147 . نقل ابن الجوزي عن مولانا أبي عبد الله الحسين عليه السلام أنه قيل له : ما أقدمك ؟

ص: 215

1- . القصص 28 : 21 . رجوع شود به : مناقب 3 / 241 (چاپ دیگر : 4 / 89) ورجوع شود به : فتوح ابن اعثم 5 / 22 ، مقتل خوارزمي 1 / 189 .

2- . القصص 28 : 22 . رجوع شود به : ارشاد 2 / 35 ، روضه الواعظين 1 / 172 ، تاريخ طبري 4 / 254 ، كامل ابن اثير 4 / 17 .

3- . لهوف 22 چاپ دیگر : 32 ، مشير الأحران 25 (چاپ دیگر : 15) ورجوع شود به : مقتل خوارزمي 1 / 195 .

قال : «عائذا بالله ، وبهذا البيت» .(1)

148 . وفي رواية ابن أعثم الكوفي : قال الحسين عليه السلام : يا بن عباس ! فما تقول في قوم أخرجوا ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من داره وقراره ومولده وحرم رسوله ومجاورة قبره ومولده ومسجده وموضع مهاجره ، فتركوه خانفا مرعوبا ، لا يستقرّ في قرار ، ولا يأوي في موطن ، يريدون في ذلك قتله وسفك دمه . . . ؟! (2)

149 . وفي كتاب ابن عباس إلى يزيد : وأما الحسين عليه السلام ؛ فإنه لما نزل مكة وترك حرم جدّه ومنازل أبائه سألته عن مقدمه ، فأخبرني أن عمّالك بالمدينة أسأوا إليه ، وعجلوا إليه بالكلام الفاحش ، فأقبل إلى حرم الله مستجيرا به . . . (3)

\* قبلاً در روایت شماره 139 گذشت كه : كتب عتبة بن أبي سفيان إلى يزيد : . . . فإن الحسين بن علي ليس يرى لك خلافة ولا بيعة . . . فلمّا ورد الكتاب على يزيد كتب إلى عتبة : فإذا أتاك كتابي هذا فعجل عليّ بجوابه . . . وليكن مع الجواب رأس الحسين بن علي . فبلغ ذلك الحسين عليه السلام ، فهمّ بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق .

\* و در روایت شماره 154 نیز خواهد آمد كه ابن عباس به يزيد نوشت : فما أنسى من الأشياء فلست بناسٍ أطرادك حسينا من حرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى حرم الله . . . فخرج خانفا يترقب .

ص: 216

- 1- . تذكرة الخواص 214 .
- 2- . فتوح ابن اعثم 5 / 24 .
- 3- . تذكرة الخواص 216 .

چنان که در روایات 144 - 145 ملاحظه فرمودید، قرائت آیه شریفه: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» - که درباره حضرت موسی علیه السلام و خوف و هراس او از فرعونیان است - به روشنی دلالت دارد که خطر جدی آن حضرت را تهدید می کرده و ناچار برای حفظ جان از مدینه خارج شده است .

روایت 148 : حضرت همین مطلب را به صراحت و مشروح به ابن عباس فرمود که :

چه می گویی درباره کسانی که فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از خانه و آشیانه و زادگاهش ، از حرم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و . . . بیرون کرده ، آسایش و امنیت را از او سلب نموده ، می خواهند خونش را بریزند و او را به قتل برسانند .

روایت 147 : از حضرت پرسیدند : چرا به مکه آمدید ؟ فرمود : «به خدا و خانه خدا پناهنده شدم» .

در روایات 146 ، 149 ، 154 : مطلب فوق در کلمات سلیمان بن صرد در جمع کوفیان و نامه های ابن عباس به یزید منعکس شده است .

و قبلاً در روایت 139 گذشت که یزید به حاکم مدینه نوشت : هر چه زودتر پاسخ نامه را همراه با سر بریده حسین بن علی به من برسان . لذا امام حسین علیه السلام مصمم شد که از حجاز خارج شود .

اما برخی از آثار که بر علت خروج حضرت از مکه دلالت دارد :

150 . عن أبي عبد الله عليه السلام قال : جاء محمد بن الحنفية إلى الحسين عليه السلام في الليلة التي أراد الحسين عليه السلام الخروج في صبيحتها عن مكة ، فقال له : يا

أخي إن أهل الكوفة قد عرفت غدرهم بأبيك وأخيك ، وقد خفت أن يكون حالك كحال من مضى ، فإن رأيت أن تقيم فإنك أعز من بالحرم وأمنه ، فقال : يا أخي قد خفت أن يغتالني يزيد بن معاوية بالحرم ، فأكون الذي يستباح به حرمة هذا البيت . فقال له ابن الحنفية : فإن خفت ذلك فصر إلى اليمن أو بعض نواحي البرّ ؛ فإنك أمنع الناس به ، ولا يقدر عليك أحد ، فقال : أنظر فيما قلت .

فلما كان السحر ارتحل الحسين عليه السلام فبلغ ذلك ابن الحنفية ، فأتاه فأخذ بزمام ناقته - وقد ركبها - فقال : يا أخي ألم تعدني النظر فيما سألتك ؟ قال : بلى ، قال : فما حداك على الخروج عاجلاً ؟ قال : أتاني رسول الله صلى الله عليه وآله بعدما فارقتك ، فقال : «يا حسين اخرج [ إلى العراق ] فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً» .

فقال محمد بن الحنفية : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ، فما معنى حملك هواء النساء معك ، وأنت تخرج على مثل هذا الحال ؟ فقال له : قد قال صلى الله عليه وآله لي : «إن الله قد شاء أن يراهنّ سبايا» ، فسلمّ عليه ومضى .(1)

ص: 218

1- . رجوع شود به : لهوف 39 - 40 چاپ ديگر : 63 - 65 ، بحار الانوار 44 / 364 ، عوالم 17 / 213 - 214 ، ينابيع المودة 3 / 60 .

151. قال الشيخ المفيد قدس سره وغيره: ولَمَّا أراد الحسين عليه السلام التوجه إلى العراق، طافبالييت، وسعى بين الصفا والمروة، وأحلَّ من إحرامه وجعلها عمرة؛ لأنه لم يتمكن من تمام الحجِّ مخافة أن يقبض عليه بمكة فينفذ إلى يزيد بن معاوية، فخرج عليه السلام مبادرا بأهله وولده ومن انضمَّ إليه من شيعته، ولم يكن خبر مسلم قد بلغه لخروجه يوم خروجه (1).

152. قال الفرزدق: حججت بأُمِّي في سنَّة ستين، فبينما أنا أسوق بغيرها حتى دخلت الحرم إذ لقيت الحسين عليه السلام خارجا من مكة معه أسيفه وتراسه، فقلت: لمن هذا القطار؟ فقليل: للحسين بن علي عليهما السلام، فأتيته، وسلَّمت عليه، وقلت له: أعطاك الله سوِّك وأملك فيما تحبِّ، بأبي أنت وأمي يا ابن رسول الله! ما أعجلك عن الحجِّ؟! قال: لو لم أعجل لأخذتُ... ثم قال لي: أخبرني عن الناس خلفك.

فقلت: الخبير سألت، قلوب الناس معك وأسيافهم عليك، والقضاء ينزل من السماء، والله يفعل ما يشاء.

قال: صدقت «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ» (2)، وكل يوم ربنا هو في شأنٍ، (3) إن نزل القضاء بما نحبُّ فنحمد الله على نعمائه، وهو المستعان على أداء الشكر، وإن حال القضاء دون الرجاء فلم يبعد من كان الحق نيته والتقوى سيرته [سريته].

ص: 219

- 
- 1- رجوع شود به: ارشاد 2 / 67، اعلام الوری 1 / 445، مشیر الأحزان 38 چاپ دیگر: 27، بحار الأنوار 44 / 363، عوالم 17 / 213.
  - 2- الروم 30: 4.
  - 3- اشاره به آیه شریفه: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ». الرحمن 55: 29.



فقلت له : أجل ، بلَغك الله ما تحبّ وكفاك ما تحذر . (1)153 . وفي رواية : ان الفرزدق قال : لقيت حسينا عليه السلام ، فقلت : بأبي أنت لو أقمت حتى يصدر الناس ، لرجوت أن يتقصّف أهل الموسم معك .

فقال : لم آمنهم يا أبا فراس . (2)

154 . كتب ابن عباس إلى يزيد : . . . فما أنسى من الأشياء فلست بناسٍ أطرادك حسينا عليه السلام من حرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى حرم الله ، وتسييرك إليه الرجال لتقتله [في] الحرم ، فما زلت بذلك وعلى ذلك حتى أشخصته من مكة إلى العراق ، فخرج خائفاً يترقب ، فزلزلت به خيلك عداوة منك لله ولرسوله ولأهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا . . . فطلب إليكم المودعة وسألكم الرجعة فاغتمتم قلة أنصاره واستتصال أهل بيته ، [و] تعاونتم عليه كأنكم قتلتم أهل بيت من الترك . (3)

155 . روى الطبري عن عبد الله بن سليم والمذري بن المشمعل الأسديين ، قالوا : خرجنا حاجين من الكوفة حتى قدمنا مكة ، فدخلنا يوم التروية ، فإذا نحن بالحسين عليه السلام وعبد الله بن الزبير قائمين عند ارتفاع الضحى فيما بين الحجر والباب ،

ص: 220

- 
- 1- . ارشاد 2 / 66 ورجوع شود به : اعلام الورى 1 / 455 ، مشير الأحران 40 چاپ ديگر : 28 - 29 ، بحار الأنوار 44 / 365 ، تاريخ طبرى 4 / 290 ، كامل ابن اثير 4 / 40 ، فتوح ابن اعثم 5 / 71 ، الفصول المهمة 2 / 803 ، البداية والنهاية 8 / 180 ، ورجوع شود به مصادر روايت شماره 117 . قسمت اخير روايت در نزهة النواظر حلوانى (قرن پنجم) صفحه 87 نيز آمده است .
  - 2- . ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 63 .
  - 3- . بحار الأنوار 45 / 323 عوالم 17 / 642 ، ورجوع شود به : تاريخ يعقوبى 2 / 248 - 249 ، كامل ابن اثير 4 / 128 ، الدرجات الرفيعة 137 - 138 ، مقتل خوارزمى 2 / 78 .

قالا : فتقرّبنا منهما ، فسمعنا ابن الزبير وهو يقول للحسين عليه السلام : إن شئت أن تقيم أقمّت فولّيت هذا الأمر ، فأزرنك وساعدناك ، ونصحنا لك وباعناك .

فقال له الحسين عليه السلام : إن أبي حدّثني أن بها كبشا يستحلّ حرمتها ، فما أحبّ أن أكون أنا ذلك الكبش .

فقال له ابن الزبير : فأقم إن شئت وتولّيني أنا الأمر فتطاع ولا تعصى .

فقال : «وما أريد هذا أيضا» . قالوا : ثم إنهما أخفيا كلامهما دوننا . . . . (1)

156 . قال العلامة المجلسي قدس سره : ولقد رأيت في بعض الكتب المعتبرة : أن يزيد أنفذ عمرو بن سعيد بن العاص في عسكر عظيم ، وولاه أمر الموسم ، وأمره على الحاجّ كلّهم ، وكان قد أوصاه بقبض الحسين عليه السلام سرّا ، وإن لم يتمكن منه بقتله غيلة . ثم إنه دسّ مع الحاجّ في تلك السنة ثلاثين رجلاً من شياطين بني أمية ، وأمرهم بقتل الحسين عليه السلام على أيّ حال اتفق ، فلما علم الحسين عليه السلام بذلك حلّ من إجماع الحجّ ، وجعلها عمرة مفردة . (2)

157 . روى معمر بن المثنى في مقتل الحسين عليه السلام ، فقال : فلما كان يوم التروية قدم عمر بن سعد بن أبي وقاص (3) إلى مكة في جند كثيف قد أمره يزيد أن يناجز الحسين عليه السلام القتال إن هو ناجزه أو يقاتله إن قدر عليه ، فخرج الحسين عليه السلام يوم التروية (4) .

ص: 221

1- . تاريخ طبرى 4 / 289 ، كامل ابن اثير 4 / 38 ، البداية والنهاية 8 / 179 .

2- . بحار الأنوار 45 / 99 .

3- . قال الشيخ التستري : هكذا في النسخة ، والظاهر كون «عمر بن سعد» محرّف «عمرو بن سعيد» لقربهما في الخط ، وكون «بن أبي وقاص» من زيادات المحسّنين اجتهادا . قاموس الرجال 10 / 177 .

4- . لهوف 39 چاپ ديگر : 62 - 63 .

158 . وقال عليه السلام : لئن أُقتل بمكان كذا وكذا أحب إليّ أن تستحلّ بي ، (1) يعني مكة .

\* قبلاً در روایت شماره 66 گذشت که حضرت فرمود : إن بني أمية . . . طلبوا دمي فهربت . \* و در روایت شماره 67 فرمود : إن هؤلاء أخافوني .

\* در روایت شماره 58 فرمود : ولئن أُقتل وبين الحرم باع أحب إليّ من أن أُقتل وبينه وبينه شبر ، ولئن أُقتل بالطف أحب إليّ من أن أُقتل بالحرم .

\* و در روایت شماره 60 فرمود : لئن أُدفن بشاطئ الفرات أحب إليّ من أن أُدفن بفناء الكعبة .

\* و در روایات شماره 89 ، 91 ، 94 ، 97 فرمود : لئن أُقتل بمكان كذا وكذا أحب إليّ من أن تستحلّ بي مكة [ أستحلّ بمكة ] .

\* و در روایت شماره 161 خواهد آمد که حضرت فرمود : واللّه ! لئن أُقتل خارجاً منها بشبر أحب إليّ من أن أُقتل داخلماً منها بشبر ! ولئن أُقتل خارجاً منه بشبرين أحب إليّ من أن أُقتل خارجاً منه بشبر .

### اشاره به مدلول روایات

روایت 150 : محمد بن حنفیه به امام حسین علیه السلام گفت : ای برادر ، شما که از نیرنگ کوفیان به پدر و برادرت اطلاع داری ، می ترسم با تو نیز همان گونه رفتار نمایند . اگر صلاح می دانی در مکه بمان که اینجا عزّت و احترام شما از همه بیشتر و مردم در دفاع از شما بیش از دفاع از هر کس دیگری اهتمام می ورزند . حضرت در پاسخ فرمود :

ص : 222

---

1- . رجوع شود به : تاریخ مدینة دمشق 14 / 201 ، 203 ، 211 ، مقتل خوارزمی 1 / 219 .

خوف آن دارم که [ مأموران ] یزید مرا غافلگیر کرده به قتل برسانند و حرمت حرم به کشته شدن من در آن شکسته شود .

محمد بن حنفیه گفت : اگر خوف و هراس شما از این است به یمن یا بیابان های دوردست سفر کن تا از امنیت بیشتری برخوردار باشی و کسی به شما دست نیابد [ و از شرّ بنی امیه محفوظ بمانی ] . حضرت فرمود : «در مطالبی که گفتم فکر می کنم» .

سحرگاهان محمد بن حنفیه اطلاع یافت که امام حسین علیه السلام در حال خروج از مکه است . او [ که انتظار داشت حضرت به جای کوفه محل دیگری را برای سفر انتخاب کند ] خودش را به حضرت رساند و پرسید : مگر قرار نشد که درباره مطالبی که گفتم فکر کنید ؟ حضرت پاسخ داد :

هنگامی که از تو جدا شدم ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد من آمده و فرمود : ای حسین به عراق سفر کن که خدا می خواهد تو را کشته ببیند .

او [ با تأسف ] گفت : «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ، حال که با این شرایط به سفر می روی [و یقین به کشته شدن داری] چرا این بانوان را همراه خویش میبری ؟!

حضرت پاسخ داد : پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : مشیت الهی بر آن قرار گرفته که این بانوان نیز اسیر شوند .

روایت 151 : حضرت نمی توانست برای انجام مناسک حجّ در مکه بماند ؛ زیرا خوف آن بود که او را دستگیر کنند و نزد یزید بفرستند .

روایت 152 : فرزدق پرسید : چرا برای مراسم حجّ مکه نماندی و با عجله بار سفر بسته ای ؟! حضرت فرمود : زیرا می خواستند مرا دستگیر کنند .

روایت 153 : و بنا بر نقلی به او فرمود : من از شرّ آنان در امان نبودم .

روایت 154 : ابن عباس در نامه اش به یزید متذکر شد که : تو باعث شدی امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه برود و افرادی را فرستادی تا حضرت را در مکه به قتل برسانند و چنان در کار خویش پایداری نمودی که حضرت مجبور شد مکه را به قصد عراق ترک نماید ، و او با خوف و هراس از مکه بیرون رفت .

روایت 155 : حضرت در پاسخ ابن زبیر به صراحت فرمود : من نمی خواهم حرمت حرم الهی به کشته شدن من در آن شکسته شود .

همین مطلب در روایت 158 و قبلاً در روایات 15 ، 58 ، 60 ، 89 ، 91 ، 97 ، تکرار شده است .

روایت 156 : یزید لشکری عظیم ترتیب داده بود که بین حاجیان باشند و اگر توانستند امام حسین علیه السلام را در مکه دستگیر کنند ، و گرنه او را غافلگیر کرده به قتل برسانند .

حتی او جداگانه و مخفیانه سی نفر از شیاطین بنی امیه را بین حجاج فرستاده بود تا به هر کیفیتی شده حضرت را ترور کنند .

روایت 157 : عمر بن سعد [ عمرو بن سعید(1) ] با لشکری انبوه يك روز قبل از عرفه به مکه رفت . او از طرف یزید به قتال و مبارزه با امام حسین علیه السلام مأمور شده بود . حضرت همان روز از مکه خارج شد .

و قبلاً در روایات 66 - 67 گذشت که : حضرت برای حفظ جان از حرم خارج شد .

ص: 224

---

1- . محقق شوشتري گفته : گرچه در نسخه لهوف «عمر بن سعد» است ولی ظاهراً «عمرو بن سعید» بوده و چون در نوشتار شبیه یکدیگر است اشتباه و تحریف شده است .

آثار متعدد در کتب فریقین دلالت بر آن دارد که سیدالشهدا علیه السلام بارها سوگند یاد کرده بود که حتماً به دست دشمن کشته خواهد شد، مانند روایات ذیل :

159 . روي بأسانيد أنه لَمَّا منعه عليه السلام محمد بن الحنفية عن الخروج إلى الكوفة ، قال :

والله يا أخي ! لو كنتُ في جُحر هامة من هوامّ الأرض لاستخرجوني منه حتى يقتلوني . (1)

160 . وقال عليه السلام : والله لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العلقمة من جوفي فإذا فعلوا سلّط الله عليهم من يذلّهم حتى يكونوا أذلّ فرق الأمم [ من فرم الأمة ] . (2)

ص: 225

---

1- . بحار الأنوار 99 / 45 ، عوالم 17 / 323 .

2- . ارشاد 76 / 2 ، اعلام الوری 1 / 448 ، بحار الأنوار 44 / 375 ، عوالم 17 / 225 ، ورجوع شود به تاریخ طبری 4 / 296 ، کامل ابن اثیر 4 / 39 ، تاریخ مدینة دمشق 14 / 216 ترجمه الإمام الحسين عليه السلام من تاریخ ابن عساکر 309 ، ترجمه الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 50 ، البداية والنهاية 8 / 183 . وفرم الأمة : خرقة الحيض !

161 . وورد في ضمن رواية : التفت الينا الحسين عليه السلام ، فقال :

أتدرون ما يقول ابن الزبير ؟ فقلنا : لا ندري ، جعلنا الله فداك ! فقال : قال : أقم في هذا المسجد أجمع لك الناس .

ثم قال الحسين عليه السلام : والله ! لئن أُقتل خارجاً منها بشير أحب إليّ من أن أُقتل داخلياً منها بشير ! [ ولئن أُقتل خارجاً منه بشيرين أحب إليّ من أن أُقتل خارجاً منه بشير(1) ] وأيم الله ! لو كنت في جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجوني حتى يقضوا فيّ حاجتهم ، والله ! ليعتدنّ عليّ كما اعتدت اليهود في السبت .(2)

\* در روایات شماره 32 - 33 گذشت كه حضرت به أم سلمه فرمود :

يا أمّاه ! وأنا - والله - أعلم ذلك ، وإنّي مقتول لا محالة ، وليس لي من هذا بدّ . . . ودر ادامه فرمود : وإنّي مقتول لا محالة ، فأين المفرّ من القدر المقدور ؟ !

\* ودر روایات شماره 33 و 52 فرمود : وإن لم أخرج إلى العراق يقتلونني [ يقتلونني ] أيضا .

\* ودر روایت شماره 66 فرمود : وأيم الله لتقتلني الفئة الباغية .

\* ودر روایت شماره 68 فرمود : والله لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي .

ص: 226

1- . قسمت بين قلاب از شرح الأخبار نقل شد .

2- . تاريخ طبري 4 / 289 ، شرح الأخبار قاضي نعمان مغربي 3 / 145 ، موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 393 .

## اشاره به مدلول روایات

روایت 159: به خدا سوگند اگر من در لانه یکی از جانوران هم باشم، آنها مرا بیرون آورده و به قتل می رسانند.

این عبارت در روایات شماره 30، 59، 86 نیز تکرار شده است. روایت 160: به خدا سوگند مرا رها نخواهند کرد تا خونم را بریزند.

روایت 161: به خدا سوگند اگر در لانه یکی از جانوران هم باشم، اینها مرا بیرون می آورند تا با کشتن من به کام خویش برسند. به خدا اینها به من ستم می کنند مانند ستم یهودیان در قضیه یوم السبت.

و قبلاً در روایات 32 - 33 گذشت که: به خدا می دانم که قطعاً کشته خواهم شد، چاره ای نیست... می دانم که ناچار کشته می شوم چگونه می شود از قضا و قدر فرار کرد؟!

روایات 33، 52: (من هر جا که باشم کشته خواهم شد)، اگر به عراق هم بروم باز مرا خواهند کشت.

روایت 66: به خدا سوگند این گروه تجاوزگر مرا خواهند کشت.

روایت 68: اینها مرا رها نمی کنند تا آن که خونم را بریزند.

## پاسخ يك پرسش

شاید این سؤال پیش آید که: اگر حضرت می دانست در هر صورت کشته می شود، چه لزومی داشت که از مدینه و سپس از مکه خارج شود؟ و چرا به سوی عراق حرکت نمود...؟

ص: 227



پاسخ: فرض کنید کسی به تنهایی در برابر دشمنانی واقع شده که می داند بالاخره او را نابود می کنند، آیا به راحتی خود را در اختیار آنها می گذارد تا او را به قتل برسانند، یا تا آنجا که توان دارد سعی می کند خود را از دست آنها نجات دهد. بدون شك دفاع از نفس و... از واجبات عقلی و شرعی است.

سیدالشهدا علیه السلام با این که می دانست بالاخره بنی امیه او را می کشند ولی سعی و تلاش خود را برای حفظ جاننش به کار گرفته، از مدینه و سپس از مکه خارج شد.

اگر حضرت در مدینه یا مکه می ماند، کشته شده و خون او لوٹ می شد و پس از دعوتِ اهل کوفه، برای اتمام حجت به سوی آنان حرکت کرد. امام علیه السلام هنگام رویارویی با لشکر حرّ به آنها فرمود: اگر نظرتان عوض شده و از حرف خود برگشته اید، من هم برمی گردم.

این خود اتمام حجتی بود بر آنان و آن که امام حسین علیه السلام سعی دارد در حدّ امکان از کشته شدن جلوگیری کرده باشد.

البته - چنان که مکرر گفته شد - همه اینها به حسب ظاهر قضیه بوده، و در باطن تمام حرکت و برنامه آن حضرت مطابق دستور خاص الهی بوده است.

علل ظاهری و باطنی انتخاب کوفه

اشاره

پس از آن که خروج حضرت از مدینه و مکه ، برای حفظ جان خویش در ظاهر و به جهت امثال دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در باطن بود ، نوبت به این پرسش می رسد که چرا حضرت به سوی کوفه حرکت کرد ؟

همه ما می دانیم که عده ای بلاد دیگری را ترجیح می دادند مثلاً ابن عباس و محمد بن حنفیه می گفتند : بهترین مکان یمن است که از جهت موقعیت جغرافیایی و وجود شیعیان در آن ، مناسب است که حضرت به آنجا سفر نماید . طرّمّاح حضرت را به کوهستان «أجأ» دعوت نمود و یاری حضرت و دفاع از او را توسط افراد قبیله اش و قبیله طیّ تضمین نمود ، ولی با همه این احوال ، حضرت کوفه را انتخاب نمود . چرا ؟

ظاهر مطلب آن است که کوفیان به حضرت نامه نوشته و از حضرت دعوت کردند تا برای به دست گرفتن رهبری آنان ، هدایت مردم ، اجرای کتاب و سنت ، بر پا داشتن عدالت و . . . به عراق رود . آنها با حضرت مسلم علیه السلام بیعت

نموده اند ، و حضرت به آنها وعده فرمود که به یاری آنان بشتابد ؛ پس حرکت به سوی کوفه از طرفی برای اتمام حجت و وفای به عهد بود ، و از طرفی درباطن - چنان که گذشت - به جهت امتثال دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود که فرمود : ای حسین به عراق سفر کن .

به آثاری در این زمینه توجه فرمایید :

162 . قال ابن الجوزي : إن حسيناً عليه السلام كثر عليه كتب أهل الكوفة ، وتواترت إليه رسائلهم : إن لم تصل إلينا فأنت آثم . (1)

163 . وقال الشيخ المفيد قدس سره : وكتب إليه أهل الكوفة : إن لك هاهنا مائة ألف سيف ، فلا تتأخر . (2)

164 . قال حصين بن عبد الرحمن : إن أهل الكوفة كتبوا إليه : إنا معك مائة الف . (3)

165 . عن الشعبي ، قال : بايع الحسين عليه السلام أربعون ألفاً من أهل الكوفة على أن يحاربوا من حارب ، ويسالموا من سالم ، فعند ذلك ورد جواب كتبهم ، يمتنهم بالقبول ، ويعدهم بسرعة الوصول ، وانه قد جاء ابن عمي مسلم بن عقيل ليعرفني ما أنتم عليه من رأي جميل (4) .

166 . وفي كتابه عليه السلام إلى أهل كوفة :

بسم الله الرحمن الرحيم ، من الحسين بن علي إلى الملائمة من المسلمين والمؤمنين ، أما بعد ؛ فإن هائنا وسعيدا قدما عليّ بكتبكم ، وكانا آخر

ص: 230

---

1- . تذكرة الخواص 216 .

2- . ارشاد 71 / 2 ، بحار الانوار 370 / 44 ، عوالم 220 / 17 .

3- . مشيرالاحزان 26 چاپ دیگر : 16 ، بحار الانوار 337 / 44 ، عوالم 187 / 17 - 186 .

4- . مشيرالاحزان 26 چاپ دیگر : 16 ، بحار الانوار 337 / 44 ، عوالم 187 / 17 - 186 .

من قدم علي من رسلكم ، وقد فهمتُ كل الذي اقتصصتم وذكرتم ، ومقالة جلّكم إنه ليس علينا إمام ، فأقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الهدى والحق ، وإني باعث إليكم أخي وابن عمي وثقتي من أهل بيتي فإن كتب إليّ أنه قد اجتمع رأي ملتكم وذوي الحجا والفضل منكم على مثل ما قدمت به رسلكم وقرأت في كتبكم ، أقدمُ عليكم وشيكا إن شاء الله فلعمري ما الإمام إلا الحاكم بالكتاب ، القائم بالقسط ، الدائن بدين الحق ، الحابس نفسه على ذات الله ، والسلام .(1)

167 . وروى قريبا منه الدينوري ، وزاد : وقد كان مسلم بن عقيل خرج معه من المدينة إلى مكة ، فقال له الحسين عليه السلام :

يا ابن عم ، قد رأيت أن تسير إلى الكوفة ، فتنظر ما اجتمع عليه رأي أهلها ، فإن كانوا على ما أتنى به كتبهم ، فعجّل عليّ بكتابك لأسرع القدوم عليك ، وإن تكن الأخرى ، فعجّل الانصراف .(2)

168 . فكتب مسلم رحمه الله إلى الحسين عليه السلام يخبره ببينة ثمانية عشر ألفا ، ويأمره بالقدوم .(3)

169 . قال مسلم رحمه الله لمحمد بن أشعث : . . . تستطيع أن تبعث من عندك رجلاً على لساني أن يبلغ حسينا - فإني لا أراه إلا قد خرج إليكم اليوم مقبلاً أو هو خارج غدا

ص: 231

- 
- 1- . ارشاد 39 / 2 ورجوع شود به : اعلام الوری 1 / 436 ، مناقب 3 / 242 چاپ دیگر : 4 / 90 ، روضة الواعظین 1 / 173 ، تاریخ طبری 4 / 262 ، تاریخ ابن خلدون 3 / 22 ، بحارالانوار 44 / 334 عوالم 17 / 184 .
  - 2- . الاخبار الطوال 230 .
  - 3- . ارشاد 41 / 2 ، روضة الواعظین 1 / 173 ، بحارالانوار 44 / 336 ، عوالم 17 / 185 ورجوع شود به : تاریخ طبری 4 / 281 .

وأهل بيته - ويقول له : إن ابن عقيل بعثني إليك ، وهو أسير في أيدي القوم ، لا يرى أنه يمسي حتى يقتل ، وهو يقول : ارجع - فذاك أبي وأمي - بأهل بيتك ، ولا يعزك أهل الكوفة ؛ فإنهم أصحاب أبيك الذي كان يتمنى فراقهم بالموت أو القتل ، إن أهل الكوفة قد كذبوك .(1)

170 . وقال مسلم رحمه الله لعمر بن سعد لعنه الله : يا عمر . . . وابعث إلى الحسين عليه السلام من يردّه ، فإنني قد كتبتُ إليه أعلمه أن الناس معه ، ولا أراه إلا مقبلاً .(2)

171 . روى الشيخ المفيد قدس سره وغيره : ولم يكن عليه السلام عَلِمَ بخبر مسلم بن عقيل رحمه الله ، وكتب إليهم :

بسم الله الرحمن الرحيم ، من الحسين بن علي إلى إخوانه المؤمنين والمسلمين : سلام عليكم ؛ فاني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو ، أمّا بعد ؛ فإن كتاب مسلم بن عقيل جاءني يخبرني فيه بحسن رأيكم ، واجتماع ملتكم على نصرنا والطلب بحقنا ، فسألتُ الله أن يحسن لنا الصنيع ، وأن يثيبكم على ذلك أعظم الأجر ، وقد شخصتُ إليكم من مكة يوم الثلاثاء ، لثمان مضي من ذي الحجة يوم التروية ، فإذا قدم عليكم رسولي فانكمشوا في أمركم ، وجدّوا فإني قادم عليكم في أيامي هذه ، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته .(3)

ص: 232

1- . ارشاد 2 / 59 - 60 ، اعلام الوری 1 / 443 - 444 ، بحار الانوار 44 / 353 - 354 ، عوالم 17 / 203 ، تاريخ طبري 4 / 280 ، كامل ابن اثير 4 / 33 ، البداية والنهاية 8 / 171 ورجوع شود به : مقتل خوارزمي 1 / 211 .

2- . ارشاد 2 / 61 ، بحار الانوار 44 / 356 ، عوالم 17 / 205 ، تاريخ طبري 4 / 282 ، ورجوع شود به : كامل ابن اثير 4 / 34 ، مقتل خوارزمي 1 / 212 .

3- . ارشاد 2 / 70 ، مشير الاحزان 42 - 43 چاپ ديگر : 30 ، بحار الأنوار 44 / 369 - 370 ، عوالم 17 / 219 - 220 ، تاريخ طبري 4 / 297 ، البداية والنهاية 8 / 181 .

172 . وفي رواية الشيخ المفيد قدس سره وغيره : فانتهى عليه السلام إلى ماء من مياه العرب فإذا عليه عبدالله بن مطيع العدوي ، وهو نازل به ، فلمّا رأى الحسين عليه السلام قام إليه ، فقال : بأبي أنت وأمي يا ابن رسول الله ما أقدمك ؟ ! واحتمله وأنزله .

فقال له الحسين عليه السلام : كان من موت معاوية ما قد بلغك ، فكتب إليّ أهل العراق يدعونني إلى أنفسهم .

فقال له عبد الله بن مطيع : أذكرك الله - يا ابن رسول الله - وحرمة الإسلام أن تنتهك ، أنشدك الله في حرمة قريش ، أنشدك الله في حرمة العرب ، فو الله لئن طلبت ما في أيدي بني أمية ليقتلنك ، ولنن قتلوك لا يهابوا بعدك أحدا أبدا ، والله إنها لحرمة الإسلام تنتهك ، وحرمة قريش وحرمة العرب فلا تفعل ، ولا تأت الكوفة ، ولا تعرض نفسك لبني أمية . فأبى الحسين عليه السلام إلا أن يمضي . (1)

173 . قال الطبري وغيره : . . . حضرت الصلاة صلاة الظهر ، فأمر الحسين عليه السلام الحجاج بن مسروق الجعفي أن يؤذن ، فأذن ، فلمّا حضرت الإقامة خرج الحسين عليه السلام في إزار ورداء ونعلين ، فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال :

ايها الناس ، إنها معذرة إلى الله عزّ وجلّ وإليكم ، إني لم آتكم حتى أتتني كتبكم ، وقدمت عليّ رسلكم أن أقدم علينا ، فإنه ليس لنا إمام ، لعلّ الله يجمعنا بك على الهدى ، فإن كنتم على ذلك فقد جنتكم ، فإن تعطوني ما أطمئنّ إليه من عهدكم ومواثيقكم أقدم مصركم ، وإن لم تفعلوا وكنتم لمقدمي كارهين انصرفت عنكم إلى المكان الذي أقبلتُ منه إليكم .

ص: 233

---

1- . ارشاد 71 / 2 ، تاريخ طبري 4 / 298 ، كامل ابن اثير 4 / 41 ، الفصول المهمة 2 / 804 ، بحار الأنوار 44 / 370 - 371 ، عوالم 17 / 221 .

قال : فسكتوا عنه ، وقالوا للمؤمن : أقم ، فأقام الصلاة ، فقال الحسين عليه السلام للحزب : «أتريد أن تصلي بأصحابك» ؟ قال : لا ، بل تصلي أنت ونصلي بصلاتك ، قال : فصلّى بهم الحسين عليه السلام ، ثم إنه دخل واجتمع إليه أصحابه ، وانصرف الحزب إلى مكانه الذي كان به ، فدخل خيمة قد ضربت له ، فاجتمع إليه جماعة من أصحابه ، وعاد أصحابه إلى صفّهم الذي كانوا فيه ، فأعادوه ، ثم أخذ كل رجل منهم بعنان دابّته وجلس في ظلّها .

فلما كان وقت العصر أمر الحسين عليه السلام أن يتهيّئوا للرحيل ، ثم إنه خرج فأمر مناديه فنادى بالعصر ، وأقام فاستقدم الحسين عليه السلام فصلّى بالقوم ثم سلّم ، وانصرف إلى القوم بوجهه ، فحمد الله ، وأثنى عليه ، ثم قال :

أمّا بعد ؛ أيها الناس ، فإنكم إن تتقوا وتعرفوا الحقّ لأهله يكن أرضى لله ، ونحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم ، والسائرين فيكم بالجور والعدوان ، وإن أتم كرهتمونا ، وجهلتم حقّنا ، وكان رأيكم غير ما أتتني كتبكم ، وقدمت به عليّ رسلكم ، انصرفت عنكم .

فقال له الحزب بن يزيد : إنا - والله - ما ندري ما هذه الكتب التي تذكر .

فقال الحسين عليه السلام : «يا عقبة بن سمعان ، اخرج الخرجين اللذين فيهما كتبهم إليّ» . فأخرج خرجين مملوءين صحفا ، فنشرها بين أيديهم ، فقال الحزب : فإنّا لسنا من هؤلاء الذين كتبوا اليك ، وقد أمرنا - إذا نحن لقيناك - ألا نفارقك حتى نقدمك على عبيد الله بن زياد ، فقال له الحسين عليه السلام : «الموت أدنى إليك من ذلك» . ثم قال لأصحابه : «قوموا فاركبوا» ، فركبوا ، وانتظروا حتى ركبت نساؤهم . فقال لأصحابه : «انصرفوا بنا» . فلما ذهبوا لينصرفوا حال القوم بينهم وبين الانصراف ، فقال الحسين عليه السلام للحزب : «نكلتك أمك ما تريد» ؟ . . . قال الحزب : أريد - والله - أن أنطلق بك إلى

عبيدالله بن زياد . قال له الحسين عليه السلام : «اذن - والله - لا أتبعك» . فقال له الحرّ : إذن - والله - لا أدعك ، فترادًا القول ثلاث مرات ، ولمّا كثر الكلام بينهما قال له الحرّ : إني لم أؤمر بقتالك ، وإنما أمرتُ ألا أفارقك حتى أقدمك الكوفة ، فإذا أبيت فخذ طريقًا لا تدخلك الكوفة ، ولا تردّك إلى المدينة ، تكون بيني وبينك نصفًا حتى أكتب إلى ابن زياد ، وتكتب أنت إلى يزيد ابن معاوية إن أردت أن تكتب إليه ، أو إلى عبيدالله بن زياد إن شئت ، فلعلّ الله إلى ذلك أن يأتي بأمر يرزقني فيه العافية من أن أبتلي بشيء من أمرك . (1)

174 . عن عقبة بن أبي العيزار : ان الحسين عليه السلام خطب أصحابه وأصحاب الحرّ بالبيضة ، فحمد الله وأثنى عليه ثم قال :

أيها الناس ! إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : «من رأى سلطانًا جائرًا مستحلاً لحرم الله ، ناكثًا لعهد الله ، مخالفاً لسنة رسول الله ، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان ، فلم يغيّر عليه بفعل ولا قول ، كان حقاً على الله أن يدخله مدخله» .

ألا وإن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان ، وتركوا طاعة الرحمن ، وأظهروا الفساد ، وعطلوا الحدود ، واستأثروا بالفيء ، وأحلّوا حرام الله ، وحرّموا حلاله ، وأنا أحقّ

من غير .

قد أتتني كتبكم ، وقدمت عليّ رسلكم ببيعتكم أنكم لا تسلموني ، ولا تدخلوني ، فإن تمتمت على بيعتكم تصيبوا رشدكم ، فأنا الحسين بن علي ، وابن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ، نفسي مع أنفسكم ، وأهلي مع أهليكم ، فلكم في أسوة ، وإن لم تفعلوا وتقضتم عهدكم ، وخلعتم بيعتي من أعناقكم ،

ص: 235

---

1- . تاريخ طبري 4 / 303 - 304 ورجوع شود به : الأخبار الطوال 250 ، مقتل خوارزمي 1 / 231 - 232 ، بحار الأنوار 44 / 376 - 378 ، عوالم 17 / 227 - 228 .



فلعمري ما هي لكم بُنكر ، لقد فعلتموها بأبي وأخي وابن عمي مسلم ، والمغرور من اغترّبكم ، فحظّكم أخطاتم ، ونصيبكم ضيِّعتم ،  
«فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» ، (1) وسيغني الله عنكم ، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته . (2)

175 . وفي رواية : ودعا الحسين عليه السلام بدواة وبيضاء ، وكتب إلى أشرف الكوفة ممّن كان يظنّ أنه على رأيه :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، من الحسين بن علي إلى سليمان بن صرد والمسيب بن نجبة ورفاعة بن شداد وعبد الله بن وال وجماعة المؤمنين ،  
أما بعد ؛ فقد علمتم أن رسول الله صلى الله عليه وآله قد قال - في حياته - : « من رأى سلطانا جائرا مستحلاّ لحرم الله ، ناكثا لعهد الله ،  
مخالفا لسنة رسول الله ، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان ، ثم لم يغيّر بقول ولا فعل كان حقيقا على الله أن يدخله مدخله » ، وقد علمتم  
أن هؤلاء القوم قد لزمو طاعة الشيطان ، وتولّوا عن طاعة الرحمن ، وأظهروا الفساد ، وعطلوا الحدود ، واستأثروا بالفيء ، وأحلّوا حرام الله ،  
وحرّموا حلاله ، وإني أحقّ بهذا الأمر لقرابتي من رسول الله صلى الله عليه وآله ، وقد أتتني كتبكم ، وقدمت عليّ رسلكم ببيعتكم أنكم لا  
تسلموني ولا تخذلوني ، فإن وفيتم لي ببيعتكم فقد أصبتم حظكم ورشدكم ، ونفسي مع أنفسكم ، وأهلي وولدي مع أهاليكم وأولادكم  
فلكم بي أسوة ، وإن لم تفعلوا ونقضتم عهودكم وخلعتم ببيعتكم فلعمري ما هي منكم بنكر لقد فعلتموها بأبي وأخي وابن

ص : 236

1- . الفتح 48 : 10 .

2- . تاريخ طبري 4 / 304 ، كامل ابن اثير 4 / 48 .

عمي ، والمغرور من اغترّب بكم ، فحظّكم أخطأتم ونصيبكم ضيّعتم ، «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» ، وسيغني الله عنكم ، والسلام  
(1).

176 . أرسل ابن سعد رجلاً إلى مولانا الحسين عليه السلام . . . فقال : يا مولاي ! ما الذي جاء بك إلينا ، وأقدمك علينا ؟ فقال عليه السلام : «كتبكم» . فقال : الذين كاتبوك هم اليوم من خواصّ ابن زياد ! (2)

177 . جاء رسول عمر بن سعد حتى سلّم على الحسين عليه السلام ، وأبلغه رسالة عمر بن سعد إليه .

فقال له الحسين عليه السلام : كتب إليّ أهل مصركم هذا أن اقدم فأما إذا كرهتموني فأنا أنصرف عنكم . . .

فقال عمر بن سعد : أرجو أن يعافيني الله من حربه وقتاله ، وكتب إلى عبيد الله بن زياد : . . . فإني حيث نزلت بالحسين بعثت إليه رسولي فسألته عما أقدمه وما ذا يطلب ، فقال :

كتب إليّ أهل هذه البلاد ، وأتتني رسلهم يسألوني القدوم إليهم ففعلت ، فأما إذا كرهتموني ، وبدا لهم غير ما أتتني به رسلهم فأنا منصرف عنهم . (3)

178 . عن مصعب بن عبد الله : لما استكفّ الناس بالحسين عليه السلام ركب فرسه ،

ص : 237

1- . بحار الأنوار 44 / 381 - 382 ، عوالم 17 / 232 - 233 به نقل از مناقب و رجوع شود به : فتوح ابن أعثم 5 / 81 ، مقتل خوارزمي 1 / 234 - 235 .

2- . موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 462 به نقل از مقتل الحسين عليه السلام 81 ، الإمام الحسين عليه السلام وأصحابه 1 / 224 ، معالي السبطين 1 / 309 .

3- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 86 ، اعلام الوری 1 / 451 ، روضة الواعظين 1 / 181 ، مناقب 3 / 247 چاپ دیگر : 4 / 97 ، بحار الأنوار 44 / 379 ، 384 - 385 ، عوالم 17 / 235 - 236 ، تاريخ طبري 4 / 311 ، مقتل خوارزمي 1 / 241 .

واستنصت الناس ، حمد الله وأثنى عليه ، ثم قال :

تبا لكم - أيتها الجماعة - وترحا وبؤا لكم حين استصرختمونا ولهين فأصرخناكم موجفين ، فشحذتم علينا سيفا كان في أيدينا ، وحمشتم علينا نارا أضرمناها على عدوكم وعدونا ، فأصبحتم إلبا على أوليائكم ، ويدا على أعدائكم ، من غير عدل أفشوه فيكم ، ولا أمل أصبح لكم فيهم ، ولا- ذنب كان مذبذبا إليكم ، فهلا- لكم الويلات ؛ إذ كرهتمونا ، والسيف مشيم ، والجأش طامن ، والرأي لما يستحصف ، ولكنكم أسرعتم إلى بيعتنا كطيرة الدبى ، وتهافتتم إليها كتهافت الفراش ، ثم نقضتموها سفها وضلّة ، فبعدا وسحقا لطواغيت هذه الأمة ، وبقية الأحزاب ، ونبذة الكتاب ، ومطفئي السنن ، ومؤخي المستهزيين الذين جعلوا القرآن عسرين ، وعصاة الإمام ، وملحقي العهرة بالنسب ، ولبس ما قدّمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم ، وفي العذاب هم خالدون .

أفهواء تعضدون ، وعدّما تتخاذلون؟! أجل - والله - خذل فيكم معروف ، نبتت عليه أصولكم ، وأتذرت عليه عروقكم ، فكنتم أخبث ثمر شجر للناظر ، وأكلة للغاصب ، ألا لعنة الله على الظالمين الناكثين الذين ينقضون الأيمان بعد توكيدها ، وقد جعلوا الله عليهم كفيلاً . (1)

ص: 238

---

1- . رجوع شود به : احتجاج 2 / 24 ، لهوف 58 - 59 چاپ ديگر : 97 ، مثير الأحزان 54 (چاپ ديگر : 40) ، تحف العقول 240 - 241 ، مناقب 3 / 257 (چاپ ديگر 4 / 110) ، كشف الغمة 2 / 19 ، بحار الانوار 8 / 45 ، 83 ، عوالم 17 / 252 - 253 ، تاريخ مدينة دمشق 14 / 218 - 219 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 318) ، مطالب السؤول 383 ، الفصول المهمة 2 / 766 ، مقتل خوارزمي 2 / 6 - 7 ، فتوح ابن اعثم 5 / 116 . و آخر فرمايش حضرت اقتباسى است از آيه شريفه : «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» . (النحل (16) : 91) .

179 . وقال عليه السلام : أيها الناس ! اسمعوا قولي ، ولا تعجلوا عليّ حتى أعظكم بما يحقّ عليّ ، وحتى أعذر عليكم ، فإن أعطيتموني النصف كنتم بذلك أسعد . . . فنأدى : يا شيبث بن ربعي ! يا حجار بن أبجر ! يا قيس بن الأشعث ! يا يزيد بن الحارث ! ألم تكتبوا إليّ : أن قد أينعت الثمار ، واخضرّ الجناب ، وإنما تقدم على جندك مجنّد ؟! (1)

180 . وفي آخر دعائه عليه السلام يوم عاشوراء : اللهم . . . احكم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ فَإِنَّهُمْ غَرَّبُونَا ، وخذعونا [ وخذلونا ] ، وغدروا بنا ، وقتلونا ، ونحن عترة نبيك ، وولد حبيبك محمد بن عبد الله الذي اصطفيته بالرسالة ، واثمنته على وحيك ، فاجعل لنا من أمرنا فرجا ومخرجا برحمتك يا أرحم الراحمين . (2)

181 . وفي دعائه آخر له عليه السلام : اللهم احكم بينا وبين قوم دعونا لينصرونا ثم يقتلونا [ فقتلونا ] .

وفي لفظ : فإنهم دعونا لينصرونا ، ثم عدوا علينا فقتلونا [ يقاتلوننا ] . (3)

ص: 239

- 
- 1- . ارشاد 2 / 97 - 98 ، اعلام الورى 1 / 458 - 459 ، عوالم 17 / 250 - 251 ، بحار الانوار 45 / 6 - 7 ، تاريخ طبرى 4 / 322 - 323 ، البداية والنهاية 8 / 193 - 194 .
  - 2- . مصباح المتعجد 827 ، مزار ابن المشهدى 399 ، إقبال 304 ، مصباح شيخ كفعمى 544 ، بحار الانوار 98 / 348 .
  - 3- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 111 ، اعلام الورى 1 / 468 ، بحار الأنوار 45 / 43 ، عوالم 17 / 285 ، فتوح ابن اعثم 5 / 114 ، تاريخ طبرى 4 / 293 ، 345 ، تهذيب الكمال 6 / 428 ، كامل ابن اثير 4 / 77 ، سير أعلام النبلاء 3 / 309 ، البداية والنهاية 8 / 214 ، تهذيب التهذيب 2 / 304 .

182 . وورد - أيضا - قوله عليه السلام : «فإنهم غرّونا وكذبونا وخذلونا» في غير تلك الرواية (1).

\* قبلاً در روایت شماره 27 گذشت که فرمود : أتاني رسول الله صلى الله عليه وآله . . . فقال : يا حسين ! اخرج [ إلى العراق ] فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً .

\* و در روایت شماره 33 أم سلمه گفت : يا بني لا تحزني بخروجك إلى العراق . حضرت فرمود :

يا أمّاه قد شاء الله عزّ وجلّ أن يراني مقتولاً مذبوحاً ظلماً وعدواناً ، وقد شاء أن يرى حرمي ورهطي ونسائي مشرّدين ، وأطفالي مذبوحين مظلومين مأسورين مقيدّين ، وهم يستغيثون فلا يجدون ناصرًا ولا معينًا .

\* و در روایت شماره 56 به مسلم بن عقيل فرمود : فإن رأيت الناس مجتمعين على بيعتي فعجل لي بالخبر حتى أعمل على حسب ذلك إن شاء الله تعالى . \* و در روایت شماره 67 فرمود : إن هؤلاء أخافوني ، وهذه كتب أهل الكوفة ، وهم قاتلي .

\* و در روایت شماره 89 فرمود : ولكن مسلم بن عقيل كتب إليّ باجتماع أهل الكوفة على نصرتي وبيعتي ، وقد أجمعت على المسير إليهم .

\* و در روایت شماره 94 فرمود : وهذه كتب أهل الكوفة ورسلمهم ، وقد وجب عليّ إجابتهم ، وقام لهم العذر عليّ عند الله سبحانه .

ص: 240

---

1- . بحار الانوار 10 / 45 ، عوالم 17 / 253 ، احقاق 11 / 625 به نقل از مقتل خوارزمي .

\* و در روایت شماره 104 فرمود: إن أهل الكوفة كتبوا إليّ يسألونني أن أقدم عليهم لما رجوا من إحياء معالم الحق، وإماتة البدع.

\* و در روایت شماره 184 خواهد آمد که فرمود: إن أهل هذا المصر كتبوا إليّ يذكرون أن لا إمام لهم، ويسألونني القدوم عليهم.

### اشاره به مدلول روایات

چنان که ملاحظه فرمودید سیدالشهدا علیه السلام در نامه به کوفیان، صحبت با حضرت مسلم علیه السلام، گفت و گوهای بین راه، پاسخ پیام عمر بن سعد، احتجاج های مکرر با کوفیان و مناجات با خدای تعالی، علت سفر به کوفه را دعوت و نامه های درخواستی کوفیان دانست تا جایی که به آنها فرمود:

اگر نظر شما عوض شده و تمایل به حضور من ندارید، حاضرم برگردم.

و می خواست برگردد ولی آنها مانع شدند.

روایت 162: نامه های بسیار از سوی کوفیان، و کلام فرستادگان آنها حاکی از آن بود که: ای امام حسین علیه السلام اگر نزد ما نیایی [در برابر خدا مسئول و] گنهکار هستی! روایت 163 - 164: کوفیان به حضرت نوشتند: اینجا صد هزار شمشیرزن در اختیار و گوش به فرمان تو هستیم، تأخیر روا مدار.

روایت 165: چهل هزار نفر از کوفیان [از طریق مکاتبه] با آن حضرت بیعت کردند که: با هر کس بچنگد جنگ کنند و با هرکسی کنار بیاید، رفتار مسالمت آمیز داشته باشند.

پس از آن ، حضرت به آنها نامه نوشت و وعده داد که دعوتشان را بپذیرد و به سرعت نزد آنها برود سپس مسلم بن عقیل علیه السلام را نزد آنها فرستاد تا صدق گفتار و ثبات عقیده آنها را به حضرت خبر دهد .

روایت 166 : حضرت به آنها نوشت :

آخرین فرستادگان و نامه های شما رسید که عمده شما از من خواسته اید که نزد شما بیایم تا همگی به راه حق هدایت شده و بر آن اتفاق نمایید . من برادر و پسرعمویم را که مورد اطمینان من است نزد شما می فرستم ، اگر به من بنویسد که جمعیت شما و بزرگان صاحبان عقل [ و تدبیر ] و فضیلت شما با آنچه در نامه ها نوشته اید موافق هستند ، به زودی نزد شما خواهم آمد .

روایت 167 : سیدالشهدا علیه السلام به مسلم فرمود :

اگر دیدی آنچه در نامه ها نوشته اند درست بوده ، زود به من نامه بنویس تا سریع به سوی کوفه حرکت کنم و گرنه زود برگرد .

روایت 168 : در نامه حضرت مسلم علیه السلام به امام حسین علیه السلام آمده که : هجده هزار نفر با من بیعت کرده اند ، تشریف بیاورید .

روایت 169 : پس از آن که به حضرت مسلم امان دادند و حضرت بی وفایی کوفیان را دید به محمد بن اشعث فرمود : آیا می توانی کسی را از طرف من بفرستی تا به امام حسین علیه السلام خبر دهد که من اسیر دست دشمن شده ام و روز را به شب نخواهم برد و کشته خواهم شد ؟ او با خاندانش امروز و فردا خارج می شود . [ کسی بفرست که ] به او بگوید : فدایت شوم ، با خاندانت باز گرد و فریب کوفیان را مخور ، آنها دروغ گفتند . آنها اصحاب پدرت هستند که آرزو

ص: 242

می کرد به مردن یا کشته شدن از آنها جدا شود .

روایت 170 : حضرت مسلم علیه السلام قبل از شهادتش نیز به عمر سعد لعنه الله وصیت فرمود : کسی را نزد امام حسین علیه السلام بفرست که برگردد ، من به حضرت نوشته ام که مردم با ایشان هستند [ و یاری اش می کنند] ، مطمئنم که آن حضرت حرکت کرده است .

روایت 171 : هنوز خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام به امام حسین علیه السلام نرسیده بود که حضرت نامه ای به اهل کوفه نوشت و پس از حمد و ثنای الهی یادآور نامه جناب مسلم شد که خبر داده مردم بر یاری اهل بیت علیهم السلام و طلب حق آنها اجتماع کرده اند . سپس از خروج خویش در هشتم ذی الحجه خبر داد و فرمود : در همین چند روز آینده نزد شما خواهم آمد .

روایت 172 : حضرت به عبدالله بن مطیع در مورد انتخاب عراق چنین فرمود : می دانی که معاویه مرده است ، عراقیان به من نامه نوشته و از من خواسته اند که نزد آنها بروم .

روایت 173 : حضرت پس از ملاقات با لشکر حرّ خطبه ای خواند و دلیل سفر خویش را چنین بیان فرمود :

من به سوی شما حرکت نکردم مگر پس از رسیدن نامه ها و فرستادگان شما که گفتید : «ما پیشوا و رهبری نداریم ، امید آن که خدا به واسطه تو همه ما را به راه راست هدایت فرماید تا بر آن اتفاق نماییم» ، اگر سر حرفتان ایستاده اید ، تجدید عهد و پیمان نمایید تا وارد کوفه شوم ، و اگر دوست ندارید من برمی گردم .

و پس از خواندن نماز عصر نیز مطلب خویش را تکرار نمود . حرّ در پاسخ



گفت: به خدا سوگند من از نامه هایی که می گویی خبر ندارم.

به دستور حضرت نامه ها را نزد او آوردند. حرّ گفت: ما از کسانی نیستیم که به تو نامه نوشته اند، ما مأموریم تو را نزد ابن زیاد ببریم. حضرت فرمود: مرگ به تو از این کار نزدیک تر است.

سپس حضرت و یارانش سوار شدند که برگردند ولی لشکر حرّ مانع شد، و پس از رد و بدل شدن کلماتی بین آنها حرّ گفت: راهی انتخاب کن که نه به کوفه باشد نه مدینه، تا من به ابن زیاد نامه بنویسم، شاید مطلب به عافیت ختم شود.

روایت 174: در خطبه ای که حضرت برای اصحاب خود و لشکر حرّ ایراد فرمود، آمده است:

نامه های شما به دست من رسید، فرستادگان شما [از طرف شما] با من بیعت کردند، شما قول دادید که مرا تسلیم دشمن نکنید و دست از یاری من بردارید.

روایت 175: مطلب گذشته به عنوان نامه حضرت به بزرگان کوفه آمده است.

روایت 176: کسی از حضرت پرسید: چرا اینجا تشریف آوردی؟! فرمود: چون به من نامه نوشتید! آن شخص گفت: سرورم! آنها که به تو نامه نوشته اند فعلاً از خواص و نزدیکان ابن زیاد هستند!

روایت 177: فرستاده عمر بن سعد نزد حضرت آمد و پیغام او را رساند. حضرت فرمود: اهل این سرزمین به من نامه نوشته و از من دعوت کرده اند، اگر پشیمان شده اند برمی گردم. عمر بن سعد عین مطلب را برای ابن زیاد نوشت.

روایت 178 : خلاصه مطلب آن که حضرت به کوفیان فرمود :

شما از ما کمک خواستید و فریادرسی نمودید ، ما هم به سرعت به فریاد شما رسیدیم . . . چرا تا کار بدینجا نکشیده بود کراهت خویش را اظهار نکردید؟! . . . بر پیمان شکن لعنت!

روایت 179 : حضرت از مردم خواست که به سخنانش گوش دهند تا آنها را موعظه نموده و عذر خویش را در آمدن به کوفه بیان نماید . . . ؛ سپس عده ای از بزرگان لشکر دشمن را به اسم صدا زد ، و فرمود : مگر شما به من ننوشتید که میوه ها رسیده و . . . [ تمام شرایط برای استقبال از شما فراهم شده ] به سوی ما بیا که لشکری برای یاری تو مهیا شده است؟!!

روایت 180 : در آخرین دعای حضرت روز عاشورا آمده است : خدایا بین ما و قوم ما به حق قضاوت کن ؛ زیرا آنها ما را فریب داده و به ما نیرنگ و خدعه زدند و ما را به قتل رساندند .

روایت 181 : در دعایی دیگر از حضرت نقل شده که : خدایا بین ما و بین این قوم حکم کن که از ما دعوت کردند تا ما را یاری کنند ، سپس به کشتار ما پرداختند .

روایت 182 : در عبارت دیگر از آن حضرت آمده که فرمود : کوفیان ما را فریب داده ، به ما دروغ گفتند ، ما را رها کرده و دست از یاری ما برداشتند .

و از روایات 56 ، 67 ، 89 ، 94 ، 104 ، 184 نیز معلوم می شود که دعوت کوفیان - به حسب ظاهر - باعث حرکت حضرت به سوی عراق شده است .

ماحصل روایات ، به خصوص به کار بردن الفاظی که حاکی از «نیرنگ ، خدعه ، کید ، غدر و . . . کوفیان» است ، به روشنی دلالت دارد که آنها با دعوت

ص: 245

خویش این مشکلات را برای حضرت پیش آوردند .

این گونه تعابیر در آثار دیگری نیز به چشم می خورد که در ادامه به چند مورد آن اشاره می شود :

ص: 246

183. قال البلاذري: عرض الحسين عليه السلام على أهله ومن معه أن يتفرّقوا عنه، ويجعلوا الليل جملاً، وقال:

إنما القوم يطلبونني وقد وجدوني، وما كانت كتب من كتب إليّ - فيما أظنّ - إلاّ مكيدة لي، وتقرباً إلى ابن معاوية بي.

فقالوا: قتيح الله العيش بعدك. (1)

184. وروى الدينوري أن عمر بن سعد قال لقرّة بن سفيان الحنظلي: انطلق إلى الحسين فسله ما أقدمك؟ فأتاه، فأبلغه فقال الحسين عليه السلام:

أبلغه عني أن أهل هذا المصر كتبوا إليّ يذكرون أن لا إمام لهم، ويسألونني القدوم عليهم، فوثقت بهم، فغدروا بي، بعد أن بايعني منهم ثمانية عشر ألف رجل، فلما دنوت فعلمت غرور ما كتبوا به إليّ أردت الانصراف إلى حيث منه أقبلت، فمنعني الحرّ بن يزيد، وسار حتى جمع بي في هذا المكان. (2)

185. قال مولانا زين العابدين عليه السلام - في خطبته بالكوفة -:

أيّها الناس! ناشدكم بالله، هل تعلمون أنكم كتبتُم إلى أبي وخذعتموه وأعطيتُموه من أنفسكم العهد الميثاق والبيعة، وقاتلتموه، وخذلتموه؟! (3)

ص: 247

1- . أنساب الأشراف 3 / 185 .

2- . الأخبار الطوال : 253 .

3- . رجوع شود به : احتجاج 2 / 32 ، لهوف 92 چاپ ديگر : 157 ، بحار 45 / 113 ، عوالم 17 / 382 .

- 186 . وفي خطبة عقيلة بني هاشم سيدتنا زينب الكبرى عليها السلام بالكوفة : يا أهل الكوفة ! يا أهل الختل [ الختر ] والغدر والخذل ! (1)
- 187 . وفي خطبة سيدتنا فاطمة الصغرى عليها السلام بالكوفة : يا أهل الكوفة ! يا أهل المكر والغدر والخيلاء ! (2)
- 188 . وعن مولانا الباقر عليه السلام : ثم بايع الحسين عليه السلام من أهل العراق عشرون ألفاً ، ثم غدروا به ، وخرجوا عليه وبيعته في أعناقهم فقتلوه . . . . (3)
- 189 . وقال مسلم بن عقيل عليه السلام لطوعة : أنا مسلم بن عقيل كذبي هواء القوم ، وغزوني ! (4)
- 190 . وفي مناجات مسلم عليه السلام قبل شهادته : اللهم احكم بيننا وبين قوم غزونا ، وخذلونا ، (5) وكادونا ، (6) وكذبونا ، (7) وأذلونا ، (8) وقتلونا . (9)

ص: 248

- 1- . رجوع شود به : بلاغات النساء 23 ، امالي شيخ مفيد 322 ، امالي شيخ طوسي 92 ، احتجاج 29 / 2 ، مناقب 3 / 261 چاپ ديگر : 4 / 115 ، لهوف 86 (چاپ ديگر : 146) ، مثير الاحزان 86 (چاپ ديگر : 66) ، بحار الانوار 45 / 109 ، 163 ، 165 ، عوالم 17 / 369 ، 371 ، 378 ، فتوح ابن اعثم 5 / 121 ، مقتل خوارزمي 2 / 40 (با اختلاف و زياده و نقصان) .
- 2- . رجوع شود به : احتجاج 27 / 2 ، مثير الاحزان 87 چاپ ديگر : 68 ، لهوف 89 (چاپ ديگر : 150) ، بحار الانوار 45 / 110 ، عوالم 17 / 379 .
- 3- . شرح ابن ابى الحديد 11 / 43 ، بحار 44 / 68 ، و رجوع شود به : كتاب سليم 188 ، بحار 27 / 212 .
- 4- . ارشاد 2 / 55 ، اعلام الورى 1 / 442 ، روضه الواعظين 1 / 175 ، بحار 44 / 350 ، عوالم 17 / 199 ، مقاتل الطالبين 68 ، تاريخ طبرى 4 / 278 ، كامل ابن اثير 4 / 31 ، البداية والنهاية 8 / 167 .
- 5- . مناقب 3 / 245 چاپ ديگر 4 / 94 ، اعلام الورى 1 / 444 ، البداية والنهاية 8 / 169 ، فتوح ابن اعثم 5 / 58 ، مقتل خوارزمي 1 / 213 .
- 6- . مقاتل الطالبين 67 .
- 7- . ارشاد 2 / 63 ، روضه الواعظين 1 / 177 ، بحار 44 / 357 ، عوالم 17 / 206 ، الثقات ابن حبان 2 / 308 .
- 8- . تاريخ طبرى 4 / 283 .
- 9- . بحار الانوار 44 / 358 ، عوالم 17 / 207 .

روایت 183: از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: نامه های کوفیان نیرنگی بیش نبود.

روایت 184: و فرمود: اهل کوفه از من خواستند که نزد آنها آمده و رهبری آنها را به عهده گیرم، من به آنها اطمینان کردم ولی آنها به من نیرنگ زدند. هنگامی که به فریب آنها پی بردم خواستم برگردم ولی حرّ مانع شد.

روایت 185: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای مردم [کوفه] آیا می دانید [و می پذیرید] که شما بودید که به پدرم نامه نوشتید و با او خدعه نمودید؟!!

روایت 186: حضرت زینب علیها السلام به آنها فرمود: ای کوفیان! ای اهل خدعه و خیانت و نیرنگ و خذلان!

روایت 187: حضرت فاطمه صغری علیها السلام نیز خطاب به آنان فرمود: ای کوفیان! ای اهل مکر و حيله و نیرنگ و خودپسندی!

روایت 188: امام باقر علیه السلام فرمود: بیست هزار نفر عراقی با امام حسین علیه السلام بیعت کردند و سپس به آن حضرت نیرنگ زدند.

روایت 189: حضرت مسلم علیه السلام هنگام معرفی خودش به طوعه فرمود: من مسلم بن عقیل هستم، این مردم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند.

روایت 190 : و نیز حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام در آخرین لحظات عمرش به درگاه خداوند عرض نمود : خدایا بین ما و این قوم قضاوت نما که ما را فریب دادند ، دست از یاری ما کشیدند ، به ما نیرنگ زدند ، به ما دروغ گفتند ، ما را خوار نموده و به قتل رساندند .

برای روشن شدن روایات گذشته رجوع به مطالب آینده با عنوان : «میزان اهمیت نامه های کوفیان» ضروری است .

ص: 250

## میزان اهمیت نامه های کوفیان و اعتماد امام علیه السلام بر آن

آیا دعوت کوفیان عامل مستقلمی برای حرکت امام علیه السلام به شمار می رود؟!!

تا چه اندازه می شود به دعوت کوفیان اهمیت داد؟

یا این که بگوییم این نامه ها اصلاً اهمیتی در حرکت حضرت نداشته است؟!!

با توجه به سوء سابقه اهل کوفه و پیش بینی همه معاصران حضرت و گوشزد نمودن دوست و دشمن به بی وفایی آنان، معلوم می شود که - گذشته از علم و دانش الهی - حضرت به آسانی می توانست اوضاع را پیش بینی کند. البته این بدان معنا نیست که دعوت و نامه نوشتن آنها نادیده گرفته شود، چون وظیفه حضرت مشی بر طبق ظاهر دعوت آنها بوده است.

بدون شك شأن امام اجلّ از آن است که کسی بتواند او را نیرنگ بزند، ولی جایی که امام مأمور به رعایت ظاهر است، آنچه را می داند نادیده فرض می کند. (1) پس ظاهراً تمام روایاتی که حاکی از عدم صداقت و استواری کوفیان است و الفاظ «غدر، کید و خدعه» در آن به کار رفته، اشاره به همین مطلب است یعنی ظاهر قضیه و لزوم رعایت ظاهر، نه این که واقعا حضرت فریب خورده باشد؛ زیرا شأن حجت خدا اجلّ از آن است که کسی بتواند به او نیرنگ بزند.

ص: 251

---

1- رجوع شود به بحث «القاء نفس در تهلكه» و بحث «مشی بر ظاهر و احتمال بداء».



هنگامی که خبر شهادت حضرت مسلم و هانی علیهما السلام به کاروان رسد ، بعضی از اصحاب به امام حسین علیه السلام گفتند : شما مثل مسلم نیستی [ و با او خیلی فرق داری] اگر به کوفه برسی مردم در اسرع وقت به یاری شما خواهند شتافت ، (1) حضرت در پاسخ چیزی نگفت و سکوت نمود ، ولی طولی نکشید که خبر شهادت عبدالله بن یقظر نیز به حضرت گزارش شد ؛ لذا اعلام فرمود :

پیروان ما دست از یاری ما برداشتند ، هر کس بخواهد می تواند برگردد . (2)

علت این کار چنین بیان شده : فکره آن یسیروا معه إلا وهم یعلمون علی ما یقدمون . یعنی : حضرت کراهت داشت که با او [ افرادی ناآگاه] همراه باشند مگر آن که هر کس می ماند بداند به چه کاری اقدام می کند [ و فتح و ظفر ظاهری در کار نیست] .

وقد علم أنهم إذا بین لهم لم یصحبه إلا من یرید مواساته والموت معه . یعنی : امام حسین علیه السلام [ خوب] می دانست که پس از روشن شدن مطلب جز آنها که قصد مواسات داشته و خود را برای مرگ در رکاب او آماده کرده اند کسی همراه او نخواهد آمد .

ص: 252

---

1- . در پاورقی روایت شماره 69 به نقل از ابن قتیبه گذشت که پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام بنی عقیل گفتند : «قد جاءك من الكتب ما نثق به» یعنی : آن قدر نامه رسیده که برای ما اطمینان بخش است . الامامة والسیاسة 2/11 (تحقیق شیری 2/5) (تحقیق زینی).

2- . رجوع شود به : ارشاد 75 / 2 ، بحار الانوار 44 / 373 ، عوالم 17 / 225 ، تاریخ طبری 4 / 300 ، کامل ابن اثیر 4 / 43 ، البدایة والنهاية 8 / 182 .

پس حضرت و یاران باوفایش از سرانجام کار آگاه بودند ؛ لذا در پاسخ فرزدق اشعاری قرائت فرمود که در ضمن آن آمده است : «فقتل امرء بالسيف في الله أفضل» .

حضرت کاملاً توجه داشت چه می کند و به صراحت فرمود : «ليس يخفى عليّ الرأي» ؛ آری ادامه سفر امثال فرمان پروردگار (دستور خاص) بود ، و سیدالشهدا علیه السلام در این باره فرمود : او - یعنی حضرت مسلم علیه السلام - وظیفه خویش را انجام داد و آنچه بر عهده ما بوده باقی است .

به آثاری در این زمینه توجه فرمایید :

191 . قال السيد قدس سره : أتاه خبر مسلم في زبالة ، ثم إنه سار ، فلقى الفرزدق فسلم عليه ، ثم قال : يا ابن رسول الله ! كيف تركن إلى أهل الكوفة ، وهم الذين قتلوا ابن

عمك مسلم بن عقيل وشيعته ؟ ! قال : فاستعبر الحسين عليه السلام باكياً ، ثم قال :

رحم الله مسلماً فلقد صار إلى روح الله وريحانه وتحيته ورضوانه ، أما إنه قد قضى ما عليه ، وبقي ما علينا ، ثم أنشأ يقول :

فان تكن الدنيا تعدّ نفيسة \*\*\* فدار ثواب الله أعلى وأنبل

وإن تكن الأبدان للموت أنشئت \*\*\* فقتل امرء بالسيف في الله أفضل (1)

192 . وزاد ابن نما قبل الأشعار : ولما ورد خبر مسلم وهاني ارتجّ الموضوع بالنوح والعويل ، وسالت العزوب بالدمع الهمول . . . .

وقال بعد الأشعار : ثم أراد عليه السلام الرجوع حزناً وجزعاً لفقد أحبّته والمضي إلى

ص: 253

---

1- . لهوف 45 چاپ دیگر : 73 - 74 ، بحار الانوار 44 / 374 ، عوالم 17 / 224 ، ورجوع شود به : فتوح ابن اعثم 5 / 71 ، مقتل خوارزمی 1 / 223 ، مطالب السؤل 1 / 390 ، الفصول المهمة 2 / 773 ، كشف الغمة 2 / 27 - 28 .

بلدته ، ثم ثاب إليه رأيه الأول ، وقال : «على ما كنتُ عليه المعوّل» ، وقال - ممتثلاً - : «سأمضي وما بالموت عار على الفتى . . .» إلى آخر الأشعار .(1) 193 . وفي رواية : فقال له أصحابه : إنك - والله - ما أنت مثل مسلم بن عقيل ، ولو قدمت الكوفة لكان الناس إليك أسرع . فسكت . . . ثم ارتحلوا ، فسار حتى انتهى إلى زباله ، فأتاه خبر عبدالله بن يقطر ، فأخرج إلى الناس كتاباً فقرأه عليهم :

بسم الله الرحمن الرحيم ، أما بعد ؛ فإنه قد أتانا خبر فظيع قتل مسلم بن عقيل ، وهاني بن عروة ، وعبد الله بن يقطر ، وقد خذلنا شيعتنا ، فمن أحبّ منكم الانصراف فليصرف [ في ] غير حرج .(2)

\* قبلاً در روایت شماره 68 گذشت که حضرت فرمود : فمن أحبّ منكم الانصراف فليصرف في غير حرج ، ليس عليه ذمام . . . فكره أن يسيروا معه إلا وهم يعلمون على ما يقدمون . . .

و در پاسخ عمر بن لوزان - که گفت : أنشدك الله لما انصرفت ، فوالله ما تقدم إلا على الأستة وحدّ السيوف . . . على هذه الحال التي تذكر فيني لا أرى لك أن تفعل

- حضرت فرمود : ليس يخفى عليّ الرأي ، ولكن الله تعالى لا يغلب على أمره .

\* و در روایت شماره 70 گذشت که : فنظر إلى بني عقيل ، فقال : ما ترون ، فقد قتل مسلم ؟! فقالوا : والله ما نرجع حتى نصيب ثأرنا أو نذوق ما ذاق ، فأقبل علينا الحسين عليه السلام فقال : لا خير في العيش بعد هواء .

ص: 254

- 
- 1- . مشير الأحزان 45 چاپ دیگر : 32 - 33 ، ورجوع شود به كلام ابنابی حاتم عاملی (متوفای 664) در الدرّ النظیم (548) .
  - 2- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 75 ، بحار الانوار 44 / 373 ، عوالم 17 / 225 ، تاریخ طبری 4 / 300 ، کامل ابن اثیر 4 / 43 ، البداية والنهاية 8 / 182 .

194 . قال الطرماح بن حكيم (1) : لقيت حسيناً عليه السلام - وقد امترت لأهلي ميرة - فقلت : أذكرك في نفسك ، لا يغرتك أهل الكوفة ، فوالله لئن دخلتها لتقتلن ، وإني لأخاف أن لا تصل إليها ، فإن كنت مجمعا على الحرب فانزل أجاً ؛ فإنه جبل منيع ، والله ما نالنا فيه ذل قط ، وعشيرتي يرون جميعاً نصرتك فهم يمنعونك ما أقمت فيهم .

فقال : إن بيني وبين القوم موعداً أكره أن أخلفهم ، فإن يدفع الله عنا فقيماً ما أنعم علينا وكفى ، وإن يكن ما لا بد منه ففوز وشهادة ، إن شاء الله . (2)

195 . عن الطرماح بن عدي ، انه دنا من الحسين عليه السلام فقال له : والله إنني لأنظر فما أرى معك أحداً ، ولو لم يقاتلك إلا هؤلاء الذين أراهم ملازميك لكان كفى بهم ، وقد رأيت - قبل خروجي من الكوفة إليك بيوم - ظهر الكوفة ، وفيه من الناس ما لم تر عيناي في صعيد واحد جمعاً أكثر منه ، فسألت عنهم ، فقيل : اجتمعوا ليعرضوا ، ثم يسرحون إلى الحسين عليه السلام ، فأشددك الله إن قدرت على ألا تقدم عليهم شبراً إلا فعلت ، فإن أردت أن تنزل بلداً يمنعك الله به حتى ترى من رأيك ، ويستبين لك ما أنت صانع ، فسر حتى أنزلك منع جبلنا الذي يدعى : أجاً ، امتنعنا - والله - به من ملوك غسان وحمير ومن النعمان بن المنذر ، ومن الأسود والأحمر ، والله إن دخل علينا ذل قط ، فأسير معك حتى أنزلك القرية ، ثم نبعث إلى الرجال ممن بأجاً وسلمى من طيء ، فوالله لا يأتي عليك عشرة أيام حتى تأتيك طيء رجالاً وركباناً ، ثم أقم فينا ما بدا لك ، فإن هاجك هيج فأنا زعيم لك بعشرين ألف طائي يضربون بين يديك بأسيافهم ، والله لا يوصل إليك أبداً ومنهم عين تطرف .

ص : 255

- 1- . به جز از ابن نما قدس سره در مشير الاحزان ، ديگران او را «ابن عدي» گفته اند .
- 2- . مشير الاحزان 39 - 40 چاپ ديگر : 28 ، بحار الأنوار 44 / 369 ، عوالم 17 / 219 .

فقال له : جزاك الله وقومك خيرا ، إنه قد كان بيننا وبين هؤلاء القوم قولٌ لسنا نقدر معه على الانصراف ، ولا ندري علامَ تنصرف بنا وبهم الأمور في عاقبة .(1)

### اشاره به مدلول روایات

خلاصه روایات آن است که سیدالشهدا علیه السلام پس از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم و هانی رحمهما الله بنا بر ادامه سفر داشت ، جز روایت ابن نما که می گوید : حضرت می خواست برگردد ولی بعدا منصرف شده و به سفر ادامه داد . هنگام رسیدن خبر شهادت عبدالله بن یقظر به بقیه اجازه انصراف داد ، ولی خود و یاران مدینه به سفر ادامه دادند .

روایت 191 : فرزدق به حضرت گفت : چگونه به کوفیان اعتماد می کنی ، آنها پسر عمویت مسلم را کشتند ؟ ! حضرت در پاسخ فرمود : . . . او وظیفه خویش را انجام داد و وظیفه ما باقی مانده است ، سپس اشعاری خواند که : اگر دنیا با ارزش محسوب شود ، پاداش الهی برتر است ؛ اگر این بدن ها برای مردن آفریده شده ، کشته شدن در راه خدا فضیلت بیشتری دارد .

روایت 192 : سیدالشهدا علیه السلام از فقدان حضرت مسلم محزون و بی تاب گشته و اراده رجوع به وطن داشت ولی پس از آن نظر حضرت تغییر کرد و به سفر خویش ادامه داد .

روایت 193 : [ بعضی از ] اصحاب به حضرت گفتند : شما با مسلم [ خیلی ]

ص: 256

فرق داری! اگر به کوفه برسی مردم در اسرع وقت به یاری شما خواهند شتافت، حضرت در پاسخ چیزی نگفت و سکوت نمود... هنگامی که به منزل بعدی رسیدند خبر شهادت عبدالله بن یقطر نیز به حضرت رسید، لذا از روی نوشته ای برای مردم چنین قرائت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم، خبر جانگداز شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر به ما رسید، پیروان ما دست از یاری ما برداشتند، هر کس دوست داشت می تواند برگردد، خودتان را به زحمت نیندازید...

وقبلاً در روایت 68 گذشت که: هر کس بخواهد می تواند برگردد، چیزی بر ذمه او نیست.

حضرت کراحت داشت کسانی که با او همراه هستند، از آینده خویش بی اطلاع باشند.

و حضرت در پاسخ عمر بن لوذان فرمود: رأی و نظر صحیح بر من پوشیده نیست، کسی نمی تواند بر امر الهی [و اراده او] غالب شود.

و در روایت 70 گذشت که: هنگامی که دو نفر از بنی اسد خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام را به سیدالشهدا علیه السلام رساندند و از ایشان خواستند که از سفر به کوفه صرف نظر نماید، حضرت به خاندان عقیل فرمود: مسلم به شهادت رسیده است، نظر شما چیست؟

آنها حاضر به بازگشت نشدند و گفتند: یا انتقام می گیریم یا این که ما هم کشته می شویم، [حضرت نخواست آنها را تنها بگذارد، لذا] فرمود: زندگی پس از اینها ارزشی ندارد.

روایت 194: طِرْمَاح می گوید که به امام حسین علیه السلام عرض کردم: مبادا کوفیان تو را فریب دهند! به خدا سوگند اگر به کوفه بروی کشته خواهی شد. اگر تصمیم جنگ داری به کوهستان «أجأ» بیا، افراد قبیله ما از شما پشتیبانی خواهند کرد.

حضرت فرمود: بین ما و اهل کوفه وعده و قراری است که نمی خواهیم بر خلاف آن رفتار نمایم. اگر خدا بلا را از ما دور نماید که همیشه از نعمت هایش بهره مند بوده ایم و ما را کافی است؛ و اگر حادثه ای رخ دهد که چاره ای از آن نباشد آن هم رستگاری و شهادت است.

روایت 195: بنا بر نقل طبری، طِرْمَاح گفت: کسی را با شما نمی بینم (شما یاوری ندارید)، اگر همین عده که اطراف تو را گرفته اند [ اشاره به لشکر حرّ] بخواهند با شما مبارزه کنند [ برای نابودی شما] کافی است، قبل از این که از کوفه برون آیم، خارج شهر جمعیت فراوانی را دیدم که تا به حال چنین جمعیتی را یکجا ندیده بودم، آنها را برای مبارزه با شما مهیا کرده بودند.

تورا به خدا حتی يك و جب به آنها نزدیک نشو. فعلاً جای دیگری برو تا ببینی چه می شود سپس تصمیم بگیر.

پس از آن از امام حسین علیه السلام دعوت کرد که به کوهستان «أجأ» برود تا از قبائل دیگر هم کمک بگیرند، و ضمانت کرد که در ظرف ده روز فقط از قبیله طی بیست هزار شمشیرزن جمع شوند و از آن حضرت دفاع نمایند. امام علیه السلام از او سپاسگزاری کرد و فرمود:

خدا به تو و قومت پاداش نيك دهد. بین ما و اهل کوفه قول و قراری

است که نمی توانیم از آن صرف نظر کنیم ، نمی دانیم عاقبت کار ما و آنها به کجا می کشد .

ص: 259



## 1. یکسان نبودن روایات

چنان که ملاحظه فرمودید: لسان اخبار و آثار در ادامه سفر پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام مختلف است:

الف) امام حسین علیه السلام اجمالاً فرمود: رأی و نظر صحیح بر من پوشیده نیست.

ب) اجمالاً فرمود: ادامه سفر وظیفه ماست.

ج) حضرت به نکته ای اشاره فرمود که: چون به کوفیان قول داده ام نقض پیمان نخواهم کرد.

د) حضرت اراده رجوع به وطن داشت ولی پس از آن نظرش تغییر کرد. البته این روایت با بقیه ادله و آثار به هیچ وجه سازگار نیست.

ه) خاندان جناب عقیل حاضر به بازگشت نبودند و حضرت نخواست آنها را تنها بگذارد؛ توضیح و اشکال این مطلب در نکته بعد خواهد آمد.

## 2. پاسخ افناعتی در برخی از روایات

از روایات 69 - 70 استفاده شده که: خاندان عقیل حاضر به بازگشت نشدند و گفتند: یا انتقام می گیریم یا کشته می شویم، و حضرت نخواست آنها را تنها بگذارد.

ولی ممکن است که - بر فرض صحت روایت و تمام بودن استظهار فوق - حضرت طرح این گفت و گور را برای ساکت نمودن وقانع کردن مخاطب

فرموده باشد، نه این که واقعا همه خطرات آینده را با استناد به این که بنی عقیل بر نمی گردند متحمل شود. اگر حضرت ادامه سفر را صلاح نمی دانست ممکن بود که با آنها صحبت کند و آنها را نیز منصرف نماید.

آیا ممکن است که حجت خدا در تنظیم برنامه های آینده اش - که تأثیر مستقیم بر سرنوشت تشیع و آینده امت دارد - فقط با استناد به مشورت بنی عقیل تصمیم بگیرد؟!!

قطعا پاسخ منفی است؛ لذا این احتمال تقویت شده که کلام حضرت با آنان به معنای اجازه بازگشت و برداشتن بیعت از ذمه آنها بوده و عبارت «ما ترون» در روایت شماره 70 به این معناست که: حالا که حضرت مسلم علیه السلام به شهادت رسید، همین مصیبت برای شما کافی است، اگر بخواهید می توانید برگردید. ولی آنها با شهادت تمام صریحا اعلام کردند که ما بر نمی گردیم و تا آخرین نفس با شما همراه هستیم. (1)

### 3. تنافی برخی از روایات با یکدیگر

روایت طرّمّاح بنابر نقل طبری (شماره 195)، دلالت دارد که امام حسین علیه السلام از باب وفای به عهد با کوفیان حتی پس از ملاقات با حرّ نیز تصمیم داشت به سفر ادامه دهد، (2) ولی بقیه روایات - که در صفحات آینده با عنوان «تصمیم

ص: 261

- 
- 1- رجوع شود به کتاب عبدالله بن مسلم بن عقیل علیهما السلام تألیف السید علی السید جمال أشرف الحسینی ص 64 - 66.
  - 2- بنابر نقل طبری، ملاقات طرّمّاح با حضرت پس از اجازه انصراف به اصحاب بوده چون او گفته: «فما أرى معك أحدا» با تو یآوری نمی بینم. و کلام دیگر او که: «ولو لم یقاتلك اءلاً هؤلاء الذین أراهم ملازمیک» اشاره به حضور لشکر حرّ است.

بازگشت» خواهد آمد - حاکی از آن است که هنگام رسیدن حرّ، حضرت قولاً و عملاً تصمیم بازگشت داشت. ممکن است گفته شود که گفتگوی طرّمّاح با سیدالشهدا علیه السلام پس از روبرو شدن با حرّ، ولی قبل از صحبت با او بوده است با این شرح که پیش از مذاکراتی که بین حضرت و حرّ پیش آمد، طرّمّاح پیشنهاد خویش را - مبتنی بر تغییر مسیر حرکت از کوفه به جای دیگر - مطرح کرد ولی حضرت نپذیرفت، ولی پس از گفتگوی با حرّ تصمیم حضرت عوض شد و از ادامه سفر منصرف گردید.

اگر این احتمال در مورد روایت طرّمّاح پذیرفته شود مشکل آن حلّ شده است و گرنه با مجموع روایات آینده - که به صورت مسلم در مصادر شیعه و سنی نقل شده و همه آن را پذیرفته اند - منافات دارد و قابل قبول نیست، و ممکن است حمل بر وهم و خطای راوی شود.

به نظر می رسد که روایت طرّمّاح به نقل مرحوم ابن نما حلّی قدس سره (شماره 194) وهم و خطای راوی را تقویت نماید؛ زیرا در آن هیچ دلالتی بر ملاقات حرّ وجود ندارد.

#### **4. توضیح وفای به عهد در بعضی از روایات**

ممکن است وفای به عهد در روایت طرّمّاح را چنین توضیح داد که: چون حضرت به کوفیان قول داده بود که نزد آنها برود، وفای به عهد را وظیفه

خویش می دانست . البته آنها حضرت مسلم علیه السلام را تنها گذاشتند ولی چنان که بعضی از اصحاب حضرت تصور می کردند و گفتند : «إنك لست مثل مسلم» ، شاید برای بعضی این احتمال باقی بود که اگر خود حضرت به کوفه برود مردم او را یاری می کنند ، اینجاست که حضرت به وعده ای که داده وفا می کند ولی به دیگرانی که وعده ای به کوفیان نداده اند اجازه انصراف می دهد .

ص: 263

سیدالشهدا علیه السلام می دانست که دشمنان او را رها نکرده و به قتلش می رسانند(1) ولی کاملاً روشن است که صحیح نیست به جهت این آگاهی، خود را تسلیم دشمن کند تا او را به قتل برسانند؛ لذا روایات - جز روایت طرّماح (شماره 195) - حاکی از آن است که حضرت - مطابق تکلیف ظاهری - تصمیم بازگشت یا تغییر مسیر داشت و از آنها خواست که او را به حال خویش بگذارند تا برگردد، ولی دشمن نپذیرفت و مانع از بازگشت ایشان گردید.

### 1. اراده بازگشت پس از ملاقات با حرّ

196. قال العلامة الاربلي رحمه الله: إن الحسين عليه السلام سار حتى صار على مرحلتين من الكوفة، فوافاه الحرّ بن يزيد الرياحي، ومعه ألف فارس من أصحاب ابن زياد، شاكين في السلاح. فقال للحسين عليه السلام: إن الأمير عبيد الله بن زياد قد أمرني أن لا أفارقك أو أقدم بك عليه، وأنا - والله - كاره أن يبتليني الله بشيء من أمرك، غير أنني قد أخذت ببيعة القوم.

فقال الحسين عليه السلام: إنني لم أقدم هذا البلد حتى أتتني كتب أهله، وقدمت عليّ رسلهم يطلبونني، وأنتم من أهل الكوفة، فإن دمتم على بيعتكم وقولكم في كتبكم دخلت مصركم، وإلا انصرفت من حيث أتيت.

فقال له الحرّ: والله ما أعلم هذه الكتب ولا الرسل، وأنا فما يمكنني الرجوع إلى الكوفة في وقتي هذا، فخذ طريقاً غير هذه، وارجع فيه حيث شئت لأكتب إلى

ص: 264

1- رجوع شود به بخش «حتمی بودن شهادت».

ابن زياد أن الحسين خالفني الطريق فلم أقدر عليه ، وأنشدك الله في نفسك .فسلك الحسين عليه السلام طريقا آخر غير الجادة ، راجعا إلى الحجاز ، وسار هو وأصحابه طول ليلتهم ، فلما أصبح الحسين عليه السلام وإذا قد ظهر الحرّ وجيشه ، فقال الحسين عليه السلام : «ما وراك يا ابن يزيد» ؟ فقال : وافاني كتاب ابن زياد يؤبني في أمرك ، وقد سير من هو معي ، وهو عين عليّ ، ولا سبيل إلى مفارقتك أو أقدم بك عليه ، وطال الكلام بينهما (1).

197 . قال الراوي : وسار الحسين عليه السلام حتى صار على مرحلتين من الكوفة فإذا بالحرّ بن يزيد في ألف فارس . فقال له الحسين عليه السلام : «أنا أم علينا» ؟ فقال : بل عليك يا أبا عبد الله ! فقال عليه السلام : «لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم» .

ثم تردّد الكلام بينهما حتى قال له الحسين عليه السلام :

فإذا كنتم على خلاف ما أتتني به كتبكم وقدمت به عليّ رسلكم فإنني أرجع إلى الموضع الذي أتيت منه .

فمنعه الحرّ وأصحابه من ذلك (2).

198 . وفي رواية الدينوري : قال : «وان تكن الأخرى انصرفت من حيث جئت» (3).

199 . وفي غير واحد من المصادر : فلما أصبح نزل وصلّى بهم الغداة ، ثم عبّل الركوب ، وأخذ يتياسر بأصحابه ، يريد أن يفرّقهم [ يفرّقهم ] ، فيأتيه الحرّ بن يزيد فيردّه وأصحابه ، فجعل إذا ردهم نحو الكوفة ردّا شديدا امتنعوا عليه ، فارتفعوا ،

ص: 265

1- . مطالب السؤول / 1 / 399 ، الفصول المهمة / 2 / 815 ، كشف الغمة / 2 / 46 - 47 .

2- . لهوف 47 چاپ ديگر : 77 - 78 و رجوع شود به : ارشاد / 2 / 80 ، روضة الواعظين / 1 / 179 ، بحار الانوار / 44 / 377 .

3- . الاخبار الطوال / 249 .

فلم يزالوا يتسايرون كذلك حتى انتهوا إلى نينوى. (1)

200 . وفي رواية : ثم إن الحسين عليه السلام ركب وسار ، وكلّما أراد السير يمنعونه تارة ، ويسايرونه أخرى حتى بلغ كربلا . (2)

201 . وقالوا - في ضمن ما وقع في يوم عاشوراء - فضرب الحرّ فرسه فلحق بالحسين عليه السلام فقال له : جعلت فداك . . . أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع ، وسأيرتك في الطريق . (3)

\* قبلاً در روایت شماره 173 گذشت که حضرت فرمود : وان لم تفعلوا وكنتم لمقدمى كارهين انصرفت عنكم الى المكان الذي أقبلت منه إليكم .

و در ادامه فرمود : وإن أنتم كرهتمونا ، وجهلتم حقنا ، وكان رأيكم غير ما أتتني كتبكم ، وقدمت به عليّ رسلكم ، انصرفت عنكم .

و خطاب به اصحابش فرمود : «انصرفوا بنا» ، فلمّا ذهبوا لينصرفوا حال القوم بينهم وبين الانصراف .

\* و در روایت شماره 177 فرمود : كتب إليّ أهل مصركم هذا أن أقدم ، فأما إذا كرهتموني فأنا أنصرف عنكم .

ص: 266

- 
- 1- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 82 ، اعلام الوری 1 / 451 ، روضة الواعظین 1 / 180 ، بحار الانوار 44 / 380 ، تاریخ طبری 4 / 308 .
  - 2- . لهوف 49 چاپ دیگر : 80 ، بحار الانوار 44 / 381 ، عوالم 17 / 232 (با کمی اختلاف) و رجوع شود به : مقتل خوارزمی 1 / 232 .
  - 3- . ارشاد 2 / 99 - 100 ، روضة الواعظین 1 / 184 ، مثير الاحزان 59 چاپ دیگر : 44 ، الدرّ النظیم 554 ، بحار الانوار 45 / 11 ، عوالم 17 / 254 ، تاریخ طبری 4 / 325 ، کامل ابن اثیر 4 / 64 ، مقتل خوارزمی 2 / 10 (با کمی اختلاف) .

\* ودر روایت شماره 184 فرمود : فلَمَّا دنوت ، فعلمت غرور ما كتبوا به إليّ أردت الانصراف إلى حيث منه أقبلت ، فمنعني الحرّ وسار حتى جمع بي في هذا المكان .

ص: 267



## 2. پیشنهاد بازگشت پس از ملاقات با عمر بن سعد لعنه الله

202. قال الشيخ المفيد قدس سره: ولما رأى الحسين عليه السلام نزول العساكر مع عمر بن سعد بنينوى ومددهم لقتاله أنفذ إلى عمر بن سعد: «أنتي أريد أن ألقاك». فاجتمعاً ليلاً

فتتاجيا طويلاً، ثم رجع عمر إلى مكانه، وكتب إلى عبيد الله بن زياد: أما بعد؛ فإن الله قد أطفأ النائرة، وجمع الكلمة، وأصلح أمر الأمة، هذا حسين قد أعطاني أن يرجع إلى المكان الذي منه أتى، أو أن يسير إلى ثغر من الثغور فيكون رجلاً من المسلمين، له ما لهم وعليه ما عليهم. (1)

203. وقال الشيخ الطريحي رحمه الله: ثم إن الحسين عليه السلام أقبل على عمر بن سعد، وقال له: «أخيرك في ثلاث خصال». قال: وما هي؟ قال: «تتركني حتى أرجع إلى المدينة إلى حرم جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم». قال: ما لي إلى ذلك سبيل. (2)

204. وقال عليه السلام - في ضمن كلام له يوم عاشوراء - : «أيها الناس! إذ كرهتموني فدعوني أنصرف عنكم إلى مأمني من الأرض». (3)

205. وقال لهم برير: أفلا تقبلون منهم أن يرجعوا إلى المكان الذي جاؤوا منه؟ (4)

206. روى الطبري عن زهير أنه قال لأهل الكوفة: إن الله قد ابتلانا وإياكم بذرية نبيّه محمد صلى الله عليه وآله وسلم لينظر ما نحن وأنتم عاملون، إنا ندعوكم إلى نصرهم وخذلان الطاغية عبيد الله بن زياد. . . فإن لم تنصروهم فأعيدكم بالله أن تقتلوهم، فحلّوا

ص: 268

1- . رجوع شود به: ارشاد 2 / 86 - 87 ، اعلام الوری 1 / 452 - 453 ، روضة الواعظین 1 / 182 ، بحار الأنوار 44 / 389 ، تاریخ مدينة دمشق 45 / 51 ، تاریخ اسلام 5 / 195 .

2- . موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 596 به نقل از المنتخب 439 .

3- . تاریخ طبری 4 / 323 ، کامل ابن اثیر 4 / 62 ، البداية والنهاية 8 / 194 ، جواهر المطالب 2 / 286 .

4- . تسلیة المجالس 2 / 272 ، بحار الأنوار 45 / 5 ، عوالم 17 / 249 .

207. قال الحرّ بن يزيد الرياحي - في ضمن كلام لأهل الكوفة - : يا أهل الكوفة! لأمكم الهبل والعبير ، أدعوتم هذا العبد الصالح حتى إذا أتاكم أسلمتموه؟! وزعمتم

أنكم قاتلوا أنفسكم دونه ، ثم عدوتم عليه لتقتلوه وأمستكم بنفسه ، وأخذتم بكلكله ، وأحطتم به من كل جانب لتمنعوه من التوجه الى بلاد الله العريضة ، فصار كالاسير في أيديكم . . . (2).

208. قال أبو مخنف : وأما ما حدّثنا به المجالد بن سعيد والصقعب بن زهير الأزدي وغيرهما من المحدثين ، فهو ما عليه جماعة المحدثين ، قالوا : إنه عليه السلام قال :

اختاروا مني خصالاً ثلاثاً : إمّا أن أرجع إلى المكان الذي أقبلتُ منه ، وإمّا أن أضع يدي في يد يزيد بن معاوية فيرى فيما بيني وبينه رأيه ، وإمّا أن تسيروني إلى أيّ ثغر من ثغور المسلمين شتّم ، فأكون رجلاً من أهله ، لي ما لهم وعليّ ما عليهم .

قال أبو مخنف : فأما عبد الرحمن بن جندب ، فحدّثني عن عقبة بن سمعان ، قال : صحبتُ حسيناً عليه السلام فخرجت معه من المدينة الى مكة ، ومن مكة الى العراق ، ولم أفرقه حتى قُتل ، وليس من مخاطبته الناس كلمة بالمدينة ولا بمكة ولا في الطريق ولا بالعراق ولا في عسكر إلى يوم مقتله إلا وقد سمعتهُ . ألا والله ما أعطاهم ما يتذاكر الناس وما يزعمون من أن يضع يده في يد يزيد بن معاوية ، ولا أن يسيروه إلى ثغر من ثغور المسلمين ، ولكنه قال :

ص: 269

1- . تاريخ طبري 4 / 323 - 324 ، كامل ابن اثير 4 / 63 ، البداية والنهاية 8 / 194 - 195 .

2- . ارشاد 2 / 100 ، اعلام الوري 1 / 460 - 461 ، بحار الانوار 45 / 11 ، عوالم 17 / 255 ورجوع شود به : تاريخ طبري 4 / 326 ، الدرّ النظيم 554 .

دعوني فلاذهب في هذه الأرض العريضة حتى ننظر ما يصير أمر الناس .

قال أبو مخنف : حدّثني المجالد بن سعيد الهمداني والصقعب بن زهير : أنهما كانا التقيا مرارا ثلاثا أو أربعا - حسين وعمر بن سعد - قال : فكتب عمر بن سعد الى عبيد الله بن زياد : أما بعد ؛ فإن الله قد أطفأ النائرة ، وجمع الكلمة ، وأصلح أمر الأمة ، هذا حسين قد أعطاني أن يرجع إلى المكان الذي منه أتى ، أو أن نسيّره إلى أيّ ثغر من ثغور المسلمين شئنا ، فيكون رجلاً من المسلمين له ما لهم ، وعليه ما عليهم ، أو أن يأتي يزيد أمير المؤمنين فيضع يده في يده ، فيرى فيما بينه وبينه رأيه ، وفي هذا لكم رضا ، وللأمة صلاح .(1)

\* در روایت شماره 154 گذشت که : ابن عباس به یزید نوشت : . . . فطلب إليكم المواعدة ، وسألكم الرجعة ، فاغتمتم قلاة أنصاره واستتصال أهل بيته ، [و] تعاونتم عليه .

### اشاره به مدلول روایات

روایت 196 : حضرت به حرّ فرمود : اهل کوفه به من نامه نوشته ، جمعی را فرستاده و از من دعوت کرده اند ، شما هم اهل کوفه هستید ، اگر بر قول و بیعت خویش باقی و ثابت هستید من وارد شهر شوم و گر نه بر می گردم .

حرّ گفت : من اطلاعی از این نامه ها و فرستادگان ندارم ، اگر می خواهی از راه دیگری سفر کن تا به ابن زیاد بنویسم که او از راه دیگری رفته و من بر او دست نیافتم . تو را به خدا خودت را به خطر نینداز .

ص: 270

امام حسین علیه السلام مسیری که به حجاز منتهی می شد در پیش گرفت و آن شب را به سفر ادامه دادند . صبح روز بعد دیدند حرّ با لشکر خویش به طرف آنها می آید ، حضرت از او سبب پرسید . حرّ پاسخ داد : ابن زیاد نامه ای نوشته ، مرا توییح کرده است . او جاسوسی برایم قرار داده و دستور داده که از تو جدا نشوم تا تو را نزد او ببرم .

روایات 200 تا 204 و همچنین روایات قبل یعنی 173 ، 177 ، 184 : حاکی از آن است که امام حسین علیه السلام فرمود : کوفیان به من نامه نوشته و از من دعوت نموده اند ، من هم آنها را اجابت کرده ام ، اگر پشیمان هستند برمی گردم .  
یا این که حضرت عملاً می خواست برگردد ولی لشکر حرّ مانع می شد .

پس از رسیدن لشکر عمر بن سعد نیز درخواست بازگشت تکرار شد ، ولی به نتیجه نرسید .

روایت 202 : عمر بن سعد با حضرت ملاقات کرد سپس به ابن زیاد نامه نوشت که : امام حسین تصمیم بازگشت دارد .

روایت 203 : امام حسین علیه السلام از عمر بن سعد خواست که او را رها کند تا به مدینه برگردد .

روایت 204 : حضرت روز عاشورا در ضمن اتمام حجت خویش بر آنان فرمود : اگر [ از دعوت من پشیمان شده اید و ] خوش ندارید که من پیش شما باشم ، مرا رها کنید تا برگردم و جای ایمنی قرار گیرم .

روایت 205 : بریر در احتجاج با لشکر کوفه گفت : آیا نمی پذیرید که اینها به دیار خویش برگردند ؟ !

روایت 206 : زهیر در ضمن احتجاجی با کوفیان گفت : خدا ما و شما را با

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امتحان نموده تا ببیند چه می کنیم . ما شما را به یاری آنها و رها کردن ابن زیاد دعوت می نمایم .

...

اگر نمی خواهید آنها را یاری کنید پناه بر خدا که دست خویش را به خون آنها آغشته نمایید ، او را رها کنید خود داند و یزید . روایت 207 :  
جناب حرّ در ضمن احتجاج با کوفیان - پس از توبیخ شدید و نفرین - به آنها گفت : شما این بنده صالح خدا را دعوت کردید ، اکنون که شما را اجابت نمود و نزد شما آمد ، او را تسلیم دشمن نمودید ؟ !

شما که می گفتید جانتان را فدای او می کنید ، الان می خواهید خودتان او را به قتل برسانید ؟ ! او را محاصره کرده اید و رهایش نمی کنید تا هر جایی که می خواهد برود ؛ و مانند اسیری که از خود اختیاری ندارد با او رفتار می کنید .

روایت 208 : شامل روایات متعدد است که در مورد درخواست های حضرت - هنگام ملاقات با عمر بن سعد - اختلاف دارد ، ولی همه روایات بالاتفاق در خواست رجوع حضرت را تأیید می نماید .

و قبلاً در روایت 154 گذشت که : ابن عباس در نامه اش در خواست رجوع حضرت را به یزید متذکر شد .

البته - چنان که قبلاً گذشت - حضرت می دانست آنها او را رها نمی کنند و به قتل می رسانند ولی معقول نیست که به جهت این آگاهی ، خود را تسلیم دشمن کند تا او را به قتل برسانند ؛ لذا از آنها خواست که وی را به حال خویش واگذارند تا برگردد .

ص: 272

هنگامی که پیشنهاد سازش با ابن زیاد به سیدالشهدا علیه السلام داده شد ، حضرت جمله معروف : «هیهات منّا الذّلة» و مانند آن را فرمود . این عبارت در مقام بیان علت خروج حضرت نیست ولی بعضی آن را عامل و انگیزه حرکت حضرت پنداشته اند . با تأمل در روایات روشن می شود که این جملات فقط در مقام بیان زیر بار زور نرفتن و تسلیم نشدن در برابر فرمان ابن زیاد است نه این که عامل خروج و حرکت حضرت باشد .

به آثاری از شیعه و سنی در این زمینه توجه فرمایید :

209 . قال ابن زیاد لشمير : اخرج بهذا الكتاب إلى عمر بن سعد ، فليعرض على الحسين وأصحابه النزول على حكمي . . . .

قال له عمر : لا يستسلم - والله - حسين ، إن نفس أبيه كئيب جنيبه . . . . (1)

فقال لهم مولانا أبو الفضل العباس عليه السلام : ما بدا لكم وما تريدون ؟ قالوا : جاء أمر

ص: 273

---

1- . ارشاد 2 / 88 - 89 ، بحار الانوار 44 / 390 ، عوالم 17 / 241 و رجوع شود به جواهر المطالب 2 / 280 .

الأمير أن نعرض عليكم أن تنزلوا على حكمه أو نناجزكم (1).

210 . قال السيد رحمه الله - بعد نقل أن الحرّ منع أبا عبد الله الحسين عليه السلام من السير وضيق عليه بأمر ابن زياد - : . . . فقام الحسين عليه السلام خطيباً في أصحابه ، فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال :

. . . ألا- ترون إلى الحقّ لا- يعمل به ، وإلى الباطل لا يتناهى عنه؟! ليرغب المؤمن في لقاء ربّه حقّاً حقّاً [ محقّاً ] ؛ فإني لا أرى الموت إلّا سعادة ، والحياة مع الظالمين إلّا برماً (2).

وذكر الطبري ملاقاته عليه السلام للحرّ ثمّ قال بعد ذلك : قام حسين عليه السلام بذى حسم . . . ثم نقل الخطبة إلى آخرها (3).

وذكر القاضي النعمان المغربي أنه عليه السلام قال ذلك في خطبته لما طلبوا منه التسليم لهم ، وقالوا له : تسلّم نفسك إلينا فنمضي بك الى الأمير . . . فيحكّم فيك بحكمه (4).

وفي غير واحد من المصادر المذكورة في التعليقة : لما نزل القوم بالحسين عليه السلام وأيقن أنهم قاتلوه ، قال لأصحابه . . . ثمّ نقلوا الخطبة

ص: 274

1- . ارشاد 2 / 90 ، اعلام الورى 1 / 455 ، بحار الانوار 44 / 392 ، عوالم 17 / 242 - 243 ، ورجوع شود به جواهر المطالب 2 / 282 .

2- . رجوع شود به : تحف العقول 245 ، مناقب 3 / 224 چاپ ديگر : 4 / 68 ، لهوف 48 (چاپ ديگر : 79) ، مشير الأحران 44 (چاپ ديگر : 31 - 32) ، كشف الغمة 2 / 32 ، مجموعه ورام 2 / 102 ، نزهة الناظر حلوانى 88 ، بحار الأنوار 44 / 192 ، 381 و 75 / 116 - 117 ، عوالم 17 / 67 ، 232 ، مجمع الزوائد 9 / 192 ، المعجم الكبير طبرانى 3 / 114 ، تاريخ مدينة دمشق 14 / 217 ، (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 315) ، تاريخ الإسلام 5 / 12 .

3- . تاريخ طبرى 5 / 404 .

4- . شرح الاخبار 149 / 2 - 150 .

211 . وقال عليه السلام : ألا وإن الدعي ابن الدعي قد تركني بين السلّة والذلة ، وهيئات له ذلك منّي ، هيئات منّا الذلة ، أباي الله ذلك لنا ورسوله والمؤمنون وحجور طهرت وجدود طابت أن يؤر طاعة اللئام على مصارع الكرام . ألا وإني زاحف بهذه الأسرة على قلّة العدد وكثرة العدو وخذلة الناصر . (1)

212 . وقال السيّد قدس سره : فاقتتلوا ساعة من النهار حملة وحملة حتى قُتل من أصحاب الحسين عليه السلام جماعة . قال : فعندها ضرب الحسين عليه السلام بيده إلى لحيته ، وجعل يقول :

... واشتد غضبه على قوم اتفقت كلمتهم على قتل ابن بنت نبيهم ، أما والله لا أجيبهم إلى شيء مما يريدون حتى ألقى الله وأنا مخضّب بدمي . (2)

213 . وقيل له - يوم الطف - : انزل على حكم بني عمك ، قال عليه السلام :

لا والله ، لا أعطيكم يدي [ بيدي ] إعطاء الذليل ، ولا أفرّ فرار العبيد . (3)

214 . وفي رواية الطبري وغيره : قال عليه السلام : «أيها الناس إذ كرهتموني فدعوني أنصرف عنكم إلى مأمني من الأرض» .

فقال له قيس بن الأشعث : أولا تنزل على حكم بني عمك فإنهم لن يروك إلا ما تحبّ ، ولن يصل إليك منهم مكروه .

ص: 275

1- . رجوع شود به : احتجاج 2 / 24 ، لهوف 59 چاپ ديگر : 97 ، مشير الأحزان 54 - 55 (چاپ ديگر : 40) ، تحف العقول 241 - 242 ، بحار الأنوار 8 / 45 ، 83 ، عوالم 17 / 252 - 253 ، تاريخ مدينة دمشق 14 / 219 (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن عساكر 319) ، شرح ابن ابى الحديد 3 / 249 - 250 .

2- . لهوف 61 چاپ ديگر : 101 مشير الأحزان 58 (چاپ ديگر : 43) ، بحار الأنوار 45 / 12 ، عوالم 17 / 255 ، فتوح ابن اعثم 5 / 101 .

3- . مناقب 3 / 224 چاپ ديگر : 4 / 68 ، بحار الأنوار 44 / 191 ، عوالم 17 / 66 .



فقال له الحسين عليه السلام: أنت أخو أخيك أتريد أن يطلبك بنو هاشم بأكثر من دم مسلم بن عقيل؟! لا والله لا أعطيهم بيدي إعطاء الذليل، ولا أقر إقرار العبيد [ولا أقر فرار العبيد].

عباد الله! «إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ». (1) أعوذ «بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ». (2).

215. وروى عنه عليه السلام أنه قال - في ضمن كلام له مخاطبا للقوم - :

ولقد خيّرتكم بين خلال ثلاث فأبيتم، ومثّتم شوكتكم أتّي أنقاد لطاغيتكم الملحد، معاذ الله، نفوس أبيّة وأنوف حمية تقعدنا عن الدنيا. . وما أشوقني إلى اللحوق بهذه الفتية - وأشار بيده الى مصارع الأحبة - والوفاء بعهدي لربي . . . (3).

### اشاره به مدلول روايات

روایت 209: ابن زیاد به شمر گفت: این نامه را به عمر بن سعد برسان، باید حسین و اصحابش تسلیم فرمان من شوند. هنگامی که مطلب را به عمر بن سعد رساند او گفت: به خدا سوگند حسین تسلیم فرمان ابن زیاد نخواهد شد، روح پدرش علی در کالبد اوست.

ص: 276

1- . الدخان 44 : 20 .

2- . غافر 40 : 27 . تاریخ طبری 4 / 323 ، کامل ابن اثیر 4 / 62 ، البداية والنهاية 8 / 194 . قسمت اخیر (لا-والله . . .) با کمی اختلاف در مصادر ذیل نیز آمده است : ارشاد 2 / 98 اعلام الوری 1 / 459 ، مثير الاحزان 51 (چاپ دیگر : 37) ، الدر النظیم 553 ، بحار الأنوار 7 / 45 ، عوالم 17 / 251 ، جواهر المطالب 286 ، ینابيع المودة 2 / 66 .

3- . فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام 560 به نقل از کتاب بلاغة الحسين عليه السلام صفحه 204 .

هنگامی که لشکر دشمن خواست حمله کند ، حضرت عباس علیه السلام از طرف سیدالشهدا علیه السلام نزد آنان آمد و پرسید : چه شده چه تصمیمی گرفته اید ؟ گفتند : فرمان امیر آن است که یا تسلیم فرمان او شوید یا با شما می جنگیم .

روایت 210 : هنگامی که لشکر حرّ مانع از بازگشت امام حسین علیه السلام شد و برایشان سختگیری نمود ، آن حضرت در ضمن خطبه ای فرمود : مگر نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل دست بر نمی دارند ، واقعا جای آن دارد که مؤمن مشتاق لقای پروردگارش باشد . من مرگ را جز سعادت ، و زندگانی [ و سازش ] با ستمگران را جز آزدگی و دلتنگی نمی بینم .

طبری نیز این خطبه را پس از نقل ملاقات حضرت با حرّ روایت کرده است . قاضی نعمان مغربی (متوفی 363) می گوید : این خطبه مربوط به هنگامی است که از حضرت خواستند تسلیم فرمان ابن زیاد شود تا او هر تصمیمی خواست بگیرد . بنابر نقل مصادر متعدد دیگر ، هنگامی که دشمن با حضرت روبرو شد ، و حضرت یقین کرد که با او خواهند جنگید ، خطبه گذشته را ایراد فرمود .

روایت 211 : و فرمود : این ناپاک فرزند ناپاک مرا بین مرگ و خواری مخیر کرده است و من هیچ گاه زیر بار خواری و ذلت نخواهم رفت . خدا ، پیامبر ، دامن های پاکی که ما را پرورش داده و نیاکان پاک سرشت ما هرگز نمی پسندند که ما [ زندگی با خواری و ] فرمان برداری از مردم پست را بر مرگ با عزت ترجیح دهیم .

روایت 212 : پس از شهادت جمعی از اصحاب ، حضرت فرمود : به خدا سوگند به هیچ يك از خواسته های آنها پاسخ مثبت نخواهم داد تا آن که با خضاب

خون به ملاقات خدا نائل گردم .

روایت 213 - 214 : دشمنان از حضرت خواستند تا تسلیم این زیاد شود [ تا او هر تصمیمی خواست بگیرد ] ، آنها می گفتند : او رفتار ناپسندی با شما نخواهد داشت .

حضرت - با اشاره به این که به حضرت مسلم علیه السلام هم همین را گفتید و سپس او را کشتید - فرمود : به خدا سوگند من حاضر نیستم که به اختیار خویش تسلیم شما شوم و مانند بردگان خود را در اختیارتان بگذارم .

و بنابر نقلی : و نه مانند بردگان پا به فرار می گذارم .

روایت 215 : حضرت فرمود : من شما را بین سه مطلب مخیر کردم ولی نپذیرفتید ، قدرت و شوکتان شما را به طمع انداخت که [ با امتناع شما ] من منقاد و مطیع طاغوت ملحد شما خواهم شد ! پناه بر خدا ، نفوس تسلیم ناپذیر و عزّت و جوانمردی ، ما را از تن دادن به این پستی باز می دارد . . . . ؛ چقدر مشتاقم که به این جوانان - اشاره به اجساد عزیزان شهید - ملحق شده ، و به عهد خویش با پروردگار وفا نمایم . . . .

ص: 278

بسیاری از کسانی که درباره زندگی و سیره امام حسین علیه السلام سخن گفته اند حرکت و مخالفت حضرت را «انقلابی» علیه دستگاه حکومت دانسته ، و جمعی آن را «جهاد» و «مبارزه» با یزید تلقی کرده اند ، ولی با توجه با روایات و آثار موجود در کتب فریقین کاملاً روشن است که حضرت هرگز آغازگر مبارزه و جنگ نبوده و عبارت صحیح و دقیق درباره حرکت آن حضرت «دفاع» است نه «انقلاب» ، «شورش» ، «قیام» ، «جنگ» ، «مبارزه» و . . . .

یزید می خواست به اجبار از امام علیه السلام بیعت بگیرد ولی آن حضرت به شدت امتناع نمود . این واکنش حضرت مخالفتی بود که خشم او را برانگیخت و فرمان قتل ایشان را صادر کرد . در بخش چهارم گفته شد که آنها به مدینه و مکه مأمورانی فرستاده بودند و می خواستند حضرت را به قتل برسانند لذا حضرت مجبور شد برای حفظ جاننش از آنجا خارج شود .

سفر به سوی کوفه پاسخ به دعوت کوفیان بود که به حضرت نوشتند : نزد ما بیا تا به راه حق هدایت شده و بر آن اتفاق نماییم .<sup>(1)</sup> و گفتند : اگر شما تشریف

ص: 279

---

1- . رجوع شود به روایات شماره 166 ، 173 .

بیاورید ما خودمان حاکم کوفه نعمان بن بشیر را از آنجا بیرون می کنیم (1) پس از پیمان شکنی کوفیان امام علیه السلام بیعتش را از همراهان برداشت ، ولی عده ای از اصحاب ، وفاداری خویش را اعلام نموده و برای دفاع از آن حضرت و حفظ جانش تا آخرین قدم ثابت ماندند .

در بخش ششم تحت عنوان «تصمیم بازگشت» آثار و روایاتی که بر اراده و پیشنهاد بازگشت حضرت دلالت داشت نقل شد . چگونه ممکن است کسی که «شورش» ، «ثوره» و «انقلاب» نموده و به «جنگ» و «مبارزه» با دشمن پرداخته ، از او درخواست بازگشت داشته باشد ؟! آیا این آثار بر چیزی جز «حرکت دفاعی» دلالت دارد ؟!

به شواهدی دیگر در این زمینه توجه فرمایید :

ص: 280

خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ . . .» (1) پس مسلم است که قتال در ماههای حرام جایز نیست و این قانون حتی نزد کفار زمان جاهلیت هم محترم بوده است، چنان که امام رضا علیه السلام فرمود:

إن المحرم هو الشهر الذي كان أهل الجاهلية فيما مضى يحرمون فيه الظلم والقتال لحرمة، فما عرفت هذه الأمة حرمة شهرها، ولا حرمة نبيها صلى الله عليه وآله (2). یعنی: مردمان جاهلیت نیز به احترام ماه محرم، جنگ و ستم را در این ماه ممنوع می دانستند، ولی این امت نه احترام ماه و نه احترام پیامبر صلی الله علیه و آله، هیچ کدام را رعایت نکرد!

برای حرکت سیدالشهدا علیه السلام هر وجهی غیر از دفاع تصور شود قطعاً با کلام حضرت ثامن الحجج علیه السلام منافات دارد؛ زیرا اشکال می شود که خود امام حسین علیه السلام در ماه حرام به نبرد با آنان اقدام نموده است.

حرکت حضرت از مدینه در 28 رجب و حرکت از مکه 8 ذی الحجه و مقاومت و ایستادگی در برابر دشمن در 10 محرم بوده، پس همه این وقایع در ماههای حرام اتفاق افتاده است. چگونه ممکن است امام حسین علیه السلام حاضر شود قانون الهی را زیر پا بگذارد و در ماه حرام به جنگ و مبارزه بپردازد؟!

ص: 281

---

1- البقرة 2: 217، و رجوع شود به سوره التوبة (9): 5.

2- امالی شیخ صدوق رحمه الله 129 - 130، عیون اخبار الرضا علیه السلام 1 / 299 - 300، اقبال 544 - 545، بحار 44 / 285 - 286 و 98 / 102 - 103، عوالم 17 / 538 - 539.

احادیثی که در ادامه می آید گویای آن است که برنامه امام حسین علیه السلام واکنشی در برابر تحرکات دشمن بوده و حضرت آغازگر قتال و مبارزه نبوده است .

216 . روی فی قوله تعالی : «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (1) أنها في أهل البيت عليهم السلام ، وفي مولانا الحسين عليه السلام . (2)

217 . عن مولانا أبيجعفر الباقر وأبي عبد الله الصادق عليهما السلام في قوله تعالی : «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ . . .» (3) أنهما قالا : «نزلت في [رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و] علي وجعفر وحمزة ، وجرت في الحسين بن علي عليهم السلام» . (4)

218 . ورد في غير واحد من المصادر : . . . دفع إلى الحرّ كتاب من عبید الله بن زیاد

ص: 282

1- . الحجّ 22 : 39 .

2- . عن مولانا أبي جعفر عليه السلام أنه قال : نزلت في المهاجرين و جرت في آل محمد عليهم السلام الذين أُخرجوا من ديارهم و أُخيفوا . تأويل الآيات 333 ، بحار الأنوار 24 / 227 . وقال موسى بن جعفر - عن أبيه ، عن جدّه عليهم السلام - : نزلت هذه الآية في آل محمد عليهم السلام خاصّة . (تأويل الآيات 333 - 334 ، بحار الأنوار 24 / 226) . عن أبي جعفر عليه السلام قال : علي والحسن والحسين عليهم السلام . (كامل الزيارات 63 ، بحار الأنوار 45/297) . وفي رواية : الحسن والحسين عليهم السلام . (تأويل الآيات 334 ، بحار الأنوار 24 / 227) .

3- . الحجّ 22 : 40 .

4- . تفسير فرات 273 ، تأويل الآيات 335 ، بحار الأنوار 24 / 227 و 146 / 36 و 219 / 44 ، شواهد التنزيل 1 / 521 و رجوع شود به : کافی 8 / 337 . وقال القمي في تفسير الآية : الحسين عليه السلام حين طلبه يزيد لعنه الله ليحمله إلى الشام فهرب إلى الكوفة ، و قُتل بالطف . تفسير القمي 2 / 84 ، بحار الأنوار 24 / 223 .

فإذا فيه : أمّا بعد ؛ فجمع بالحسين حين يبلغك كتابي ويقدم عليك رسولي ، ولا- تنزله إلاّ بالعراء في غير حصن وعلى غير ماء . . . وأخذهم الحرّ بالنزول في ذلك المكان على غير ماء ولا قرية . . . فقال زهير بن القين : إني - والله - ما أراه يكون بعد الذي ترون إلاّ أشدّ مما ترون ! يا ابن رسول الله إن قتال هؤلاء الساعة أهون علينا من قتال من يأتينا بعدهم فلعمري ليأتينا بعدهم ما لا قبل لنا به .

فقال الحسين عليه السلام : ما كنت لأبدأهم بالقتال .(1)

219 . قالوا : وأقبل حبيب بن مظاهر إلى الحسين عليه السلام فقال : يا ابن رسول الله ! هاهنا حيّ من بني أسد بالقرب ممّا أتأذن لي في المصير إليهم فأدعوهم إلى نصرتك ، فعسى الله أن يدفع بهم عنك ؟ قال : «قد أذنت لك» . فخرج حبيب إليهم في جوف الليل متنكراً حتّى أتى إليهم فعرفوه أنه من بني أسد ، فقالوا : ما حاجتك ؟ فقال : إني قد أتيتكم بخير ما أتى به وافدٌ إلى قوم ، أتيتكم أدعوكم إلى نصر ابن بنت نبيكم . . . وهذا عمر بن سعد قد أحاط به .(2)

220 . وقالوا : نادى عمر بن سعد : يا خيل الله اركبي وأبشري ، فركب الناس ثم زحف نحوهم بعد العصر . . .

قال [ مولانا الحسين عليه السلام ] : يا عباس ! اركب - بنفسي أنت - يا أخي حتى تلقاهم وتقول لهم : ما لكم وما بدا لكم ؟ وتسالهم عمّا جاء بهم . . . إلى

ص : 283

- 
- 1- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 82 - 84 ، إعلام الوری 1 / 450 - 451 ، روضة الواعظین 1 / 180 ، مناقب 4 / 96 چاپ دیگر 3 / 246 ، بحار الأنوار 44 / 379 - 380 ، عوالم 17 / 231 ، مستدرک الوسائل 11 / 80 ، تاریخ طبری 4 / 308 ، کامل ابن اثیر 4 / 52 ، الاخبار الطوال 251 ، انساب الاشراف 3 / 176 ، نهاية الارب 20 / 424 ، تجارب الامم 2 / 67 - 68 ، بغية الطلب 6 / 2624 و مصادر دیگر .
  - 2- . بحار الأنوار 44 / 386 ، عوالم 17 / 237 و رجوع شود به : فتوح ابن أعثم 5 / 90 .



قال عليه السلام: ارجع إليهم، فإن استطعت أن تؤرهم إلى الغدوة، وتدفعهم عنّا العشية لعننا نصليّ لربنا الليلة، وندعوه، ونستغفره، فهو يعلم أنّي قد أحبّ الصلاة له، وتلاوة كتابه، والدعاء والاستغفار.

فمضى العباس إلى القوم، ورجع من عندهم ومعه رسول من قبل عمر بن سعد يقول: إنّنا قد أجّلناكم إلى غدٍ فإن استسلمتم سرحناكم إلى أميرنا عبيد الله بن زياد، وإن أبيتم

فلسنا تارككم. (1)

221. قال علي بن الحسين عليهما السلام - بعد أن نقل عن أبيه عليه السلام الأشعار المعروفة: يا دهر أف لك من خليل . . . - :

أمّا عمّتي فلما سمعت ما سمعت . . . فلم تملك نفسها أن وثبت تجرّ ثوبها . . . حتّى انتهت إليه، وقالت: وا ثكلاه . . . فنظر إليها الحسين عليه السلام وقال لها: . . . لو ترك القطا ليلاً لنام، فقالت: يا ويلتاه أفتغتصب نفسك اغتصاباً! فذلك أقرح لقلبي وأشدّ على نفسي . . .

(2)

222. وروي عنه عليه السلام أنه قال :

لما كانت الليلة التي قتل فيها الحسين عليه السلام في صبيحتها قام في أصحابه فقال عليه السلام: «إن هؤلاء يريدونني دونكم ولو قتلوني لم يقبلوا إليكم». (3)

ص: 284

1- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 88 - 91 ، اعلام الوری 1 / 455 ، روضه الواعظین 1 / 183 ، بحار الانوار 44 / 390 - 392 ، عوالم 17 / 241 - 243 ، جواهر المطالب 2 / 280 - 282 .

2- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 93 ، اعلام الوری 1 / 456 - 451 ، مقاتل الطالبیین 75 ، مناقب 4 / 99 چاپ دیگر 3 / 249 ، لهوف 50 (چاپ دیگر : 82) ، مشیر الاحزان 49 (چاپ دیگر : 36) ، بحار الانوار 45 / 2 ، عوالم 17 / 246 ، تاریخ طبری 4 / 319 ، کامل ابن اثیر 4 / 59 ، تجارب الامم 2 / 76 .

3- . رجوع شود به : خرائج 1 / 254 و 2 / 847 ، بحار الأنوار 44 / 298 ، عوالم 17 / 350 .

223 . وفي رواية : فقام الحسين عليه السلام في أصحابه خطيباً فقال :

... وقد نزل بي ما قد ترون ، وأنتم في حلّ من بيعتي ، ليست لي في أعناقكم بيعة ، ولا لي عليكم ذمّة ، وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملاً ، وتفرّقوا في سواده ؛ فإن القوم إنما يطلبوني ، ولو ظفروا بي لذهلوا عن طلب غيري . (1)

224 . وقال زهير بن القين - وقد أذن له مولانا الحسين عليه السلام في الانصراف - : أترك ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أسيراً في يد الأعداء وأنجو؟! (2)

225 . ورام مسلم بن عوسجة أن يرميه [ شمر بن ذي الجوشن ] بسهم فمنعه الحسين عليه السلام من ذلك ، فقال له : دعني حتى أرميه ؛ فإنه الفاسق من عظماء الجبّارين ، وقد أمكن الله منه . فقال له الحسين عليه السلام : « لا ترمه فإني أكره أن أبدأهم » . (3)

226 . وفي غير واحد من المصادر : فلما رأى الحرّ بن يزيد أن القوم قد صمّوا على قتال الحسين عليه السلام قال لعمر بن سعد أي عمر : أمقاتل أنت هذا الرجل ؟ قال : إي والله قتالاً أيسره أن تسقط الرؤوس وتطيح الأيدي .

ص: 285

1- . امالى شيخ صدوق قدس سره 4 - 156 ، بحار الأنوار 44 / 316 ، عوالم 17 / 165 ورجوع شود به : الهدايه الكبرى 204 ، مناقب 4 / 98 چاپ ديگر : 3 / 248 ، لهوف 55 (چاپ ديگر : 90) ، فتوح ابن اعثم 5 / 95 ، انساب الاشراف 3 / 185 ، تاريخ طبرى 4 / 317 - 318 ، كامل ابن اثير 4 / 58 ، تجارب الامم 2 / 75 ، سير اعلام النبلاء 3 / 301 ، جواهر المطالب 2 / 282 ، البداية والنهاية 8 / 191 ، نهاية الارب 20 / 434 .

2- . مزار ابن مشهدى قدس سره 493 ، اقبال 2/576 ، چاپ ديگر 3/78 بحار 45/71 و 98/272 ، موسوعة زيارات المعصومين عليهم السلام 3/523 .

3- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 96 ، اعلام الورى 1 / 458 ، بحار الأنوار 45 / 4 - 5 ، عوالم 17 / 249 ، مستدرک الوسائل 11 / 80 .

قال : أفما لكم فيما عرضه عليكم رضی ؟ قال عمر : أما لو كان الأمر إليّ لفعلت ولكن أميرك قد أبي .

فأقبل الحرّ . . . ثمّ ضرب فرسه فلحق بالحسين عليه السلام فقال له : جعلت فداك يا ابن رسول الله ! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع ، وسأيرتك في الطريق ، وجعجت بك في هذا المكان ، وما ظننت أن القوم يردّون عليك ما عرضته عليهم .(1)

227 . وقال الفتیان الغفاریان - وهما بیکیان - : جعلنا الله فداك . . . نراك قد أُحيط بك ، ولا نقدر على أن نمنعك .(2)

228 . وعن الاخوان الجابریان أنّهما قالوا له عليه السلام : . . . فأحبينا أن نُقتل بين يديك ، نمنعك وندفع عنك .(3)

229 . عن مولانا سيّد الشهداء عليه السلام - خطابا لأصحاب عمر بن سعد- : «أنا جئتُ إلى محاربتكم أم أنتم» ؟ ! (4)

230 . قال مولانا الحسين عليه السلام - في احتجاجه على أهل الكوفة - :

أقررتم بالطاعة ، وآمنتكم بالرسول محمد صلى الله عليه وآله ، ثم أنتم رجعتم إلى ذرّيته وعترته ، تريدون قتلهم .(5)

ص: 286

1- . رجوع شود به : ارشاد 2 / 98 - 99 ، اعلام الوری 1 / 460 ، لهوف 61 چاپدیگر : 102 ، مشیرالأحزان 58 (چاپ دیگر : 43) ، الدرّالمنظّم 553 ، بحار الأنوار 45 / 10 ، عوالم 17 / 254 ، تاریخ طبری 4 / 324 ، کامل ابن اثیر 4 / 64 ، نهاية الارب 20 / 444 البداية والنهاية 8 / 195 .

2- . فرهنگ جامع سخنان امام حسین عليه السلام 506 به نقل از تاریخ طبری و رجوع شود به بحار 45 / 29 ، عوالم 17 / 273 ، مقتل خوارزمی 2 / 23 .

3- . رجوع شود به ابصار العین 132 ، تاریخ طبری 4 / 337 ، کامل ابن اثیر 4 / 72 .

4- . فرهنگ جامع سخنان امام حسین عليه السلام 557 به نقل از معالی السبطين 2/30 .

5- . مناقب 4 / 100 ، چاپ دیگر : 3 / 249 بحار الأنوار 45 / 5 ، عوالم 17 / 250 .

231 . وقال عليه السلام : واشتدَّ غضب الله على هذه العصابة الذين يريدون قتل ابن نبيهم .(1)

232 . وفي رواية : اشتدَّ غضبه على قوم اتفقت كلمتهم على قتل ابن بنت نبيهم .(2) 233 . وقال عبدالله - أوقاسم - ابن الحسن عليهم السلام - على اختلاف النصوص - في رجزه :

هذا حسين كالاسير المرتهن \*\*\* بين أناس لا سُقوا صوب المزن(3)

234 . ونادى عليه السلام حين وداعه : «يا سكينه ! يا فاطمة ! يا زينب ! يا أمّ كلثوم ! عليكنّ منّي السلام» . فنادته سكينه : يا أبة استسلمت للموت ؟

فقال : «كيف لا يستسلم من لا ناصر له ولا معين» !

فقلت : يا أبة ردّنا إلى حرم جدّنا .

فقال : «هيهات ، لو ترك القطا لنام» .(4)

235 . قالوا : ثم حمل عليه السلام على الميسرة وقال :

أنا الحسين بن علي \*\*\* أحمي عيالات أبي(5)

236 . قال السيد ابن طاووس قدس سره : ولما فجع الحسين عليه السلام بأهل بيته وولده ، ولم يبق غيره وغير النساء والذراري نادى :

ص : 287

---

1- . امالی شیخ صدوق 159 ، روضه الواعظین 1 / 186 ، بحار الأنوار 44 / 319 ، عوالم 17 / 168 .

2- . لهوف 61 چاپ دیگر : 101 ، مشیرالأحزان 58 ، بحار الأنوار 45 / 12 ، عوالم 17 / 255 .

3- . مناقب 4 / 106 چاپ دیگر : 3 / 255 ، بحار الأنوار 45 / 34 ، عوالم 17 / 278 .

4- . بحار الأنوار 45 / 47 ، عوالم 17 / 289 .

5- . مناقب 4 / 110 چاپ دیگر : 3 / 258 ، بحار الأنوار 45 / 49 ، عوالم 17 / 292 .

هل من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله صلى الله عليه وآله؟ هل من موحد يخاف الله فينا؟ هل من مغيث يرجو الله في إغاثتنا؟ [هل من معين يرجو ما عند الله في إغاثتنا؟] وارتفعت أصوات النساء بالعويل. (1)

237. وفي رواية أخرى: هل من راحم يرحم آل الرسول المختار؟ هل مناصر ينصر الذرية الأطهار؟ هل من مجير لأبناء البتول؟ هل من ذابّ يذبّ عن حرم الرسول؟ (2)

238. وفي رواية ثالثة: صاح عليه السلام: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله؟! أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟! (3)

239. وورد في غير واحد من مصادر الفريقين أنه قال:

من سمع واعيتنا أو رأى سوادنا فلم يجبنا ولم يغيثنا كان حقاً على الله عزّ وجلّ أن يكبّه على منخريه في النار.

ص: 288

1- . رجوع شود به: لهوف 69 چاپ ديگر: 116، بحار 46/45، عوالم 17/289، موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 572، فرهنگ جامع سخنان امام حسين عليه السلام 534 به نقل از مقتل خوارزمي 32/2.

2- . موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 610، فرهنگ جامع سخنان امام حسين عليه السلام 569 به نقل از المنتخب 379، الدمعة الساكبة 4/334.

3- . لهوف 61 چاپ ديگر: 102 كشف الغمة 2/261، كتاب فتوح ابن اعثم كوفي 5/101، مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعي 402، بحار 12/45، عوالم 17/256 و رجوع شود به: مقتل خوارزمي 2/9، الصواعق المحرقة 197، ملحقات احقاق الحق 11/632. در الفصول المهمة 2/823-825 در پاورقي (أما من ذاب يذبّ عن حريم رسول الله صلى الله عليه وآله) مصادر ذيل را افزوده: الحدائق الوردية (مخطوط)، ينابيع المودة 3/75 (به لفظ: أما من معين يعيننا، أما من خائف من عذاب الله فيذبّ عنا)، منتهى الآمال شيخ عباس قمي قدس سره/638، الخصائص الحسينية 129، نسب قريش مصعب زبيري 58، تاريخ يعقوبي 2/217.

240 . أو : لا يسمع - اليوم - واعيتنا أحد فلا يعيننا إلا أكبَّه الله لوجهه في 239 . وورد في غير واحد من مصادر الفريقين أنه قال :

من سمع واعيتنا أو رأى سوادنا فلم يجبنا ولم يغثنا كان حقاً على الله عز وجل أن يكبه على منخريه في النار .

240 . أو : لا يسمع - اليوم - واعيتنا أحد فلا يعيننا إلا أكبَّه الله لوجهه في نار جهنم . (1)

241 . وفي زيارته عليه السلام : «لعن الله من سمع واعيتك فلم يجبك ولم ينصرك» . (2)

242 . وقال مولانا الصادق عليه السلام في زيارة الأصحاب : أشهد أنكم قد بلغت من نصحتكم وصبرتم وقتلتهم وغضبتم وأسئء إليكم فصبرتم . (3)

243 . وفي زيارة مولانا أبيالفضل العباس عليه السلام : والأخ الدافع عن أخيه . (4)

\* قبلاً در روایت شماره 207 گذشت كه : قال الحرّ قدس سره - خطاباً لأهل الكوفة - : أدعوتكم هذا العبد الصالح حتى إذا أتاكم أسلمتموه ؟! وزعمتم أنكم قاتلوا أنفسكم دونه ، ثم عدوتم عليه لتقتلوه وأمسكتم بنفسه ، وأخذتم بكلكله ، وأحطتم به من كل جانب لتمنعوه من التوجه الى بلاد الله العريضة ، فصار كالاسير في أيديكم .

ص: 289

1- . رجوع شود به : امالی شیخ صدوق قدس سره 137 ، 155 ، ارشاد 2 / 82 ، مشیر الأحزان 48 چاپ دیگر : 35 ، اختیار معرفة الرجال 1 / 331 ، تاریخ طبری 4 / 308 ، شرح الأخبار قاضی نعمان 3 / 142 ، الملاحم والفتن 335 ، ینایع المودة 3 / 63 ، بحار 27 / 204 و 44 / 256 ، 315 و 379 و 84 / 45 ، عوالم 17 / 147 ، 164 ، 230 ، 314 .

2- . مصباح المتهدجد 402 ، جمال الاسبوع 298 .

3- . كامل الزيارات 233 ، بحار 181 / 98 ، موسوعة الزيارات 3 / 282 .

4- . مزار شیخ مفید قدس سره 124 ، مزار ابن مشهدی رحمه الله 391 ، اقبال 1 / 335 ، چاپ دیگر 2 / 66 ، مزار شهید اول قدس سره 177 ، بحار 98 / 219 ، 364 ، موسوعة زيارات المعصومین علیهم السلام / 535 - 536 .

چنان که ملاحظه فرمودید شماره 216: در مورد آیه شریفه 39 سوره مبارکه حج - که مربوط به کسانی است که با آنها مبارزه (و جنگ بر آنها تحمیل) شده - روایات متعدد وارد شده که مربوط به اهل بیت علیهم السلام و امام حسین علیه السلام است. (1)

روایت 217: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در مورد آیه شریفه 40 سوره مبارکه حج - که در خصوص کسانی است که به ناحق از دیار خویش آواره شدند - نقل شده که: این آیه درباره امیر مؤمنان و حضرت جعفر و حضرت حمزه علیهم السلام نازل شده و در مورد امام حسین علیه السلام جاری (و بر آن حضرت نیز منطبق) است.

روایت 218: نامه ای از طرف ابن زیاد ملعون برای حرّ ریاحی آمد که: بر حسین سخت گیری کن و او را در بیابانی بی آب و بی پناه فرود آور... حرّ آنها را مجبور کرد که در همان جا فرود آیند... زهیر عرض کرد: به خدا سوگند آینده ای سخت تر از شرایط فعلی در پیش رو داریم. ای پسر پیامبر! اگر الان با اینها بجنگیم آسان تر است از جنگ با کسانی که بعدا خواهند آمد. به جانم سوگند لشکریان فراوانی به سوی ما می آیند که ما یارای مقابله با آنها را

ص: 290

---

1- امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه درباره مهاجرین نازل شده، و در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز جاری است که آنها هم از دیار و خانه خویش بیرون رانده شده و ترسانده شدند. امام کاظم - به نقل از پدران بزرگوارش علیهم السلام - فرمود: این آیه اختصاص به آل محمد علیهم السلام دارد. و بنابر روایتی درباره امیر مؤمنان و حضرت جعفر و حضرت حمزه علیهم السلام نازل شده و در مورد امام حسین علیه السلام نیز منطبق و جاری است. از امام باقر علیه السلام نقل شده که مراد از آن امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند.

نداریم . حضرت در پاسخ فرمود : من جنگ را شروع نخواهم کرد .

روایت 219 : حبیب بن مظاهر از امام حسین علیه السلام اجازه گرفت که نزد قبیله ای از بنی اسد که به آنها نزدیک بود برود و از آنها طلب یاری نماید که از حضرت دفاع نمایند . حبیب نزد آنها رفت و گفت : برای شما بهترین ارمغان را آورده ام ، شما را به یاری فرزند دختر پیامبرتان دعوت می کنم . . . عمر بن سعد [ با لشکرش ] آن حضرت را در محاصره قرار داده است .

محصل روایت 220 آن است که : عصر تاسوعا که لشکر عمر بن سعد به سوی امام حسین علیه السلام و یارانش حمله ور شدند ، آن حضرت به قمر بنی هاشم علیه السلام فرمود : فدایت شوم نزد آنها برو ببین چه می خواهند ؟

حضرت عباس علیه السلام فرمان حضرت را امتثال کرد ، آنها پاسخ دادند : ابن زیاد گفته است که یا تحت فرمانش درآیید یا با شما مبارزه خواهیم کرد .

امام حسین علیه السلام به حضرت عباس علیه السلام فرمود : اگر توانستی کار را به فردا موکول کن . . . فرستاده عمر بن سعد گفت : ما تا فردا به شما مهلت می دهیم ، اگر تسلیم شدید شما را نزد ابن زیاد می بریم وگرنه شما را رها نخواهیم کرد .

روایت 221 : امام سجّاد علیه السلام فرمود : هنگامی که پدرم اشعار یا دهر افّ لك من خلیل . . . را خواند ، عمّه ام بی اختیار گشته و [ ناله زنان ] گفت : وای از این داغ . . . ، امام حسین علیه السلام در ضمن صحبت به او فرمود : . . . اگر پرنده قطا به حال خود گذاشته می شد [ و صیّاد به دنبال او نبود ] می خوابید . حضرت زینب علیها السلام عرض کرد : ای وای ! آیا خودت را بی چاره و راه ها را به سویت بسته می دانی ؟ ! این که بیشتر قلبم را جریحه دار می کند و برایم سخت تر است . . .

روایت 222 - 223 : با عبارت های گوناگون آمده است که آن حضرت شب



عاشورا بیعت خویش را از اصحابش برداشته و از آنها خواست که از تاریکی شب استفاده نموده و خودشان را نجات دهند . حضرت فرمود : اینها فقط دنبال من هستند ، و می خواهند مرا به قتل برسانند ، کس دیگری مقصودشان نیست .

روایت 224 : هنگامی که سیدالشهدا علیه السلام به یارانش اجازه بازگشت داد ، جناب زهیر بن القین عرض کرد : آیا فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را اسیر دست دشمن ببینم و (او را تنها گذاشته) یاریش نکنم و جان خویش را نجات دهم ؟!

روایت 225 : مسلم بن عوسجه شمر را با تیر هدف گرفت ولی امام حسین علیه السلام مانع شده و فرمود : به او تیراندازی نکن ، من نمی خواهم آغازگر مبارزه و جنگ باشم .

روایت 226 : هنگامی که حرّ دید لشکر کوفه مصمّم است که با امام حسین علیه السلام بجنگد به عمر بن سعد گفت : می خواهی با این مرد بجنگی ؟! عمر بن سعد پاسخ داد : آری به خدا . . . ؛ حرّ گفت : آیا پیشنهادهای او را نمی پذیری ؟! عمر گفت : اگر کار دست من بود قبول می کردم ولی ابن زیاد زیر بار نمی رود . . . ؛ حرّ به سوی امام حسین علیه السلام آمده و عرض کرد : فدایت شوم ای پسر پیامبر ! من همان کسی هستم که نگذاشتم برگردی و مجبورت کردم در این مکان فرود آیی ، فکر نمی کردم که این قوم پیشنهادهای شما را ردّ کنند .

روایت 227 : کلام دو صحابی جلیل القدر سیدالشهدا علیه السلام است که با چشم گریان به حضرت عرض کردند : خدا ما را فدایت گرداند . . . می بینیم که دشمن بر شما احاطه کرده [ و همه راهها را بر روی شما بسته است ] و ما نمی توانیم شرّ آنها را از شما دفع نماییم .

روایت 228 : و کلام دو بزرگوار دیگر از آنها که به حضرت گفتند : دوست

داریم در برابر شما کشته شویم [تا آنجا که می توانیم] شرّ دشمن را دفع و از شما دفاع نماییم. روایت 229: از سیدالشهدا علیه السلام نقل شده که به کوفیان فرمود: آیا من به جنگ شما آمدم یا شما به جنگ من؟!!

روایت 230: در ضمن احتجاج سیدالشیهدا علیه السلام با کوفیان آمده است که فرمود: شما ادّعیای ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دارید، با این حال می خواهید نسل و خاندان او را به قتل برسانید؟!!

روایات 231 - 232: در ضمن صحبت دیگری نقل شده که فرمود: خداوند به شدّت غضب می کند بر گروهی که می خواهند - یا: اتفاق نموده اند که - فرزند پیامبرشان را به قتل برسانند.

روایت 233: فرزند امام مجتبی علیه السلام در رجزی که روز عاشورا خواند گفت: این امام حسین علیه السلام است که شما مانند گروگان با او رفتار می کنید.

روایت 234: سکینه علیها السلام هنگام وداع با حضرت، عرض کرد: پدر! آیا تسلیم مرگ شده ای؟ حضرت فرمود: چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یاورى ندارد؟! گفت: پدر! ما را به حرم جدّمان برگردان. حضرت فرمود: اگر پرنده قطا به حال خود گذاشته می شد می خوابید.

روایت 235: سیدالشهدا علیه السلام به لشکر دشمن حمله ور شده و چنین رجز می خواند که: من حسین بن علی هستم، و از بانوان حرم پدرم حمایت می کنم.

روایت 236: هنگامی که حضرت عزیزانش را از دست داد و از خاندان و فرزندانش - جز بانوان و کودکان - کسی نمانده بود، ندای غربتش بلند شد و فرمود: آیا کسی هست که از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع نماید؟! آیا خداپرستی

هست که از خدا واهمه نموده و به یاری ما بیاید؟! آیا فریادرسی پیدا می شود که به خاطر خدا به فریاد ما رسد؟!

روایات 237 - 238 : مطلب فوق با تعابیر مشابه از مصادر متعدد نقل شده است .

خلاصه روایات 239 - 240 آن است که : کسی که فریاد [ غربت ] ما را بشنود و ما را یاری نکند استحقاق دارد که به صورت در آتش جهنم افتد .

روایت 241 : مطلب گذشته در زیارتی به صورت نفرین آمده است .

روایت 242 : امام صادق علیه السلام در ضمن زیارتی خطاب به شهدای کربلا می فرماید : گواهی می دهم که شما تبلیغ دین نموده ، خیرخواهی کرده ، صبر و بردباری پیشه کردید . شما را به قتل رسانده ، و از شما سلب اختیار نموده و با شما بدرفتاری کردند ولی شما صبور بودید .

روایت 243 : و در زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام می خوانیم : تو از برادر خویش دفاع کردی .

و قبلاً در روایت 207 گذشت که : جناب حرّ در ضمن احتجاج با کوفیان گفت : شما این بنده صالح خدا را دعوت کردید ، اکنون که شما را اجابت نمود و نزد شما آمد ، او را تسلیم دشمن نمودید؟! او را محاصره کرده اید و رهایش نمی کنید تا هر جایی که می خواهد برود ، و مانند اسیری که از خود اختیاری ندارد با او رفتار می کنید .

\*\*\*

ص: 294

از آنچه گذشت معلوم شد که :

شروع مبارزه از طرف دشمن بود؛ زیرا فرمان ابن زیاد بود که بر حضرت سخت گیری شود، و حرّ آنها را مجبور کرد که در کربلا فرود آیند؛ سپس لشکر عمر بن سعد آنها را محاصره نمود.

این لشکر دشمن بود که می خواست حضرت و یارانش را نابود کند، چنان که سیدالشهدا علیه السلام به اصحابش فرمود: اینها دنبال من هستند و می خواهند مرا بکشند. و به کوفیان فرمود: شما می خواهید نسل و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به قتل برسانید.

دشمن همه راهها را به روی امام حسین علیه السلام و یارانش بسته بود(1) و صریحا اعلام

نمود که شما را رها نمی کنیم و با شما می جنگیم.

امام حسین علیه السلام به صراحت اعلام فرمود که: من آغازگر مبارزه نخواهم بود.

و در آخرین روزهایی که حضرت روز عاشورا خوانده آمده است: من از بانوان حرم دفاع و حمایت می کنم.

آنچه از طلب یاری و استتصار حضرت نقل شده فقط برای دفاع بوده است. و مطالب گوناگونی از اصحاب سیدالشهدا علیه السلام نقل و یا درباره آنها گفته شده که عملکرد آنان را دفاع از آن حضرت معرفی کرده است.

ص: 295

---

1- رجوع شود به روایات شماره: 207، 221، 224، 233، 234، 242.

سیدالشهدا علیه السلام روز عاشورا با کوفیان اتمام حجت نمود و پس از معرفی خویش از آنها پرسید: چرا می خواهید با من بجنگید و مرا بکشید؟

این کلمات نیز بیانگر آن است که حضرت حالت دفاعی داشته و آغازگر مبارزه با دشمن نبوده است لذا از آنها می خواهد که او را رها کرده و به حال خویش بگذارند. به برخی از کلمات امام حسین علیه السلام توجه فرمایید:

244. قال مولانا أبو عبد الله الحسين عليه السلام: فانظروا هل يحلّ [ يصلح ] لكم قتلي وانتهاك حرمتي؟! ألسنتُ ابن نبيكم، وابن وصيّه وابن عمّه و وأول المؤمنين بالله، والمصدّق برسوله؟! . . . .

ويحكم أطلبوني بقتيل منكم قتلته؟ أو مال لكم استهلكته؟ أو بقصاص من جراحة؟ . . .

يا عباد الله! «إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرَجُمُون» (1) . . . (2)

ص: 296

1- . الدخان 44 : 20 .

2- . رجوع شود به ارشاد 2 / 97 - 98 ، اعلام الوری 1 / 458 - 459 ، الدر النظیم 552 - 553 ، مشیر الاحزان 51 چاپ دیگر : 37 ، كشف الغمة 2 / 13 ، 55 ، بحار الانوار 45 / 6 - 7 ، عوالم 17 / 250 - 251 ، ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 72 ، سير أعلام النبلاء 3 / 301 ، تاريخ طبری 4 / 322 - 323 ، كامل ابن اثير 4 / 61 - 62 ، جواهر المطالب 2 / 285 . البداية والنهاية 8 / 194 ، (با قدری اختلاف و زیاده و نقصان) .

245 . وقال عليه السلام : فِيمَ تستحلّون دمي ؟! (1)

246 . وقال عليه السلام : اتقوا الله ربكم ولا تقتلوني ؛ فإنه لا يحلّ لكم قتلي ، ولا انتهاك حرمتي ، فإني ابن بنت نبيكم . (2)

247 . وقال عليه السلام : أولم يبلغكم قول رسول الله صلى الله عليه وآله - مستبشرا لي ولأخي - أنا سيد شباب الجنة ؟! أما في هذا

حاجز لكم عن سفك دمي وانتهاك حرمتي ؟! (3)

248 . قال سليمان بن سرد - في ضمن كلامه - : . . . قُتل فينا ولدينا ولدُ نبينا وسلالته وعصارتُه وبضعةُ من لحمه ودمه إذ جعل يستصرخ

ويسأل النصف فلا يعطاه . (4)

### اشاره به مدلول روايات

در احتجاجات سيّدالشّهدا عليه السلام در روز عاشورا آمده است :

روایت 244 : ببینید آیا کشتن من و هتک حرمت من بر شما رواست ؟ مگر من پسر پیامبر و فرزند وصی و پسر عموی او نیستم ؟

وای بر شما ! آیا کسی از شما را کشته ام که می خواهید به خونخواهی او

ص: 297

1- . امالی شیخ صدوق 159 ، روضة الواعظین 1 / 186 ، لهوف 53 چاپ دیگر : 87 ، بحارالانوار 44 / 318 ، عوالم 17 / 168 .

2- . بحارالانوار 45 / 6 ، عوالم 17 / 250 ، موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 504 .

3- . مشیرالاحزان 51 چاپ دیگر: 37 و رجوع شود به: ارشاد 2/98 ، الدرّ النظیم 552 ، كشف الغمة 2 / 13 ، 55 ، اعلام الوری 1 /

458 - 459 ، بحارالانوار 45 / 7 ، عوالم 17 / 251 ، تاریخ طبری 4 / 322 - 423 ، کامل ابن اثیر 4 / 62 ، ترجمة الإمام الحسين عليه

السلام من طبقات ابن سعد 52 ، سير أعلام النبلاء 3 / 301 ، البداية والنهاية 8 / 194 ، موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام 508 .

4- . تاریخ طبری 4 / 428 ، کامل ابن اثیر 4 / 160 .

دنبال من باشید [ و مراقصا ص کنید ]؟ آیا مالی را از شما ضایع کرده ام؟! آیا به کسی جراحی رسانده ام که می خواهید قصاص کنید؟ سپس حضرت در ادامه خطبه کلامی را که حضرت موسی علیه السلام به فرعونیانفرموده بود بازگو نمود که: پناه می برم به پروردگرم و پروردگارتان از این که مرا سنگسار کنید .

روایت 245: چرا ریختن خون مرا حلال می دانید؟

روایت 246: از خدا پروا نمائید و دست از قتل من بردارید . کشتن من و بی احترامی به من بر شما جایز نیست ، من پسر دختر پیامبر شما هستم !

روایت 247: مگر نشنیده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بشارت به من و برادرم فرمود : من سرور جوانان اهل بهشت هستم ؟ همین برای شما کافی نیست که دست از ریختن خون من و بی حرمتی من بردارید ؟

روایت 248: سلیمان بن صرد در ضمن صحبت با توابین گفت : بین ما و نزد ما فرزند پیامبر ، سلاله او ، چکیده [ و آینه تمام نمای ] او و پاره تن او کشته شد ! فریاد دادخواهی او بلند بود و از مردم می خواست که با انصاف با او رفتار کنند ، ولی کسی نپذیرفت .

\*\*\*

نتیجه آن که : اگر حضرت خود اقدام به مبارزه علیه دشمن کرده ، چرا از آنها می پرسد : فَمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِی ؟! و یا . . . . بر این فرض پرسش حضرت وجهی ندارد ؛ زیرا آنان پاسخ می دادند : شما خودت به مبارزه با ما آمده ای ، معنا ندارد که در مورد علت جنگ سؤال کنی !!

ص: 298

## 1. جهاد بر فرض یاری کوفیان

ممکن است تصور شود که برخی از روایات و آثاری که از طرق عامه نقل شده است دلالت دارد که: سیدالشهدا علیه السلام می خواست با یزید مبارزه کند و حرکت حضرت جهاد و قیام علیه دستگاه خلافت بود نه دفاع. مانند روایت شماره 174 - 175 که از جلد بزرگوارش صلی الله علیه و آله وسلم نقل نمود:

من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله، ناکثاً لعهد الله، مخالفاً لسنة رسول الله، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان، ثم لم يغير بقول ولا فعل كان حقيقاً على الله أن يدخله مدخله.

یعنی: کسی که ببیند سلطان جائری حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت نموده، و روش او بین بندگان خدا بر گناه و عدوان است، و هیچ واکنشی در برابر آن سلطان - به رفتار یا گفتار - نداشته باشد، استحقاق آن را دارد که خدا او را با همان سلطان جائر محسور نماید.

و مانند روایت شماره 254 که فرمود:

... وأنا أولى من قام بنصرة دين الله، وإعزاز شرعه، والجهاد في سبيله.

یعنی: سزاوارترین کسی که به یاری دین خدا قیام نماید و شریعت او را عزت بخشد و در راه او جهاد کند... من هستم.

و همچنین بنابر روایت شماره 171 - که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند - حضرت در نامه ای به کوفیان نوشت:



فإن كتاب مسلم بن عقيل جاءني يخبرني فيه بحسن رأيكم ، واجتماع عملتكم على نصرنا والطلب بحقنا .

یعنی : نامه مسلم بن عقیل به من رسید ، او خیر داده که : . . . شما بر یاری ما اهل بیت و طلب حق ما اجتماع کرده اید .

و در روایت شماره 172 گذشت که عبدالله بن مطیع به حضرت عرض کرد : لئن طلبت ما في أيدي بني أمية ليقتلنك .

یعنی : اگر بخواهی خلافت را از چنگ بنی امیه در آوری حتما آنها تو را خواهند کشت .

و در زیارت ناحیه مقدسه - روایت شماره 253 - آمده است : ثم اقتضاك العلم للإنكار ، ولزمك أن تجاهد الفجار .

یعنی : علم و آگاهی تو اقتضا کرد که به انکار برخیزی و لازم شد که با فاجران مبارزه نمایی .

و در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که درباره آیه شریفه : «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ»<sup>(1)</sup> فرمود : نزلت في الحسين بن علي عليه السلام ، كتب الله عليه ، وعلى أهل الأرض أن يقاتلوا معه . قتال بر امام حسین علیه السلام واجب بود ، و وظیفه همه مردم روی زمین آن بود که آن حضرت را یاری نمایند .<sup>(2)</sup>

با دقت در این روایات و سنجش آن با سایر آثار ، معلوم می شود که حرکت سیدالشهدا علیه السلام مقدمه ای بوده است برای این که اگر کوفیان آن حضرت را یاری

ص: 300

---

1- . النساء 4 : 77 .

2- . رجوع شود به : نوادر علی بن اسباط : الأصول الستة عشر 122 ، چاپ دیگر : 339 ، تفسیر عیاشی 1 / 258 ، بحار الانوار 44 / 218 ، 220 ، عوالم 17 / 96 - 95

کنند ، اقدام به واکنش در برابر یزید ، جهاد و . . . بنماید .

توضیح مطلب آن که عنوان «جهاد» و «مبارزه» بر سفر حضرت از مدینه بهمکه منطبق نیست ؛ زیرا حضرت برای حفظ جانش از مدینه بیرون آمد ، و از مکه نیز برای جلوگیری از هتک حرمت خانه خدا و کشته شدن در آنجا خارج شد ، و حرکت به سوی کوفه - به شرحی که در بخش آینده خواهد آمد - برای آن بود که اگر کوفیان ایشان را یاری نموده و شرایط لازم موجود شود ، به جهاد و مبارزه با حکومت جائر بنی امیه پردازد(1) ؛ ولی از این جهت که کوفیان پیمان خویش را شکستند ، شرایط برای مبارزه و جهاد محقق نشد و پس از آن ، حضرت در موقعیتی قرار گرفت که ناچار شد به دفاع از خویش پردازد .

شاید تصور شود که : برداشت عموم مردم از واکنش حضرت در برابر یزید «جنگ و جهاد» است ، امتناع از بیعت با یزید ، پاسخ به نامه های کوفیان ، فرستادن حضرت مسلم علیه السلام ، حرکت به سوی عراق ، سخنرانی علیه یزید : «من رأی سلطانا جائرا . . .» ، و . . . همه از اموری است که مبارزه با یزید محسوب می شود .

در پاسخ گوئیم : گر چه موارد گذشته همه مخالفت با یزید است ولی با دقت و بررسی هر يك معلوم می شود که «جنگ و جهاد» بر آن صدف نمی کند :

ص: 301

---

1- . ذکر این نکته لازم است که این مطلب اختصاص به سیدالشهدا علیه السلام ندارد بلکه برای هر يك از معصومین علیهم السلام اگر شرایط محقق می شد قیام می کردند ، ولی چون این فرض خلاف واقعیت خارجی است خداوند چنین تکلیفی برای اهل بیت مقرر نفرموده است ، لذا امام صادق علیه السلام فرمود : *يا سَدِيرُ! لَوْ كَانَ لِيَّ شَيْعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ - أَيَّ سَبْعَةِ عَشَرَ نَفْرًا - مَا وَسَّيَ عَنِّي الْقُعُودُ .* کافی 2/ 242 ، أعلام الدین 123 ، بحار الأنوار 47/ 372 و 64/ 160 .

صرف امتناع از بیعت، جنگیدن نیست.

پاسخ به نامه های کوفیان، اعلام آمادگی برای یاری آنان، و پذیرفتن یاری آنها در مقابله با دشمن و روی کار آمدن اهل بیت علیهم السلام است.

فرستادن حضرت مسلم علیه السلام، بررسی شرایط جامعه و مهیا نمودن مردم است.

حرکت به سوی عراق، پاسخ عملی به دعوت کوفیان و وفای به عهد است. و سخنرانی های حضرت دعوت مردم به مخالفت با یزید و مهیا شدن به مبارزه با او در رکاب آن حضرت است.

پس همه امور گذشته از مقدمات مبارزه با یزید هست ولی اقدام به جنگ نیست. قرینه مناسب برای تبیین این مطلب آن که حضرت در سخنرانی هایی که خطاب به لشکر حر دارد پس از متذکر شدن نامه های کوفیان می فرماید که اگر از دعوت خود پشیمان هستید من بر می گردم، سپس اقدام به بازگشت نموده و سوار مرکب می شوند تا برگردند ولی لشکر حر مانع می شود.

اگر حرت به سوی عراق را جنگ و مبارزه بدانید، بایستی این اقدامات حضرت را - العیاذ باللّه - پشت به جنگ کردن و فرار از آن تلقی نمایید که قطعاً قابل التزام نیست.

ص: 302

در برخی از آثار و روایات الفاظ: «خروج»، «قیام»، «قتال»، «جهاد» و... به کار رفته است (1) ولی با توجه به آنچه گذشت و دقت در متن آن روایات، معلوم می شود که مقصود جهاد بر فرض یاری کوفیان است به شرحی که در نکته قبل گذشت و یا اینکه مراد از این گونه کلمات، «حرکت دفاعی» است، چنان که در فقه در کتاب جهاد فرموده اند: جهاد بر اقسامی است، و سپس یک نوع آن را «جهاد دفاعی» ذکر کرده اند. (2)

ص: 303

1- . مانند روایتی که اخیرا از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» گذشت که فرمود: نزلت فیّ الحسین بن علیّ علیه السلام، كتب الله عليه، وعلى أهل الأرض أن يقاتلوا معه. وعبارت زیارت ناحیه مقدّسه - روایت شماره 253 - : «وواجهوك بالظلم والعدوان، فجاهدتهم بعد الاعياعاز لهم وتأکید الحجّة عليهم». و عبارت زیارت اربعین - دنباله روایت شماره 257 - : «وقد توازر عليه غرته الدنيا... فجاهدهم فيك صابرا محتسبا».

2- . برای نمونه رجوع شود به کلام صاحب جواهر قدس سره: تلخص ممّا ذكرنا أن الجهاد على أقسام: أحدها: أن يكون ابتداء من المسلمين... والثاني: أن يدهم المسلمين عدو... الثالث: أن يكون بين المشركين مقيما... ويغشاهم عدو... جواهر الكلام 21 /



برخی از گویندگان و نویسندگان در مورد انگیزه حرکت امام حسین علیه السلام به آثاری استناد نموده اند که استدلال به آن تمام نیست . بعضی از آن سخنان اصلاً در منابع و مصادر وجود ندارد و در اصل کلام شاعری بوده سپس به تصور این که روایت است بدان تمسک شده است ، مانند «إن كان دين محمد لم يستقم إلا بقتلي يا سيوف خذيني» و «إن الحياة عقيدة وجهاد»<sup>(1)</sup> و بعضی دیگر در مصادر عامه یا خاصه نقل شده ولی دلالت آن بر مدعای آنان تمام نیست چنان که با تأمل و دقت در قرائن داخلی و خارجی معلوم خواهد شد .

به آثاری در این زمینه توجه فرمایید :

249 . ثم دعا الحسين عليه السلام بدواة وبياض ، وكتب هذه الوصية لأخيه محمد بن الحنفية :

بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب إلى أخيه محمد المعروف ب- : ابن الحنفية : أن الحسين يشهد أن لا إله إلاّ

ص: 305

---

1- . رجوع شود به کتاب عزاداری رمز محبت 2 / 382 - 385 .

اللّه وحده لا شريك له ، وأن محمدا عبده ورسوله ، جاء بالحقّ من عند الحقّ ، وأن الجنة والنار حقّ ، وأن الساعة آتية لا ريب فيها ، وأن اللّه يبعث من في القبور .

واني لم أخرج أشرا ، ولا بطرا ، ولا مفسدا ، ولا ظالما ، وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدّي صلى الله عليه وآله ، أريد أن أمر بالمعروف ، وأنهى عن المنكر ، وأسير بسيرة جدّي وأبي علي ابن أبي طالب عليه السلام ، فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق ، ومن ردّ عليّ هذا أصبر حتى يقضي الله بيني وبين القوم بالحقّ ، وهو خير الحاكمين . وهذه وصيتي - يا أخي - إليك ، وما توفيقي إلا باللّه ، عليه توكلت ، وإليه أنيب .

قال : ثم طوى الحسين عليه السلام الكتاب وختمه بخاتمه ، ودفعه إلى أخيه محمد ، ثم ودّعه وخرج في جوف الليل .(1)

250 . وقال ابن عباس : لا تخرج إلى العراق ، وكن باليمن لحصانتها ورجالها .

فقال عليه السلام : إني لم أخرج بطرا ، ولا أشرا ، ولا مفسدا ، ولا ظالما ، وإنما خرجت أطلب الصلاح في أمة جدّي محمد صلى الله عليه وآله ، أريد أمر بالمعروف ، وأنهى عن المنكر ، أسير بسيرة جدّي وسيرة أبي علي بن أبي طالب عليهما السلام ، فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق ، وهو أحكم الحاكمين .(2)

251 . كتب الحسين صلوات الله عليه كتابا إلى وجوه أهل البصرة . . . :

إني أدعوكم إلى الله وإلى نبيه ؛ فإن السنّة قد أميتت ، فإن تجيبوا دعوتي ، وتطيعوا

ص: 306

1- . تسليّة المجالس 2/160 ، بحار الأنوار 44 / 329 - 330 ، عوالم 17 / 179 .

2- . مناقب 3 / 241 چاپ ديگر : 4 / 89 .

252 . قال ابن زياد لعنه الله لمسلم بن عقيل قدس سره : أخبرني . . . بما ذا أتيتَ هذا البلد - وأمرهم ملتئم - فشتتَ أمرهم بينهم ، وفترت كلمتهم ؟!

فقال مسلم : ما لهذا أتيتُ ، ولكنكم أظهرتم المنكر ، ودفنتم المعروف ، وتأمرتم على الناس بغير رضی منهم ، وحملتموهم على غير ما أمركم الله به ، وعملتُم فيهم بأعمال كسرى وقيصر ، فأتيناهم لنأمر فيهم بالمعروف ، وننهى عن المنكر ، وندعوهم إلى حكم الكتاب والسنة ، وكنا أهل ذلك .(2)

253 . وفي زيارة الواردة عن الناحية المقدسة برواية الشيخ المفيد :

حتى إذا الجور مدّ باعه ، وأسفر الظلم قناعه ، ودعا الغيِّ أتباعه ، وأنت في حرم جدك قاطن ، وللظالمين مباين ، جليس البيت والمحراب ، معتزل عن اللذات والشهوات ، تُنكر المنكر بقلبك ولسانك على حسب طاقتك وإمكانك ، ثم اقتضاك العلم للإنكار ، ولزمك أن تجاهد الفجار ، فسدرت في أولادك وأهاليك وشيعتك ومواليك ، وصدعت بالحق والبيّنة ، ودعوت إلى الله بالحكمة والموعظة الحسنة ، وأمرت بإقامة الحدود ، والطاعة للمعبود ، ونهيت عن الخبائث والطغيان ، وواجهوك بالظلم والعدوان ، فجاهدتهم بعد الإيعاز لهم ، وتأكيد الحجّة عليهم ، فنكثوا ذمامك وبيعتك .(3)

ص: 307

1- . رجوع شود به : مشير الا-حزان 27 چاپ ديگر : 17 ، بحار الأنوار 44 / 340 ، عوالم 17 / 189 ، تاريخ طبرى 4 / 266 ، البداية والنهاية 8 / 170 .

2- . لهوف 36 چاپ ديگر : 57 و رجوع شود به : ارشاد 2 / 62 ، بحار الانوار 44 / 356 ، عوالم 17 / 205 ، تاريخ طبرى 4 / 282 ، فتوح ابن أعثم 5 / 57 - 58 ، كامل ابن اثير 4 / 35 ، مقتل خوارزمي 1 / 213 ، البداية والنهاية 8 / 168 .

3- . رجوع شود به : مزار ابن مشهدى 502 - 503 ، بحار الأنوار 98 / 239 ، 321 .



254. قال ابن الجوزي : وروي أنه عليه السلام قال :

إن هؤلاء قوم لزموا طاعة الشيطان ، وتركوا طاعة الرحمان ، وأظهروا الفساد في الأرض ، وأبطلوا الحدود ، وشربوا الخمر ، واستأثروا في أموال [ بأموال] الفقراء والمساكين ، وأنا أولى من قام بنصرة دين الله ، وإعزاز شرعه ، والجهاد في سبيله ، لتكون كلمة الله هي العليا .(1)

255 . عن مولانا الحسين بن علي صلوات الله عليهما :

فيا عجباً ! وما لي [ لا-] أعجب ، والأرض من غاشٍ غشومٍ ، ومتصدِّقٍ ظلومٍ ، وعاملٍ على المؤمنين بهم غير رحيم ، فالله الحاكم فيما فيه تنازعنا ، والقاضي بحكمه فيما شجر بيننا .

اللهم إنك تعلم أنه لم يكن ما كان ممّا تنافسا في سلطان ، ولا التماسا من فضول الحطام ، ولكن لنري المعالم من دينك ، ونظهر الإصلاح في بلادك ، ويأمن المظلومون من عبادك ، ويعمل بفرائضك وستتك وأحكامك ، فإنكم إلا تنصرونا وتنصفونا قوي الظلمة عليكم ، وعملوا في إطفاء نور نبيكم ، وحسبنا الله ، وعليه توكلنا ، وإليه أنبنا ، وإليه المصير .

رواه في تحف العقول ، ثم قال : ويروي عن أمير المؤمنين عليه السلام .(2)

أقول : ويعدّ في هذا المضمّار ما نقله ابن أبيالحديد عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال :

... اللهم إنك تعلم إنني لم أرد الإمرة ، ولا علو الملك والرياسة ، وإنما

ص: 308

1- . تذكرة الخواص 217 ورجوع شود به : ملحقات احقاق الحق 27 / 201 به نقل از التبرالمذاب 75 .

2- . تحف العقول 239 ، بحار الأنوار 97 / 79 - 81 .

أردتُ القيام بحدودك ، والأداء لشرعك ، ووضع الأمور في مواضعها ، وتوفير الحقوق على أهلها ، والمضي على منهاج نبيك ، وإرشاد الضالّ إلى أنوار هدايتك .(1)

\* قبلاً در روایت شماره 166 گذشت که در نامه حضرت به کوفیان آمده : ومقالة جلّکم : إنه ليس علينا إمام فأقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الهدى والحق . . . فلعمري ما الإمام إلا الحاكم بالكتاب ، القائم بالقسط ، الدائن بدين الحق ، الحاسب نفسه على ذات الله ، والسلام .

\* ودر روایت شماره 173 گذشت که حضرت خطاب به لشکر حرّ فرمود : إني لم آتكم حتى أتتني كتبكم ، وقدمت عليّ رسلکم أن اقدم علينا ، فإنه ليس لنا إمام ، لعلّ الله يجمعنا بك على الهدى . . . أيها الناس ، فإنکم إن تتقوا وتعرفوا الحقّ لأهله يكن أرضى لله ، ونحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم ، والسائرین فيکم بالجور والعدوان .

\* ودر روایت شماره 174 فرمود : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال :

من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ، ناكثاً لعهد الله ، مخالفاً لسنة رسول الله ، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان ، فلم يغيّر عليه بفعل ولا قول ، كان حقّاً [ حقيقاً ] على الله أن يدخله مدخله .

ألا وإن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان ، وتركوا طاعة الرحمن ، وأظهروا الفساد ، وعطلوا الحدود ، واستأثروا بالفيء ، وأحلّوا حرام الله ، وحرّموا حلاله ، وأنا أحقّ من غير .

ص: 309

\* روایت شماره 175 نیز مشابه روایت گذشته است و در آخر آن آمده است: وانی أحقّ بهذا الأمر لقرابتي من رسول الله صلى الله عليه و آله .

### اشاره به مدلول روایات

روایت 249: در وصیت آن حضرت به برادرش محمد بن حنفیه آمده است:

من از روی طغیان و سرکشی و برای فساد و ستم خروج نکرده ام . من برای اصلاح امت جدم حرکت خویش را شروع نموده ام . می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم ، به سیره و روش جدم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پدرم علی بن ابی طالب علیهما السلام رفتار کنم . هر کس مرا بپذیرد [ به خدای تعالی پاسخ مثبت داده و پاداش از او خواهد گرفت ؛ زیرا ] خدا به پذیرفتن حق اولی است ؛ و هر کس نپذیرد ، من صبر خواهم کرد تا خدا بین ما و این قوم به حق حکم فرماید . . . .

روایت 250: بنابر روایت علامه ابن شهر آشوب مازندرانی ، حضرت همین مطلب را در پاسخ ابن عباس نیز بیان فرمود .

روایت 251: حضرت به بزرگان بصره نوشت :

من شما را به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دعوت می کنم ؛ زیرا سنت از میان رفته [ و بدعت ها جایگزین آن شده ] ، اگر به دعوتم پاسخ مثبت دهید و از من پیروی نمایید شما را به راه حق ارشاد خواهم کرد .

روایت 252: ابن زیاد به حضرت مسلم علیه السلام گفت : چرا به کوفه آمدی و بین مردم اختلاف و تفرقه انداختی ؟ !

ص: 310

حضرت مسلم علیه السلام پاسخ داد: من برای اختلاف و تفرقه نیامدم، این شما بودید که کارهای خلاف را شایع نموده، کارهای نیک را به فراموشی سپرده، به زور بر مردم حکومت کرده، آنها را بر کارهای خلاف شریعت وادار نموده و مانند پادشاهان با آنها برخورد کردید. ما آمدیم تا امر به معروف و نهی از منکر نماییم و آنها را به حکم قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت نماییم. ما اهلیت و لیاقت این کار را داشتیم.

روایت 253: در زیارت ناحیه مقدسه - به روایت شیخ مفید رحمه الله - می خوانیم: علم و آگاهی تو اقتضا کرد که به انکار برخیزی و لازم شد که با فاجران مبارزه نمایی؛ لذا به همراهی فرزندان، خویشان، پیروان و دوستانت به راه افتادی، به حق و برهان آشکار به روشنگری پرداختی [و حق و باطل را از یکدیگر جدا ساختی] با حکمت و اندرز نیکو مردم را به سوی خدا خواندی، به اقامه حدود الهی و پرستش او فرمان داده و از پلیدی ها و سرکشی و طغیان نهی نمودی. آنها با ستم و دشمنی به مقابله با تو برخاستند و تو پس از اتمام حجت بر آنها [از خویشان دفاع کرده و] با آنان جنگیدی.

روایت 254: ابن الجوزی می نویسد: حضرت [در ملاقاتی که بین راه] با فرزدق [داشت] فرمود:

اینها فرمان برداری شیطان را بر خویش لازم دانسته و از پیروی خدای رحمان سرپیچی نمودند. باعث فساد در زمین گشتند، حدود الهی را کنار گذاشتند، شرب خمر کردند و اموال نیازمندان و بیچارگان را به خویش اختصاص دادند. سزاوارترین کسی که به یاری دین خدا قیام نماید و شریعت او را عزت بخشد و در راه او

جهاد کند تا باعث برتری کلمه الله و اعتلای حقیقت شود، من هستم .

روایت 255: حضرت پس از شکوه از ظلم و ستم دستگاه حاکم فرمود: خدایا خود می دانی که ما برای رقابت در حکومت و رسیدن به دنیای ناچیز و بی ارزش فعلیتی نداریم، ما می خواهیم معالم و نشانه های دین تو را آشکار بینیم، در زمین اصلاح ظاهر شود و بندگان مظلوم تو [ از شرّ ظالمان] ایمن گردند و به فرائض، سنن، احکام و قوانین تو عمل شود .

مردم، اگر انصاف ندهید و ما را یاری نکنید، ستمگران بر شما مسلط گشته و در خاموش کردن نور پیامبران می کوشند .

مطلب گذشته از امیرمؤمنان علیه السلام نیز نقل شده است . همچنین از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: خدایا خود نیک می دانی که من دنبال ریاست طلبی و برتری جویی نیستم، تنها خواسته من بر پا داشتن حدود و اجرای قوانین شریعت تو، قرار گرفتن هر چیزی در جایگاه واقعی اش، رسیدن هر حقی به آن کسی که سزاوار است، حرکت بر روش پیامبرت و راهنمایی و ارشاد گمراهان به نور هدایت تو [ و دستگیری از آنها] است .

و قبلاً در روایت 166 گذشت که امام حسین علیه السلام در نامه خود به کوفیان فرمود:

عمده شما از من خواسته اید که نزد شما بیایم تا همگی به راه حق هدایت شده و بر آن اتفاق نمایید . . . اگر مسلم به من بنویسد که جمعیت شما و بزرگان صاحبان عقل [ و تدبیر] و فضیلت شما با آنچه در نامه ها نوشته اید موافق هستند، به زودی نزد شما خواهم آمد .

به جان خودم سوگند! امام نیست مگر کسی که حکمش مطابق قرآن باشد،

عدالت را اجرا نماید، به دین حق اعتقاد داشته و خویشتن دار باشد.

و در روایت 173 گذشت که: حضرت در ضمن صحبت با اصحاب حرّ فرمود: من به سوی شما نیامدم مگر پس از آن که به من نوشتید و فرستادگان شما گفتند که: نزد ما بیا که پیشوایی نداریم، امید آن که خدا به واسطه تو ما را بر طریق هدایت ثابت بدارد و بر آن اتفاق نمایم.

مردم! اگر تقوای الهی پیشه کنید و حق را برای اهلش شناسید [و به آنها واگذار کنید] خدا از شما خوشنودتر است. ما اهل بیت سزاوار رهبری بر شما هستیم نه این مدعیان دروغگو که سیره آنها بین شما ستم و عدوان است.

و در روایت 174 گذشت که: در خطبه حضرت - و بنابر نقلی در نامه حضرت به بزرگان کوفه - آمده است: ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسیکه ببیند سلطان جائری حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت نموده و روش او بین بندگان خدا بر گناه و عدوان است، و هیچ واکنشی در برابر او - به رفتار یا گفتار - نداشته باشد، استحقاق آن را دارد که خدا او را با همان سلطان جائر محشور نماید.

بدانید که دستگاه خلافت فرمان شیطان را بر خویش لازم، پیروی خدای رحمان را رها، فساد را ظاهر، حدود الهی را تعطیل نموده، غنائم را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده است. سزاوارترین کسی که این تغییر به دستش انجام شود من هستم.

و روایت 175: نیز مشابه روایت گذشته است و در آخر آن آمده است که: من برای این امر (رهبری مردم) سزاوار (ولایت) هستم؛ به جهت قرابتی که با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دارم.

پیش از این به تفصیل درباره علل و حکمت های دستور پروردگار به سیدالشهدا علیه السلام و همچنین حکمت و علت تعلیقی و مشروط صحبت شد و با ذکر مثال به شرح و توضیح آن پرداختیم (1).

چنان که گفته شد: سفر امام حسین علیه السلام به عراق در باطن برای امتثال دستور خاص خداوند و در ظاهر به جهت اجابت دعوت کوفیان برای اقامه عدل و داد و . . . بود. آن حضرت می خواست مردم را از حیرت، سرگردانی، جهالت و ضلالت نجات دهد و در صورت یاری مردم و فرمان برداری از حضرت و حصول شرایط لازم (یعنی به صورت مشروط و تعلیقی) آنان را به راه مستقیم هدایت نماید، فسادهای موجود در جامعه را برطرف و اصلاح کند، امر به معروف و نهی از منکر نموده، عدالت را در جامعه حکم فرما ساخته و مطابق سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر مؤمنان علیه السلام عمل نماید (2).

بنابر آنچه گفته شد:

اولاً: از سنجش روایات بخش اول «دلایل دستور خاص» با روایات گذشته - بخش نهم - استفاده می شود که: حرکت سیدالشهدا علیه السلام دو علت دارد، یکی باطنی و دیگری ظاهری، اولی دستور خاص و دومی اجابت دعوت کوفیان.

ثانیا: بخشی از برنامه های یاد شده یعنی: اقامه عدل و داد، هدایت مردم، اصلاح جامعه، اجرای عدالت، امر به معروف و . . . تعلیقی و مشروط به این

ص: 314

---

1- رجوع شود به نکته سوم از نکات بخش اول: «توضیح انگیزه بودن دستور خاص».

2- رجوع شود به روایات 249، 250، 251، 253، 254.

است که مردم حضرت را یاری نمایند .

ثالثا : انگیزه اصلی در واقع همان امتثال دستور خدا و در ظاهر اجابت دعوت کوفیان است و امور دیگر در طول اجابت دعوت واقع شده است ، و تعبیر مناسب برای آن علل طولی «حکمت امر خداوند» و «اهداف مشروط حضرت» است .

رابعا : کارهای حجج الهی علیهم السلام دارای ابعاد گوناگون است لذا ممکن است حکمت های دیگری برای حرکت حضرت از اخبار و آثار پیدا شود ، از جمله : نجات دادن بندگان از نادانی و سردرگمی و گمراهی و شك ،(1) فریادرسی از بیچارگان ، دعوت به کتاب و سنت ،(2) یاری دین خدا ، عزت دادن به شریعت ، کوشش در راه برتری کلمه الله و اعتلای حقیقت ،(3) آشکار نمودن معالم و نشانه های دین ، ایمن شدن مظلومین از شر ظالمان ، بر پا داشتن فرایض و سنن و احکام و قوانین الهی ،(4) و همچنین تغییر وضعیت موجود که توسط دستگاه خلافت ایجاد شده بود که : فساد را ظاهر ، حدود الهی را تعطیل ، غنائم را به خویش اختصاص داده ، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده بود .(5)

ولی چنان که گذشت نمی توان این امور را انگیزه مستقلى برای حرکت حضرت دانست بلکه این امور حکمت های امر پروردگار و آثاری است که در صورت روی کار آمدن حضرت بر آن مترتب می شود ، لذا مناسب است برای

ص: 315

---

1- . رجوع شود به روایت 256 - 257 .

2- . رجوع شود به روایت 252 .

3- . رجوع شود به روایت 254 .

4- . رجوع شود به روایت 255 .

5- . رجوع شود به روایت 174 .



تمایزش از انگیزه اصلی از آنها با عنوان «علل طول»، «حکمت امر خداوند» و «اهداف مشروط حضرت» یاد شود.

\*\*\*

با صرف نظر از همه آنچه گذشت باید به دو نکته مهم نیز توجه داشت :

1. این امور فقط برای سیدالشهدا علیه السلام - که از جانب خدا مأموریت دارد - می تواند انگیزه باشد و دیگران به جهت اینکه از جانب خدا دستور ندارند نمی توانند چنین انگیزه هایی داشته باشند .

2. آن حضرت هم - به دستور خدا - فقط برای احیای دین خدا دست به چنین اقدامی زده نه برای رسیدن به حکومت و ریاست و بهره برداری از متاع ناچیز دنیا .

ص: 316

گفتیم که بخشی از اهداف و برنامه های سیدالشهدا علیه السلام به صورت تعلیقی و مشروط بوده یعنی تحقق آن منوط به یاری مردم بوده است، این مطلب از لابلائی کلمات خود حضرت استفاده می شود. (1) برای تقریب به ذهن می توان برنامه امیر مؤمنان علیه السلام پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را شاهد و نظیر آورد به این بیان که : امیر مؤمنان علیه السلام - قبل از بیعت اکراهی و اجباری با ابوبکر - از مهاجرین و انصار طلب یاری نمود ؛ زیرا بنابر دستوری که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از جانب خدا به آن حضرت ابلاغ فرموده بود ، اگر مردم به یاری حضرت می شتافتند وظیفه ایشان مبارزه با غاصبان خلافت و اقامه دین خدا به اجرای کتاب و سنت بود ، پس این تکلیف ، مطلق نبود و منوط به نصرت و یاری مردم بود ، لذا چون به اندازه

ص: 317

---

1- . آن حضرت در روایت 173 فرمود : أيها الناس ، فإنکم اءن تتقوا و تعرفوا الحقّ لأهله یکن أرضی لله ، ونحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر علیکم من هؤلاء المدّعين ما لیس لهم ، والسائرین فیکم بالجور والعدوان . و در روایت 174 فرمود: فاءن تمتمت علی بیعتکم تصیبوا رشدکم . . . فلکم فیّ أسوة . و در روایت 175 فرمود: فاءن وفیتم لی بیعتکم فقد أصبتم حظکم و رشدکم . . . فلکم بی أسوة . و در روایت 249 - 250 فرمود : أرید أن آمر بالمعروف ، وأنهی عن المنکر ، وأسیر بسیرة جدّی وأبی علی ابن ابي طالب علیه السلام ، فمن قبلنی " بقبول الحقّ فالله أولى بالحق ، [ ومن ردّ علیّ هذا أصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحقّ ] . و در روایت 251 - در نامه ای به اهل بصره - فرمود : فاءن تجیبوا دعوتی " ، و تطیعوا امری " ، أهدکم سبیل الرشاد . و در روایت 255 فرمود : فاءنکم اءلاً تنصروننا و تنصفوننا قوی " الظلمة علیکم ، و عملوا فی إطفاء نور نبیّکم .

کافی نیرو نداشت، این وظیفه از حضرت ساقط شد. (1)

همین مطلب درباره برخی از آثاری که در انگیزه حرکت سیدالشهدا علیه السلام آمده جاری است به این بیان که: اگر کوفیان پیمان شکنی نکنند، اگر مردم کوفه و غیر آن به یاری ما بشتابند و زمام امور را به دست گیریم، وظیفه ما و برنامه ای که در حکومت ما اجرا می شود: اصلاح جامعه، امر به معروف و نهی از منکر و مشی بر طبق سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر مؤمنان علیه السلام است و . . . .

و به بیانی دیگر: ما دنبال شورش نیستیم و از روی طغیان و سرکشی به مبارزه برنخواستیم، بلکه مردم از ما دعوت کرده اند تا ما را یاری کنند که با ظالمان بجنگیم و آنها را نابود کنیم، اگر ما ظفر یابیم و زمام امور را به دست گیریم، اساس کار ما این برنامه است.

ص: 318

---

1- . پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امیر مؤمنان علیه السلام فرموده بود: «اعن وجدت أعواناً فانبذ ائلیهم وجاهدهم، واعن لم تجد أعواناً فكف يدك واحقن دمك، حتی تجد علی اقامة الدین و کتاب اللّٰه و سنتی» «أعواناً». یعنی: اگر یاورانی داشتی که با کمک آنان بجنگی، جهاد کن؛ وگرنه دست نگهدار و خود را حفظ کن تا آن که بر اقامه دین و کتاب و سنت یآوری پیدا کنی. کتاب سلیم 215 (حدیث دوازدهم، بحار الأنوار 29 / 467، مستدرک الوسائل 11 / 75. در همین زمینه رجوع شود به: کتاب سلیم 134، 137، 155، 166، 215، 304 - 305، 427، 437، 439، بحار الانوار 28 / 54 - 55، 191، 246، 274 و 29 / 419، 437، 462، 467 - 468 و منابع فراوان دیگر).

برخی تصور کرده اند کلماتی که از سیدالشهدا علیه السلام نقل شده، مانند: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ» بیان عامل و انگیزه حرکت حضرت است، بلکه آن حضرت جز «امر به معروف و نهی از منکر» انگیزه ای دیگر نداشته است، (1) بلکه از آن هم پارا فراتر نهاده و گفته اند: اصلاً تمام نهضت حضرت «امر به معروف و نهی از منکر» بوده است! (2)

غافل از آن که این گونه عبارات در مقام بیان حکمت امر خدا و اهداف امام حسین علیه السلام و ارائه برنامه آن حضرت است، بدان معنا که اگر حضرت زمام خلافت را به دست گیرند چنین برنامه ای را اجرا خواهند نمود.

شگفتا که اینان نقل می کنند سیدالشهدا علیه السلام در مورد خروج خویش سه مطلب را بیان فرمود:

خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

الف) قصد اصلاح امت

ب) اراده امر به معروف و نهی از منکر

ج) اجرای عدل و داد و عملی کردن روش پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام ولی فقط به جمله دوم استناد کرده اند، و این روش استناد از جهت علمی صحیح نیست. دلیل این مطلب که «امر به معروف» علت و عامل قیام نیست،

ص: 319

1- . حماسه حسینی 3 / 75 - 76 ، مجموعه آثار 17 / 108 .

2- . حماسه حسینی 3 / 67 - 68 ، مجموعه آثار 17 / 229 - 230 .

بلکه حکمت حرکت و بخشی از برنامه حضرت است آن که سه مورد مذکور در این روایت در يك سياق و به يك منظور بیان شده، پس اگر علت باشد همه آنها علت است نه فقط «امر به معروف و نهی از منکر» (1).

علاوه بر آن، در روایت آمده است که حضرت فرمود: «می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم» و این جمله به قرینه کلمه «أريد» (= می خواهم) ارائه برنامه است، یعنی من برای ظلم و ستم و خوشگذرانی قیام نکرده ام، [بلکه اگر زمام امور را به دست گیرم] می خواهم فسادی که بین امت اسلام وجود دارد برطرف و جامعه را اصلاح کنم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. می خواهم سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله را احیاء نمایم.

پس از این روایت استفاده نمی شود که حرکت سیدالشهدا علیه السلام از مصادیق «امر به معروف» بوده یا این که «امر به معروف» عامل مستقل و انگیزه سفر حضرت بوده است.

ص: 320

---

1- قابل ذکر است: همان گونه که فساد امت تبدیل به صلاح نشد، سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اجرا نگردید، امر به معروف و نهی از منکر هم تحقق نیافت؛ از این جهت که حضرت زمام امور را به دست نگرفت تا امر و نهی کند.

بنابر آنچه گذشت سیدالشهدا علیه السلام از ابتدای حرکت به سرانجام کار آگاهی کامل داشت و البته به آنچه که می خواست دست یافت . حضرت برای امثال فرمان خدای تعالی اقدام کرده بود و به بهترین وجه از عهده آن برآمد .

اگر از جمله حکمت های این فرمان ، بقای اصل دین و جلوگیری از فروپاشی آن توسط شجره خبیثه بنی امیه بود به آن نائل گردید ، و پرده از چهره منحوس آنان برداشت ، و شکستی دیگر - مانند شکست روز بدر! - بر پیکره آن دودمان پلید وارد آورد .

و اگر اهداف دیگری - چون اصلاح امت ، حکمفرما شدن سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیرمؤمنان علیه السلام در جامعه ، دستگیری از ستمدیدگان و . . . - در کار بود که محقق نشد ، از جهت آن بود که آن اهداف مشروط به یاری مردم بود به شرحی که گذشت ، و به همین دلیل از آن اهداف به «حکمت» تعبیر نمودیم نه «علت» .<sup>(1)</sup>

ص: 321

---

1- . فرق علت و حکمت در اصطلاح : علت : چیزی است که حکم دائر مدار آن باشد وجودا و عدما ، مانند اسکار در حرمت خمر . حکمت : به چیزی گفته می شود که موجب تشریح حکم شده و غایت آن است ، ولی حکم دائر مدار آن نیست ، پس لازمه وجود آن ، وجود حکم است ولی لازمه عدم آن عدم حکم نیست ، مانند اختلاط میاه نسبت به لزوم عدّه که در موارد قطع به عدم اختلاط نیز رعایت عدّه لازم است .

## 1. احتمال تعلیق و تنجیز در برخی از روایات

عباراتی چون «لیستتقد عبادك من الضلالة» که در زیارت امام حسین علیه السلام آمده با هر يك از تعلیق و تنجیز سازگار است، یعنی ممکن است حکمت و هدفِ مشروط باشد یا مطلق .

256. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در زیارت سیدالشهدا علیه السلام فرمود :

وبذل مهجته فيك لیستتقد عبادك من الضلالة والجهالة والعمى والشك والارتياب إلى باب الهدى والرشد. (1)

257. و در زیارت اربعین فرمود :

فأعذر في الدعاء ، ومنح النصح ، وبذل مهجته فيك لیستتقد عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة. (2)

بارالها . . . او جان خویش را برای تو فدا کرد تا بندگان را از نادانی ، سردرگمی گمراهی و ضلالت ، و شك و ریب نجات دهد و آنها را به شاهراه هدایت ارشاد نماید .

معنای این عبارات بنابر تعلیق این چنین می شود که : حضرت به خاطر خدا خودش را فدا کرد ؛ زیرا می خواست - اگر زمام امور را به دست گیرد - از مردم

ص: 322

---

1- . کامل الزیارات 228 چاپ دیگر : 401 ، تهذیب 6 / 59 ، مزار شیخ مفید 106 ، مزار ابن مشهدی 376 ، البلد الامین 274 ، بحار الانوار 177 / 98 ، 210 .

2- . تهذیب 6 / 113 ، مصباح المتهدجد 788 ، اقبال 589 ، مزار ابن مشهدی 514 ، مصباح شیخ کفعمی 489 ، بحار الانوار 331 / 98 .

دستگیری نموده و آنها را از گمراهی برهانند و . . . .

و بنا بر تنجیز - که حکمت و هدف مطلق باشد - معنایش آن است که: شهادت حضرت باعث هدایت مردم و جلوگیری از گمراه شدن آنان به سبب حاکمان جائر شد؛ زیرا با شهادت حضرت و یارانش مُشت بنی امیه باز و پرده از کفر و نفاق و ضلالت آنان برداشته شد. پس در حقیقت پیروزی و موفقیت در کربلا نصیب جبهه اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان شد که باعث نجات مردم از نادانی و گمراهی شدند. (1) هر چند بسیاری از اهل عراق، مدینه و . . . کم و بیش از ضلالت و گمراهی بنی امیه آگاه بودند و امیدى به صلاح و درستکاری و عدالت آنان نداشتند (2) ولی هیچ گاه به صورت علنی فساد دستگاه حاکم بیان نشده و از هویت آنها به صورت واضح و روشن برای عموم پرده برداشته نشده بود و خفقان حاکم بر اجتماع، مانع از بیان و نقل حقایق بود. اما اهل شام و برخی از بلاد دیگر اصلاً از فرهنگ اصیل اسلامی بی اطلاع بودند و حقایق برای آنان وارونه جلوه داده شده و چنان نیرنگ بنی امیه کارساز گشته بود که آنها از الفاظ «عترت، اهل بیت و ذوی القربی» برداشتی جز خاندان ابوسفیان نداشتند. (3) شهادت سیدالشهدا علیه السلام و اسارت خاندانش برای هر دو گروه تأثیر

ص: 323

- 
- 1- . البته این مطلب برای برخی از مدعیان تحقیق دشوار آمده و در آن اشکال کرده اند. رجوع شود به: شهید جاوید 326 - 331 ، خلاصه مطلب 332 .
  - 2- . رجوع شود به خطبه سیدالشهدا علیه السلام روایت شماره 178 .
  - 3- . رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید 159 / 7 بسیار شگفت است که ابن مسکویه می نویسد: هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق آزاد کردن بنده و حجّ سوگند خوردند که ما پیغمبر [صلی الله علیه و آله وسلم] را به غیر از یزید خویشی نمی دانستیم. و همه از زین العابدین [علیه السلام] عذر خواستند و زاری نمودند، و او همه را عفو فرمود. تجارب السلف 69 .



فوق العاده داشت، جو خفقان حاکم بر اجتماع شکسته شد و حتی نزد بسیاری از شامیان هویت واقعی بنی امیه آشکار گشت؛ و همه به چشم خود دیدند که دستگاه خلافت برای حفظ جایگاه و موقعیت خویش حاضر است حتیفرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ذریه و خاندان او را به قتل برساند و بانوان و کودکان آنها را به اسارت گیرد.

گرچه یزید با این برخورد ددمنشانه تیشه به ریشه خود زد(1) و معلوم شد که او به مخالفت با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برخاسته، ولی نتوانست نام حضرت و خاندانش را محو کند،(2) پس شهادت و تکمیل آن به اسارت، رسالتی بود که مُشت بنی امیه را باز کرد و بقای اسلام را تضمین نمود چنان که در ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که: پس از شهادت سیدالشهدا علیه السلام پسر طلحه [به عنوان شماتت] از امام سجاد علیه السلام پرسید: «من غلب؟!» یعنی: چه کسی پیروز و غالب شد؟! حضرت به او پاسخ داد:

هنگام نماز، اذان و اقامه بگو تا بفهمی چه کسی پیروز شده است.(3)

و قبلاً در روایت شماره 37 گذشت که حضرت به درگاه خدا عرض نمود:

إلهي وسيدي! وددت أن أقتل وأحیی سبعین ألف مرة في طاعتك ومحبتك، سيما إذا كان في قتلي نصره دينك، وإحياء أمرک وحفظ ناموس شرعک.

یعنی: ای خدای من و ای سرور من! دوست داشتم که در راه اطاعت

ص: 324

1- چنان که حضرت زینب علیها السلام به یزید ملعون فرمود: «فما فریت اءلاً جلدک».

2- که باز حضرت زینب علیها السلام به یزید فرمود: «ولا تمحو ذکرنا».

3- امالی شیخ طوسی قدس سره 677، بحار الانوار 177 / 45، عوالم 17 / 414.

و محبت تو هفتاد هزار بار کشته شوم ، به خصوص که با کشته شدن من ، دین تو یاری ، امر تو زنده و شریعت تو پایدار خواهد ماند .(1)

## 2. بیان تعبیر «جهالت و ضلالت» در زیارت امام حسین علیه السلام

گرچه ضلالت و جهالت دو مفهوم وسیع است که مصادیق فراوان دارد ولی از بارزترین مصداق های آن گمراهی از صراط مستقیم و شناختن امامان معصوم علیهم السلام است ، بلکه در برخی از روایات این دو واژه فقط در همین دو مورد به کار رفته است .

بنابر این مهمترین هدف امام حسین علیه السلام دستگیری از بندگان خدا و رهایی آنان از مرگ جاهلی و جلوگیری از هلاکت و سقوط در کفر و ضلال و نفاق بود که از ناحیه عدم شناخت امام معصوم علیه السلام گریبانگیر آنها می شد .

با شهادت آن حضرت معلوم شد که اسلام بدون ولایت اهل بیت علیهم السلام چیزی جز جهالت و ضلالت نیست .

ص: 325

---

1- . در همین زمینه رجوع شود به مقتل الحسین علیه السلام ، مقّم 66 عنوان «الحسین علیه السلام الفاتح» .



### اشاره

خداوند همه بندگان خویش را آزمایش می کند ، هیچ استثنایی در این باره وجود ندارد ، حتی انبیا و اوصیا علیهم السلام نیز مشمول این قانون الهی هستند و در برابر مشکلاتی که برای آنها پیش می آمد اجر و پاداش فراوان و درجات والایی را برایشان مقرر ساخته است .

امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود :

مصائبی که برای اهل بیت علیهم السلام رخ داد برای آن بود که خدا می خواست آنها را به مقامات بلند و کرامت خاص خویش نائل فرماید .<sup>(1)</sup>

از روایات استفاده می شود که خداوند تعالی در برابر پذیرفتن شهادت ، سیدالشهدا علیه السلام را به درجات عالیه رسانده ،<sup>(2)</sup> و بدون شك یکی از آن درجات

ص: 327

---

1- . کافی 1 / 261 - 262 و رجوع شود به صفحه 281 ، بصائر الدرجات 124 - 125 ، الدعوات 297 ، بحار الانوار 26 / 149 - 150 و 34 / 344 - 345 و 44 / 276 - 277 ، الفصول المهمة 1 / 396 - 398 .

2- . مانند روایت های شماره 25 - 26 که در آن خطاب به حضرت آمده : تو را در بهشت مقام و درجاتی است که جز با شهادت به آن نرسی .

مقام شفاعت کبرای فردای قیامت است .

برخی از روی تسامح گفته اند که حضرت شهید شد تا از گنهکاران دستگیری نماید. (1) این تسامح در تعبیر است حال آن که عبارت دقیق آن است که بگوئیم شفاعت از نتایج و آثار شهادت است .

در کتب شیعه و سنی احادیثی وجود دارد که از آنها ارتباط شهادت با شفاعت فهمیده می شود . بدین احادیث توجه فرمایید :

### 1 . روایات شیعه

258 . قالت أم سلمة : دخل رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم ودخل في أثره الحسن والحسين عليهما السلام . . . فقال جبرئيل : يا نبي الله ، إن الله قد حكم عليهما بأمر فاصبر له . فقال : «وما هو يا أخي» ؟ فقال : قد حكم على هذا الحسن أن يموت مسموما ، وعلى هذا الحسين أن يموت مذبوحا ، وإن لكل نبي دعوة مستجابة ، فإن شئت كانت دعوتك لولدك الحسن والحسين ، فادع الله أن يسلمهما من السم والقتل ، وإن شئت كانت مصيبتهما ذخيرة في شفاعتك للعصاة من أمتك يوم القيامة .

فقال النبي صلى الله عليه وآله : يا جبرئيل أنا راضٍ بحكم ربِّي ، لا أريد إلا ما يريد ، وقد أحببتُ أن تكون دعوتي ذخيرة لشفاعتي في العصاة من أمتي ويقضي الله في ولدي ما يشاء . (2)

ص: 328

1- . برخی از نویسندگان و گویندگان با عبارات رکیک و زننده و بزرگ نمایی بیش از حدّ چنان به مخالفت با این مطلب و مناقشه آن پرداخته اند که اصل شفاعت را نیز زیر سؤال برده اند !

2- . بحار الانوار 44 / 241 - 242 ، عوالم 17 / 119 به نقل از تألیفات بعض اصحاب .

259 . عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال - في ضمن حديث - :

... فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : يا أم سلمة إن هذا جبرئيل يخبرني أن هذا مقتول ، وهذه التربة التي يقتل عليها فضعيه عندك ، فإذا صارت دما فقد قُتل حبيبي .

فقالَتْ أم سلمة : يا رسول الله ! سل الله أن يدفع ذلك عنه ؟

قال : قد فعلت ، فأوحى الله عزَّ وجلَّ إليَّ : أن له درجة لا ينالها أحد من المخلوقين ، وأن له شيعة يشفعون فيشفعون ، وأن المهدي من ولده ، فطوبى لمن كان من أولياء الحسين وشيعته ، هم - والله - الفائزون يوم القيامة . (1)

260 . وعنه عليه السلام - في ضمن رواية أخرى - :

فقالَتْ فاطمة الزهراء عليها السلام : يا أبة ! «إنا لله . . .» ، وبكت ، فقال لها : . . . يا فاطمة بنت محمد أما تحبين أن تأمرين غدا بأمر فتطاعين في هذا الخلق عند الحساب ؟ . . .

أما ترضين أن يكون أبوك يأتونه يسألونه الشفاعة ؟

أما ترضين أن يكون بعلك يزود الخلق يوم العطش عن الحوض فيسقي منه أوليائه ويزود عنه أعداءه ؟ !

أما ترضين أن يكون بعلك قسيم النار : يأمر النار فتطيعه ، يخرج منها من يشاء ويترك من يشاء ؟ !

أما ترضين أن تنظرين إلى الملائكة على أرجاء السماء ينظرون إليك وإلى ما

ص : 329

تأمرين به؟! . . . قالت : يا أبا سلمة ، ورضيتُ ، وتوكلتُ على الله . (1)

261 . قال العلامة السيد المستنبت : وقد ورد :

أن شهادته عليه السلام كانت عوضاً عن ذنوب شيعته ، ووقاية لهم من النار . (2)

262 . عن مولانا جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن آباءه عليهم السلام ، قال : قال النبي صلى الله عليه وآله :

إن الله تبارك وتعالى إذا جمع الناس يوم القيامة . . . ثم ينادي منادٍ من بطنان العرش : يا معشر الخلائق غصّوا أبصاركم حتى تمرّ بنت حبيب الله إلى قصرها ، فتمرّ فاطمة بنتي ، عليها ريطان خضراوان ، وعند حولها (3) سبعون ألف حوراء ، فإذا بلغت إلى باب قصرها وجدت الحسن قائماً والحسين قائماً ، مقطوع الرأس ، فتقول للحسن : من هذا ؟ يقول : هذا أخي ، إن أمة أبيك قتلوه ، وقطعوا رأسه ، فيايتها النداء من عند الله : يا بنت حبيب الله ! إني إنما أريتك ما فعلت به أمة أبيك لأنني ذخرتُ لك عندي تعزية بمصيبتك فيه ، إني جعلتُ لتعزيتك بمصيبتك أني لا أنظر في محاسبة العباد حتى تدخل الجنة أنت وذريتك وشيعتك ومن أولائك معروفاً ممن ليس هو من شيعتك قبل أن أنظر في محاسبة العباد .

فتدخل فاطمة ابنتي الجنة وذريتها وشيعتها ومن أولائها معروفاً ممن ليس هو من شيعتها .

فهو قول الله تعالى في كتابه : «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» - قال : هو يوم

ص : 330

1- . رجوع شود به : تفسير فرات 172 ، بحار الانوار 44 / 264 - 265 ، عوالم 11 / 904 و 17 / 140 .

2- . القطرة 1 / 311 باب پنجم ، آخرین حدیث .

3- . در برخی از مصادر به جای : عند حولها كلمه : (حواليها) آمده است .

## 2. روايات اهل تسنن

### اشاره

263 . روى الخوارزمي الحنفي : ان النبي صلى الله عليه وآله لما دخل الجنة ليلة المعراج رأى فيها قصرين . . . فقال رضوان : إن الحسن تقتله أمتك بالسم فيصير أخضر ، والحسين تقتله أمتك بالسيف فيتلطح بدمه فيصير أحمر . . . فبكى رسول الله صلى الله عليه وآله ، فقال الله : يا محمد لم تبكي وإن دموعك لا قيمة لها عندي؟! (2) ولكن إن رضيت أن تحفظهما ولا شفاعاة لك يوم القيامة فعلنا .

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : بل الشفاعاة أحب إلي يا رب . . . (3).

264 . روى القندوزي الحنفي رواية طويلة فيما ذكره يهودي أسلم - بمحضر النبي صلى الله عليه وآله وسلم - عمًا قرأه في الكتب السماوية السالفة ، ونقل عن النبي موسى عليه السلام أنه قال :

. . . فيكون أوصياؤه بعده إثنا عشر : أولهم ابن عمه وختنه ، والثاني والثالث كانا أخوين من ولده ، ويقتل أمة النبي الأول بالسيف ، والثاني بالسم ، والثالث مع جماعة من أهل بيته بالسيف وبالعطش في موضع الغربة . . . يُذبح ، ويصبر على القتل لرفع درجاته ودرجات أهل بيته وذريته ، وإخراج محبيه وأتباعه من النار ، وتسعة الأوصياء منهم من أولاد الثالث ،

ص: 331

1- . الأنبياء 21 : 102 - 103 ، رجوع شود به : تفسير فرات كوفي 269 ، بحار الأنوار 7 / 335 - 336 و 43 / 62 - 63 و 65 / 59 .

2- . در تعليقه كتاب آمله : أي عزيزة غالية لا ثمن لها .

3- . مقتل خوارزمي 1 / 169 - 170 ، ملحقات احقاق الحق 27 / 280 - 281 .



265. روى المسكين - في شرحه على العقائد النسفي بالفارسية - رواية طويلة في ذلك نذكر قطعة منها فيما بعد إن شاء الله تعالى .

### اشاره به مدلول روايات

خلاصه روايت 258 آن كه : جبرئيل به پيامبر صلى الله عليه و آله عرض كرد : اى پيامبر ! خدا درباره امام حسن و امام حسين عليهمالسلام امرى مقدر کرده ، شما هم بر آن صبر نما . حضرت پرسيد : «چه مقدر نموده است» ؟ ! عرض كرد : امام حسن عليه السلام به زهر جفا بميرد و امام حسين عليه السلام كشته و شهيد شود . هر پيامبرى دعائى مستجاب دارد ، اگر خواهى دعا كن تا فرزندانى از زهر جفا و كشته شدن ايمن شوند ، و اگر خواستى مصيبت آنها ذخيره اى باشد براى شفاعت شما نسبت به گنهكاران امت در روز قيامت .

پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود : اى جبرئيل ، من به حكم پروردگار راضى و خوشنودم و جز آنچه او اراده کرده نمى خواهم ، دوست دارم دعائى من ذخيره اى باشد براى شفاعت گنهكاران امت و خدا براى عزيزانم آنچه خواهد مقدر فرمايد .

روايت 259 : ام سلمه به پيامبر صلى الله عليه و آله عرض كرد : دعا كن و از خدا بخواه تا اين مصيبت از امام حسين عليه السلام برداشته شود .

ص: 332

حضرت فرمود: من دعا کردم، خداوند به من وحی کرد که: او را مقامی است که هیچ مخلوقی بدان نرسد! او را شیعیانی است که شفاعت کنند و شفاعت آنها پذیرفته شود و مهدی علیه السلام از نسل اوست.

خوشا به حال کسی که از دوستان و شیعیان حسین علیه السلام باشد. به خدا سوگند که آنها در قیامت رستگارند.

خلاصه روایت 260 آن که: حضرت زهرا علیها السلام پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام «إِنَّا لِلَّهِ» گفته و به گریه افتاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا دوست نداری فردای قیامت هنگام حساب رسی خلاق، تو فرمان بدهی و فرمانت اجرا شود؟!

نمی خواهی از پدرت درخواست شفاعت نمایند؟!

آیا خوشنود نمی شوی که شوهرت ساقی حوض کوثر باشد، دوستانش را سیراب و دشمنانش را از آن دور نماید؟!

آیا خوشنود نمی شوی که شوهرت تقسیم کننده آتش باشد، هر که را خواهد از آتش بیرون آورد و هر که را خواهد در آن باقی گذارد؟!

آیا خوشنود نمی شوی که بینی فرشتگان دیده به سوی تو دوخته و منتظر فرمان تو باشند؟!

فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدر! می پذیرم، خوشنود شدم و بر خدا توکل می کنم.

روایت 261: شهادت حضرت جبران گناهان شیعه و باعث محفوظ ماندن آنها از آتش جهنم است.

خلاصه روایت 262 آن که: فردای قیامت هنگامی که حضرت زهرا علیهاالسلام می خواهد وارد قصر خویش شود، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را می بیند کنار درب قصر او ایستاده اند، ولی امام حسین علیه السلام سر در بدن ندارد، از امام حسن علیه السلام می پرسد: این کیست؟ عرض می کند: برادرم که امت او را کشته و سرش را از تن جدا نموده اند.

بلافاصله از جانب پروردگار ندا آید: ای دختر حبیب خدا، من رفتار امت با او را به تو نشان دادم؛ زیرا برای عرض تسلیت به تو چیزی ذخیره کرده ام، و آن

این است که من مشغول حسابرسی بندگان نمی شوم تا تو، نسل و ذریه ات، شیعیان و پیروانت و هر کسی که با شما خوشرفتاری کرده گر چه از شیعیان شما نباشد، همه وارد بهشت شوید.

خلاصه روایت 263 آن که: به نقل خوارزمی حنفی، پیامبر صلی الله علیه و آله شب معراج دو قصر در بهشت دید، رضوان (مسئول بهشت) گفت: چون امام حسن علیه السلام با

زهر مسموم و کشته شود رنگ بدن آن حضرت سبز گردد و امام حسین علیه السلام باشمشیر به شهادت رسیده و به خونس آغشته گردد لذا سرخ [و خونین] شود [و همین باعث تفاوت رنگ قصرهای آنهاست] . . . . پیامبر صلی الله علیه و آله [از شنیدن این خبر] به گریه افتاد.

خداوند فرمود: ای محمد! چرا گریه می کنی؟! اشک تو آن قدر نزد من عزیز و ارزشمند است که نمی توان برای آن قیمت گذاشت، اگر بخواهی که فرزندان محفوظ [و سالم] باشند، بدون این که در قیامت دارای مقام شفاعت باشی، مانعی ندارد. حضرت فرمود: خدایا شفاعت نزد من محبوب تر است.

روایت 264: قندوزی حنفی در ضمن روایتی طولانی نقل کرده که شخصی

یهودی پس از اسلام آوردن مطالبی را - از کتب پیامبران گذشته علیهم السلام و به نقل از حضرت موسی علیه السلام - بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت که در ضمن آن گفت :

جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفرند : اولین آنها پسر عمو و دامادش . دومی و سومی دو برادرند از فرزندانش . امت پیامبر ، اولین جانشین را با شمشیر می کشد ، دومی را به زهر ، و سومی را با گروهی از خاندانش با شمشیر و با تشنگی در غربت . . . . او بر کشته شدن صبر می نماید تا مقامش رفیع گردد و درجات خاندان و نسل و ذریه اش بالا رود و برای آن که دوستان و پیروانش را از آتش نجات دهد .

نُه جانشین دیگر از فرزندان سومین وصی (امام حسین علیه السلام) خواهند بود که در مجموع دوازده نفرند به عدد اسباط (بنی اسرائیل) .

روایت 265: مسکین در شرح فارسی خود بر عقائد نسفی - که از کتب کلامی معروف اهل تسنن است - روایت بسیار طولانی نقل کرده است و از آن استفاده می شود که پذیرفتن شهادت امام حسین علیه السلام و بقیه مصائب و بلاها برای اهل بیت علیهم السلام به جهت رسیدن به مقام شفاعت بوده است ، او می نویسد: در تفسیر بحرالدرر به نقل ها [ی] معتبر چنین محرز و مقرر گشته که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [و سلم] [را] جبرئیل علیه السلام سه نوبت از شهادت حسین رضی الله عنه [علیه السلام] خبر داده بود ، يك نوبت چهار ماهه بود ، و نوبت دیگر سه ساله ، و نوبت دیگر هفت ساله .

او پس از نقل گریستن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرتبه اول می گوید :

جبرئیل علیه السلام . . . رفت و آمد [ و ] گفت : حق تعالی می فرماید که : اگر می خواهی این قضا بگردانم ولیکن مرتبه شفاعت امت مر تو را نباشد ، مهتر

عالم فرمود که: «من شفاعت عاصیان امت [را] اختیار کردم».

سپس گریستن حضرت را در مرتبه دوم نقل کرده و می نویسد که: پس [پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم] گفت: «یا جبرئیل علیه السلام از حق تعالی بخواهم تا این فرزندان مرا به این بلا مبتلا نگرداند».

جبرئیل علیه السلام رفت و باز آمد و گفت: خدای تعالی می فرماید که: تو حیب مایی و دعای تو مستجاب است، إِمَّا (= یا) در حق فرزندان یا شفاعت امتان، اختیار تو راست.

سپس به تفصیل نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با بقیه پنج وجود مقدس علیهم السلام در این زمینه صحبت فرمود و آنها رضا و خوشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را ترجیح دادند، سپس حضرت فرمود:

هر که از امتان من از مردان و زنان و خُردان و بزرگان، در فراق فرزندان من بر غریبی و مظلومی ایشان در روز عاشورا آبی از دیده رمد دیده ببارند یا آهی از سینه برآرند، سبب کفارت گناهان ایشان باشد و شفاعت من بر ایشان واجب شود. (1)

در این زمینه روایات و مطالب دیگری نیز نقل شده است. (2)

\*\*\*

ص: 336

---

1- . ارشاد المسلمین 198 - 204 (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی شماره 1128).

2- . رجوع شود به: منتخب الاثر 98 ، 201 چاپ اول ، انوارالشهادة (حاشیه نورالعیون) 63 - 69 ، شعشعه الحسینیة 63 ، 105 ، شمس الضحی 342 ، المراقبات 26 - 27 ، ترجمه اش 48 .

بخشی از مطالب گذشته به روایات دیگر نیز تأیید می شود، در ضمن روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است :

پیامبر و امامان علیهم السلام مقرب ترین مردم به خدای عزّ و جلّ . . . و مهربان ترین مردم نسبت به مردم هستند. (1)

و همین امر باعث شده که بلاها را به جان خویش می خردند تا دوستان و شیعیانشان ایمن باشند چنان که امام کاظم علیه السلام فرمود :

إن الله تعالى غضب على الشيعة فخيرني نفسي أو هم فوقيتهم - والله - بنفسي. (2)

عنی خداوند بر شیعیان غضب کرد [شاید به جهت تقیه نکردن] و مرا مخیر نمود که یا خود بلا را به جان بخرم یا آنها را مبتلا نماید، به خدا سوگند من آنها را حفظ کردم و خودم بلا را پذیرفتم .

در آخرت نیز شیعیان مشمول عنایات و شفاعت آن بزرگواران و رحمت و مغفرت الهی خواهند بود، چنان که روایات بسیار بر آن دلالت دارد و از روایاتی که در تفسیر آیه شریفه : «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (3) وارد شده نیز این مطلب استفاده می شود .

ص: 337

---

1- . بحار الانوار 136 / 51 .

2- . کافی 1 / 260 . قال العلامة المجلسي قدس سره - في شرح قوله عليه السلام : «غضب على الشيعة» - : إِمَّا لتركهم التقية فانتشر أمر إمامته عليه السلام فتردد الأمر بين أن يقتل الرشيد شيعته وتتبعهم أو يحبسهم عليه السلام ويقتله ، فدعا عليه السلام لشيعته واختار البلاء لنفسه ، أو لعدم انقيادهم لإمامهم وخلصهم في متابعتهم وإطاعة أوامره . مرآة العقول 3 / 127 .

3- . الفتح 48 : 2 .



پس از چاپ اول کتاب، به نکات و روایاتی برخوردیم که نقل آن در کتاب مناسب بود ولی درج آنها در جای خودش باعث مشکلاتی از جمله تغییر شماره ها و ارجاعات مربوط به آن می شد، لذا بر آن شدم که آن را در آخر کتاب به عنوان استدراك ذکر نمایم.

### استدراك صفحه 43 و صفحه 52، بعد از روایت شماره 27

اگر مراد از «مشیت» در روایت شماره 27: «یا حسین اخرج [إلى العراق] فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً» «مشیت تکوینی» باشد، (1) منافاتی با «اخرج» که تشریحی و مولوی است، ندارد؛ زیرا معنای روایت بر این فرض چنین می شود که: از مکه به سوی عراق خارج شو که خدا بر شما شهادت را مقدر نموده است، (پس شما هم بپذیرید و تسلیم باشید و مطابق آن حرکت نمایید).

ص: 339

---

1- . به قرینه موارد مشابه که مشیت در قرآن و روایات به خدای تعالی نسبت داده شده، به نظر می رسد که مراد از مشیت، مشیت تکوینی باشد، پس این روایت - از این جهت - نظیر روایات فراوانی است که در آن خدای تعالی خبر از شهادت سیدالشهدا علیه السلام داده است.



چنان که در روایت شماره 1/37 صفحه 341 - 342 پس از خبر دادن از آینده (که امری تکوینی است)، از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خواسته شده که در برابر قضای الهی تسلیم باشند، و نظیر این مطلب - با قدری تفاوت - در روایات متعدد به چشم می خورد. (1)

و بر فرض که مراد از «مشیت» ، «مشیت تشریحی» باشد باز هم هیچ مشکلی ندارد و به تعبیر روانشاد شیخ محمدرضا جعفری مانند آن است که مشیت خداوند تعلق گرفته به آن که مجاهدان فی سبیل الله به شهادت برسند ؛ زیرا خدا از آنان خواسته که در راه او استقامت داشته باشند، بکشند و کشته شوند که: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (2)

ص: 340

---

1- رجوع شود به عوالم 17 / 23 حدیث 4 ، صفحه 114 - 115 حدیث 2 و 3 ، صفحه 132 حدیث 3 و ... .

2- التوبة 9 : 111 .

37 / 1 . خداوند تعالى در شب معراج - در ضمن گفتگوي مفصل - به پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ مُخْتَبِرُكَ فِي ثَلَاثٍ لِيَنْظُرَ كَيْفَ صَبْرِكَ ... وَأَمَّا الثَّالِثَةُ، فَمَا يَلْقَى أَهْلَ بَيْتِكَ مِنْ بَعْدِكَ مِنَ الْقَتْلِ ... .

وَأَمَّا ابْنُهُمَا الْآخَرُ فَدَعَا دَعْوَةَ أُمَّتِكَ إِلَى الْجِهَادِ ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ صَبْرًا، وَيَقْتُلُونَ وُلْدَهُ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ يَسْلُبُونَ حَرَمَهُ، فَيَسَّ تَعِينُ بِي، وَقَدْ مَضَى الْقَضَاءُ مِنِّي فِيهِ بِالشَّهَادَةِ لَهُ وَلِمَنْ مَعَهُ، وَيَكُونُ قَتْلُهُ حُجَّةً عَلَى مَنْ بَيْنَ فُطْرَيْهَا، فَتَبْكِيهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ جَزَعًا عَلَيْهِ ... .

وَأَمَّا ابْنُكَ الْمَقْتُولُ الْمَخْدُومُ وَابْنُكَ الْمَغْدُورُ الْمَقْتُولُ صَبْرًا فَإِنَّهُمَا مِمَّا أَرِينُ بِهِمَا عَرْشِي، وَلَهُمَا مِنَ الْكِرَامَةِ سِوَى ذَلِكَ مَا لَا يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ لِمَا أَصَابَهُمَا مِنَ الْبَلَاءِ، وَلِكُلِّ مَنْ أَتَى قَبْرَهُ مِنَ الْخَلْقِ؛ لِأَنَّ زُورَاهُ زُورَاكَ، وَزُورَاكَ زُورَايَ، وَعَلَيَّ كِرَامَةٌ زَائِرِي، وَأَنَا أُعْطِيهِ مَا سَأَلَ، وَأَجْزِيهِ جَزَاءً يَغِيبُهُ مَنْ نَظَرَ إِلَيَّ تَعْظِيمِي لَهُ وَمَا أَعْدَدْتُ لَهُ مِنْ كِرَامَتِي. (1)

خلاصه آن که : به پيامبر صلى الله عليه و آله خطاب شد: خدا صبر تو را در مورد سه چيز آزمايش مي کند ... سومين آزمايش تو کشتاری است که برای خاندانت پس از تو پيش می آيد ... و اما فرزند ديگر فاطمه عليها السلام را امت تو به جهاد دعوت نموده و

ص: 341

سپس او را با فرزندان و همراهان از خاندانش به قتل می‌رسانند ... قضای من درباره او و همراهانش از پیش به شهادت تعیین شده است. کشته شدن او حجت است برای تمام مردم جهان ... اما فرزند شهیدت که مردم دست از یاری اش برداشتند (امام حسن علیه السلام) و فرزندت که به او نیرنگ زده (و پیمانش را شکستند) و او را کشتند (امام حسین علیه السلام) ... به آن دو عرشم را زینت می‌دهم. هم چنین (از جانب من) برای آن دو کرامتی است که به ذهن هیچ کس خطور (نکرده و) نمی‌کند، در برابر بلاهایی که برای آن دو بزرگوار پیش می‌آید [پس بر من توکل کن]، و هم چنین برای هر کسی که به زیارت قبر او (یعنی امام حسین علیه السلام) رود (کرامتی است که به ذهن کسی نرسد)؛ زیرا زائران او زائران تو هستند و زائران تو زائر من، و بر من است که زائر خویش را احترام و اکرام نمایم. هرچه او از من درخواست کند به او می‌دهم و به او پاداشی خواهم داد که هر کس بزرگداشت مرا نسبت به او و کرامتی را که برای او مهیا کرده ام ببیند به حالش غبطه می‌خورد.

پیامبر در برابر این خطاب عرضه داشت :

قَدْ سَلَّمْتُ وَقَبِلْتُ وَرَضِيْتُ وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالرِّضَا وَالْعَوْنُ عَلَى الصَّبْرِ .

یعنی: (بار الها) من (در برابر اراده و مشیت تو) سر تسلیم فرود آورده و پذیرفته و خوشنودم، و توفیق و خوشنودی و کمک بر صبر نمودن، همه از جانب توست .

نتیجه آن که لازمه اخبار و اعلام قضای الهی به شهادت، و آزمایش و امتحان مطرح شده و پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به تسلیم بودن و صبر کردن؛ اعلام نوعی تکلیف و وظیفه برای سیدالشهدا علیه السلام بر پذیرفتن و اقدام به این برنامه است .

آيا دقت کرده ايد که امام حسين عليه السلام اين جمله را که : پیامبر صلی الله عليه و آله وسلم به من فرموده: (از مکه) خارج شو [ و به عراق برو] که خدا می خواهد تو را کشته ببیند ... (روایت شماره 27) - که هم حضرت از شهادتش خبر داده و هم تکلیف خاص الهی را بیان فرمود - و هم چنین خطبه معروف «خُطُّ الموت ...» را که در آن از شهادت خویش خبر داده اند (روایت شماره 62) ، هر دو را پس از فرستادن حضرت مسلم عليه السلام به کوفه و قبل از رسیدن خبر شهادت ایشان ایراد فرموده اند؟!

## استدراك صفحه 118 ، پاورقی 1 ، قبل از (ثانيا)

لذا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جنگ بدر از پرچم «الغالبه»<sup>(1)</sup> استفاده کردند و پس از پیروزی آن را پیچیده و به امیرمؤمنان علیه السلام سپردند و در نبردهای دیگر از آن استفاده نمودند .

آن پرچم در جنگ جمل برای دومین بار برافراشته شد و طولی نکشید که لشکر دشمن شکست خورد . در نبرد صفین - با وجود اصرار اصحاب - حضرت از استفاده آن پرچم امتناع ورزید و فرمود: پس از من هیچ کس جز حضرت مهدی علیه السلام آن را باز نخواهد کرد.<sup>(2)</sup>

هنگامی که امام زمان علیه السلام آن پرچم را بگشاید فرشتگانی که در جنگ بدر حضور داشتند برای یاری ایشان فرود می آیند.<sup>(3)</sup>

## استدراك صفحه 118 ، پاورقی 1 ، بعد از (ثانيا)

\* و همچنین رجوع شود به حدیث 1/37 صفحه 341 - 342 .

ص: 344

- 
- 1- پرچم «الغالبه» یا «المغلبة» رایت ظفر است، با آن پرچم با هر گروهی که مبارزه کنند به قدرت خدا نابود می شوند . امالی شیخ مفید 45 ، بحار 51 / 135 ، اثبات الهداة 3 / 556 .
  - 2- غیبت شیخ نعمانی 319 ، بحارالانوار 32 / 210 و 52 / 367 ، اثبات الهداة 3 / 544 .
  - 3- غیبت شیخ نعمانی 321 ، بحارالانوار 52 / 362 ، و رجوع شود به : تفسیر عیاشی 1 / 103 ، اثبات الهداة 3 / 545 - 546 ، 548 .

\* و در حدیث شماره 43 صفحه 105 - 106 نیز گذشت که حضرت فرمود :

لو أنهم ألحوا فيه على الله لأجابهم الله ، ... ولكن كيف ؟ إنا إذا نريد غير ما أراد الله !

خلاصه آن که : اگر اهل بیت علیهم السلام از خدا درخواست و اصرار می کردند بر دشمن غالب شده و دشمن نابود می شد، ولی آیا ممکن است که ما خاندان چیزی جز آنچه خدا اراده فرموده اراده کنیم؟!

ص: 345

شاید در این زمینه بتوان به دلایل لزوم هجرت به قصد حفظ جان یا حفظ دین نیز استناد نمود، مانند آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (1).

1 / 143 . در تفسیر آیه شریفه: «يَا عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِذَا يَأِي فَاعْبُدُونِ» (2) یعنی: ای بندگان با ایمانم، زمین من وسیع است پس مرا پرستید، روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: از پادشاهان فاسق پیروی نکنید، اگر ترسیدید که شما را از دینتان گمراه کنند (هجرت را انتخاب کنید که) زمین واسع و پهناور است، خدا [درباره چنین مردمانی] می فرماید: ... (هنگامی که فرشتگان از حال آنها پرسند در پاسخ) می گویند: «ما در زمین مردمانی ضعیف و ناتوان بودیم». فرشتگان می گویند: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» مگر زمین خدا وسیع نبود که هجرت کنید؟» (3)

3 / 143 . علامه حلی می نویسد: پس از نزول آیه فوق (4) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هجرت را برای کسانی که توان اظهار شعائر اسلامی را نداشتند واجب فرمود. (5)

ص: 346

- 1- . النساء 4 : 97 .
- 2- . العنكبوت 29 : 56 .
- 3- . تفسیر قمی 2 / 151 ، بحار الأنوار 70 / 386 .
- 4- . یعنی : النساء 4 : 97 .
- 5- . منتهی المطلب 2 / 898 ، مرآة العقول 10 / 9 .

2 / 143 . و بنا بر نقلی : هنگامی که مسلمانان تحت فشار و شکنجه مشرکین قرار گرفتند آیه « أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا » نازل شد و پس از آنجعفر بن ابی طالب علیهما السلام با جماعتی از مسلمین به حبشه هجرت کردند. (1)

ص: 347

---

1- . ایمان أیطالب علیه السلام تالیف سید فخر بن معدّ موسوی قرن 6 - 7 هجری صفحه 227 ، بحار الأنوار 121 / 35 .



## اشاره

در این زمینه ممکن است به روایاتی که ذیل آیه شریفه : «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ...» - یعنی: کسانی که به ناحق از دیارشان بیرون رانده شدند - وارد شده نیز استدلال نمود؛ زیرا از آن استفاده می شود که یکی از موارد شأن نزول این آیه شریفه برنامه امام حسین علیه السلام است یا آن که نزول آیه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب ایشان است - که به ناحق از خانه و کاشانه شان بیرون شدند - ولی در مورد امام حسین علیه السلام هم منطبق و جاری است .

بیان مطلب آن که در روایات آمده است :

1/158 . عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٍّ وَحَمْزَةَ وَجَعْفَرٍ ، وَجَرَتْ فِي الْحَسَنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَجْمَعِينَ. (1)

2/158 . وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : نَزَلَتْ فِي الْمُهَاجِرِينَ ، وَجَرَتْ فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَخِيْفُوا. (2)

3/158 . وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : نَزَلَتْ فِيْنَا. (3)

4/158 . وَذَكَرَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقُمِّيُّ فِي تَفْسِيرِ الْآيَةِ : قَالَ : الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ طَلَبَهُ يَزِيدٌ - لَعْنَهُ اللَّهُ - لِيَحْمِلَهُ إِلَى الشَّامِ ، فَهَرَبَ إِلَى الْكُوفَةِ ، وَفُتِلَ بِالطَّفِّ. (4)

ص: 348

- 
- 1- . کافی 8 / 337 ، بحار الأنوار 36 / 146 ، نور الثقلين 3 / 501 .
  - 2- . تأويل الآيات 333 ، بحار الأنوار 24 / 227 ، نور الثقلين 3 / 501 .
  - 3- . مناقب 4 / 179 ، بحار الأنوار 24 / 221 ، نور الثقلين 3 / 501 .
  - 4- . تفسیر قمی 2 / 84 ، بحار الأنوار 24 / 223 ، نور الثقلين 3 / 501 .

اتچنان که ملاحظه فرمودید در روایت شماره 1/158 امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین و حمزه و جعفر علیهم السلام نازل شده، و درباره امام حسین علیه السلام نیز جاری است.

روایت شماره 2/158: شیخ طبرسی از آن حضرت روایت کرده که فرمود: آیه درباره مهاجرین نازل شده ولی در اهل بیت علیهم السلام نیز جاری است که آنها هم بیرون رانده و ترسانده شدند.

روایت شماره 3/158: علامه ابن شهر آشوب مازندرانی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که نزول این آیه درباره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است.

روایت شماره 3/158: علی بن ابراهیم قمی، محدث و مفسر بزرگ شیعه در قرن سوم، می نویسد: مراد از این آیه امام حسین علیه السلام هستند که یزید می خواست حضرت را دستگیر کند ولی حضرت به سوی کوفه روانه شده و در طف کربلا به شهادت رسیدند.

نتیجه آن که همچنان که کفار و مشرکین مکه، با آزار و اذیت و ترساندن مهاجران و قصد جان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، باعث هجرت ایشان و اصحاب به مدینه و حبشه شدند؛ یزید و پیروانش با آزار و اذیت و قصد جان امام حسین علیه السلام باعث بیرون راندن آن حضرت و اصحابش از مدینه و مکه گردیدند.

\* و در روایت شب معراج (روایت شماره 1 / 37) صفحه 341 - 342

از آن حضرت چنین یاد شده : **وَإِنَّكَ الْمَعْدُورُ الْمَقْتُولُ صَبْرًا...**

... یعنی : و فرزندت که به او نیرنگ زده (و پیمانش را شکستند) و او را کشتند .

ص: 350

5. عدم تغيير برنامه با رسيدن خبر شهادت حضرت مسلم عليه السلام

چنان كه قبلاً اشاره شد، سيدالشهدا عليه السلام پس از فرستادن حضرت مسلم عليه السلام به كوفه و قبل از رسيدن خبر شهادت ايشان، در خطبه اى معروف از شهادت خويش خبر داده (روايت 62) بلكه دستور خاصّ پيامبر صلى الله عليه و آله وسلم بر اين سفر و آگاهى از شهادت و پذيرفتن آن را در ابتداى سفر ايراد فرموده اند (روايت شماره 27). بنابر اين رسيدن خبر شهادت حضرت مسلم عليه السلام هيچ تغييرى در برنامه امام حسين عليه السلام ايجاد نكرد.

ص: 351

## استدراك صفحه 290 ، بعد از سطر 4 (دنباله روايت شماره 216)

پس یکی از موارد شأن نزول این آیه شریفه ، قضیه امام حسین علیه السلام است یا آن که آیه در مورد آن حضرت هم منطبق و جاری است، و بنابر هر دو فرض مفید آن است که حضرت موضع دفاعی داشته اند ؛ به دلیل آن که «يُقَاتِلُونَ» صیغه مجهول است ، پس شروع قتال از ناحیه دشمن بوده و کار حضرت فقط دفاع بوده است ، به ویژه که دنباله اش آمده است : «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا».

استدراك صفحه 290 ، بعد از سطر 9 (دنباله روايت شماره 217)

در همین زمینه رجوع شود به مطالب استدراك صفحه 224 (صفحه 348)

ص: 352

\* و در روایت شب معراج (روایت شماره 1/37) صفحه 341 - 342 گذشت که: وَأَمَّا ابْنُهَا الْأَخْرُ فَتَدْعُوهُ أُمَّتَكَ إِلَى الْجِهَادِ ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ صَبْرًا، وَيَقْتُلُونَ وُلْدَهُ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ... .

یعنی: و امّا فرزند دیگر فاطمه علیها السلام را امت تو به جهاد دعوت نموده و سپس او را با فرزندان و همراهان از خاندانش به قتل می رسانند ... .

پس آنها از حضرت درخواست یاری کردند که به جهاد با یزید پردازند، ولی چنین فرصتی پیش نیامد و خود آنها حضرت را شهید نمودند (1).

ص: 353

---

1- . شایان ذکر است که: کسانی به امام حسین علیه السلام نامه نوشته و از ایشان دعوت کردند و سپس در صف قاتلان آن حضرت قرار گرفتند، ولی صرف نوشتن نامه و دعوت کردن، دلیل تشیع یا از امت اسلام بودن آنها نیست. در کتاب عزاداری رمز محبت 2 / 143 در این زمینه به تفصیل بحث کرده و عرض شد که امام حسین علیه السلام - در آخرین لحظات عمر شریفش - آنها را «شیعه آل ابوسفیان» نامید و فرمود: «یا شیعة آل ابوسفیان، إن لم یکن لکم دین، وکنتم لا تخافون المعاد، فکونوا أحراراً فی دنیاکم». لهوف 120، بحار الانوار 45/51، عوالم 17/293، فتوح ابن اعثم 5/117، مقتل خوارزمی 2/33، عبرات المصطفین 2/98.

پس در حقیقت بیان این فرمایش ، مانند آن است که حضرت آیه شریفه : «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (1) را قرائت بفرماید .

از روایات معصومین علیهم السلام استفاده می شود که : مراد از این آیه ، خاندان رسالت علیهم السلام هستند که اگر سر کار آیند (و زعامت را بر عهده گیرند) ، نماز بیای دارند، زکات پردازند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند. (2)

شاید این سؤال پیش آید که : مگر هنگامی که دیگران سر کار باشند ، اهل بیت علیهم السلام امور یاد شده را ترك می کنند ؟

ص: 354

1- . الحج 22 : 41 .

2- . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أُمِّهِ ، عَنْ أَبِيهَا [عَنْ أَبِيهِ] عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، قَالَ : هَذِهِ نَزَلَتْ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ . تَأْوِيلُ الْآيَاتِ 338 . عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : فِيْنَا - وَ اللَّهِ - نَزَلَتْ . (تفسير فرات 273 ، شواهد التنزيل 1 / 522 ، بحار الأنوار 24 / 166) . عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَا : نَحْنُ هُمُ . (مناقب 4 / 421 ، بحار 24 / 164) . عَنْ مَوْلَانَا الْكَاظِمِ وَمَوْلَانَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : هَذِهِ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ . (مناقب 4 / 47) . عَنْ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - فِي ضَمَنِ رَوَايَةٍ - قَالَ : فِيْنَا نَزَلَتْ . (تأويل الآيات 338 (به نقل از تفسير ابن ماهيار) ، بحار الأنوار 24 / 165) . عَنْ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : نَحْنُ هُمُ . تَأْوِيلُ الْآيَاتِ 337 (به نقل از تفسير ابن ماهيار ، بحار الأنوار 24 / 164) . عَنْ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، قَالَ : نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خَاصَّةً ... . (تأويل الآيات 333 بحار الأنوار 24 / 226) .

در پاسخ گوییم: مراد آن است که هنگامی که امر خلافت به دست دیگران باشد این امور محقق نمی شود؛ زیرا آنان اهل نماز نبودند بلکه نمازی نمی دانستند که آن را بپای دارند، خود بجای آورند یا دیگران را به آن امر نمایند، و اگر به ظاهر خم و راست می شدند نمازی نبود که مقبول درگاه خدا باشد. اگر به زور زکات را از مردم می گرفتند، آن را به فقرا و مستمندان نداده بلکه صرف عیش و نوش خود می نمودند. خودشان سر تا پا منکر بودند و اهل منکرات، چه رسد که بخواهند دیگران را از آن باز دارند، از معروف اطلاعی نداشتند و اگر کار درستی از مردم صادر می شد آنان را منع می نمودند.

در نقطه مقابل، اگر خاندان رسالت علیهم السلام سرکار آیند آن گونه که شایسته است نماز گزارند و دیگران را نماز آموزند و در دوران آنان، نماز به معنای واقعی آن بجای آورده شود، زکات را از مردم دریافت نموده و آن را به دست نیازمندان واقعی برسانند، و به روش صحیح و درست امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و چنان که در روایت آمده تحقق این آیه مبارکه به وجود نازنین حضرت امام عصر عجل الله فرجه الشریف است. (1)

ص: 355

---

1- قال العلامة المجلسي رحمه الله: ورد في الأخبار الكثيرة أنها نزلت في الأئمة وقائهم عليهم السلام. بحار الأنوار 79/196. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: هَذِهِ لَأَلِّ مُحَمَّدٍ [و] الْمَهْدِيِّ وَأَصْحَابِهِ، يُمَلِّكُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، وَيُطَهِّرُ [بِهِ] الدِّينَ، وَيُمِيتُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَبِأَصْحَابِهِ الْبِدْعَ وَالْبَاطِلَ، كَمَا أَمَاتَ السَّفَهَاءَ [السَّفَهَاءُ] الْحَقَّ، حَتَّى لَا يُرَى أَثَرٌ مِنْ [أَيِّنَ] الظُّلْمِ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ. تفسير قمی 87/2، تأویل الآيات 339 (به نقل از تفسیر ابن ماهیار، بحار الأنوار 165/24 و 51/47). از روایت دیگری نیز ظاهر می شود که این آیه مربوط به امام زمان علیه السلام است، رجوع شود به تفسیر فرات 274، شواهد التنزیل 522/1، بحار الأنوار 164/25).



در زیارت جامعه ائمه مؤمنین از معصومین علیهم السلام آمده است :

1 / 255 . وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ وَفَيْتُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَذِمَّتِهِ وَبِكُلِّ مَا اشْتَرَطَ عَلَيْكُمْ فِي كِتَابِهِ ، وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ ، وَأَنْفَذْتُمْ طَاقَتَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ ، وَحَمَلْتُمْ الْخَلَائِقَ عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ وَمَسَالِكِ الرِّسَالَةِ ، وَسَيَّرْتُمْ فِيهِ سِيْرَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَمَذَاهِبِ الْأَوْصِيَاءِ ، فَلَمْ يُطْعَ لَكُمْ أَمْرٌ وَلَمْ تُصْغِرْ إِلَيْكُمْ أُذُنٌ ... .

وَأَشْهَدُ يَا مَوْلَايَ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِشَرَائِطِ الْوَصِيَّةِ ، وَقَضَيْتَ مَا لَزِمَكَ مِنْ حَدِّ الطَّاعَةِ ، وَنَهَضْتَ بِأَعْبَاءِ الْإِمَامَةِ ، وَاحْتَدَيْتَ مِثَالَ النُّبُوَّةِ فِي الصَّبْرِ وَالْاجْتِهَادِ وَالنَّصِيحَةِ لِلْعِبَادِ وَكُظْمِ الْغَيْظِ وَالْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ ، وَعَزَمْتَ عَلَى الْعَدْلِ فِي الْبَرِيَّةِ وَالنَّصَفَةِ فِي الْقَضِيَّةِ ، وَوَكَّدْتَ الْحُجَجَ عَلَى الْأُمَّةِ بِالِدَّلَائِلِ الصَّادِقَةِ وَالشُّوَاهِدِ النَّاطِقَةِ ، وَدَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ، فَمَنْعْتَ مِنْ تَقْوِيمِ الرِّيْغِ وَسَدِّ الثَّلَمِ وَاصْلَاحِ الْفَاسِدِ وَكَسْرِ الْمُعَانِدِ وَإِحْيَاءِ السُّنَنِ وَإِمَاتَةِ الْبِدْعِ حَتَّى فَارَقْتَ الدُّنْيَا وَأَنْتَ شَهِيدٌ ، وَلَقِيتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنْتَ حَمِيدٌ. (1)

یعنی : گواهی می دهم که شما به عهد و پیمان خدا و به آنچه در کتابش بر شما شرط کرده بود وفا نمودید، و مردم را به راه خدا دعوت کردید، و تمام توان خویش را برای جلب رضا و خوشنودی او به کار گرفتید، و مردم را بر روش نبوت و راهکارهای رسالت واداشتید و این مسیر را به روش و سیره

ص: 356

پیامبران و جانشینانشان علیهم السلام پیمودید، ولی کسی از شما فرمان نبرد و گوش به سخن شما نداد . . .

مولای من؛ گواهی می‌دهم که تو به شرایط وصیت وفا کردی، اطاعتی که بر تو لازم بود بجا آوردی، و بار سنگین امامت را به دوش گرفتی و در صبر، بردباری، کوشش، خیرخواهی برای بندگان، فرو بردن خشم و گذشت از مردم، نبوت را الگوی خویش قرار دادی (و روش پیامبران علیهم السلام را پیمودی). شما عزم بر آن داشتی که عدل و داد در میان مردم اجرا شود و در قضاوت انصاف رعایت گردد. با دلائل راست و شریعت گویا بر امت تأکید حجت نمودی، و با حکمت رسا و اندرز نیکو مردم را به سوی خدا دعوت کردی ولی نگذاشتند که کجروی‌ها و انحرافات را برطرف، شکاف‌ها و رخنه‌ها را بسته، مفسد را اصلاح، حق ستیزان را درهم شکسته، سنت‌ها را زنده و پابرجا و بدعت‌ها را بمیرانی و از بین ببری تا آن که با شهادت از دنیا رفتی و (سرافراز و) پسندیده به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شتافتی.

مطالب این زیارت مربوط به همه معصومین علیهم السلام است و دقیقا بر حرکت سیدالشهدا علیه السلام هم منطبق است که آن حضرت - مانند همه معصومین علیهم السلام - عزم و تصمیم بر ایجاد عدل و داد داشت ولی دشمنان مانع از اجرای آن شده و نگذاشتند که کجروی‌ها را برطرف نماید و ... چنان که گذشت که: «کسی از آنان فرمان نبرد و گوش به سخنشان نداد».

هم چنین در دو قسمت این زیارت، تصریح شده که برنامه همه معصومین علیهم السلام، حرکت در مسیر پیامبران علیهم السلام است، پس چنان که صفحه 316 اشاره شد حرکت حضرت برای احیای دین بوده نه برای رسیدن به ریاست.

1 / 262 . عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ ، وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ ، وَإِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ جَائِئاً وَرَاجِعاً مِنْ عُمْرِهِ .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ : فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذِهِ الْخِلَالُ تُنَالِبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَا لَهُ فِي نَفْسِهِ ؟ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَلْحَقَهُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَكَانَ مَعَهُ فِي دَرَجَتِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ . (1)

در منابع متعدد از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که خدای تعالی در مقابل شهادت امام حسین علیه السلام، عطیه هایی به ایشان عنایت فرموده :

امامان علیهم السلام از نسل آن حضرت هستند ، شفا در تربت قبر ایشان قرار داده شده ، اجابت دعا تحت قبه آن گرامی است ، و زواری حضرتش از هنگامی که به قصد زیارت حرکت کنند تا زمانی که برگردند، از عمرشان محسوب نمی شود.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام پرسید : دیگران به واسطه امام حسین علیه السلام به

ص: 358

1- . امالی شیخ طوسی قدس سره 317 ، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم 211 ، عدّة الداعی 57 ، اعلام الوری 220 ، تأویل الآیات 598 ، بحار 221 / 44 و 69 / 98 ، وسائل الشیعة 14 / 423 ، 537 . دردعای روز میلاد امام حسین علیه السلام - که هم در توقیعات ناحیه مقدسه وارد شده و هم از امام صادق علیه السلام نقل شده - این نکته افزوده شده که : « وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْيَتِهِ يَعْنِي : وَ رِسْتِغَارِي بِأَوْسْتِ پَسِ از رجعت و بازگشت او به دنیا » . مصباح المتهدجد 826 ، اقبال 689 ، مصباح شیخ کفعمی 543 ، البلد الامین 185 ، تأویل الآیات 272 ، بحار 94 / 53 - 95 و 347 / 98 .

این خصلت ها نائل شدند ، (خدا) برای خود حضرت (در مقابل شهادت) چه داده است؟ حضرت در پاسخ فرمود : خدای تعالی آن حضرت را (در بهشت) به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ملحق می کند تا در مقام و درجه ایشان باشد .

پس اولاً: در برابر شهادت، مقام بالای بهشتی به آن حضرت داده شده است .

و ثانياً: در برابر شهادت ، دعا تحت قبه آن حضرت مقرون به اجابت است ، یعنی به شفاعت و وساطت سیدالشهدا علیه السلام حوائج دنیا و آخرت برآورده شده و آمرزش و مغفرت نصیب زائران خواهد شد.

ص: 359

\* و در روایت شب معراج (روایت شماره 1/37) صفحه 341 - 342 گذشت که : به دو فرزندت عرشم را زینت می دهم و برای آن دو کرامتی است که به ذهن هیچ کس خطور نمی کند ، در برابر بلاهایی که برای آن دو بزرگوار پیش می آید ، و هم چنین برای کسی که به زیارت قبر او (یعنی امام حسین علیه السلام) برود (کرامتی است که به ذهن کسی نرسد) ؛ زیرا زائران او زائران تو هستند و زائران تو زائر من ، و بر من است که زائر خویش را احترام و اکرام نمایم . هرچه او از من درخواست کند به او می دهم و به او پاداشی خواهم داد که هر کس بزرگداشت مرا نسبت به او و کرامتی را که برای او مهیا کرده ام ببیند به حالش غبطه می خورد .

پس اولاً : خدا در برابر مصیبت های امام حسن و امام حسین علیهما السلام آن دو بزرگوار را به مقام و مرتبه بلند رسانده است .

و ثانیاً : در برابر مصائب و شهادت امام حسین علیه السلام ، زائران آن حضرت نیز از کرامت الهی بهره مند خواهند شد .

ص: 360

پیشگفتار \*\*\* 7

کتاب حاضر \*\*\* 11

چشم انداز کتاب \*\*\* 14

تذکر چند نکته \*\*\* 17

بخش اول : دلایل دستور خاص

19 - 102

دستور خاص در روایات تفسیر سوره قدر \*\*\* 24

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 27

امامان علیهم السلام دست به کاری نمی زنند مگر به دستور خدا \*\*\* 29

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 39

دستور خاص برای امام حسین علیه السلام \*\*\* 41

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 50

شرح و بیان دستور خاص و اسناد آن \*\*\* 56

1 . اتفاق شیعه و سنی بر نقل دستور خاص \*\*\* 56

2 . دستور خاص در عالم رؤیا \*\*\* 60

صادقه بودن رؤیای سیدالشهدا علیه السلام \*\*\* 60

مفاد روایات رؤیا \*\*\* 60

برخورد متفاوت حضرت در نقل رؤیا و عدم نقل آن \*\*\* 60

تعدد و اتحاد رؤیایها \*\*\* 61

کثرت روایات رؤیا و ذکر مصادر آن \*\*\* 61



3. جمع بین انگیزه ظاهری و باطنی سفر کربلا \*\*\* 65

بیان برخی از اقسام انگیزه و حکمت و علت \*\*\* 65

توضیح مطلب با ذکر دو مثال \*\*\* 66

انگیزه ظاهری و باطنی سفر کربلا \*\*\* 67

پنداری نادرست در تشخیص انگیزه اصلی \*\*\* 69

4. دستور خاص پاسخی به بداندیشان \*\*\* 71

5. پاسخ اشکال تنافی دستور خاص با «تأسی» \*\*\* 74

توضیح تأسی \*\*\* 75

عدم تمامیت استناد به تأسی از ناحیه مقتضی \*\*\* 77

عدم تمامیت استناد به تأسی از ناحیه مانع \*\*\* 84

بیان مانع بنابر نظریه اول (امر به معروف و نهی از منکر): \*\*\* 84

بیان مانع بنابر نظریه دوم (جهاد با حاکمان ستمگر): \*\*\* 85

آیا مفاد حدیث: «فلکم بی أسوة» تأسی در قیام نیست؟ \*\*\* 86

6. روایات تفسیر سوره قدر و تأسی \*\*\* 88

7. عدم منافات دستور خاص با عقلانیت \*\*\* 89

8. چرا حضرت در پاسخ همه دستور خاص را مطرح نکرد؟ \*\*\* 90

9. تبیین بیشتر دستور خاص با طرح چند پرسش \*\*\* 91

10. دستور خاص و همراهی بانوان \*\*\* 93

11. عدم استبعاد دستور خاص در همراه بردن بانوان \*\*\* 94

12. رابطه تنگاتنگ دستور خاص و امتحان \*\*\* 95

بخش دوم: آگاهی از شهادت



دانش وسیع امامان علیهم السلام \*\*\* 105

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 107

آگاهی از شهادت بر مبنای تفسیر سوره قدر \*\*\* 110

اطلاع امام حسین علیه السلام از شهادت \*\*\* 112

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 125

ص: 362

آگاهی دیگران و مخالفت با سفر کوفه \*\*\* 133

نقل مخالفت های گروهی \*\*\* 134

مخالفت محمد بن حنفیه \*\*\* 136

مخالفت عبدالله بن جعفر \*\*\* 137

مخالفت عبدالله بن عباس \*\*\* 138

مخالفت عبدالله بن زبیر \*\*\* 143

مخالفت عبدالله بن عمر \*\*\* 144

مخالفت عبدالله بن مطیع \*\*\* 147

مخالفت بشر بن غالب \*\*\* 148

مخالفت ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام \*\*\* 148

مخالفت عمر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام \*\*\* 149

مخالفت مسور بن مخرمه \*\*\* 150

مخالفت ابوواقد لیثی \*\*\* 150

مخالفت مردی از بنی عکرمة = عمر بن لوزان \*\*\* 150

مخالفت أحنف بن قیس \*\*\* 151

مخالفت یزید بن اصم \*\*\* 151

مخالفت ابوسعید خدری \*\*\* 151

مخالفت عمره بنت عبدالرحمن \*\*\* 152

مخالفت فرزندق \*\*\* 153

مخالفت برادر بحیر بن شداد \*\*\* 153

مخالفت جناب حرّ \*\*\* 154

مخالفت ابوسلمة بن عبدالرحمان \*\*\* 155

مخالفت يزيد لعنه الله \*\*\* 156

مخالفت سربازان حكومت \*\*\* 158

اشاره به مدلول روايات \*\*\* 159

گزیده كلام مخالفین سفر عراق \*\*\* 174

پاسخ های گوناگون حضرت به اقتضای شرایط \*\*\* 176

بازنگری اندیشه مخالفان حرکت امام علیه السلام \*\*\* 178

ص: 363

نکاتی درباره آگاهی از شهادت \*\*\* 183

1. غفلت از فراست و زیرکی سیدالشهدا علیه السلام \*\*\* 183

2. پاسخ از القاء نفس در تهلکه \*\*\* 185

3. احتمال بداء \*\*\* 188

(الف)

احتمال بداء در تاریخ غلبه حق بر باطل \*\*\* 188

ب) مشی بر ظاهر در موارد احتمال بداء \*\*\* 193

(ج)

احتمال بداء در کلمات سیدالشهدا علیه السلام \*\*\* 197

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 199

بخش سوم: امتناع از بیعت

203 - 212

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 206

تذکر دو نکته \*\*\* 208

1. فرق بین علت امتناع از بیعت و علت مبارزه \*\*\* 208

2. سکوت ده ساله امام حسین علیه السلام و سکوت بقیه معصومین علیهم السلام \*\*\* 210

بخش چهارم: علت خروج از مدینه و مکه

213 - 224

خروج از مدینه \*\*\* 215

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 217

خروج از مکه \*\*\* 218

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 222

بخش پنجم : حتمی بودن شهادت

228 - 225

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 227

پاسخ يك پرسش \*\*\* 227

ص: 364

علل ظاهری و باطنی انتخاب کوفه \*\*\* 229

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 241

آثاری در کید ، خدعه و فریب کوفیان \*\*\* 247

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 249

میزان اهمیت نامه های کوفیان و اعتماد امام علیه السلام بر آن \*\*\* 251

ادامه سفر پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام \*\*\* 252

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 256

بررسی و توضیح آثار گذشته \*\*\* 260

1 . یکسان نبودن روایات \*\*\* 260

2 . پاسخ اقناعی در برخی از روایات \*\*\* 260

3 . تنافی برخی از روایات با یکدیگر \*\*\* 261

4 . توضیح وفای به عهد در بعضی از روایات \*\*\* 262

تصمیم بازگشت \*\*\* 264

1 . اراده بازگشت پس از ملاقات با حرّ \*\*\* 264

2 . پیشنهاد بازگشت پس از ملاقات با عمر بن سعد لعنه الله \*\*\* 268

اشاره به مدلول روایات \*\*\* 270

بخش هفتم : عدم سازش با ابن زیاد

حرمت جنگ در ماههای حرام \*\*\* 281

موضع دفاعی \*\*\* 282

ص: 365

اشاره به مدلول روایات\*\*\* 290

اتمام حجت روز عاشورا\*\*\* 296

اشاره به مدلول روایات\*\*\* 297

تذکر دو نکته\*\*\* 299

1. جهاد بر فرض یاری کوفیان\*\*\* 299

2. استعمال لفظ جهاد به معنای دفاع\*\*\* 303

بخش نهم: اهداف مشروط

305 - 326

اشاره به مدلول روایات\*\*\* 310

تمایز انگیزه اصلی\*\*\* 314

بیان اهداف مشروط\*\*\* 317

تعلیقی بودن «امر به معروف»\*\*\* 319

رسیدن به مقصود\*\*\* 321

تذکر دو نکته\*\*\* 322

1. احتمال تعلیق و تنجیز در برخی از روایات\*\*\* 322

2. بیان تعبیر «جهالت و ضلالت» در زیارت امام حسین علیه السلام\*\*\* 325

بخش دهم: رابطه شهادت با شفاعت

327 - 337

1. روایات شیعه\*\*\* 328

2. روایات اهل تسنن\*\*\* 331

اشاره به مدلول روایات\*\*\* 332





استدراك های چاپ دوم \*\*\* 339

استدراك صفحه 43 و صفحه 52 \*\*\* 339

استدراك صفحه 49 \*\*\* 341

استدراك صفحه 92 \*\*\* 343

استدراك صفحه 118 \*\*\* 344

استدراك صفحه 214 \*\*\* 346

استدراك صفحه 224 \*\*\* 348

استدراك صفحه 248 \*\*\* 350

استدراك صفحه 263 \*\*\* 351

استدراك صفحه 290 \*\*\* 352

استدراك صفحه 301 \*\*\* 353

استدراك صفحه 320 \*\*\* 354

استدراك دوم صفحه 320 \*\*\* 356

استدراك صفحه 331 \*\*\* 358

استدراك دوم صفحه 331 \*\*\* 360

فهرست مطالب \*\*\* 361

ص: 367

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

